رحیم زاده صفوی

شرح جنگها و تاریخ

زندگانی شاه اسمعیل صفوی

کتابفروشی خیام

شرح جنگها و تاریخ

زندگانی شاه اسمعیل صفوی

تألیف

رحیم زادهٔ صفوی

باهتمام: یوسف پور صفوی

ناشر

کتابفروشی خیام

۱۳۴۱

دوهزار نسخه ازاین کتاب درتاریخ شهریورماه ۱۳۴۱
درچاپخانه پیروز بطبع رسید

مقدمه ناشر

سالی چند پیش ازاین که تحقیقاً بخاطر ندارم وشاید درحدود ٤٥ سال قبل باشد درآن ایام من جوانی بودم که پس ازترک تحصیل بحکم توارث دررشتهٔ کتاب و کتابفروشی اشتغال داشتم.

روزی برحسب تصادف در بمچهٔ حاجب الدوله ضمن صحبت با کتابفروشها وهمکارانم بجوانی که دارای عمامهٔ سیاهی بود و چهرهٔ درخشانش ازهوش سرشار ونهفته‌ای حکایت میکرد برخوردم، پس ازتحقیقات ومذاکرات معلوم شد که ایشان برای ادامهٔ تحصیلات خود ازمشهد طهران آمده‌اند.

در آن مجمع ایشان بواسطهٔ جذبه کلام و تسلط وافری که در سخن و سخنوری از خود نشان دادند باعث اعجاب همگان شد. دراین ملاقات کوتاه بنده مفتون کمال ایشان شدم که چطور جوانی با این سن کم در گفتارچنین قدرت و مهارت بزرگی بخرج میدهد.

پس ازاین ملاقات‌دوستی ورابطهٔ ما قطع نگردیدورفته رفته مرحوم رحیم‌زاده یکی ازمصاحبین دائمی بنده در کتابخانه بودند.

درهمین ایام ایشان مشغول ادامهٔ تحصیل و فرا گرفتن زبانهای فرانسه و انگلیسی و ترکی اسلامبو بودند و بعد از مراجعت از سفر اروپا علاقه ایشان بمطالعه و تحقیقات در ریاضیات ونجوم و تواریخ جلب شد و بواسطهٔ تسلطی که

بزبانهای اروپائی داشتند مدتها در تاریخ اروپا کار میکردند و تاریخ جنگهای صلیبی که یکی از تألیفات محققانهٔ آنمرحوم بوده بهترین شاهد زنده است. بعد از آن در سفریکه بترکیه رفته بودند در کتابخانه ملی اسلامبول بکتابی برمیخورند که شرح جنگهای شاه‌اسمعیل‌صفوی باترکان عثمانی در آن‌مندرج‌بود، وبااطلاع مبسوطی که ایشان درتاریخ‌صفویه داشتند تصمیم‌به‌تدوین‌وشرح جنگهاو زندگانی شاه اسمعیل میگیرند وچندین‌سال هم باین‌کار اشتغال داشتندولی‌متأسفانه دراواخر کتاب که شاید بیش از چند صفحه از خاتمه کتاب باقی نمانده بوددراثر عارضهٔ سکته قلبی جهان را بدرود گفتند ومرگ ایشان واقعاً ضایعه‌ای اسفناك برای دوستان آنمرحوم واهل علم بود.

پس از چندی بعد از فوت ایشان آقای یوسف پورصفوی که برادر زادهٔ آنمرحوم بودند نزدبنده‌تشریف‌آورده واظهارداشتند که چون شما دوست چندین سالهٔ مرحوم رحیم‌زاده بودید وازطرفی هم بنده عاقمندم که این کتاب که آخرین یادگارعموی من است بطبع برسد بهتردیدم که نتشاراین کتاب را بشما واگذار کنم بنده هم با کمال میل واشتیاق این پیشنهاد را پذیرفتم و مبادرت بطبع این کتاب کردم، امیدوارم انتشاراین کتاب باعث‌شادی‌روح آن مرحوم گرددومعرف مقام علمی این نویسنده ومورخ بزرگ باشد.

محمدعلی ترقی . مدیرکتابفروشی خیام

مختصری از شرح حال مصنف این کتاب

دانشمند فقید سلطان علی اصغر مشهور به رحیم‌زاده صفوی از نواده‌های سلطان مرتضی فرزند شاه سلیمان صفوی است که شرح حال مفصل خانواده او بقلم آن مرحوم در پایان کتاب سرگذشت سه اختر تابناک ایران (ابن سینا ـ سعدی ـ حافظ) برشته تحریر در آمده است .

فقید سعید از اوان جوانی و شباب عشق و علاقهٔ عجیبی بمطالعه و داستانها و سرگذشتها و روایات و قصص تاریخی داشت و در حینی که باشدت مقدمات عربی را میخواند و بفرا گرفتن زبانهای روسی و فرانسه و انگلیسی و ترکی اسلامبولی مشغول بود آنی از مطالعه تاریخ غفلت نداشت . بعدها آنچنان شد که در مسائل تاریخی همچون یك قاضی عادل و دانا و پرمغزی فتوی میداد و قضاوت او هرچه بود مورد پسند علماء و دانشمندان این علم قرار میگرفت .

وقتی (درسالهای ۱۹۲۵ـ۱۹۲۶) در اکادمی علوم فرانسه باحضور جمع کثیری از فضلا و دانشمندان آخرین نتایج بررسیهای علمی خود را راجع بگذ[illegible] ایران بیان میکرد همه برای او بشدت دست زدند و جراید پاریس باتفاق نوشت[illegible] دانشمند مشهور ایرانی مطالبی از تاریخ گذشته کشورش روشن ساخت که در[illegible]یای‌ها تا آنروز تاریك و مبهم بود .

وی جداً باین گفتهٔ امرسن معتقد بود که **(عالیترین مقام و درجه در فرهنگ بشری شناسائی بشریت است و هنگامیکه مورخ زمانهای گذشته را**

احیاء میکند علاقه وهمدلی او با آن وقایع ، به‌نسبت حادثات تلخ وشیرینی که خود بچشم دیده است شدیدترمیشود عدل وظلم ، خردمندی وحماقت. ظهور وافول . عظمت وجلال احساسات او را برمی‌انگیزدگوئی‌این‌همه در برابر دیدگان وی بوقوع پیوسته است) ونیز بارها میگفت که هرقدر نسل معاصر واقف برگذشتهٔ پرماجرای کشور خود شود وبـاسباب وعلل سقوط حکومتها ویابعوامل پیشرفت وترقیات ملتها پی بردنتیجه‌اش آن‌خواهدبودکه مجموعه‌این دانستنی‌ها واطلاعات مایهٔ بزرگ تجربتی میشودکه میتوان با چنین‌سرمایهٔ عظیم پایه‌های محکم ترقیات آینده ایران را استوار ساخت...

استاد فقید درمدت عمر خود دچارمحرومیتهای زیادی‌شده وغالباً درحبس وفشار وتبعیدبسرمیبرد وباوجود تحمل رنجها ومشقتها معهذا تاآخرین‌لحظات عمر دلش‌میخواست که نام ایران و گذشتهٔ‌پرافتخارآنرا همیشه باحترام یاد کنند ومردم جهان همینکه باسم ایران میرسند سرتعظیم وتکریم فرودآرند **زیرامعتقد بودکه‌تمدن وفرهنگ جهان امروز اگربطورکلی مدیون‌فرهنگ وادب‌قدیم ایران نباشد لااقل تاحدی باو بدهکار است .**

نظرات وپیش‌بینی‌های مرحـوم صفوی در مسائل سیاسی واقتصادی بقدری صائب وجالب‌بود که غالباً موردتوجه واستفاده مقامات مؤثرمملکتی‌واقع میشد .

وی درعلم نجوم ورمل واسطرلاب وجفر مطالعات‌عمیقی داشت ودرنگارش مقالات گوناگون که بزبانهای فرانسه وانگلیسی دررشته‌های مختلف اقتصادی‌و سیاسی واجتماعی مینوشت مهارت عجیبی ازخود نشان میداد .

در کتاب طلائی تاگورشاعرمعروف هند مقالهٔ بسیارجالبی بزبان انگلیسی دارد که شایسته است جوانان‌تحصیل کرده وروشن‌فکر ما آنرا مطالعه کنند زیرا فقط از ایران تنها او بود که مقام هنری تاگور را ستوده ویك‌چنین اثرنفیسی در آن کتاب بیاد گار گذاشته است .

فقیدسعید دراین اواخر پیوسته باضعف بنیه ونقاهت مزاج روزانه ده‌ساعت کار میکرد . او خیال داشت که تاریخ جامعی از گذشتهٔ پانصد سالهٔ ایران تا اوان شاهنشاهی محمدرضاشاه پهلوی برشتهٔ تحریر درآورد وآخرین‌تحقیقات وتتبعات

علمی وتاریخی خودرا باسنجش ومقایسهٔ نظرات مورخین خارجی وداخلی دراین کار بزرگ بگنجاند. ولی افسوس که اجل مهلت نداد وحتی وی قادر نشد که وقایع سالهای اخیر حیات شاه اسماعیل را تحریر کند زیرا ساعت دو بعدازظهر روزدوشنبه ۱۴ آذرماه ۱۳۳۸ غفلتاً دچار سکتهٔ مغزی شد ودار فانی را وداع گفت .

بناچار مدتی گذشت تا ما توانستیم از روی اسنادی که دردسترس داشتیم وقایع سالهای ۹۲۸ تا ۹۳۰ هجری را که منتهی بمرگ شاه اسماعیل اول شد بطور ایجاز واختصار نوشته وبچاپ برسانیم بدیهی است نویسندهٔ این سطور اعتراف میکند که نتوانستم آرزوی قلبی دانشمند فقید را آنطور که او ازخلال نوشته‌های تاریخ وسرگذشتهای نیاکان خود درك کرده بود برآورده نمایم وبهمین جهت نام تاریخ معاصر ایران را بنام تاریخچهٔ حیات شاه اسماعیل صفوی تغییرداده وآنرا منتشر ساختم واز فضلا ودانشمندان وخوانندگان گرامی پوزش میطلبم وتمنادارم هرجا که درتحریر این کتاب قصوری رفته باچشم خطاپوش ازآن بگذرند و روح نویسندهٔ آنرا که بازحمت زیاد ورنج وافر درعین ضعف مزاج باتفرس وتفحص نکات تاریکی ازگذشتهٔ ایران را روشن ساخته بدعای خیر شاد سازند .

تهران دهم خردادسال ۱۳۴۱

یوسف پورصفوی

زیب سخن

یا

علم بدیع پارسی

شامل

مقدّمه های مبسوط بدیع و اصطلاحات علوم بلاغت و نقدّ الشعر و انواع محسنات و صنایع نظم و نثر بدیعی با امثلهٔ متعدّد پارسی و عربی

از

دکتر سیّد محمود نشاط

مجلّد نخست - چاپ نخست

تیر ماه یکهزار و سیصد و چهل و دو شمسی

تهران

خوانندگان دانش پژوه

بدین مختصر، نخست، درود بی‌پایان مؤلف را بپذیرید .

محمود نشاط

شماره ۷۹۵ . . . . . .
یکهزار مجلد از این کتاب درچاپخانه رنگین
بچاپ رسید و بدین وسیله از زحمتها و همکاری
اعضاء چاپخانه تشکر مینماید .

جانست وازمحبت جانان دریغ نیست
اینم که دست میدهد ایثار میکنم

« سعدی »



اهداء

این صفحه بیاد نوازشها و احساسات پاك پدری است که پیوسته شمع وجودش فرزند را بدانش رهنمون بود وخود بدین اندیشه وآرزواندیشمند.

مرا باشد از درد طفلان خبر — که در طفلی از سر برفتم پدر

« سعدی »

فهرست علائم اختصاری کتاب[1]

ابدع : منظور کتاب ابدع البدایع شمس العلماء ربانی گرگانی است

ادب : درر الادب حسام العلماء ناشر آق اولی

المعجم : المعجم فی معاییر اشعار العجم

بدیع جواد : علم بدیع سید محمد رضا دائی جواد اصفهانی

بدیع سادات: بدیع وقافیه دکتر حسن سادات ناصری ودکتر محمد خزائلی

بدیع قرآن : بدیع القرآن ابن ابی الاصبع

بدیع همائی: بدیع وعروض وقافیه استاد جلال الدین همائی وهیأت مؤلفان

بلاغه : حدائق البلاغه میرشمس الدین فقیر دهلوی

ترجمان : ترجمان البلاغه محمدبن عمر رادویانی

حدائق : حدائق السحر رشیدالدین وطواط

حقائق : حقائق الحدائق شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی

دره : درّه نجفی نجفقلی آقا سردار

دقائق : دقائق الشعر تاج الحلاوی

قطوف : قطوف الربیع فی صنوف البدیع

مدارج : مدارج البلاغه رضاقلیخان هدایت

معالم : معالم البلاغه رجائی شیرازی

هنجار : هنجار گفتار مرحوم سید نصراله تقوی

۱ــ برخی علائم ازقبیل ص بعلامت صفحه وج بعلامت مجلد ورجوع بعلامت رجوع بفرمایید وامثال آن خود آشکار است .

بنام بدیعی که جهان و جهانیان از
بدایع آفرینش اوست

حافظ سخن بگوی که برصفحه جهان
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر
(حافظ)

گفتار مؤلف :

دیری حقیر مؤلف را این آرزو بردل و اندیشه برسر بود که تألیفی از کتاب بدیع بدست دهد که جامع صناعات باشد و دقائق مختلف و غوامض و مشکلات این علم را شامل ودر نظم و نسق نیز ترتیب وتنظیم صحیحی مرعی شده باشد تاجویند گان این علم وپویند گان این طریق بافراغ بال صنایع بدیعی مورد نظر خودرا که برخی در کتبی کوچك ونارسا وبعضی درمقالاتی کوتاه مسطور ومندرج است جمعاً بیابند و نامهای مختلف آنرا یکجا وکامل بنگرند و بهر اصطلاحی که مأنوس و آشنا هستند وبدان نام بجستجو خاستند و تصفح نمودند درردیف الفبائی مربوط آنرا بازیابند و وجه اشتراك و اختلاف صناعات را بسهولت دریابند و از مراجعه بکتابهای مختلف آنهم با توضیحات متناقض ومثالهای عربی مطلق بی نیاز گردند ، پس بدین مقصود و برسراین مراد بدین مهم پرداخت وچندی خاطررا ازهرامری بپرداخت تا مجموعهٔ حاضر بمحضردوستداران دانش وجویند گان راه فضیلت وپویند گان وادی بصیرت تقدیم داشت .

حال تا چه حد موفقیت حاصل و توفیق رفیق شده باشد داوری با خداوندان ادب و استادان فن بلاغت است . واما راهی که مؤلف حقیر دراین وادی پیمود و

طریقی که دراین کتاب بسپرد بدین نحو بود که : نخست بکتب معتبری که دراین علم نگاشته شده بود وفهرست آن مندرج است مراجعه کرد وبا دقت فراوان وتأمل وافی کلیه مطالب وفصلها رااستخراج نمود واوراق را منظم ومرتب ساخت ومشکلات را با دوستان دانشمند درمیان نهاد وازاستادان معظم کسب فیض نمود و صحت بحث را افادهٔ آنان حجت نهاد وبرخی عمرمصروف داشت تا بتألیف کتاب حاضر که بنظر مبارك شما میرسد موفق آمد .

وازاینکه علم بدیع علم آرایش وزیب وزیور وزینت وزیبایی گفتاراست آنرا «**زیب سخن**» نام نهاد، پس‌برعایت نکاتی‌چند که ضرورت داشت خودرا ملزم ساخت وابتکاراتی که بنظر نقادان سخن وسروران گرامی‌من پوشیده نیست مرعی داشت که ازجمله بطریق اختصارنکاتی است که اینك معروض حضور قرار میگیرد .

۱ـ دراین کتاب برخلاف رسم معمول مؤلفان که مثالهای عربی و پارسی را مخلوط و درهم میآوردند و نامنظم و بی قاعده مینگاشتند حقیر هریك را جداگانه ذکر کرد ومثالهای عربی را یکسره ازپارسی‌مجزا ساخت وترتیب خاصی رامراعات نمودبدین‌توضیح: که نخست مثالهای نظم‌پارسی‌رامقدم شمرد چنانکه‌همه گویندگان را رسم براین بوده وهست سپس درصورت لزوم بذکرمثال از نثر پارسی پرداخت ، آنگاه پس‌ازپایان مثالهای پارسی نمونه‌های عربی‌آورد اما درشواهد تازی برعکس نخست مثال نثر عربی ذکر کرد و آیات شریف را بحکم تبرك و تیمن پیش از اشعارشاعران عرب درج نمود و مثالهای نظم عربی را بآخربحث موکول ساخت و گمان میرود این نظم وترتیب موجب پسند ومنطبق با سلیقهٔ اکثر جویندگان این فصول باشد چه طالبان اشعارعربی یا پارسی هر کدام بسهولت شاهد خودرا درجای خویش بازمی‌یابند ، و مراجعان مبتدی یا خوانندگان پارسی براحت بحث مربوط را میجویند .

۲ـ وجه اشتراك واختلاف آن صناعات که نزدیك بهم هستند یا داخل دریك دسته محسوبند بازنمود واین موضوع را سخت وجههٔ همت قرارداد تالااقل برآنچه پیشینیان گفته‌اند تکمله‌ای افزوده ودینی‌ازدیون خودرا اداکرده وآراء گوناگون

را بیك رشته در آورده باشد .

۳ـ درانتخاب و بر گزیدن نام صنایع دقت وافی داشت که تا سرحد امکان یا پارسی باشد یا حداقل بذوق فارسی زبان نزدیکتر گردد ، علیهذا حرف تعریف و اصطلاحات عربی را بیکسو نهادتاتر کیبات بزی پارسی در آیدو بذوق همگان پسندیده آید ودراینخصوص دلیلی نیافت که اصطلاحات را بصورت عربی بیان کند والف ولام حرف تعریف بیاورد و فی المثل بجای « المدح یشبه بالذم » « مدح شبیه بذم » ننویسد یا «اشتقاق» را «الاشتقاق» ذکر کند وهکذا .

٤ـ درمثالها وشواهد نام گویند گان را بدقت معین ساخت و آنچه نام گوینده وسراینده اش برحقیر یا همگان معلوم نبود بذیل بحث اصلی بعنوان مثالهای دیگر موکول ساخت واین از نظر احتراز ازحجم وضخم نامتناسب کتاب نیزمفید واقع شد.

٥ـ صنایع بدیعی را ترتیب تهجی بر گزید ونا گزیر صناعات لفظی ومعنوی ومشترك را بیك ردیف آورد ولی درذیل هرصنعت ، لفظی یا معنوی بودن واختصاص بنظم یا نثر داشتن آنرا اشارت نمود و اگر غیر از این رویه معمول میداشت نظم کاروترتیب الفبائی کامل بهم میخورد و اگر بسه قسمت جدا گانه الفبائی میشد یافتن هرصنعت بازدشوار میبود ، گذشته ازاینکه تفکیك صنایع از نظر لفظی ومعنوی وغیره خود امردشواری نیست وبسهولت میسراست .

٦ـ درذکرشرح صناعات جهد بلیغ نمود که تعریفها وافی و کامل ورسا باشد وبراین عقیده هریك را معمولا بعبارتهای گونا گون بیان نمود و بجهات مختلف و راههای متعدد آنرا جامع وکامل ساخت .

۷ـ تاآنجا که ذوق سلیم را مخالف نبود وامکان داشت عین مثالها و نمونه‌ها و اشعاری را که مؤلفان سابق بکاربرده‌اند همچنان درج نمود ، تا هم رعایت امانت شده وحق پیشینیان دانشمندتضییع نشده‌باشد وهم این کتاب «جامع» بوده‌ازمراجعهٔ بکتب سلف‌تاحدی بی‌نیازی حاصل‌شده باشد وهرچه درآن کتب یافت میشودشمه‌ای دراین مجلد نیزیافته شود ، واگر برخی را جای نکته گیری است باید گفت تبدیل شواهد باشعار ساده‌تر کاری آسان و امکان پذیر است اما آن نقیصه را که گفتیم

دربر دارد .

۸ـ دربالا وصدرا کثرصنایع بیتی بعنوان نمونه واسطة العقد وروی رزمه قرارداد واین طرز نورا براین طراز نهاد که جویندگان حاضرالذهن دیگر نیازی بخواندن تمام فصل نداشته باشند وشعرنمونه وعنوان فصل را باهم بسهولت بذهن بسپارند .

۹ـ چون غالبی ازصنایع دارای دویاچند نام است صنعت رادرذیل نام **پارسی** یا **سهل ترین تلفظها** یا **مشهورترین** آن توضیح داد واین سه اصل اساسی را ملاك ومأخذ وضابطهٔ کارمحسوب داشت اما ازذکرنامهای گوناگون نیز خودداری نکرد ویکی ازخصوصیات مجلد حاضر اینست که تمام نامهای مختلف صنایع را در داخل پرانتزدرمقابل نام بر گزیده ثبت نموده است و بازهم درردیف الفبائی نام صنعت را یادآورشده است منتهی بذیل نام برگزیده ومشروحه احاله ومراجعه داده ایم تامشفقان عظام هرصنعتی را بهرنام وعنوانی که بخاطرسپرده اند درموقع جستجو گمراه نشوند وخواستهٔ خویش را بسهولت بتوانند یافتن .

۱۰ـ تفکیك وتجزیه صنایع خاص نظم ونثر ومشترك ولفظی ومعنوی بلحاظ رعایت ترتیب الفبائی واحد مناسب ندانست اما درذیل هرصنعت اختصاص آنرا بهریك ازمواد فوق آشکارساخت .

۱۱ـ چون این کتاب برای استفادهٔ پارسی زبانان نوشته شد بیشتر بمثالهای پارسی توجه کرد وامثلهٔ عربی را متعدد نساخت اما آن سنت نیکوی دیرین که ذکر امثلهٔ عربی را نیزلازم دانسته اند مرعی داشت .

۱۲ـ نخست براین بود که تمام اشعار و عبارات وآیات عربی وابیات دشوار پارسی راکه یحتمل معنی آن بنزد بعض محصلان دشوار ویا مشکوك باشد درپاورقی ترجمه نماید اما بعلت محظورهای چاپی واحتراز از حجم نامتناسب کتاب ناگزیر شدیم تا بسرحد امکان راه اختصار گزینیم و جانب سهولت رویم ، از این بابت تنها بدرج معانی مشکلات خرسندی کردیم بنابراین ناچاربرخی ازآنهارا ترجمه ننمود.

۱۳ـ مطالب ومندرجات کتاب را دوفهرست نهاد، که یکی درپایان کتاب است و دیگر شالوده ایست که در ابتدای هر فصل و کنار هر صفحه نهاده شده تا تصفح و

جستجوی مطالب موردنیاز با کمال سهولت انجام گیرد .

۱٤ـ گاه برای رسایی و سهولت کار وحفظ امانت عین عبارات یا مطالبی از دیگران نقل شده ودراینصورت عبارت منتقل شده با ذکرمأخذ درداخل این علامت « » قرار گرفته است .

۱٥ـ آنچه مشترك میان علم بدیع وبیان است چون استعاره و تشبیه و کنایه نیز دراین کتاب ذکر کردیم و آنرا بدان نظر آوردیم که علمای بدیع همه آورده‌اند و گفتیم از نظر رعایت صنعت استعاره وتشبیه بعلم بدیع مرتبط و از لحاظ ماهیت تعریف بعلم بیان مربوط است ومابهرحال تبعیت‌ارباب بلاغت را ناوارد ندانستیم.

۱٦ـ درموردذکر امثله باتوجه بنقدّ الشعر و سنت‌مقبول، بیان اشعاراستادان ادب چون عنصری وفرخی ومعزی وقطران وسنائی ومولوی وسعدی وحافظ وغیره را مقدم شمردیم واگرچه احتمال میرود برخی براین روش انگشت نهند و دست مخالفت نمایند وزبان اعتراض گشایند اما ما پای ازسنت فراتر ننهادیم وسمع قبول ارزانی نداشتیم و حق مسلم سخن استادان مسلم را مقدم و گرامی شمردیم، لیك نباید نهفت که درعین حال بحسب ضرورت از اشعار متوسطان ومتأخران هم بجای خود استناد جستیم وما را دراین‌باب جای ملامت نیست یعنی بخلاصه وایجاز، مطلب مااینست که حق متقدمان را با ذکرمضامین نغزوبدیع آنان بنحواحسن ادا کرده‌ایم وهم جانب طرفداران مضامین جدید را مرعی داشته‌ایم.

۱۷ـ برای ذکرمثالهای مختلف وتعدد آن بحد اکمال بکوشیدیم وبیك دو شاهد ومثال ونمونه بسنده نکردیم واگردراین موردبنظر آید که راه افراط درپیش گرفته وقدم اطناب‌فرا نهاده‌ایم بحکم آن‌بود که رنج وزحمت گذشتگان بهدرنرود ودراین مجموعه همچنانکه بازهم یادآور شدیم امثله واشعار بیشتری مندرج باشد. چه اطمینان واعتقاددارد که آیندگان کارهای‌دیگری‌دارند وحوصلهٔ این‌قبیل‌تألیفات وتحقیقات را نخواهند داشت‌اینست که ازجویندگان دقائق‌زبان ونقادان علوم‌بدیع وبیان چشم دارد که برمؤلف حقیر در این باب بدیدهٔ اغماض نگرند و برهانش را بشنوند واطمینان‌حاصل‌فرمایند که پویندگان‌این‌راه کم شده‌اند وجویندگان‌واقعی

این وادی بسویی دیگر افتاده اند وتعدادشان نه بیش است بلکه کم از روز پیش است، وانگاه جمع آوری برخی ازین شواهد و امثال اگرچه بنظر سهل وآسان آید اما بحقیقت کاری دشوار باشد وجمع این امثال در کتابی چون گنج شایگان ذخیره آید وبرایگان در کف جویندگان زبان و خواستاران علم بدیع وبیان قرار گیرد وباشد که در آینده موجب یاد خیری ازفقیرحقیر باشد.

غرض نقشی است کزما باز ماند — که هستی را نمی‌بینم بقائی

۱۸- برخی ازصناعات واحد را نامهای متعدد بود یا برعکس صناعات مختلف را نام واحدی بود ما تمییز وتفکیک وروشن ساختن این امر را وجهۀ همت قرارداديم ودرمورد صناعات واحد با نامهای مختلف چنانکه اشارت رفت ذیل نامی که سخت شهره بود یا پارسی وسهل بود بشرح آوردیم ودرمورد صناعات مختلف با نامهای واحد با شماره گذاری آنرا ممیز ومشخص ساختیم وفهرستی از کل صنایع یادشده را منضم سایر فهرستها نمودیم تا وجه اشتراك واختلاف آنها نیك آشکار وهویدا گردد.

۱۹- برای سهولت مطالعۀ مراجعان محترم بندرت علائم اختصاری بکاربرده شدومیتوان گفت جزچند کلمۀ ناگزیران که فهرست آن منضم سایر فهارس است علائم اختصاری ندارد.

۲۰- اگر بذکر برخی نکات وروش کار خویش اشارتی رفت قصد فقیر بیان خدمت ویا اظهار شرح زحمت نبوده است، چه صاحبنظران ونکته سنجان خود نیك آگاهند که تهیۀ کتاب بدیع بدین ضخم شاید جامعیتی دارد واگر هم برآن ارجی نیست که آیندگان انشاءاله تکمیل میفرمایند.

۲۱- اگر درچند مورد نام شاعری را ندانسته ویا عبارات وتعریفها وشاهدها نقصی دارد ویا ایرادها واعتراض هائی وارد است جای پوزش ازمن و کرامت تذکار ازشما باقیست.

قباگر حریر است وگر پرنیان — بناچار حشوش بود در میان

۲۲- اصطلاحات ومسائل ومطالب مربوط ومشهور این علم ازقبیل: سخن درباب پیدایش علم بدیع پارسی وعربی، رموز سخن ولزوم آرایش گفتار، فنون سخن وعلم

بلاغت، نکاتی در باب متکلم بلیغ، نظم و نثر پارسی، انواع شعر از نظرهای گوناگون، تقسیم شعر پارسی از نظر انواع، تقسیمات صنایع، بدیعیه‌ها و نظایر آن را فصولی جامع بنام مقدمه بر کتاب نهاد وذکر آنرا قبل از محسنات بدیعی نیك وضروری تشخیص داد و آنرا تکمله‌ای لازم بر بدیع محسوب داشت.

۲۳ـ پایان مقدمه تنوع گفتار را بذکر سانحه‌ای اختصاص میدهد که برای مؤلف رخ داد. بدینمنوال که در تابستان گذشته بقصد یافتن محیطی دور از جنجال تهران ودیدار خویشان واتمام این کتاب وتقدیم بدوستان رهسپار یکی از ییلاقهای موطن خویش درشهرستان یزد شدم وصندوقی کتاب که محتوی عمده مآخذمن بود با خود در اتومبیل نهادم، در سی کیلومتری شهر قم باصفهان ماشینی دیوانه سیر و سرسام رو بما اصابت کرد ودر گردنه کوه سپیداحوال من و همراهان را بروز سیاه مشابه ساخت واز کوب و آسیب برخورد بکوه همگی بسرحدمرگ رسیدیم واز کثرت زخم و جراحت و شکستگی استخوان ونظائر آن بحال زار ونزار افتادیم، پس یك چندی بغربت قم دربیمارستان فاطمی بماندیم وهمینکه اندکی جراحات وارد بهبود یافت باز دست طلب فراز آوردیم وپای همت بنهادیم وپس ازتشکر لازم، دوباره بسوی مقصد شتافتیم. غرض ذکر این نکته بود که از بدایع و غرائب حالات بطوریکه متخصصان فنی اظهار داشتند پس ازلطف حضرت باری این صندوق کتاب چون دژی مستحکم وسپری پولادین ومحافظی پیمان بسته ودوستی صادق وهدیه‌ای ملکوتی در جلوگیری ازنابودی ما بی‌نهایت مؤثر بوده است ومرا بدین‌سبب مرهون اوراق و مجلدات خودساخته است وضرب‌المثل مشهورعرب دراین‌طریق «الکتاب خیرالجلیس نعم‌الرفیق شد». پس باید گفت چون از برکات کتاب حاضر زندگی ونعمت حیات بمن ارزانیست بزبان سپاس آنرا برمن حقی عظیم ومنتی بزرگ است.

الحمدلله علی کلّ حال.

تهران ـ تیرماه ۱۳۴۲

دکتر سید محمود نشاط

بنام ایزد بخشاینده مهربان

بجمالش همه‌جهان نگران
وزصفات جمال او حیران

نَحمدُكَ یا بَدیعَ السَّموات والارضِ:

سپاس فراوان بدرگاه ایزدمنان وخالق سبحان رب جلیل که شکر جمیل ویرا بایسته است وجمال وجلال خاصهٔ ذات کبریا و بیان: اِنَّ اللهَ جَمیلٌ وَیُحِبُّ الجَمال نشانهٔ کمال بیهمتای اوست.

آفریدگاری که موجودات عالم آثار صنایع صانعش وخالقی که مخلوقات و گیتی نمودار قدرت بدایعش هستند. سبحانی که فصیحان در شرح کنه ذاتش زبان بسته وبلیغان ازبیان عوالم امرش در کنج دهشت نشسته‌اند.



بنام آنکه جان‌را دانش آموخت
بنور عقل شمع دل برافروخت

بخش نخست

علم بدیع

علم بدیع ـ تعریف لغوی ـ تعریف علم بدیع ـ شرطی اساسی‌درعلم بدیع ـ محسنات ذاتی و عرضی کلام ـ علوم بیانی و بلاغت ـ علم توابع ونامهای صنایع ـ منشاءپیدایش علوم بیانی ـ اولین متتبع علوم بیانی ـ ابوعبیده مثنی و مجاز القرآن ـ جاحظوابن قتیبه و مبرد وابن سنان ـ اعجاز القرآن و الشعر و الشعراء و کامل و سرالفصاحه ـ جرجانی و دیگران ـ سکاکی و مفتاح العلوم ـ تفتازانی ومطول ـ دانشمندان بعد

معنی لغوی : بدیع درلغت بمعنی نوآورده شده[۱] و نوآورنده[۲] و تازه و زیبا وآراسته است[۳] ودراصطلاح اهل‌فن علم آرایش وتزیین گفتار است که در کلام بلیغ بکار میرود وبدان بایسته‌ها وتزیینات وبدایع وصنایع سخن بلیغ شناخته میشود[٤] وازراههائیکه موجب زیبایی نظم ونثراست با رعایت بلاغت آن بحث میشود .

تعریف علم بدیع :

۱ـ مشتق است از : بدع‌الشیی وابدعه وابتدعه ای اوجده واخترعه رجوع شودبصفحه ۷ و ۸ بدیع‌القرآن ابن ابی‌الاصبع.

۲ـ درقسم اول فعیلی است بمعنی‌مفعول‌ودرقسم دوم فعیل بمعنی‌اسم فاعل است وازاین نوع دوم است قوله تعالی: «بدیع‌السموات والارض» سوره ۲ آیه ۱۱۱.

۳ـ سعدی: اگرهزار بدیع‌الجمال پیش‌آید ببین وبگذر وخاطر بهیچیك مسپار

٤ـ این شناسائی‌بطریق تحسین‌است‌نه برسبیل‌وجوب زیرا اصل کلام وفصاحت‌وبلاغت مقدم برآرایش وتزیین است.

شرطی اساسی درعلم بدیع:

واینکه گفته شد با رعایت بلاغت ازاین نظر است که سخن‌سنجان بلاغت درتعریف علم بدیع یادآور شده‌اند که علم‌بدیع از وجوهی بحث میکند که موجب حسن کلام میشود اما بشرط آنکه بعد ازحصول بلاغت بوده باشد چه اگر کلام عاری از زیور بلاغت باشدآن وجوه از حلیه اعتبار وآن‌راهها از زینت‌حسن عاطل وعاریست ، بنابراین گوییم: علم بدیع علمی‌است که شناخته میشود بآن وجوه تحسین سخن بعد از حصول بلاغت، یعنی مطابقهٔ کلام با مقتضای حال ورعایت وضوح لفظ برمعنی‌ونداشتن تعقیدوبعد ازتحقق ذاتی ببلاغت آن، بعبارت دیگرتحسین کلام‌اصالة نخست موقوف است بربلاغت‌آن، یعنی‌صنایع بدیعی درصورتی موجب حسن‌وزینت سخن میشود که ابتدا بزیوربلاغت آراسته‌باشد والا درنظر اهل ادب ازوجوه پسندیده نخواهد بود.

محسنات ذاتی وعرضی کلام

بلغاءِ لطائف و محسناتی‌را که کلام ازطریق بلاغت کسب می کند «**محسنات ذاتی**» وآنچه را که ازناحیهٔ صنایع بدیعی برآن عارض میشود «**محسنات عرضی**» نام نهاده .

علوم بیانی و بلاغت:

وبمجموعهٔ علوم معانی وبیان وبدیع «**علوم‌بلاغت**» یا «**علوم بیانی** »اطلاق کرده‌اند، و علم‌بدیع را علم«**توابع بلاغت**»نام نهاده‌ووجوه‌صنایع آنرا«**صنایع بدیعی**»یا «**محسنات‌بدیعی**» یا «**بدایع**» گفته‌اند.

علم توابع ونامهای صنایع:

منشاء وپیدایش علوم بیانی

ونخست سرمنشاءِ پیدایش علوم بیانی دراوایل دولت بنی‌عباس بمنظور بحث وتفحّص درفصاحت وبلاغت ومعجزات آیات کریم قرآنی‌بوده است ، بدین معنی که بین ادبا وعلما دربیان وجوه معاجز قرآن مناظراتی روی‌داده وهمین امر سبب‌شده است که علماءِ عصر قواعدی وضع کنندوآنرا میزان فضل وادب قراردهند و گویند

اولین متتبع علوم بیانی:

نخستین کسیکه درمسائل بیانی و بلاغت بتتبع پرداخت «**ابوعبیده مثنی**»[1] متوفی بسال ۲۱۱ بود. وی ازشاگردان خلیل ابن احمد است و کتابی سودمند درعلم بیان بنام «**مجاز القرآن**» تصنیف نمود.

ابوعبیده مثنی: ومجاز القرآن:

وسپس «**جاحظ**» باتألیف «**اعجاز القرآن**» و«**ابن قتیبه**» باتألیف «**الشعر والشعرا**» و«**مبرد**» باکتاب «**کامل**» و «**ابن سنان خفاجی**» متوفی بسال ٤٦٦ باتألیف کتاب «**سر الفصاحه**» بسهم خویش بوارسی این دانش پرداختند و قاعده هائی برقواعد پیشین بیفزودند و سرانجام عبدالقاهر بن عبدالرحمن **جرجانی** متوفی بسال ٤٧١ علوم بیانی را جمع و تدوین نمود و«ابویعقوب یوسف **سکاکی**»[2] متوفی بسال ٦٢٦ در کتاب «**مفتاح العلوم**» آنرا کامل ساخت وپس ازآن بزرگانی چون «تفتازانی» در کتاب مشهور «مطوّل» بشرح وبسط و توضیح سخنان جرجانی وسکاکی دست زدند ودانشمندان بعدی نیز هریك بسهم خویش حصه‌ای بدان بیفزودند تا بدین مایه گرانمایه گردید.

جاحظ وابن قتیبه ومبرد وابن سنان:

اعجاز القرآن والشعر والشعرا وکامل وسر الفصاحه:

جرجانی و دیگران:

سکاکی و مفتاح العلوم:

تفتازانی ومطول:

دانشمندان بعد

۱ـ معمربن مثنی نحوی فارسی از بزرگان قرن دوم درفضل سرآمد زمان واز مردم فارس وایرانی نژاد است. مولد او بفارس در ۱۱٤ ووفات او ۲۱۱ (ابن‌الندیم) است وی مردی تندزبان و دشمن عرب و برطریق خوارج منصوب است واز میان صدها تألیفات او غریب‌القرآن ـ مجازالقرآن ـ معانی‌القرآن وغیره میباشد رجوع: ابن خلکان وحبیب‌السیر جلد ۱ ص ۲۹۰ نامه دانشوران جلد ۱ ص ۳۲۲ وابن‌الندیم.

۲ـ یاقوت گوید: سکاکی اهل خوارزم وعلامه درعربیت ومعانی وبیان‌وادب وعروض وشعر ومتکلم وفقیه ومتفنن درعلوم بسیار است وازتألیفات او مفتاح‌العلوم دردوازده علم در غایت‌نیکویی، رجوع: بمعجم‌الادباء یاقوت ص ۳۰٦ جلد ۷

بخش دوم

پیدایش علم بدیع وپیشقدمان تدوین این علم درزبان عرب (۱)

پیدایش علم بدیع وپیشقدمان تدوین این علم درزبان‌عرب ـ ابن معتز وکتاب‌البدیع ـ جرجانی و اسرارالبلاغه و دلائل‌الاعجاز ـ قدامة بن‌جعفر وقدمت‌اودرتدوین‌بدیع ـ ابن هرم وتوجه‌اوببدیع ـ نقد قدامه ـ ابن رشیق و ابوهلال عسکری ـ هفتاد صنعت ابن ابی‌الاصبع ـ صدوپنجاه صنعت شیخ صفی‌الدین‌حلی ـ تفکیك بدیع ازمعانی‌وبیان ـ افراط دریافتن‌وبکاربردن صنایع ـ سیرصعودی صنایع بدیعی .

واما درباب بدیع عربی غالباً برآنند که گوی سبقت بدست یکی از خاندان خلافت وادبای مشهور، بنام ابوالعباس ۲ **عبدالله بن معتز** بن متوکل‌بن‌معتصم‌عباسی متوفی بسال ۲۹۶ هجری ربوده شد ، ۳ البته قبل‌ازابن معتز

ابن معتز وکتاب البدیع :

شاعران عرب صنایعی را باقتضای طبیعت و لغت و شعر بکار میبردند ولی اسم مخصوصی بآنها نمیدادند ، اما ابن معتز هفده صنعت از صنایع را

۱ـ درباب پیشقدمان علم بدیع پارسی بتفصیل سخن خواهیم گفت .

۲ـ ابوالعباس عبدالله‌بن معتزبن متوکل بن معتصم بن رشیدبن‌مهدی درادب وشعریگانه روزگاروازفصحای مشهورعربست ونخست درعلم بدیع کتاب نوشت وپس‌از مرگ مقتفی خلیفه یك روزبخلافت نشست ودردوم ربیع‌الثانی ۲۹۶ هجری بامرمقتدر کشته شد . کتاب بدیع و سرقات‌واشعارملوك وطبقات‌الشعراء وآداب ازجمله تألیفات‌اوست رجوع: بفهرست‌ابن‌الندیم.

۳ـ ابن معتز خود گوید : ماجمع قبلی فنون‌البدایع احد ولاسبقنی فی تألیفه مؤلف والفته فی‌سنه اربع وسبعین ومأتین .

مدوّن نمود[1] ونامهایی مناسب بنهاد[2]، بعد نوبت بعبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی متوفی بسال ۴۷۱ هجری رسید ودو کتاب مشهور «اسرار البلاغه» را در علم بیان و «دلائل الاعجاز» را در علم معانی تألیف نمود، وبعدازاو ابویعقوب یوسف سکاکی (متوفی بسال ۶۲۶) پای بدایرهٔ بلاغت نهاد و کتاب ارزنده و بزرگ «مفتاح العلوم» را تألیف نمود و مسائل بلاغت را ببسط کشانید، سکاکی پایهٔ این علم را بسی رفیع داشت وتحقیقات عمیقی درمباحث گوناگون آن بعمل آورد و خدمتی بس شایان بادبیات عرب نمود بطوریکه مؤلفان بعد نیز کمابیش خوشه چین خرمن دانش او بشمارند.

جرجانی واسرارلبلاغه ودلائل الاعجاز:

بعدازعبدالقاهر و سکاکی هر کس بتألیف و تصنیفی پرداخت ولی چون دراینجا وجههٔ همت تنها بادبیات پارسی است بدین مختصر کفایت میشود والا باید دراینجا بتفصیل ازدانشمندان بزرگی چون «قدامة بن جعفر» سخن گفت:

قدامة بن جعفروقدمت اودر تدوین بدیع:

این عالم معتبر که معاصر باابن معتزهم بوده بیست نوع ازصناعات و محسنات بدیعی را فرا گرد آورده و ازاین بیست نوع در هفت نوع باابن معتز موافق ودر سیزده نوع دیگرمنفرد و مبتکراست واز صنایع او وصنایع ابن معتز سی نوع کامل بدست آمده است.

ابن هرم وتوجه اوببدیع:

نیز آنچه‌شایان‌توجه است‌اینکه برخی ازمحققان[3] قدامة بن جعفر کاتب را از پیشقدمان این دانش بحساب آورده‌اند، از جمله مؤلف کتاب «الشیعه وفنون الاسلام» گوید:

«اول کسی که علم بدیع را بشکافت ابن هرم ابراهیم علی بن سلمه بن هرم

۱- صفی‌الدین حلی گوید: آن صنایع که ابن معتز نگاشته فزون ازهفده نیست.

۲- بدیع در نزد ابن معتز ۵ نوع: استعاره - تجنیس - مطابقه - رد اعجاز و مذهب کلامی است وبعض محاسن کلام ازقبیل: التفات، اعتراض، رجوع، حسن‌خروج، تأکید مدح، تجاهل عارف وهزل مراد بجد وحسن تضمین وتعریض وکنایه وافراط درصفت وحسن تشبیه و اعنات وحسن ابتداء را متذکر میشود، رجوع: به بدیع‌القرآن ابن‌ابی‌الاصبع مصری چاپ مصر ص ۷۰.

۳- سیدحسن صدرالدین در کتاب الشیعه‌وفنون‌الاسلام.

شاعر اهل بیت (ع) بود و اول کسی که در آن علم کتاب پرداخت، دو تن معاصرانند که معلوم نیست کدامیك در تصنیف بر دیگری مقدمند و آن دو تن قدامة بن جعفر کاتب و عبدالله بن معتز میباشند و قدامة بن جعفر بر مذهب تشیّع میزیست و نقدالشعر معروف «بنقدقدامه» از اوست [1] و همچنان بمورد است از «ابن رشیق» و «**ابوهلال عسکری**» صاحب صناعات نیز نامی بمیان آید، چه این دو تن نیز در تکمیل صناعات بدیعی سهمی بسزا دارند و هر کدام چندین صنعت بجمع صنایع پیوسته اند. بهمین نحو «زکی الدین بن **ابی الاصبع**» آنها را بهفتاد نوع رسانید و دیگران چون «شیخ **صفی الدین حلی**» صاحب کتاب «نفحات الازهار» در حدود ۱۵۰ صنعت بجمع و تدوین آورد و پس از آن هر کس بنوبهٔ خویش در زبان پارسی و عربی بر این شاهد شیرین زیب و زیوری آراستند و صنعتی پیوستند تا بانواع امروزی رسید.

نقد قدامه:

ابن رشیق و ابوهلال عسکری:

هفتاد صنعت ابن ابی الاصبع:

صدو پنجاه صنعت شیخ صفی الدین حلی:

نکته‌ای که ناگفته ماند اینست: که ابتداء علم بدیع منضم بدانش معانی بیان و ذیل آن علوم تدوین و تدریس و تحصیل میشد اما رفته رفته پس از تألیفات یاد شده این علم دانش مستقل و جداگانه‌ای شد و چنانکه یادآور شدیم علم بدیع بنام علم «**توابع بلاغت**» بصورت فنی جداگانه درآمد.

تفکیك بدیع ازمعانی و بیان:

اما با کمال تأسف باید اذعان کرد که هرچه بر تعداد تألیفات این فن گذشت و بر جمع صناعات افزوده شد بکار بردن صنایع نیز رونق بیشتری در اشعار عرب و ایران پیدا کرد و وقتی کار بدست ادبای بیذوق و متکلفان خالی از قریحه و سلیقه افتاد در این مرحله بتفنّن و تصنّع و صنعت یابی پرداختند و از جنس صنایع لفظی و معنوی بگمان خویش صنعتهایی درست کردند که خود آن صنایع بهترین معرّف سستی و اعوجاج ذوق و طریقهٔ آنانست

افراط دریافتن و بکاربردن صنایع:

۱ـ علم بدیع تألیف سید محمدرضا دائی جواد چاپ اصفهان ص ۸.

ونشان میدهد که بکرات معنی یعنی مادّهٔ اصلی واساسی کلام را فدای الفاظ سست وتهی ساخته وتوجه نکرده‌اند که اساساً بهترین الفاظ وزیباترین صنایع آن لفظ یا صنعتی است که مثل جسم شفاف بدون هیچگونه مانع صورت معنی را بنمایاند و خواننده راآنچنان فریفته وشیفتهٔ معنی کند که اصولامتوجه وجود الفاظ نشودتاچه رسد باینکه مدتها وقت مصروف یافتن معنی یاحل معمّا وامثال آن گردد [1]

سیر صعودی صنایع بدیعی : والادرمراحل اولیه دیدیم که جمع صنایع ابن معتز بیش‌از هفده نبوده است وقدامة‌بن‌جعفر به بیست وابوهلال عسکری به‌سی وهفت و ابن رشیق قیروانی و شرف‌الدّین تیفاشی وابن ابی‌الاصبع به نود و صفی‌الدین وعزّالدین‌موصلی وابن حجة حموی به صدوچهل‌ویك و سید علیخان به صدوچهل وهفت رساندند و بهمین‌نحو افزایش یافت تابحد امروزی رسید ، و آنچه مسلم است ادبای پیشین رعایت تناسب لفظ ومعنی وارزش کلام میکرده وهیچ وقت اصل را فدای فرع ننموده‌اند .



۱ـ حدائق‌السحر رشید وطواط بتصحیح مرحوم اقبال‌آشتیانی ص نح .

نگارهای بهاری چو شعرهای بدیع
یکیست پر زموّشح دگر پراز تشجیر

«عنصری»

بخش سوم

پیدایش بدیع پارسی

یك نظر اجمالی بتاریخ ایران و ادب پارسی :

حملهٔ عرب واز بین رفتن آثار قدیم- بلاغت عرب وتأثیر آن در بدیع پارسی- قرآن کریم وفصاحت آن - خدمات ایرانیان بعرب - توجه یعقوب لیث بادب پارسی - استقلال ادبی وسیاسی ایران وبسط ادب پارسی - عدم ارتباط تام بدیع پارسی با عربی - استادان ایرانی عرب- استعداد زبان پارسی برای صنایع معنوی - پذیرش زبان عرب صنایع لفظی را - تقلید ایرانیان - علت تقلید- حدود تقلید - مخالفت با شواهد عربی - قول رادویانی- قول رامی تبریزی - بدیع پارسی درقرون اولیه- دوصفت سادگی وصراحت - پیدایش تصنع درشعر و نثر پارسی - تصرف ایرانیان در برخی اصطلاحات بدیعی - نخستین کسانیکه صنایع را بکار بردند - نخستین کسانیکه در بدیع پارسی تألیفاتی نمودند - رادویانی وترجمان البلاغه - تقدم مرغینانی بر رادویانی - مرغینانی ومحاسن الکلام- نسخه‌یی از محاسن الکلام - شرح حال مرغینانی- رشید وطواط و حدائق السحر - شمس قیس والمعجم - رامی و مؤلفان دیگر- مؤلفان متأخر .

حملهٔ بیرحمانهٔ عرب بنحوی وضع ایران رادگرگون ساخت که بایدقاعدتاً هیچگونه مجال ابقاءِ آثار تمدن و فرهنگ برای ما باقی نگذاشته باشد و همچون

ملل ضعیف دیگر دستخوش انقراض و اضمحلال شده و زبان وفرهنگ دیرین خویش را چون ملل مغلوب دیگر ازدست داده ومستغرق حیات سیاسی وعلمی واقتصادی آنان شده باشیم

حملهٔ عرب و از بین رفتن آثارقدیم:

اما خوشبختانه شخصیت ممتازوهوش سرشارایرانی موجب شد که رشتهٔ پیوندباتمدن دیرین خویش نگسلد و باندك قرونی از زمان استقلال سیاسی و علمی خویش را اعلام دارد.

گرچه با نهب وغارت عرب میتوان گفت نزدیك بتمامی آثار تمدن و تألیفات ما دستخوش نیستی و زوال شد و ایرانیان ناگزیر به تتبع و تفحص در لغت و صرف و نحو و بلاغت و فرهنگ عرب شدند وعلاقهٔ مذهبی رجال نیز باین امر کمك شایانی میکرد و توجه بقرآن کریم که نمونهٔ اعلای فصاحت است خود مدد عظیمی محسوب بود و امهات کتب علمی و فلسفی وادبی زبان عرب بدست ایرانیان دانشمند برشتهٔ تحریر درآمد وپیشقدمان فن بدیع عرب نیزچنانکه اشاره شد برخی ایرانی هستند اما باید گفت: «سرزمین خراسان کانون نشو و نمای ادبیات است و شالوده و پایهٔ ادبیات ما در روزگار فرمانروایی یعقوب لیث و بفرمان آن بزرگ شاهنشاه بنیاد نهاده شد و همینکه نخستین شعر تازی برای تهنیت درپیشگاه او خوانده شدوی باعلوّ فکرواندیشهٔ میهنی خویش برآشفت و گفت:

بلاغت عرب وتأثیر آن دربدیع پارسی:

قرآن کریم و فصاحت آن:

خدمات ایرانیان بعرب:

توجه یعقوب لیث بادب پارسی:

«سخنانی راکه من اندرنیابم چرا باید گفت!» [1]

ودرواقع بدین گفتار نغزو پرمعنی یعقوب بزرگ استقلال ادبی کشور ما را پس‌ازچند قرن سکوت اعلام‌داشت ومحمدبن وصیف سیستانی‌چکامهٔ مشهور [2] پارسی

۱ ـ تلخیص ازحقائق الحدائق رامی بتصحیح دانشمند محترم آقای‌سیدمحمد کاظم امام.
۲ ـ بمطلع: ای‌امیری که امیران جهان‌خاصه وعام بنده وچاکر ومولای وسگ بندوغلام.
رجوع: تاریخ ادبیات ایران تألیف‌استادفاضل‌محترم دکترذبیح‌اله صفا ص۱۴۵ ج ۱.

را بسرود وازآن پس شاعران «شعرپارسی گفتن گرفتند».

استقلال ادبی وسیاسی ایران و بسط ادب پارسی :

سپس استقلال سیاسی ایران را با سلب اعتماد از بنی‌العباس اعلام داشت وبحقیقت این کاررادمرد سیستانی فرصت مناسبی بایرانیان داد که استقلال ازدست رفتهٔ خویش را باز جویند آنگاه بالتّبع زبان وادبیات پارسی نیز بسط وتوسعه یافت وشاعران زبردستی بتدریج بظهور رسیدند و حماسه‌های ملی بسرودند[1] و بترجمهٔ متون بازماندهٔ پهلوی پرداختند[2] و اشعار نغز و شیوا بساختند[3] وفصلی نو با آرایشی نو وزیب و زینتی بایسته و درخور ادبیات ایران آغاز کردند واین درخت بارورراا بثمر رساندند.

عدم ارتباط تام بدیع پارسی با بدیع عربی :

حال این پرسش بمیان میآیدکه آیا علم بدیع پارسی مأخوذ از عربیست یا مستقلا در ایران نشو و نما یافته است؟ بپاسخ باید گفت زبان وادبیات دری وادبیات عربی درواقع همراه و همزمان رشد و تکامل یافتند، در قرون اولیه هجری ایرانیان خردمند از طرفی به تقویت زبان عربی و تدوین قواعد آن پرداختند و بزرگانی‌چون خلیل‌بن احمد، سیبویه فارسی، ابن مقفّع، عبدالحمید، جاحظ، ثعالبی، ابن قتیبه، صاحب‌بن‌عباد،

اسعادان ایرانی عرب :

ابن العمید، راغب اصفهانی، میدانی، بدیع‌الزمان همدانی، حریری، زمخشری وصدها استاد مسلم دیگربا نیروی خلاقه وسخن آفرین خویش بتحکیم بنیان زبان عرب پرداختند و آنرا تکمیل کردند و آنقدر لغات، اصطلاحات، اشتقاقات، امثال، تعبیرات، وقواعد وقوانین صرف و نحو و شعر وصنایع لفظی ومعنوی و اوزان عروضی و غیره برآن افزودند که اصل زبان بدوی عرب مثل قطره‌ای حقیر در دریای بیکران ذوق و اندیشه‌های ایرانی محو گردید ومسلم است زبان عربی عصر دانشمندان و بنیان گذاران ایرانی غیراز زبان عربی عهد جاهلیت است.

۱- نظیرشاهنامهٔ فردوسی وگشتاسب‌نامه دقیقی.

۲- ترجمه‌های ابن مقفع وکتبی ازقبیل خداینامه، کارنامهٔ اردشیر بابکان ونظائرآن.

۳- نظیراشعاردقیقی وعنصری وفرخی ومنوچهری وغیره.

استعداد زبان پارسی برای صنایع معنوی، وپذیرش زبان عرب صنایع لفظی را :

و اما درباب بدیع هم باید گفت اندیشه وخرد ایرانی هستهٔ مرکزی آنرا تشکیل میدهد [1] و هریك ازاین دو کالبد به مقتضای طبیعت دارای خاصیت مخصوص بخود میباشد مثلا زبان تازی بمقتضای سامی بودن خاصیت بسط و انقباض و نوسانات زیاد دارد و آمادهٔ پذیرفتن صنایع لفظی است و قالب پارسی بمقتضای آریائی بودن مستعد پذیرفتن اندیشه‌های نغز و دقائق صنایع معنوی است ولی برای تفوّق، صنایع لفظی را نیز بهردوطریق طبیعی و تکلف درآن بکاربرده‌اند .

پس بدین‌طریق نه، میتوان گفت علم بدیع منحصراً خاص ایرانیان است و نه خاص قوم عرب است بلکه این‌علم نیزمانند بسیاری ازعلوم دیگرازشعب فنون‌ادبی بلحاظی خاص و جهتی مخصوص از علوم مختصهٔ زبان عربیست همچنانکه بتفصیل بیان داشتیم ، وازطرفی وبملاحظاتی آفریده وتکمیل شدهٔ ایرانیان است ؛ بخصوص که بعض صنایع معنوی مثل: تشبیه ، استعاره ، کنایه وغیره که برای هر لغتی طبیعی وجزء ذات آنست ودرفارسی گنجایش طبیعی‌خاصی برای‌آنست ، همچنانکه برخی صنایع لفظی ازقبیل: سجع وترصیع وتجنیس اول مرتبه در عربی بیشتر مورد توجه قرار گرفت و چنانکه گفتیم این زبان بواسطهٔ وسعت دایرهٔ لغت و کثرت الفاظ مترادف بسهولت تمام زمینه برای این پذیرش آماده وفراهم دارد .

تقلید ایرانیان :

البته باید گفت برای زبان آریائی ما که از بسیاری جهات اختلاف فاحش با لغت عربی دارد اتخاذ قسمت عمدهٔ صنایع بدیعی‌شاید تقلیدی باشد وامری که این‌تقلید را سهلتر کرده وارد شدن مقدارزیادی ازلغات عربی درزبان پارسی است واین خود نظیر امراوزان عروضی عربی است که مورد طبع آزمائی اسلاف ما قرار گرفت واحساسات وعواطف خودرا بقالب اوزان عرب ریختند و میتوان گفت این تقلید در یك حد طبیعی و

علت تقلید :

بواسطهٔ آشنائی ایرانیان بزبان عربی بوده است، ومسلم‌است

۱ـ حقائق ص ۵ .

که یکنفر شاعر فارسی زبان بعداز اسلام بدون داشتن سواد کامل عربی وحفظ و مطالعهٔ اشعار گویندگان تازی زبان نمیتوانست بزبان ایرانی خود شعر بگوید.

همین حال اجبار وحس تقلید که از خواص ذات انسانی است

حدود تقلید :

دراین حدود که ذکر شد گویندگان ایرانی را بتقلید اسالیب عرب و آوردن علوم ادبی بلباس فارسی واداشت و اگر تصور کنیم درابتداء جنبهٔ تقلید شدیدتر بوده است میتوانیم یقین داشته باشیم که بعدها دست نیرومند تصرف استادان ایرانی دربسیاری ازموارد آنها را تغییر داده وبسیر اصلی خود واداشته است و حتی اگر درقرون اولیه کتب بدیع با ذکر شواهد وامثال عربی متعدد است صرفاً نویسنده را مقصود این بوده است که از اصل صنایع بدیعی سخن بگوید و وجود محسنات را باثبات برساند ومی بینیم درهرمورد از دوزبان پارسی و تازی که شاهدی در دسترس داشته بکارمیبرده است ، نظیر حدائق السّحر رشید وطواط .

امّا بتدریج که دایرهٔ استقلال ادبی ایران وسیعتر گردید

مخالفت باشواهد عربی :

دانشمندانی مثل رادویانی بسال ۵۰۷ و **شرف‌الدین حسن بن محمد رامی تبریزی** (متوفی بسال ۷۷۶) صریحاً باین امر تن زده و امثله و شواهد تازی را بکنار گذاشتند ، مثلا رادویانی دراین باب مینویسد :

« چنین گوید محمدبن عمرالرادویانی که تصنیفها بسیاردیدم

قول رادویانی :

مردانشایان هر روزگاری را اندر شرح بلاغت ، و بیان حل صناعت ، وآنچه از وی خیزد وبوی آمیزد چون عروض و معرفت القاب و قوافی ، **همه بتازی دیدم** ؛ وبفایدهٔ وی یك گروه مردم را مخصوص دیدم ؛ مگر عروضی که ابویوسف وابوالعلای شوشتری بپارسی کرده‌اند .

و اما اندر دانستن اجناس بلاغت و اقسام صناعت و شناختن سخنان با پیرایه ومعانی بلندپایه کتابی **ندیدم بپارسی که آزاده را مونس** باشد و فرزانه را غمگسار و محدث بود [1] » .

وشرف‌الدین رامی تبریزی مینویسد :

---

۱ ـ ترجمان ص ۱

قول رامی تبریزی : «...از ناقلان خبیر ، و ناقدان بصیر استماع افتاد که: کتاب «حدائق»[1] مجملست و بتفصیل احتیاج دارد . فرمان جهان مطاع بشرحی مفصل نفاذیافت، واجب شد نسخه‌ای مشتمل بر امثلهٔ اشعار پارسی که در این عهد متداولست مسمّی « بحقائق الحدائق » مرتب گردانیدن .[2]

بدیع پارسی در قرون اوّلیه:

بهر حال فن بدیع در قـرون اولیهٔ شعر پارسی همزمان با رواج صنایع بدیعی[3] کم کم طرف توجه شاعران عهد نخست گردید و ادبای قسمت شرقی مملکت ما که شعر فارسی در آنجا شروع شده بود بخیال افتادند در این فن کتابی فراهم آورند و محاسن شعری عربی را بر پارسی نیز منطبق سازند .

دو صفت سادگی و صراحت: البته شعر و نثر پارسی دری تا اواخر سدهٔ چهارم درنهایت روانی وسادگی و خالی از حشو و زوائد و عاری ازتکلف و تصنع بود اما بعضی از محققان را عقیده براینست[4] که در اواخرعهد سامانیان واوائل‌غزنویان‌شاعران‌پارسی گوی

پیدایش تصنع‌درشعر و نثر پارسی: بعلم بدیع توجه کردند و اشعار بدیعی را از جهت آرایش و زینتهای صوری بسرودند و شعر و نثر مرصع و مصنوع و متکلفانه بتدریج رواج یافت ، چنانکه عنصری (متوفی بسال ٤٣١) در قصیده‌ای میگوید :

نگارهای بهاری چو شعر های بدیع
یکیست پر ز موشّح دگر پر ازتشجیر

---

١ ـ مراد رامی کتاب حدائق‌السحر رشید و طواط است و در هرفصل ابتدا قول مؤلف یعنی گفتار رشیدالدین را نقل میکند و بعد تصحیح و تکمیل آنرا ذیل «قول‌متصرف» بیان‌میکند.

٢ ـ حقائق ص ٢

٣ ـ قسمت اخیر نقل از مقدمهٔ حدائق‌السحر ص‌نح

٤ ـ مرحوم اقبال‌آشتیانی در ص نی حدائق‌السحر و مقدمهٔ حقائق ص ٧

تصرف ایرانیان در برخی اصطلاحات بدیعی

و از طرفی گویندگان پارسی زبان برای بعضی از صنایع بدیعی در مقابل اصطلاحات عربی از خود کلماتی را وضع کردند مثلا ردّ العجز علی الصدر را مطابق و مصدّر و تصدیر و لغز راچیستان خواندند [1] و در موشح تغییراتی قائل شدند . و در تقسیم و مسمط دارای سبک خاصی گردیدند [2] و سئوال و جواب را معتبر میداشته اند . [3]

نخستین کسانیکه صنایع را بکار بردند

بهرحال ، ابوسعید احمدبن محمود منشوری سمرقندی از شاعران عهد محمودی اشعار متلون میگفته [4] و قطران تبریزی که در حدود سال ٤٥٠ در آذربایجان میزیسته در زمرهٔ اولین شاعران پارسی است که قصائد مصنوع میساخته [5] و در گفته‌های خود صنایع بدیعی را رعایت میکرده است .

استاد ابوالحسن علی فرخی سیستانی (متوفی بسال ٤٢٩) گویا کتابی در محاسن شعر پارسی نگاشته و حتی برخی تا این اواخر گمان میکردند کتاب ترجمان البلاغه محمدبن عمر رادویانی از اوست [6] حال اگر در تألیف کتابی در این فن بخامهٔ فرخی سیستانی تردیدی باشد از اینکه صنایع بدیعی را بشکل استادانه بکار برده است [7] تردیدی نداریم .

نخستین کسانی که در بدیع پارسی تألیفاتی نمودند

و اما از نخستین کسانیکه در علم بدیع پارسی تألیف نمودند چنانکه اشارت رفت محمدبن عمر رادویانی مؤلف کتاب بسیار مهم «ترجمان البلاغه» است و اگرچه برخی معتقدند خواجه امام ابوالحسن نصربن حسن مرغینانی را در این باب حق

---

١ - حدائق ص ١٨
٢ - حدائق ص ٦٣ - ٧٦
٣ - حدائق ص ٥٩
٤ - حدائق ص ٥٥
٥ - حدائق ص ٩
٦ - رجوع شود بمقدمهٔ ترجمان البلاغه رادویانی چاپ استانبول (احمدآتش) ص ی
٧ - ترجمان البلاغه ص ١

رادویانی و ترجمان البلاغه

تقدم است، گمان میرود از این عبارت ترجمان البلاغه که رادویانی مینویسد : « وعامه بابهای این کتاب را بر ترتیب فصول « محاسن الکلام » که خواجه امام نصربن الحسن رضی الله عنه نهاده است تخریج کردم و ار تفسیر وی‌مثال گرفتم و لقبش را ترجمان البلاغه اختیار کردم ایرا که هر کتابی را بعنوان بازشناسند و بظاهر حال »[1] استناد جسته‌اند .

وتقدم مرغینانی بررادویانی:

مرغینانی ومحاسن‌الکلام

ونسخه یی از محاسن‌الکلام :

ضمناً ناگفته‌نماند که نسخه‌یی منحصر از کتاب « محاسن الکلام » در کتابخانهٔ Escurial اسپانیا موجود است .

شرح‌حال‌مرغینانی :

و در باب مؤلف آن یعنی مرغینانی اجمالا آنکه از اهل مرغینان ازبلاد ماوراءالنهر و یکی از شاعران و منشیان ابتدای قرن پنجم هجری و از معاصران ابوالقاسم عبدالحمیدبن یحیی رئیس زوزن و مردی فاضل و دانش دوست و ازمترسّلین و از زمرهٔ اهل ادب بوده است . سمعانی در انساب و باخرزی در دمیةالقصرشرح حال وی را نگاشته‌است و رشیدالدین وطواط مکرر از این عالم فاضل نام میبرد .[2]

پس از رادویانی و کتاب ترجمان‌البلاغه شاعر بلیغ و نویسندهٔ بزرگ قرن ششم ایران رشید الدین وطواط بتألیف گرانبهای « حدائق السحر فی دقائق‌الشعر » دست زد[3] . و بعد شمس قیس رازی بخشی از کتاب سودمند « المعجم فی معاییر اشعار العجم » را بدین فن اختصاص داد. و گوهرشناسانی چون شرف‌الدین‌حسن‌بن محمد رامی تبریزی (۷۷۶-۷۵۷ه) و علی‌بن‌محمد تاج‌الحلاوی در قرن هفتم اثراتی سودمند از خود بیادگار گذاشتند.

رشید وطواط وحدائق‌السحر: وشمس‌قیس والمعجم :

رامی و مؤلفان دیگر :

۱ - ترجمان البلاغه‌ص۱

۲ - بحدائق السحر رجوع بفرمائید

۳ - گویا رشیدالدین و طواط در نظر داشته اثر جامع دیگری هم در علم بدیع بوجود بیاورد که موفق نشده است (تاریخ ادبیات ایران تألیف‌استادمکرّم دکترصفا ص ۹۵٤)

مؤلفان متأخر : و در این اواخر مرحوم قندهاری « دبستان سخن» ومرحوم شمس العلماء گرکانی متخلّص بربانی کتاب«ابدع البدایع» را برشتهٔ تحریردرآوردند و فاضل عالیقدر مرحوم نصرالله تقوی فصلی از کتاب «هنجار گفتار» را مزّین بدین علم نمود و چند تن دیگر در این باب کتب و رسائلی پرداختند [1] و این کتاب هم سرانجام خاری بر گلزار سابقان و مؤلفان گردید و مصداق : هرجا گل است خار است و برسر گنج مار است و شبه را خزف در کنار است بثبوت رسید .



---

۱ ــ فصلی در باب کتابهایی که در علم بدیع تألیف شده اختصاص داده شده است و بعداً بتفصیل ازآن سخن خواهیم گفت .

حریف مجلس ما خود همیشه دل میبرد
علی‌الخصوص که پیرایه ای بر او بستند
« سعدی »

بخش چهارم

رموز و شرایط سخن و لزوم آرایش گفتار

بشراولیه ـ رازگشائیهای تدریجی ـ تنظیم قوانین و قواعد بلاغت ـ سلامت و درستی گفتار ـ تناسب و اقتضای حال ـ حسن ادا و لطف تعبیر ـ رسایی ـ رنگ‌آمیزی و روشنی ـ روانی و سلامت ـ دلنشینی و مطبوعی ـ آرایش سخن و لزوم آن ـ نامهای صنایع بدیعی ـ سحر حلال .

بشراولیه و رازگشائی های تدریجی :

و اما اینکه بشر اولیه بچه زبانی تکلم میکرده و تا چه اندازه‌سخنش محدود و ساده و کم مایه و ابتدائی و بی‌پیرایه بوده و بچه طریق مفاهیم ذهنی خویش را بدیگران القاء میکرده است نمیتواند در اینجا مـورد بحث ما قرار گیرد . ولی آنچه مسلم است بعد ها بتدریج سخن بشر پر مغز تر و بهتر و گرانمایه‌تر شده است و مشعلداران تمدن انسانی و مشاهیر و ادباء هر عصر راز گشائی بیشتری کرده والفاظ و مفاهیم را بقسمی ایراد نموده‌اند که‌موجب تسخیر قلوب واعجاب دیگران شده‌اند و خاص و عام را شیفته و مجذوب سحر بیان خویش ساخته‌اند و این زبر دستی و هنر نمایی موجب تحسین و تقلید

تنظیم قوانین و قواعد بلاغت:

دیگران شده است . و در ضمن تقلید در صدد تنظیم قواعد و قوانین آن نیز برآمده و مجموعه ای از علوم بنام «**علوم بلاغت یا بیانی**» را مدّون ساخته اند ، و برای سخنوری رموز و حدود و قواعد و قوانینی مسلّم ومسّجل بدست داده اند که بر مجموعۀآن نام فصاحت و بلاغت اطلاق میگردد و این حدود و رموز را میتوان بشرح زیر خلاصه کرد :[1]

سلامت ودرستی گفتار

هر قوم را برای تکلم قواعد و مقرراتی در دست است که از متون آن زبان و تتبع در اقوال شاعران و نویسندگان آن بدست آمده و بتدریج مدون شده است،مثلا این قواعد را بفرانسه گرامر ـ (Gramer)وبعربی **صرف و نحو** و بفارسی **دستور** گویند و نخستین شرط سلامت گفتار انطباق آن با قواعد مسلم یاد شده است .

در فارسی و عربی عدم انطباق با قواعد صرفی را «**مخالفت قیاس**» و عدم رعایت با مقررات نحوی را «**ضعف تألیف**» خوانده‌اند و بجای خود در اینخصوص سخن خواهیم گفت .

تناسب واقتضای حال

رعایت حال شنونده و خواننده نیز بر گوینده لازمست و باید بیان و گفتار طوری باشد که مستمع مستعد شنیدن و خواندن آن باشد و مناسب حال وی قرار گیرد و گرنه بهیچوجه مقصود بحاصل نخواهد آمد .

حسن ادا ولطف تعبیر و رسایی

نکته دیگر اینکه از قدیم گفته اند هر سخن جائی و هر نکتۀ مقامی دارد ، مسلم است که تعبیرات بایدمناسب مقام و حال باشد بعنوان مثال میتوان گفت اصطلاحات تسلیت باتهنیت متفاوت‌است واصطلاحات تبریك را دراعتذار بکارنبایدو براین‌قیاس .

رسایی‌لفظ نیزازشرایط سخن است وتناسب بین لفظ ومعنی یعنی توجه بایجاز

۱ـ بدیع وقافیه تألیف‌دانشمندان گرامی دکترسادات‌ناصری و دکتر خزائلی ص ٤ باختصار.

یا اطناب و مساوات باید پیوسته مد نظر گوینده و نویسنده باشد و بجای خویش بجانب ایجاز ودرجایی دیگر بسوی اطاله واطناب گراید .

رنك آمیزی و روشنی

پاکی وروشنی گفتار نیز برارزش سخن میافزاید اماسادگی مطلق نیزهمه‌جا بکار نمیآید وهمچنانکه درنقش و نگار سایه وروشنی لازمست درتاروپود سخن نیزرنگ‌آمیزی وسایه وروشنی بایسته است و چه بسا لازم است که خواننده وشنونده درسخن تأملی کنند ومعنی و مقصود را دریابند و البته دراینجا نیزمناسبت حال ومقام شنونده ضروری است ، مثلا به‌بینیم درکجا باید گفت : فلان دانشمند است ، ودر کجا باید گفت ، بحرموّاجی است، ودرکجا باید نوشت ، نحریر روزگاراست و در کجا باید بزبان راند بخشنده است و در کجا باید سرود :

گر دل و دست بحرو کان باشد　　　دل و دست خدایگان باشد [1]

اما در ضمن بیشك این کنایه گویی نباید بدرجهٔ ابهام و تیرگی برسد ، چه دراینصورت‌سخن معقّد وپیچیده است وسخنی که تعقید داشته باشد پسند خاطرارباب فضل نیست [2] .

روانی و سلامت :

وباز باید دانست که‌مفردات سخن یعنی کلمات باید بر گوش گران نیاید واز اجتماع آنها هم سنگینی حاصل نشود وغریب ونامأنوس ننماید ، یا باصطلاح فصحاء « **تنافر** »حروف وکلمه نداشته باشد ، وزننده ومشمئز کننده بنظر نیاید ، چه اگرسخن با الفاظ مستعمل و شیوه‌های معمول زمان هم‌آهنگ نباشد ، یا الفاظی غریب وغیرمأنوس در کلام افتد ، وبرخلاف قواعد ادب بنگارش آید، دلنشین‌نگرددوطباع را همیشه ازاستعمال‌کلمات نامأنوس ومخالف قیاس روی گردانی بوده وهست .

دلنشینی ومطبوعی :

وهمچنین درپیوند وتألیف کلام دقتی بسزا بایسته است زیرا اگرضعف‌تألیف در کلام باشد عدم قدرت نویسنده نیك آشکارا گردد و مفاد سخن بسهولت مفهو

۱ـ انوری ابیوردی بتصحیح استاد محترم مدرس رضوی .

۲ ـ درباب تعقید وانواع‌آن واختصاصات سخن عالی بفصل بعدگفتاری آورده شد .

نگردد وازاینروست که درباب عدم ضعف تألیف فصحای این دانش مکرّر توصیه و سفارش کرده‌اند.

آرایش سخن و لزوم آن :

حال بسروقت بحث اصلی خویش یعنی لزوم آرایش عروس گفتار برویم، چه، شاهد خوش ترکیب نیك اندام دلفریب اگردرجامه‌یی ساده وظاهری بی‌پیرایه بحجله گاه‌بخت درآید شاید که ظاهر بینان مجال طعن یابند و ارزش واقعی جمال را درنیابند وبچشم بی‌اعتنائی بدونگرند؛ اما اگر به پیرایه وزین و زیوری آراسته گردد بیشك چشم اطرافیان بسوی اوبیش منعطف و قلب بینندگان نیك‌بدومتمایل گردد، ازاینروتزیین وآراستگی سخن مایهٔ جلوه گری و موجب دلربائی اوست، بهمین منظور اهل ادب در سخن گویندگان بزرگ تتبع و تفحص کرده‌ولطائفی را که مایهٔ زیب و زینت وموجب رونق کلام آنان بوده است استخراج کرده‌اند وبهریك نامی شایسته ودرخور بنهاده وآنرا ازنظرلفظ ومعنی تقسیماتی قائل شده ومجموعهٔ آنها را «**صنایع بدیعی**»یا«**محسنات بدیعی**» یا «**بدایع**» یا «**صناعات سخن**» نام نهاده‌اند.

نامهای صنایع بدیعی :

و اینجاست که هر گاه سخن رسا و روشن و دلنشین و استواربود و بصنایع و محسنات بدیعی‌متناسب‌هم آراسته‌شد درتأثیرولطف‌معجزه‌ها میکند و حکمتها میآموزد وبقول‌مؤلف‌المعجم«اغلب نفوس نفیس را بدان‌رغبت‌است‌وبیشتر طباع سلیم را بدان‌میل [1] »و همین سخن‌است که عنوان سحر حلال می‌پذیرد و مصداق فرمودهٔ پیغمبراکرم (ص) : « انَّ مِنَ‌البیانِ لَسحراً و انَّ مِنَ‌الشعرِلحکمة » آشکار میگردد . و همین نمونه سخن است که سراسر سفینه‌های شاعران گرانمایهٔ ما مشحون ازآنست ودلهای افسردهٔ ما مفتون بدان .

سحرحلال

اینك برای نمونه‌وتنوع غزلی‌ازاستاد سخن سعدی شیرازی بیاوریم و نمونه‌های وافی را بجای خویش درفصل محسنات بدیعی احاله دهیم :

۱ــ المعجم شمس‌قیس چاپ‌مدرس رضوی ص۸۳

شب‌فراق که‌داند که‌تاسحر چنداست؟ مگر کسی که بزندان عشق‌در بندست

گرفتم از غم دل راه بوستان گیرم کدام سرو ببالای دوست مانندست

پیام من که رساند بیار مهر گسل ؟ که بر شکستی وما را هنوز پیوندست

قسم‌بجان تو گفتن‌طریق عزت نیست بخاك پای تووان هم عظیم سوگندست

که باشکستن پیمان و بر گرفتن دل هنوز دیده بدیدارت آرزومندست

بیا که برسر کویت بساط چهرهٔ‌ماست بجای خاك که در زیر پایت افکندست

خیال روی توبیخ امید بنشاندست بلای عشق تو بنیاد صبر بر کندست

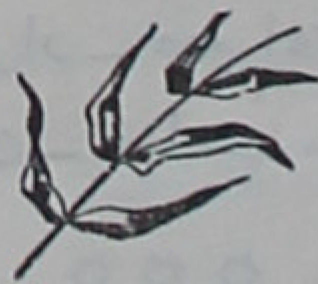
عجب‌در آنکه‌تومجموع‌و گر قیاس‌کنی بزیر هرخم مویت دلی پراکندست

اگر برهنه نباشی که شخص [۱] بنمائی گمان برند که پیراهنت گل‌آکندست

زدست رفته نه تنها منم درین سودا چه دستها که زدست تو برخداوندست

فراق یار که پیش‌تو کاه بر گی‌نیست بیا وبردل‌من بین که کوه الوندست!

زضعف طاقت آهم نماند وترسم خلق گمان برندکه سعدی‌زدوست خرسندست [۲]



۱ـ کالبد وبدن (منتهی‌الارب) .

۲ ـ کلیات سعدی باهتمام مرحوم فروغی ، غزلیات ص ۳٤

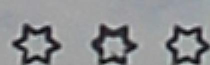
سعدی که داد وصف همه نیکوان بداد
عاجز بماند در تو زبان فصاحتش

«سعدی»

بخش پنجم

فنون مختلف سخن یا علوم بلاغت

لزوم فصاحت و بلاغت و آرایشهای دیگر - تعریف فصاحت - فصیح و سخن فصیح - فایدهٔ فصاحت - اقسام فصاحت - فصاحت کلمه - تنافر حروف - درجات تنافر - غرابت استعمال در پارسی و تازی - اقسام غرابت - مخالفت قیاس - پاکیدن و جنگیدن و پلنگیدن و چهچهیدن - بعضی جمعها و برخی مخففها - برخی تبدیلها و بعضی اشتقاقها و موارد دیگر - نمونهٔ مخالفت قیاس در عربی - فصاحت کلام - شش عیب مخلّ فصاحت و اختلاف نظر در باب تتابع اضافات و کثرت تکرار - تنافر کلمات - تقسیم تنافر بلفظ و معنی - ضعف تألیف - اقسام ضعف تألیف - تعقید لفظی - معنی تعقید - موارد تعقید - تعقید معنوی - تفاوت تعقید لفظی با معنوی - تتابع اضافات - کثرت تکرار - عدم اعتبار کثرت اضافات و تکرار در فصاحت و حدود آن - فصاحت متکلم - شرط فصاحت متکلم.



برخی صفات لازم کلام را بفصل پیش برشمردیم و ارزش آنرا نمودار ساختیم، حال با توجه بدان نکات و اینکه بارها بکلمهٔ فصاحت و بلاغت و اصطلاحاتی وابسته بدان برخورد میکنیم ملزم و ناگزیر هستیم اندکی در این باب هم صحبت کنیم و فصلی بدان مخصوص گردانیم و بشرح آوریم که صفات یاد شده موضوع چند دانش

گوناگون قرارمیگیرد که ازآنجمله : **معانی و بیان و بدیع و دستور زبان** میباشد، وقبل ازورود درفن بدیع ناگزیریم بتوضیح برخی ازاصطلاحات مشهوراین علوم که مکرربدان برخورد میکنیم بطوراختصار وزود گذرهم شده است مبادرت ورزیم :

لزوم فصاحت و بلاغت و آرایشهای دیگر:

گفته شد سخنی مسلم مورد اعتناست که قبل‌اززیورهای‌لفظی، بزینت حقیقی فصاحت وبلاغت مزین باشد وفصاحت وبلاغت بمنزلهٔ اصل وصناعات ومحسنات بدیعی‌بجای فرع است پس:

« کلام‌فصیح وبلیغ که شایستهٔ گویندگان ونویسندگان بزرگ است کلامی‌است که موجب انبساط حال وانقباض آن گردد و شنونده را براموری که گوینده بخواهد تحریض کند ویا ازمقصودی بازدارد.

کلامی که ازآن توقع تأثیردارند اگرعاری از اسباب فصاحت وبلاغت باشد علاوه برآنکه وافی بمقصود گوینده نیست ویرا ازآنچه بخواهد باز میدارد وگاه نتیجهٔ معکوس می‌بخشد ، پس لازمهٔ کلام مؤثر فصاحت وبلاغت آنست [1] و همگی بدین‌نکته معترفیم که دانستن قواعد فصاحت وقوانین‌علوم بلاغت وشناختن‌محسنات ورموز زیبائی سخن ازلوازم جدانشدنی ادبیات هرزبان است و برای ما آشنایی باین اصطلاحات وقواعد تشخیص محسنات کلام از ضروریات است مخصوصاً وفور لطائف و دقائقی که درنظم و نثرفارسی وجود دارد ایجاب میکند که طالبان ادبیات پارسی بیشترباینگونه لطائف هنری توجه پیدا کنند وبمحاسن ادب پارسی واصول فصاحت و بلاغت که غالب آثار بزرگان شعر وادب کشورما بدانها آراسته است نیک آشنا باشند وبدقائق ورموزآن تسلط‌کافی پیدا کنند وبازبتوانند آثارادبی وهنری خویش را باینگونه مزایاآرایش دهند . واما فصاحت :

(فصاحت)

فصاحت درلغت [2] بمعنی ظهور وآشکارایی ووضوح وروشنی وشیوائی وروانی

۱ـ بدیع وعروض وقافیه تألیف استاد جلال‌الدین همایی وهیأت مؤلفان ص ۲ .

۲ـ منتهی‌الارب ـ المنجد ـ اقرب‌الموارد .

فصیح وسخن فصیح :

است [1] ودراصطلاح ما گشاده زبانی و گویایی را گویندوفصیح بمعنی گشاده زبان و گویاست و سخن فصیح سخنی است که بر گوش شنونده گران نباشد و موجب ملالت طبع نگردد و از معایب خاص عاری باشد و بکاربردن رموز آن موجب روانی و دلنشینی سخن گردد و آگاهی برآن موجب اطلاع برلطائف ودقائق عبارات و درك محسّنات ذاتی و عرضی سخن منظوم و منثورپارسی‌وتازی وتشخیص کلام فصیح ازغیرفصیح وبلیغ ازغیر بلیغ‌است ؛ بعبارت دیگربزرگترین فایدهٔ آن خلوص کلامست از بستگی و دشواری .

فایدهٔ فصاحت‌واقسام فصاحت:

فصاحت را گاهی صفت برای **کلمه** آورند و گاهی برای **کلام** و گاهی برای **متکلم** ودرهریك ازاین موارد معنائی خاص ومفهومی جداگانه دارد .

فصاحت کلمه :

کلمه‌ای را فصیح خوانیم که از چهارعیب تنافر حروف و غرابت استعمال و مخالفت قیاس و کراهت درسمع عاری باشد .

تنافر حروف :

تنافرحروف سنگینی و گران بودن حروف کلمه‌است برزبان که موجب دشواری سخن گردد وبسختی ادا شود مثل کلمهٔ « **زغریماش** [2] »دراین شعر :

چو پشت قاقم و سنجاب خسروان پوشند
چه قیمت آرد آن جایگاه زغریماش

ومثل کلمات: **فرخج** [3] **و تخُجّم** [4] **واِنگشتال** [5] **وپنهاْنستْ** [6] وکافشاندندش و **اسطقسّات** [7] که درابیات زیرسخت ناهموارافتاده است .

۱ــ چنانکه گویند : فصح اوافصح‌الصبی فی منطقه یعنی کودك واضح و بدون لکنت سخن گفت وبان وظهر کلامه وافصح‌الصبح ، یعنی سپیدی صبح نمایان شد .

۲ــ زغریماش : ریزه‌های پوست که دروقت دوختن پوستین میافتد، زغراش هم بهمین‌معنی‌است (برهان قاطع)

۳ــ فرخج : بفتح اول ودوم بمعنی زشت ونازیبا ؛ لبیبی گوید : بقیه حاشیه درصفحه بعد ←

خاقانی : پیش درشان سپهر و انجم — این بوده فرخج و آن تخجّم

(؟) : زخانمان ومراتب بغربت افتادم — بماندم اینجابی برگ وسازوانگشتال

مولانا: دودهان داریم گویاهمچونی — یك دهان پنهاْ نستْ در لبهای وی

خاقانی :

علوی‌وروحانی‌وغیبی وقدسی زاده‌ام — کی بوددر بنداسطقسات استقصای‌من؟!

ملك‌الشعراء بهار :

باستانی‌نامه کافشاندندش اندر خاك و گل

تازیان درسیصدوپنجاه سال ازجهل و کین

درجات تنافر:

سنگینی کلمه هم درجاتی دارد گاه بیشتر و گاه کمتر است سنگینی بیشتر مثل کلمهٔ‌عربی«هعخع[1] »وفارسی‌خلخ‌ولهراْسب ونظائر آن[2] ودرعربی مثل کلمهٔ«الظّش[3] »و«نقنقه[4] » و مثل«مستشزرات» در قول امروء القیس که‌عنیزه معشوقهٔ خود را وصف میکند :

بقیهٔ حاشیه صفحهٔ قبل

ای بلفرخج ساده همیدون فرخج — نامت‌فرخج و کنیت‌ملعونت بلفرخج (برهان)

٤ـ تخجم : بفتح اول وتشدید دوم وجیم مضموم بمعنی حریص وآزمند (برهان)

٥ـ انگشتال : مردم ضعیف وعلیل ونقاهت‌دار راگویند (بکسرسوم مرکب ازانگشت + آل پسوند شباهت) (برهان‌قاطع با حواشی استاد فاضل آقای دکترمحمد معین)

٦ـ بسبب داشتن چهارحرف ساکن پیاپی .

٧ـ اسطقس : بضم اول وسوم وچهارم لفظ یونانیست بمعنی عنصر (غیاث) .

---

١ ـ هعخع : گیاهی است که شتر میخورد . از اعرابی سئوال کردند که ناقهٔ خود را چه کردی ؟ . پاسخ داد : « ترکتها ترعی الهعخع » یعنی گذاردم اورا که بچرد گیاه معهود را .

٢ ـ رجوع ببرهان قاطع ذیل کلماتی نظیر : هروتوم ـ هرنیدساو ـ هروانه ـ نهنبیده‌ـ نهندره ـ مهانل ـ ماخچی وغیره .

٣ ـ الظش . بفتح ظاء معجمه وتشدید ثانی بمعنی جای زبر وناهموار .

٤ ـ نقنقه : بروزن دغدغه ، صدای قورباغه است (منتهی الارب) .

غرابت استعمال در پارسی و تازی واقسام غرابت :

واما غرابت استعمال آوردن کلمهٔ مهجور ونامأنوس است بطوریکه دلالت آن بر معنی مقصود واضح نبوده و بواسطهٔ اشتراك دو معنی یا لزوم مراجعه بمعاجم و کتب لغت درك معنی دشوار شده باشد واهل زبان را نیز باآن انس والفتی نباشد و کمتر آنرا در محاورات خود بکاربرند ، والبته این کلمات وحشی ونامأنوس برحسب مکان وزمان وطوائف ومذاهب واموردیگرمختلف میشوند مثلا بعضی‌ازواژه‌های شاهنامهٔ فردوسی ازقبیل:خایسك‌واسپریس وردان، درآن‌زمان رایج ومأنوس بوده ، ولی امروز کمتر بکار میرود :

نظیر خایسك دراین بیت فردوسی :

همی آهن سرخ را درجهان بخایسك کوبند آهنگران

و مثل کلمهٔ « خدیش[2] » دراین بیت :

در ظاهر اگر برت نمایم درویش زینم چه زنی بطعنه هردم صد نیش
دارد همه‌کس بتا باندازهٔ خویش درخانهٔ خود بنده وآزاد وخدیش

ومثل ُکسب[3] دراین بیت:

گروهی چو گاوان پروار خسب تهی مغز و آکنده پیکر زکسب

---

۱ – یعنی عنیزه موهای سرخودرا ظاهرمیساخت ، موهائیکه از فرط سیاهی مانند زغال بود وپشت واندام اورا زینت داده بود وآن انبوه موی مثل خوشهٔ بزرك پراصل و شاخهٔ نخل کثیر ودرهم پیچیده بود وآن از حصه های مختلفی تشکیل یافته بود که هرکدام وضع وشکل خاصی داشت گیسوها ببالا رفته وبرسراو برشته‌هائی بسته شده بود واین دسته در میان دو دستهٔ دیگر موهای تابیده و باز پنهان گشته بود ، که مراد وصف کثرت موی معشوق است .

۲ – خدیش . بضم اول وياء مجهول ، کدبانوی خانه را گویند .

رودکی : نکو گفت مزدور با آن خدیش مکن بدبکس گرنخواهی بخویش

۳ – کسب . بضم اول بمعنی ُکسبه که کنجاله وتفالهٔ دانه های روغن گرفته باشد رجوع لغت فرس اسدی‌چاپ طهوری ص۱۵۱.

ومثل انگشتال وتخجم که قبلا گذشت ومانند «نعیق[1] و عشیق[2] وسحیق[3]» دراین ابیات منوچهری دامغانی :

غرابا مزن بیشتر زین نعیقا   که مهجور کردی مرا زین عشیقا
ایا رسم[4] اطلال[5] وافی[6]   شدی زیر سنگ زمانه سحیقا

ومثال آنچه نامأنوس بوده وبرای تحصیل معنی آن تتبع بکتب لغت لازمست مثل لفظ «آرفنداك[7]» در این بیت اسدی طوسی در گرشاسبنامه :

کمان آرفنداك شد ژالهٔ تیر   گل وغنچه پیکان زره آبگیر

که لفظ آرفنداك بمعنی «قوس وقزح» است .

وباز مثل «فرناس[8]» دراین بیت سیدحسن غزنوی :

مدان که فتنه بخسبد در این زمانه ولی
زعدل تست که باری شده است درفرناس

آوردن کلمات بیگانه و نامانوس و غیر متداول در زبان نیز ولو آنکه در زبان اصلی هم فصیح وشایع باشد درردیف غرابت استعمال محسوب است نظیرابیات منوچهری که گذشت واین ابیات قائم مقام :

گه نظر با پلکنیك[9] وباکپیتان[10] وافیسر[11]
گاه با سرهنگ و با سرتیپ و با سردار دارد

---

۱ ـ نعیق : آواز کلاغ (منتهی‌الارب)
۲ ـ عشیق : عاشق ومعشوق واینجا مراد معشوق است ـ (نیز)
۳ ـ سحیق : ساییده شده (نیز)
٤ ـ رسم : برجای ماندهٔ سرای ـ نشان سرای (نیز)
٥ ـ اطلال : نشانهای سرای (نیز)
٦ ـ وافی : کامل (نیز)
۷ ـ آرفنداك : قوس وقزح (لغت فرس اسدی طوسی)
۸ ـ فرناس : بفتح اول وسکون دوم خواب خفیف وغفلت ونادانی (برهان ـ لغت فرس)
۹ـ۱۰ـ۱۱ ـ از القاب نظامی روسی است (تاریخ ادبیات ایران دکتر رضازادهٔ شفق ص ۳۸٤)

گه بتبریز از پطربرگ اسپهی خونخوار راند

گه بتفلیس از خراسان لشکری جرّار دارد[1]

و در عربی مثل کلمهٔ «مُسَرَّج» در قول عجّاج بن رؤبه:

وَمُقْلةً وَحاجِباً مُزَجَّجاً ‌ ‌ ‌ ‌ وَفاحِماً وَمَرسِناً مُسَرَّجاً [2]

و کلمهٔ «تَكَأْكَأْتُمْ [3]» و «اِفْرَنْقِعُوا [4]» و «جَحْلَنْجَعْ [5]»

مخالفت قیاس: پاکیدن و مکیدن و جنگیدن و پلنگیدن و چهچهیدن:

و اما مخالفت قیاس آوردن کلمه بر خلاف موازین دستوری و قواعد لغوی و صرفی و نحوی است مانند «پاکیدن» در این بیت رشیدی سمرقندی:

نیست از پاکیدن کفار تیغت را ستوه

نیست از بخشیدن اموال طبعت را ملال

و این ابیات طرزی افشار[6]:

شکر لله که ما مکّیدیم[7] ‌ ‌ ‌ ‌ تربت پاك پیمبر دیدیم

---

۱ ــ رجوع بتاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر رضازادهٔ شفق ص ۳۸۵

۲ــ آشکارا ساخت و از خود نشان داد دندانهائی سپید و درخشنده و از هم جدا و چشمی درشت و حدقه‌یی زیبا و ابرویی کشیده و مویی بشدت سیاه و بینی باریك و هموار مانند شمشیر سریجی یا درخشنده مانند سراج.

۳ــ تکأکأتم: درقول عیسی بن عمر نحوی یا ابوعلقمه است که ازخر خود بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد واطرافیان را بدید گفت: مالکم تکأکأتم علیّ.... الخ یعنی چه شده که مجتمع شده‌اید بدورمن مثل اجتماع بدورکسی که جن زده شده باشد.

٤ــ افرنقعوا: دورشوید.

۵ــ معنی این کلمه معلوم نیست.

٦ــ رجوع بدیوان طرزی افشارشود که تعمدی درآوردن مصادرجعلی ازخود نشان داده‌است.

۷ــ یعنی بمکه رفتیم.

و این بیت :

با من دلداده‌ای دلدار جنگیدن[1] چرا؟

تو غزال گلشن حسنی پلنگیدن [2] چرا ؟

مثالهای دیگر پارسی : چهچهیدن بجای چهچه زدن از حاذق تبریزی :

غنچه می چهچهد [3] چو بلبل مست

گربه بیند رخ تو در گلشن

بعضی‌جمعها و برخی مخففها:

و از این نوع است جمع های غلط و نظائر آن ، فردوسی:

کنون نهصد و سی تن از دختران

همه بر سران افسران گران

و از این دسته است بعضی مخففهای کلمات :

بشندی بجای بشنیدی از فردوسی :

گریزان ببالا چرا بر شدی چو آواز شیر ژیان بشندی

سخون بجای سخن از رودکی :

بودنی بود و می بیار کنون رطل پر کن مگوی بیش سخون

مژه بجای مژه از فردوسی :

سیه مژه بر نرگسان دژم فرو خوابنید و نزد هیچ دم

دانشومند [4] در برابر دانشمند از فردوسی :

بشد دانشومند نزدیك شاه سخن گفت از پهلوان سپاه

گورستان (بسکون راءوسین) بجای گورستان و **شورستان** (بسکون راءوسین)

بجای شورستان ازفردوسی :

۱ـ یعنی جنك کردن .

۲ـ یعنی مثل پلنگ ستیزه کردن .

۳ـ مصدرفعل چهچهیدن درزبان پارسی نیامده است .

۴ـ درپهلوی پسوند . Aumante بوده که امروز بصورت « مند » در آمده وهنوزکلمهٔ تنومند بصورت قدیم باقیست ودانشومند نیزصورت قدیمتردانشمند است .

ز گودرزیان روز جنگ و نبرد　　　چنین گورستانی پدیدار گرد
براین دشت من گورستانی کنم　　　برومند را شورستانی کنم

خارسْتْان (بسکون راءوسین) بجای خارستان ، ازمسعود سعد سلمان :

ای شاه می‌ستان بنشاط و طرب که طبع
هر خارستان که هست همی گلستان کند

نمید بجای نومید ، از سنائی :

ای جوانمرد نکته‌ای بشنو　　　از عطای خدا نمید مشو

خوشند بجای خوشنود از خاقانی :

گر بجان خرّمی دواسبه درای　　　ور بدل خوشندی خر اندر کش

برخی تبدیلها و بعضی اشتقاقها و موارد دیگر:

نیلوفل بدل نیلوفر از ابوشکور بلخی :

آب انگور و آب نیلوفل　　　مرمرا ازعبیر ومشك بدل

وسعدی را دراشتقاق مصدر **نوشتن** (بفتح‌واو) مخالفت قیاسی دست داده وآنرا باکسرواوبا کلمهٔ زشت دربوستان قافیه کرده است :

اگر خشم گیرد بکردار زشت　　　چو باز آمدی ماجرا در نوشت

زیرا ماضی نوشتن (بمعنی پیچیدن) نوشت بفتح واو است مانند مصدر آن چنانکه فردوسی گوید :

چو خط از نسیم هوا خشك گشت　　　نویسنده آن نامه را در نوشت

وازاین‌قبیل موارد بسیاراست که ذکرهمگی آنها موجب طول کلام‌میگردد .

نمونهٔ مخالفت قیاس درعربی:

ونمونهٔ آن درعربی کلمهٔ « **اجلل** » دراین بیت است :

الحمدلله العلی الاجلل　　　الواحدالفرد القدیم‌الاول

که‌بنا بقاعدهٔ‌صرفی‌لام‌باید درلام ادغام و« اجلّ » گفته شود .

کراهت درسمع :

واماکراهت سمع ۱ ناخوش آمدن‌کلمه است در گوش شنونده

۱– بعضی این اصل را معتبر ندانسته‌اند .

بطوریکه براثروحشی بودن خوش آیندنباشد وطبع ازشنیدن آن منزجر گردد، و آن براثر رعایت نکردن حسن ترکیب اصوات در کلمه است مانند «**آدمم**» دراین مصرع

گفت خاموش که یوسف بیقین «آدمم» است .

و در عربی مثل «جِرِشّی»[1] در این بیت متنبی :

مبارَكُ الاسمِ اغرُّ اللقبْ کَریمُ الجِرِشّی شَریفُ النَسَبْ

فصاحت کلام :

آنچه تا بحال گفتیم از کلمهٔ مفرد بود ، اما فصاحت کلام وقتی میسر است که گفتار از عیوب کلمه که خود جزئی از کلام است خالی باشد ، یعنی علاوه بر فصاحت کلمه خود گفتار نیز از شش عیب مستقل

شش عیب مخل فصاحت و اختلاف نظر در باب تتابع اضافات و کثرت تکرار :

تنافر کلمات و معنی و ضعف تألیف و تعقید لفظی و تعقید معنوی و تتابع اضافات و کثرت تکرار عاری و خالص باشد .

ولی برخی از علماء این علم تتابع اضافات و تکرار را معتبر ندانسته و عدم چهار عیب دیگر را ملاك وجود فصاحت کلام دانسته‌اند .

تنافر کلمات :

واما تنافر[2] کلمات گران بودن و سنگینی مجموع آنها برزبان است . یعنی کلام طوریست که اجتماع چند کلمه در آن، تلفظ عبارت را برزبان ثقیل ودشوار کرده است یعنی خود کلمات یکان یکان و بتنهایی هر کدام بی‌عیب وفصیح هستند ولی وضع ترکیب آنها تلفظ کلام را ناهنجار وسخت ودشوار کرده وازیکدیگر گریزان نموده است مثل این بیت سعدی :

گر تضرع کنی وگر فریاد دزد زر بازپس نخواهدداد[3]

۱– الجرشی : بکسر اول و دوم وفتح سوم مشدّد و قصر آخر ، بمعنی نفس ، و این بیت را ابی‌الطیّب درمدح سیف‌الدوله سروده است .

۲– تنافر بمعنی نفرت‌کردن و گریختن ورمیدن است .

۳– مراد مصرع دوم است .

و مثل این بیت :

آن شاه شجاع گر بکشد تیر و کمان را
در یك کششش ششصد و شش تیر بدوزد

و نظیر این بیت :

سرور و سور و سلامت سعادت و سبقت
سرود و سود بزم تو هفت سین تو باد

وازاین قبیل عبارات : « شش شب سه‌شنبه ساعت سه درسبزوار شیخ صدرالدین وسید شمس‌الدین وسید صادق شیخ شمس‌الدینی سه نفری صد وشش شیشه شش‌سیری شربت سر که شیره سر کشیدند » که تکرار آن چندبار پشت سرهم دشوار است ، ومثل این عبارت :

ای خواجه تاجر تو چه تجارت میکنی ؟ وصدها نظائر آن[1]

آنچه بیان شد تنافردر لفظ بود ، تنافر درمعنی آنست که

تقسیم تنافر بلفظ و معنی : که اجزای کلام ازحیث معنی بایکدیگر موافق وساز گار نباشد مانند این دو بیت که درتهنیت خانهٔ زرین و مدح سلطان محمود است :

خانهٔ زرّین پادشاه جهانست — درسخن یك خدا چه جای گمانست
قارون گویند گنج داشت نهانی — شاه بلند اختراست وسخت کمانست

که درمصراعهای هر بیت ارتباط معنوی موجود نیست .

ومثال عربی آن ، مثل این بیت مشهور :

وَلَيْسَ[2] قُرْبَ قَبْرِ حَرْبٍ قَبْرٌ — وَقَبْرُ حَرْبٍ بِمَكانٍ قَفْرٌ[3]

۱ـ این موضوع گاهی موجب تفریح اطفالست وعباراتی را میسازند و تکرارمیکنند و باهم مسابقه میدهند نظیراین عبارت : درلرستان نه لربود وهرلری نه نره لر .

۲ـ یعنی . نیست نزدیك قبر حرب قبری وقبرحرب درمکان خالی ازآب وگیاهست .

۳ـ مثال دیگرعربی ازابی تمّام : کریم متی امدحه امدحه والوری معی و اذا لمته لمته وحدی یعنی ممدوح من بزرگواریست که هرگاه اورا مدح کنم درحالتی مدح میکنم که همه خلایق دراین مدح وستایش بامن شریکند وهرگاه اورا ملامت و سرزنش کنم در حالتی ملامت میکنم که تنها هستم که شاید درتکرار (امدحه) وقرینه دو (حاء وهاء) است .

ضعف تألیف: ضعف تألیف عبارتست ازترکیب کلام بخلاف قواعد دستور که نه تنها با این عیب فصاحت سخن از دست میرود بلکه فهم آن نیزمیسر نخواهد بود ، نظیر این بیت :

الله الله ز گردش گـردون نالد اعلی است گر کس و گردون

که فاعل نالد حذف شده ودرك معنی را دشوار کرده‌است ومراد اصلی اینست:

« مینالد هر کس اگر او اعلی است و اگر او دون است »

اقسام ضعف تألیف:

ومثل این بیت :

شر کست مرین مسلك و کفر است مرین کیش

هستیم همانا همه زین طـایفه بیزار

« که لفظ مررا سرایندگان‌شیوا درغیرمفعول معمولا نمیآورند [1] »

ضعف تألیف بصدها نوع ممکن است اتفاق بیفتد ازجمله عدم رعایت فاعل و مفعول درجای خویش واضمار قبل الذکر وحذف فاعل ومفعول ونظائر آنست :

مثال عربی ضعف تألیف ، مثل عبارت : ضَرَبَ غُلامُهُ زَیداً ، که ضمیر غلامه راجع‌است بزید که مفعولٌ به ودر رتبه متأخر است [2]

تعقید لفظی ومعنی تعقید و موارد آن: تعقید بمعنی پیچیدگی و گره‌دار بودنست و مراد از تعقید لفظی آوردن کلماتیست که درآن ترتیب کلمات خلاف ترتیب مقصود باشد ، چنانکه فهم معنی ساده را دشوارسازد و تقدیم و تأخیری بیمورد بعمل آمده باشد نظیر بکاربردن ضمائر بسیار و عوض کردن جای کلمات ودرهم بودن‌آن وفاصله انداختن کلماتیکه باید مجاوریکدیگر باشند وحذف بیمورد وامثال آن نظیراین بیت ناصرخسرو علوی :

پسند است با زهد عمّار و بوذر کندمدح محمود مرعنصری را ؟!

یعنی عنصری را پسندیده است که باوجود زهد عمّار و بوذر محمود را مدح

---

۱ ـ گوهردانش ص ۲۱۰

۲ ـ برخی ازعلماء نحو این ترکیب را روا داشته‌اند ولی چون مخالف بااصل مورد قبول همگی است بضعف تألیف وعدم فصاحت متصف است .

کند ؟ که اگر بصورت سئوالی خوانده نشود عکس معنی واقعی از آن مستفاد میشود .

سعدی : آن نیزه که حلقه میربودم در حلقهٔ کار زارم افکند

یعنی آن نیزه که برای من حلقه میربود مرا در کارزار افکند[1]

نیز : دلی داند در این معنی که گوش است ، یعنی دلی داند که در این معنی گوش شده است[2] .

مثالهای دیگر :

دوربین است مگر دیدهٔ داغ دل ما[3] دانهٔ پنبه چو در خاك رود خون گرید

نیز :

هشیار ز باده کی شود مست؟[4] من مستم و چشم تو مقابل

و مثال عربی آن از فرزدق در مدح ابراهیم خال هشام بن عبدالملك :

وَما مِثْلُه فی النّاس الاّ مُمَلَّکاً ابو امّه حیّ ابوه یُقاربُه [5]

تعقید معنوی : عبارتست از خلل در ترتیب معانی که موجب دشواری فهم و انتقال بمعنی گردد و آن بواسطهٔ بکار بردن کنایات واشارات متعدد دور از ذهن وعدم ذکر قرائن لازم و امثال آن بوجود میآید بطوریکه دلالت کلام را بر معنای مراد دشوار میسازد وبوسائطی چند برای درك مقصود نیاز حاصل میگردد تا بکمك آنها وتفکر وتأمل لازم بدرك معنی بتوان نائل آمدن .

۱– در این شعر حذف حرف اضافه واتصال ضمیر مفعولی بفعل موجب تعقید شده است .

۲– تأخیر صله که (لفظ که باشد) موجب تعقید گشته است .

۳– فاعل گردید دیدهٔ داغ دل ماست که موصوف بدوربینی است .

٤– یعنی مست از باده نوشیدن هشیار نمیشود وظاهراً عکس مراد استنباط میشود باین طریق: « هشیار از باده کی مست شود ؟ »

٥– نیست مثل ابراهیم در میان مردم کسی که در بزرگی وفضیلت همپایهٔ او باشد مگر صاحب ملك ودولتی که پدر مادرش پدر اوست یعنی نظیر ابراهیم هیچکس نیست مگر پسر خواهرش هشام بن عبدالملك، که ترتیب کلمات در اصل چنین بوده است : وما مثله فی الناس حی یقاربه الامملکاً ابو امه ابوه. تعقید بیت از جهت فاصله شدن کلمه حی که اجنبی است بین مبتدا وخبر وواقع شدن ابوه بین موصوف وصفت وتقدیم مستثنی (مملکاً) بر مستثنی منه (حیّ) وتقدیم مستثنی منه است .

تفاوت تعقید لفظی با معنوی : در تعقید لفظی اختلال در نظم الفاظست‌ولی در تعقید معنوی بواسطهٔ اینست کـه متکلم سخنی را ذکر میکند که معنای آن ازلوازم بعید معنای مقصود است وقرینهٔ آشکاری نیز که برمقصود گوینده‌دلالت کند در کلام نیست وانتقال ذهن ازمعنی لغوی بمعنائی که متکلم اراده کرده است محتاج بوسائط متعدد است واز اینروست که فهم مراد را دشوار ساخته است .

مثال پارسی ازانوری [1] :

آهوی آتشین روی چون دربره درآید کافور خشک گردد با مشک تر برابر

که مراد اینست : آهوی آتشین روی یعنی آفتاب چون وارد بره یعنی بـرج حمل شود کافورخشک یعنی روز با مشک تر یعنی شب برابرمیشود ومساوی شدن‌شب وروز درابتدای بهاررا بدین عبارت دشوار بیان کرده است .

مثال دیگر :

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم

بـر قبضهٔ شمشیر نشاندی دبران را

که مراد اینست : اگر برج ثور هم مثل عقرب بی چشم نمیشد ممدوح او ستارهٔ دبران که بمنزلهٔ‌چشم‌برج ثوراست فرود میآورد وبرقبضهٔ شمشیرجای میداد .

نیز :

تا خاك کف پای ترا نقش نبستند اسباب تب و لرزه ندادند قسم را

که معنی ومقصود بیت اینست که‌ابهت و شکوه و جلال سوگند و لرزه وتبی که بدان پیوسته است ازجهت خاك پای تست که بآن سوگند یادکنند .

نیز :

وجود جود توورایج فتاد اگر نه وجود

به نیمه باز قضا می‌فروخت اجری را

که گویا مراد این باشد : اگر وجود جود تو نبود قضا وجود را به نیمه‌بها میفروخت بجهت نداشتن اجری وراتبه برای موجودات . ویا اینکه : اگرجود تو

۱ــ دراشعارخاقانی وانوری ونظامی تعقید معنوی زیاده از دیگرانست .

نبود وجود، موجودات را به نیمه بها بقضا میفروخت بجهت نداشتن مقرری و بهریک ازاین دوصورت شعر معقّد است .

نیز :

چون حرف آخر است ز ابجد گه سخن

در راستی چو حرف نخستین ابجد است

که مراد ازحرف آخر ابجد غین و غین بحساب جمل هزار و هزار بمعنی بلبل است ومقصود انوری اینست که ممدوح هنگام سخن گفتن مثل بلبل واز لحاظ راستی قد وقامت و گفتار مثل حرف اول ابجد یعنی الف راست واستوار است .

خاقانی :

چون از مه نوزنی عطارد | مریخ هدف بود مر آن را

که‌منظور افضل الدین از مه نو کمان وازعطارد تیراست ، یعنی چون تیری از کمان رها کنی بمریخ اصابت خواهد کرد .

مثال عربی تعقید معنوی ازعباس بن احنف :

سَأطلُبُ بُعدَالدّارِ عنکُم لتقربوا | وتسکُبُ [1] عیناىَ‌الدموعَ لتجمدا [2]

تتابع اضافات :

تتابع اضافات [3] واقع شدن چند اضافهٔ پی در پی یعنی ذکر چند مضاف‌الیه باکسره‌های اضافه است بی آنکه ازیکدیگر گسسته وجدا باشند. [4]

۱ـ دراینجا شاعر خشکی چشم راکنایه ازفرح وسرور آورده که محتاج بوسائط متعدد است یعنی خشکی چشم کنایه ازگریه نکردن وگریه نکردن کنایه از نبودن اشك و نبودن اشك کنایه‌ازنبودن حزن واندوه ونبودن اندوه‌کنایه ازفرح وسرور است .

۲ ـ یعنی از آنجا که جریان روزگار بر خلاف میل وآرزوی اشخاص است من از این ببعد فراق شمارا طلب خواهم کرد تا روزکار وصال را نصیبم کند و میخواهم که چشمانم مرتب اشك بریزند تا اینکه خشك شوند یعنی تا مرا ازدیدارتان مسرت وسرورحاصل شود.

۳ـ تتابع اضافات ازعیوب مسلم فصاحت نیست ودراین باره بازسخن خواهیم گفت .

۴ـ برای امثلهٔ بیشتررجوع شود بفصل مربوط .

سعدی :

خواب نوشین بامداد رحیل　　باز دارد پیاده را ز سبیل

مثال دیگر :

کیخسرو سیاوش کاوس کیقباد

گویند کز فرنگس و افراسیاب‌زاد

مثال عربی :

حَمامَةَ جَرعا حُومَةُ الجَنْدَلِ اسْجَعِی [1]

فَأَنْتَ بمرأَی مِنْ سُعادٍ وَمَسْمَعٍ [2]

کثرت تکرار :

کثرت تکرار آوردن یك یا چند کلمه است بطور مکرر در عبارتی بدون اینکه فایده وغرض زائدی بر آن متر تب‌باشد.

نظامی : همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد

دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقانی

قادر نائینی :

ایکه بی‌چشم تو چشم چشم من جز تر ندید

هیچ چشمی چشمم از چشم تو نیکوتر ندید

ابوسعید ابی‌الخیر :

ای چشم توچشم‌چشمه هرچشم همه　　بی چشم تو نور نیست برچشم همه

چشم همه را نظر بسوی تو بود　　ازچشم توچشمه‌هاست برچشم‌همه

میرزادهٔ عشقی :

چنان تاریخی ایران شد زتاریخ تو تاریخی

که این تاریخ تاریخی ترین تاریخ عالم شد

۱ــ یعنی ای کبوتری که درریگزار قسمت عمدهٔ آن محل کوهستانی واقع شده‌ای آوازبخوان که تو درجائی قرارگرفته‌ای که «سعاد» ترا میبیند وصدایت را میشنود .

۲ــ بواسطهٔ اضافهٔ حمامه بجرعا وجرعا بحومه وحومه بجندل کلام ازفصاحت عاری‌شده‌است.

تو فوق‌العاده‌ما فوقی بفوق‌العادگان یکسر
زفوق‌العادگیّت فوق فوق‌العادگان خم شد

مثالهای دیگر :

گو گو تن گو سر گو نهاد   گو آیین گو گو دل گو نژاد

نیز :

ای کان کف تو چرخ و استاره سپه   ای نعل سم سمند میمون تو مه

در بحر سخا وجودت ای کان کرم   گه گه شودت کَه کُه گه گه کُه کَه

(یعنی گاه بگاه کاه کوه شود و گاهی کوه کاه گردد)

مثال عربی ازمتنبی : [1]

وَ تُسْعِدُنی فی غَمْرَةٍ بَعْدَ غَمْرَةٍ   سَبُوحٌ لَها [2] مِنْها عَلَیْها شَواهِدُ [3]

عدم اعتبار کثرت اضافات و تکرار درفصاحت وحدود آن:

ذکر این نکته دراینجا لازمست که برخی ازفصحاءِ کثرت اضافات وبعضی تکرار و گروهی کثرت اضافات وتکرار هر دو را مخل فصاحت ندانسته و در ردیف عیوب آن ذکر نکرده‌اند و حتی دسته‌ای پای را فراتر نهاده تتابع اضافات را در عداد محسنات شعری و در ردیف صنایع بدیعی قلمداد کرده‌اند ، و بعضی آنرا منضم بفصل تنافر نموده‌اند . دراینخصوص باید گفت کثرت تکرار وتتابع اضافات درصورتی از عیوب شمرده میشود که ایجاد سنگینی و ناهمواری کند بطوری که طبع را پسند نیاید و گرنه مخل بفصاحت نبوده و اگر زیبا باشد حتی بزعم بعضی از محسنات هم شمرده

۱ـ متنبی درمدح اسب خویش سروده است .

۲ـ دراین مصرع سه بارضمیر «هاء» تکرارشده است .

۳ـ یعنی اسب تیزرو وخوش رفتارکه هنگام تاختن راکبش را رنج نداده مثل اینست که در آب شنا میکند یعنی کمك میکند مرا در جنگها و سختیها واسبی که موصوف بصفت یاد شده است وآن آثاروعلاماتی ازخود نشان میدهد که همگی شاهد است برنجابت و خوبی او .

خواهد شد والبته تشخیص حد زیبائی وعدم زیبائی آن بذوق سلیم بستگی دارد ودر موارد لزوم یعنی وقتی که اجتناب ازتکرار مایهٔ ترك قوانین صرفی و نحوی گردد تکرار وتتابع را نمیتوان ازمعایب کلام و مخل فصاحت آن دانست .

فصاحت متکلم:

فصاحت بسه قسم بود ، فصاحت کلمه و کلام و متکلم . واما فصاحت متکلم آنست که گوینده را بر آوردن کلمات و کلام فصیح ملکهٔ نفسانی باشد و قوهٔ راسخ درنفس داشته باشد واین قدرت طبیعی بیان علاوه بر ذوق و استعداد فطری محتاج بمهارت ومطالعهٔ زیاد درآثار استادان بزرك وفصحای زبان حاصل میگردد وآنوقت است که گوینده میتواند هرمقصودی ازمدح وذم وشور وعشق وحکمت واندرز وجز آن را باکلام فصیح ودلربا ونغز وشیوا بیان کند ، بیمورد نیست بدین ابیات دلنشین بنگریم وفصاحت متکلم راآشکارا بچشم جان به‌بینیم :

سعدی :

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت

آنکه درخواب نشد چشم من وپروین است

نیز :

مارا بجزتو درهمه عالم عزیز نیست گر رد کنی بضاعت مزجاة ورقبول

حافظ :

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف

چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

نیز :

شرح مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس

که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

واین غزل شیوای حافظ :

ما شبی دست بر آریم و دعائی بکنیم
غم هجران ترا چاره ز جائی بکنیم

دل بیمار، شد از دست ، رفیقان مددی
تا طبیبش بسر آریم و دوائی بکنیم

آنکه بی جرم برنجید وبتیغم زد و رفت
بازش آرید خدا را که صفائی بکنیم

خشك شدبیخ‌طرب راه‌خرابات کجاست ؟
تا در آن آب و هوا نشو و نمائی بکنیم

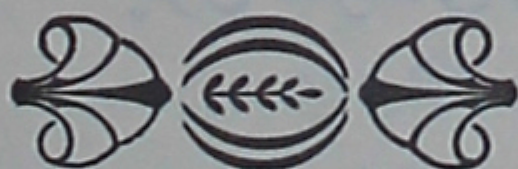
مدد از خاطر رندان طلب ایدل و رنه
کار صعبست مبادا کـه خطائی بکنیم

سایهٔ طایر کم حوصله کاری نکند
طلب از سایهٔ میمون همائی بکنیم

دلم ازپرده بشد حافظ خوشگوی کجاست
تا بقول و غزلش ساز و نوائی بکنیم .

شرط فصاحت متکلم .

شرط اساسی ومهم فصاحت متکلم آنست که پیوسته سخنان او بدین صفت عالی متصف باشد ودرهیچ حال اظهار عجز نکند و اگر کسی بندرت و بر سبیل تصادف و اتفاق کلام فصیح آورد او را متکلم فصیح نتوانیم خواندن .



توان دربلاغت بسحبان رسید
نه در کنه‌بیچون سبحان‌رسید
(سعدی)

II بلاغت

تعریف بلاغت ـ معنی لغوی ـ معنی اصطلاحی ـ بلاغت کلام ـ احوال خطاب و مقتضیات حال ـ شرط عمدهٔ بلاغت ـ متکلم بلیغ ـ ارزش واقعی بلاغت نسبت بفصاحت ـ تقدم بلاغت برمحسنات بدیعی ـ محسنات ذاتی وعرضی ـ علوم سنجش بلاغت یا علوم اصلی و فرعی بیانی ـ علم‌معانی ـ موضوع علم معانی ـ فایدهٔ علم معانی ـ علم‌بیان و تعریف لغوی آن ـ موضوع علم بیان ـ فایدهٔ علم بیان ـ علم عروض وقافیه ـ علم دستور ـ علم بدیع .

معنی‌لغوی واصطلاحی : بلاغت درلغت بمعنی وصول بچیزی وبآخررسیدن و منتهی شدن بدان و رسائی و تمام بودن است[1] و در کلام بمعنی رسائی کلام وچیره زبانی در گفتاراست ودر اصطلاح صفت کلام ومتکلم آورند و گویند کلام بلیغ یا متکلم بلیغ وچون مراد ازبلاغت رساندن مقصود است‌هیچگاه صفت کلمه قرارنمیگیرد ، زیرا کلمه بتنهایی وافی برای بیان مقصود نیست .

بلاغت کلام : صفت بلاغت وقتی برای کلام ثابت است که آنرا مقتضای مقام وحال گویند ؛ توضیح اینکه کلام را از لحاظ شأن گوینده وشنونده موارد و مقامات مختلف است که باقتضای

۱ـ چنانکه گویند : فلانٌ بَلَغ مُرادَهُ یا بَلَغَ داده (منتهی‌الارب)

آن مقامها روشها وحالات مختلف پیدا میکند مثلا در موقعی باید کلام را با تأکید آورد و در موقع دیگر بدون تأکید، مقامی مقتضی ایجاز، و مقامی مقتضی تفصیل است، با افراد دانشمند وفرزانه بنوعی باید سخن گفت،

احوال خطاب ومقتضیات حال:

وبامردم نادان و بلید و کند ذهن بنوعی دیگر، درترکیب عبارات جایی جمله‌ها را وصل سزاوار است وجایی را فصل شایسته است و این گونه موارد که هر کدام کیفیت خاصی برای سخن اقتضا دارد « **احوال خطاب** » و آن خصوصیات را « **مقتضیات احوال** » نامند. پس اگر مقتضیات حال، طول و تفصیل واطناب است کلام را باید مفصل آورند و اگر بعکس لازمهٔ سخن بمقتضای وضع و حال شنونده ایجاز واختصار است کلام را باید ساده ومختصر و موجز بیان کنند و اگرفی‌المثل شنونده منکر گفتار است کلام را مدلل ومؤکد و در صورتیکه منکر نیست بدون تأکید بیان کنند و مواردی بتصریح سخن گویند و مواردی بتلویح گرایند. و هرچه این موارد بیشتر رعایت شود کلام بلیغ‌تر است و هرچه کمتر بدان توجه شود کلام ازحلیهٔ بلاغت کمتر مزین است. و چون مقامات سخن بسیار است بلاغت را محدود بحد معینی نمیتوان کرد.

شرط عمدهٔ بلاغت:

بلاغت صفت کلام ومتکلم و درمعنی کلام است، چنانکه فصاحت درالفاظ وچگونگی ترکیب آنهاست وشرط عمدهٔ بلاغت کلام فصاحت آنست یعنی کلام غیرفصیح را ولو مطابق مقتضای حال‌شنونده ایراد کنند اثری وارزشی نخواهد داشت ووافی بمقصود نتواند بود.

متکلم بلیغ:

واما متکلم بلیغ کسی را گویند که آوردن کلام بلیغ ملکهٔ نفسانی اوشده باشد وبتواند درعین ایراد کلمات و کلام فصیح بی‌رنج و تکلف آنرا بتناسب حال و مقام ادا کند.

و از تعریفهای مذکور چنین معلوم گردید که هر بلیغی اعم از کلام بلیغ و متکلم بلیغ فصیح است ولی هرفصیحی‌ممکن است بلیغ نباشد، چه، فصاحت شرط

بلاغت است ومتکلم بلیغ مسلم فصیح هم هست ولی هرفصیحی مسلماً بلیغ نیست و بلاغت شرط تحقق فصاحت محسوب نمیشود.

ارزش واقعی بلاغت نسبت بفصاحت:

ومخفی نماند که بلندی وارج سخن بسته ببلاغت آنست و کلام هرقدر فصیح باشد مادام که بزیور بلاغت مزین نباشد مورد تحسین ناقدان سخن قرارنگیرد ومقبول اهل ذوق نیفتد.

زشت باشد دیبقی و دیبا
که بود بر عروس نازیبا
(سعدی)

تقدم بلاغت بر محسنات بدیعی:

وهمچنین باید اذعان داشت که صناعات نظم و نثر و وجوه تحسین کلام بعد ازحصول بلاغت آنست و بعبارت دیگر تزیین گفتار بعد از رعایت فصاحت و مطابقت کلام با مقتضای حال و رعایت وضوح دلالت آن بر معنی و عاری بودن از تعقیدات و غیره حاصل میشود و نخست باید سخن بزیور بلاغت آراسته باشد تامحسنات بدیعی موجب رونق و آرایش گفتار واقع شود و بکاربردن صنایع در کلام غیر بلیغ مصداق بیت سعدی است که درفوق بیان شد، وبهمین مناسبت است که گفته‌اند.

محسنات ذاتی و عرضی:

محسناتی که از طریق قواعد بلاغت کسب میشود محسنات ذاتی وآنچه ازناحیهٔ صنایع بدیعی حاصل میشود محسنات عرضی است.

علوم سنجش بلاغت یا علوم اصلی وفرعی بیانی:

پس ازفراغ ازتعریف فصاحت وبلاغت گوییم:
علومی که رسایی و بلاغت سخن بدانها سنجیده میشودچنانکه در جای دیگر هم بدان اشاره شد عبارتست از معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه که بعضی را جزء **اصول** علم بلاغت و بعضی را جزء **فروع** آن بایدشمرد و دستهٔ دوم را علم **توابع** نیز نام نهاده‌اند، واما معانی:

علم معانی :

معانی علمی است که بحث میشود از احوال الفاظ از حیث مطابقهٔ آنها با مقتضیات مقام و بیاری آن کیفیت مطابقهٔ کلام با مقتضیات حال و مقام شناخته‌میشود و در آن، موضوعاتی از قبیل: اسناد، حصر وقصر، انشاء، متعلقات فعل ، وصل و فصل ، ایجاز و اطناب و مساوات مورد بحث قرار میگیرد

موضوع و فایدهٔ علم معانی:

وفایدهٔ آن‌معرفت و آگاهی براسرار بلاغت نظم و نثر است. و رعایت تناسب و اقتضاء و خوش تعبیری و حسن ادا و رسایی بوسیلهٔ‌آن میسر می گردد و «معانی ثانوی را که‌در ترکیب جمله پیش‌می آید از قبیل تأکید وحصر باز مینماید وکیفیت گسستن و پیوستن جمله ها و بجای گذاشتن اجزاء هر جمله را نشان میدهد ، همچنین بوسیلهٔ این دانش مواردی که ایجاز و کوته سخنی بکار آید و جایی که اطناب و گستردن سخن در کار باشد تشخیص میشود » و سخن را بلیغ و رسا میسازد و اما بیان :

علم بیان :

بیان در لغت بمعنی کشف و توضیح است [1] و در اصطلاح ادبا بحث میشود از چگونگی ادای معنی واحد بعبارات گوناگون و

تعریف لغوی وموضوع علم بیان:

قوانینی که بوسیلهٔ آن آوردن یك معنی را براههای مختلف میسر میسازد و موضوع علم بیان الفاظ ، و بحث از اقسام تشبیه و مجاز و استعاره و کنایه ومانندآنها از وظایف این علم است [2].

توضیح آنکه سخنور بلیغ برای ادای مقصود براههای گوناگون متوسل میشود و مقصد خودرا در هر مقامی بطریقی‌خاص بیان میکند وفی‌المثل میگوید : پرویز مثل شیر است درشجاعت، یا پرویز مثل شیراست، و یا اینکه ساده و عادی بیان میکند و میگوید پرویز شجاع است ، و یا باستعاره وکنایه متوسل می‌شود و میگوید پرویز شیری‌است ، یا شیری را در خیابان دیدم ، و یا اینکه میگویدپرویز

---

۱ - منتهی الارب .

۲- از نظر آرایش و هنر تشبیه و مجاز و استعاره وکنایه را در ردیف صنایع ومحسنات‌بدیعی هم‌آورده‌اند .

ازهمه کس قوی‌تر است و پرویز ازهمسالان خود شجاع‌تر است که درهمگی بیان شجاعت پرویز بود اما وضوح و خفا و شدت و ضعف و جنبه حقیقت و مجاز آن متفاوت بود .

فایدهٔ علم بیان : قبلا هم اشاره شد در عربی نخست بیان برای شناسائی اعجاز قرآن بوده و در پارسی برای شناختن بلندی و رفعت کلمات نظم و نثر فصحاء و بلغاء و رنگ آمیزی و روشنگری کلام است زیرا علم بیان از کیفیات مختلف تعبیر گفتگو میکند و بسخنور می آموزد که چگونه مطالب خودرا بچندین وجه بیان کند که از جهت وضوح دلالت در یك درجه نباشد[1] و اما علم عروض :

علم عروض وقافیه : عروض علم شناسایی میزان سخن منظوم و اوزان شعر و قافیه کیفیت کلمات آخر مصراع [2] و ابیات و احوال قوافیست و هیچکدام از آن دو اینجامورد بحث‌ما نیست .

علم دستور : دستور برای سلامت و درستی سخن مفید است و نوشتن و تلفظ و ترکیب صحیح سخن‌را می‌آموزد وبلغت واملاء و اشتقاق‌وصرف و نحوزبان‌منقسم‌میگردد و این‌علم‌هم باز در اینجا مورد بحث نیست.

علم بدیع : بدیع که در این وجیزه آنرا وجهۀ همت خود قرار دادیم علم آرایش گفتار و زیب و زینت کلام است و قبل از ورود بمطلب از این نظر که موضوع آن نظم و نثر پارسی است فصلی در بارۀ نظم و نثر و اقسام آن چنانکه رسم است اختصاص خواهیم داد و ضمناً پایان این فصل را برای اینکه نمونه‌هائی هم بدست داشته باشیم فصلی بآنچه متکلم بلیغ باید رعایت کند و آنچه را که احتراز از آن پسندیده است مخصوص خواهیم کرد و بعد باقسام نظم و نثر خواهیم پرداخت .

۱- چون در بیان از مجاز صحبت میشود ناگزیر از حقیقت هم گفتگو میشود و چون تشبیه صورتی از مجاز است از تشبیه هم سخن بمیان می‌آید .

۲- با توجه بمثنوی که دو مصرع آن قرینه است وآن نوع اشعاری که بیت اول آن مزدوج است مثل غزل و قصیده .

بنطق است و عقل آدمیزاده فاش
چو طوطی سخنگوی نادان مباش
« سعدی »

بخش ششم

در باب رعایت یا احتراز نکاتی چند

آنچه متکلم بلیغ باید ازآن احترازکند ـ زیادت حروف ـ زیادت کلمه ـ نقصان حروف ـ حذف کلمه ـ تشدید زائد ـ اشباع حروف ـ تخفیف تشدید ـ تغییر الفاظ ـ تحریف کلمات یا حروف ـ خطای معنوی ـ خطای لفظی ـ ترکیبات ناخوش واستعارات بارد ـ بحرهای سنگین و زحافات ثقیل ـ غلو در مدح ـ مضامینی‌که مورد اعتراض می‌شود ـ برخی نکات مفید دیگر .

در آنچه متکلم بلیغ باید از آن احتراز کند :

اکنون که ازتعریف‌های مقدماتی فراغت‌جستیم مفیدمینماید بنکاتی راکه متکلم بلیغ باید از آن احتراز کند بطریق ایجاز اشارتی کنیم ، و اگر چه احصاء و شمارش این قبیل مواردا گرمیسر هم باشد لااقل بطول کلام منجر می گردد ولی برای‌اینکه نمونه‌یی بدست داده‌باشیم آنچه‌را که شمس قیس رازی درالمعجم متذکر شده انتخاب کردیم و برخی را باختصار یادآور میشویم :

مثل این بیت حافظ :

زیادت حروف :

شاه هرموزم [1] ندید و بی‌سبب صد لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

بهرامی سرخسی :

چگونا کز همه حران چنو بوده است هرگیزا [2]
نه هست اکنون و نه باشد و نه بوده است هرگیزا
بگـاه خشم او گوهر شود همـرنگ شونیزا
چنو خوشنود باشد من کنم زانقاس قرمیزا [3]

فیروز مشرقی :

نوحه‌گر کرده زبان چنگ حزین ازغم گل
موی بگشاده و بر روی زنان ناخونا [4]

سنائی :

خاص دربند لذت وشهوات　　　عام‌دربند هزل وترّاهات [5]

فردوسی :

چوپیچی بدین گیو مورسی　　　هم ازراه آیین تهمورسی [6]

و زیادت کلمه مثل این شعر انوری :

زیادت کلمه :

همچون‌ثمر بید کندنام و نشان گم
در سایهٔ او روز کنون نام ونشان را

که روز بمعنی‌آفتاب فاعل کند است و دو کلمهٔ نام ونشان در آخر شعر زائد است .

۱ــ شاهد بر سرکلمهٔ «هرمز» است که «هورمز» بکار برده شده .
۲ــ المعجم ص ۲۲٤
۳ــ منظور حرف یاء درکلمهٔ «هرگیز» و الف درکلمهٔ «قرمیزا وشونیزا» میباشد .
٤ــ درکلمهٔ ناخن واو والف زیاد شده است .
٥ــ الف درکلمهٔ تراهات زائد است .
٦ــ کیومرس بصورت گیومورس آورده است .

مثل این شعرشیبانی :

نقصان حروف :

نه‌یوسفی بغلامی فرخته چون اخوان

نه بیژنی بچه‌اندر فکنده‌چون گرگین ۱

مسعود سعد سلمان :

مخالفانت گرفتار این چهار بلا

که‌دادخواهم‌هریك‌جداجداتفصیل

یکی بتیغ گران‌ویکی به‌تیرسبك

یکی بپنجهٔ شیرویکی بخرطم‌پیل ۲

حذف کلمه :

شایداین شعرسعدی وحافظ مناسب این مقال باشد :

ایکه‌نصیحتم کنی کزپی اود گرمرو

در نظر سبکتکین عیب ایازمیکنی[3]

حافظ :

کشد نقش انا الحق بر زمین خون

چو منصور ار کشی بر دارم امشب ٤

و زیادات حروف نظیراین ابیات رودکی :

تشدید مخفف یاتشدید زائد :

ملکا جشن مهرگان‌آمد　جشن شاهان و خسروان‌آمد

خزّ بجّای‌ملحم‌وخرگاه　بدل باغ و بوستان آمد

موردبجایّ‌سوسن آمدباز　میّ‌بجاّی ارغوان آمد. ٥

۱ــ واو درکلمهٔ فروخته افتاده است .

۲ــ مرادکلمهٔ خرطوم است‌که خرطم‌شده.

۳ــ میدانیم‌که ایازمعشوق محمود سبکتکین است نه‌خود سبکتکین یعنی کلمهٔ پور یا پسر یا زاده وامثال‌آن حذف شده است .

٤ــ مقصود حسین‌بن منصورحلاج است ، درانیجا بازکلمهٔ‌پسروپور وامثال‌آن حذف‌شده‌است.

٥ ــ کلمات خز ، بجای، می در پارسی مشدّد نیست .

معزی :

اشباع حروف:

دو چشم تو هستند فتان و جادو
دل ودین نگه داشت باید زهردو
گه شعر مدّاح خوشگو منم من
گه بوسه معشوق خوش لب تویی تو

ومنصور فرغانی :

برخیز که شمعست وشرابست ومن وتو
وآوازخروس سحری خاست زهرسو

وشمس طبسی :

ای زلف شب انگیز ورخ روزنمایت
چون عنبروکافور بهم ساخته هر دو

تخفیف تشدید :

تخفیف حرکات مشدد مثل این بیت ربنجنی :

چون خواجه ابوالَعباس آمد
کارت همه نیك شد سراسر [1]

تغییرالفاظ وتحریف کلمات یا حروف :

وتغییرالفاظ ازراه صحیح چنانکه مسعود سعد گفته است :

کمانم از پی آن تیر وار قامت تو
وزومرا همه دردوغمست قسمت وتیر
مرا نشانهٔ تیر فراق کرد و هگرز
کسی شنید که باشد کمان نشانهٔ تیر [2]

وتحریف نظیراین بیت ابوشکور بلخی :

آب انگور و آب نیلوفل   مرمرااز عبیرومشك بدل [3]

۱ـ عّباس را بدون تشدید بصورت (َعباس) آورده .

۲ـ درصحیح لغت دری هگرز نیست وهرگز مستعمل است .

۳ـ نیلوفررا نیلوفل گفته است ، گرچه تبدیل لام و راء در بعضی کلمات مستعمل است .

نظیر این بیت رافعی :[1]

خطای معنوی :

معطی نشود مردم ممسك بتعاطی

احور نشود دیدهٔ ازرق بتکحل [2]

نیز :

ای اختر سخا که ز سیر نوال خویش

هر روز در سپهر تفاخر کنی قران [3]

ازرقی :

آب حیات خورد سنان عدوی تو

هر کس که خورد ضربت او ماند جاودان [4]

وازهمین نوع است این بیت منوچهری :

همی نازد بعدل شاه مسعود چو پیغمبر بنوشروان عادل [5] [6]

«چنانکه منشی استرابادی در کتاب درّهٔ نادری فرموده :

خطای لفظی :

(اسب سواری شاه را بستام بستام آراسته بیاوردند) [7]

---

۱ ـ شمس قیس را درین باب فصلی مشبع ومفید است وازاین جنس و از نوع زیادات و حذفها بتفصیل بیان کرده است، رجوع: بالمعجم ص ۲۲۴ تا ۲۴۴ .

۲ـ لفظ تعاطی را تفاعل ازاعطاء بمعنی بخشندگی دانسته و در معنی بخطا رفته زیرا تعاطی بمعنی تناول شیئی است نه اعطای باتکلف .

۳ـ قران ستاره باستاره است واگرمیگفت بانجوم تفاخر کنی قران صحیح بود .

٤ـ این بیت بمدح دشمن نزدیکتراست تابذّم ، زیرا میگوید زخم سنان دشمن توکشنده نیست مگرآنکه فرض کنیم ازراه تهکمّ ومسخره گفته باشد .

۵ـ مرادشاعرحدیث :وُلِدْتُ فِیْ زَمنِ مَلكٍ عادِلٍ بوده وکلمهٔ (نازد) رادرست انتخاب نکرده است.

٦ـ شمس قیس را دربارهٔ لغزش معنوی خود درمجلس اتابك داستانی است بصفحهٔ ۳۰۲ المعجم رجوع شود.

۷ـ لفظ بستام درپارسی نیامده که باستام تجنیس آورند و ظاهراً این اشتباه ناشی از اشتباه صاحب جهانگیری است که بسّام بمعنی تبسم کننده بستام خوانده وبمعنی مرجان تفسیر کرده رجوع: هنجار گفتار ص ۱۱ .

ترکیبات ناخوش و استعارات بارد :

مثل این شعر ابوالفرج رونی .

همت بلند باید کردن که تو هنوز
بـر پایهٔ نخستین از نردبانیا[1]

و این بیت: ۲

بساز مجلس و پیش من آر جام نبید
هلا که دوست بناگاهیان فراز رسید[3]

بحر های سنگین و ازاحیف ثقیل :

بحر سنگین مثل این غزل دقیقی که بحر مجتث را بر گزیده:

شب سیاه بدان زلفکان تـو ماند	سپید روز بپاکی بدان رخان تـوماند
عقیق را چو بسایند نیك سود گران	گر آبدار بود با لبان تو ماند
دو چشم آهو و دو نرگس شکفته ببار	درست و راست بدان چشمکان تو ماند
کمان با بلیان دیدم و طرازی تیر	که پر کشیده شود باابروان تو ماند
ترا بسرو ببالا قیاس نتوان کرد	که سرو را قد و بالا بدان تو ماند

غلو در مدح و مضامینی که موجب اعتراض قرار گیرد :

واز این دسته‌است مضامینی که باعث طعن عیب‌جویان بلکه حقگویان گردد نظیر اینکه در بعضی از اوصاف مدح و هجا وغیر آن چندان غلو کنند که بحد استحالت عقلی رسد یا ترك ادب شرعی را مستلزم بود چنانکه بر انوری در این بیت اعتراض کرده‌اند که با آنکه حکیم بود جوهر را ازعرض باز ندانسته است :

تیزی تیغش ببرد گرمی آتش ببین نوع چه‌جنس ازعرض نفس چه‌جوهر شکست

ابوالفرج رونی: دیدار خواست چشم زمانه ز قدر تو
در گوش او نهاد قضالن ترانیا[4]

و سعدی را نیز لغزشی در گلستان دست داده ، آنجاکه اززبان وزیر بپادشاه گفته :

۱ــ ممدوح را بپایهٔ نردبان بردن ترك ادبست .

۲ــ المعجم ص ۲۳۵ .

۳ــ درمصرع دوم «هلاکه» هلاك دوست تلفظ میشود واین ترك ادب است .

٤ــ چون جواب زمانه را قدرنمیدهد وقضا میدهد بایست بگوید «لن تراه»

(ای خداوند بصدقهٔ گور پدرت این حرامزاده را آزاد کن تا مرا هم ببلا نیفکند) که گفته اند این جواب مردم بازاریست نه جواب وزیر در حضور سلطان.

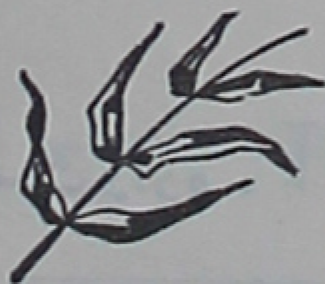
و از اینجاست که مردم بلیغ همواره ملاحظه این قبیل نکات و دقائق ادبی را نموده‌اند ، و آنچه مرد بلیغ باید رعایت کند و از آن مطلع باشد گذشته ازعلوم ادبی و صنایع بدیعی ،آیات قرآنی و احادیث نبوی

برخی اطلاعات مفید دیگر:

و امثال سائر و اشعار منتخب بلیغ است و ابتدا و انتهای کلام را باید نیکو بنگرد و از کلماتی که موجب تطّیر و بد یمنی است و یا از نظر ذوق و سلیقه منافی کلام رفیع است سخت بپرهیزد و پای از دایرهٔ ادب درنظم و نثر بخصوص در غزل و تشبیب فراتر ننهد و از کلمات زشت و مستهجن زبان خویش را نگهدارد تا سخن اورا وقعی و وزنی باشد ، و نیز باید رعایت طبقات و اصناف مردم را نیکو بنماید و مناسب هر یك و بفراخور هرصنف سخن راند ، چنانکه مردان را بشجاعت و زنان را بلطافت و ظرافت ستودن شایسته است و باید کلمات اساتید نامدار و بزرگان روزگار را نیك تتبع نماید و از علوم زمان برخورداری تام حاصل آورد تا از برکات همگی مستفید گردد و از نکات و دقائق و لطائفی که آنان بکار برده‌اند بجای خویش و بحدّ لزوم اقتباس کند و در موقع حاجت بکار برد. و از این دست سخن بسیار داریم که خاطر وقاّد خوانندگان ارجمند خود بسهولت تواند آنرا دریافتن .[1] و بیش از این حاجت گفتار نیست .

تأمل کنان در خطا و صواب — به از ژاژ خایان حاضر جواب
کمال است در نفس انسان سخن — تو خود را بگفتار ضایع مکن [2]

«سعدی»



۱ـ رجوع بص ۲۲۳ المعجم تاص ۲۴۴ و نیزرجوع بص ۹ هنجار گفتار تا ص۱۹

۲ـ بوستان سعدی باهتمام وحواشی استاد فاضل مکرم آقای عبدالعظیم قریب ص کز .

بنظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست
مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست
«ناصر خسرو»

بخش هفتم

تقسیم کلام بنظم و نثر

نثر پارسی

شعر ـ نثر ـ رجز ـ سجع ـ تعریف لغوی نثر ـ اقسام نثر پارسی ـ نثر ساده و مرسل و عاری ـ نثر مصنوع ـ نثر مرجّز ـ نثر مسّجع ـ نثر متکّلف ـ نثر شکسته ـ موارد استفادهٔ نثر شکسته ـ تقدم نثر بر نظم از لحاظ تاریخی



تقسیم کلام بنظم و نثر: هر کلامی باعتبار وزن و قافیه بر دو قسم است : یا نظم است ویا نثر.

شعر: یعنی اگر کلام دارای وزن عروضی و قافیه باشد «**شعر**» است و اگر نه وزن و نه قافیه داشته باشد «**نثر**» **نثر:** محسوب است و اگر وزن داشته ولی قافیه نداشته باشد «**رجز**» نامیده میشود که نوعی نثراست و اگر قافیه‌داشته **رجز:** ولی‌وزن نداشته باشدمیتوان گفت«**سجع**» است که‌آن نیز **سجع:** خود باز نوعی نثر است، و اینك بذکر اقسام نثر و نظم میپردازد :

تعریف لغوی نثر:

نثر در لغت بمعنی پراکنده وپراکنده کردن[1] و دراصطلاح وبمعنی عام سخنی است که انسان بدان وسیله مقاصد خود را بیان میکند ودر گفتگو ومحاوره بکارمیبرد ، و بمعنی خاص آنست که بدان کتاب و نامه مینویسد، والبته اینگونه گفتار درصورتی از نظر ادبی قابل توجه و اعتناست که از سطح دانش عمومی و عامیانه فراتر وباصطلاح اهل فن فصیح‌تر و بلیغ‌تر باشد ، نظیر نثر گلستان سعدی و کلیله ودمنه ومرزبان نامه و قابوسنامه واسرارالتوحید و منشآت قائم مقام ونظائر آنها .

اقسام نثر پارسی :

نثر ساده ومرسل وعاری:

نثر یا ساده و بی‌پیرایه است و درآن سجع وصنعتی دیده نمیشود و ازشرایط مرجّز ومسجّع خالیست و دراین صورت آنرا نثر «**مرسل**» یا «**ساده**» یا« **عاری**»میگویند، مثل غالب گفتارهای ما وازقبیل این عبارت :

« پیوسته در کسب دانش بکوش ووقت خودرا بیهوده ازدست مده. »

نثر مصنوع :

و یااینکه نثرما بسجع وصنایع بدیعی دیگر آراسته ومزین است که در اینصورت آنرا نثر مصنوع نام نهاده‌اند . واز اقسام نثر مصنوع یکی نثر «**مرجّز**» است .

نثرمرجز : ونمونهٔ آن

نثرمرجز نثری است که غالب کلمات دو قسمت آن هم وزن و مقابل یکدیگر باشند ولی رعایت سجع در آن نشده باشد مثل این عبارت سعدی :

«نخلبندی دانم ولی نه دربستان، شاهدی فروشم ولی نه در کنعان » و مثل این عبارت:

« دانش موجب بزرگی وافتخاراست وبینش سبب سربلندی واعتلایست . »

ومثل این عبارت :

«فقیری سبب راحت وطرب میباشد و امیری جهت زحمت وتعب میگردد .»

نثر مسجع و نمونهٔ آن

قسم دیگر از نثر مصنوع نثر مسجع است و آن نثری است که کلمات آن هموزن نیستند اما سجع دارند نظیر این عبارت دیباچهٔ گلستان سعدی :

« پردهٔ ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد و وظیفهٔ روزی خواران را بخطای منکر نبرد[1] »

واین عبارات خواجه عبداله انصاری :[2]

«اگر در آیی در باز است و اگر نیایی خدا بی‌نیاز است ، اگر بر هوا پری مگسی باشی، اگر برروی آب روی خسی باشی ، دل بدست آر تا کسی باشی :

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل — یك کعبهٔ صورتست یك کعبهٔ دل
تا بتوانی زیارت دلها کن — کافزون ز هزار کعبه آمد یك دل

عذر در شریعت بزبانست و در حقیقت بدل و جان ، آن نکوتر که زشت بگذاریم و نغز گیریم و پوست بگذاریم و مغز گیریم، در کودکی بازی و در جوانی مستی و در پیری سستی، پس خدا را کی پرستی؟... روزگاری او را می جستم خود را مییافتم اکنون خود را میجویم او را مییابم :

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت
نامیست ز من بر من و باقی همه اوست»

نثر متکلف و نمونهٔ آن :

نثر متکلف نثری را گویند که بانواع واقسام صنایع و سجع و کنایه و استعاره و لغات دشوار عربی و غیره بحد افراط آراسته‌شده باشد، نظیر: نثر تاریخ وصاف ودرّهٔ نادره ونفثةالمصدور زیدری وجهانگشای جوینی وغیره .

۱ــ مناجات‌نامهٔ خواجه عبدالله انصاری و قسمت زیادی از گلستان سعدی و مقامات حمیدی بنثر مسجع است .

۲ــ مناجات‌نامهٔ خواجه عبدالله انصاری چاپ تهران (انجمن دوستداران کتاب)

و نمونهٔ این نوع از نفثةالمصدور زیدری :

«.... دوازده روزمهلت بموغان که باستعراض جیوش وعساکر وتثقیف دواهل وتجدید نوایر مشغول بایستی بود ، از ابتداء صباح تاانتهاء رواح ، بصید آهووخربط برمی‌نشست و بضرب نای و بربط ، غبوق با صبوح می‌پیوست ، بنغمات خسروانی از نقمات خسروانه متغافل شده .... نهنگ جان شکر در آهنگ ، و ایشان در نوا و آهنگ ، ارقم آفت در قصدجان بیدرنگ ، و ایشان در زخمه و ترنگ، ای، در غرقاب نار بکار آب پرداخته ودر گذر سیلاب مجلس شراب ساخته ، و درکام اژدهای دمان، دهان از پی‌شیرینی عسل گشاده ، و برلوح شکستهٔ کشتی تمنی جاریهٔ بهشتی پخته ، فردات کند خمار کامشب مستی ....[۱] »

نثر شکسته و نمونهٔ آن :

اگر بتوانیم آنرا ازانواع نثرعاری بحساب بیاوریم نثری است که درآن سجع و صناعتی دیده نمیشود و حتی کلمات نیز بسبك گفتگو و محاوره وشکسته وبروش گفتار عمومی مردم حین تکلم و گاه منطبق بالهجه‌های آنان نوشته شود ؛ مثل این‌عبارت :[۲]

«دیروز رفته بودم مغ محله[۳] پیش‌پسرداییم ، آنجا یك باغچه داره، میگفت: (پارسال سی‌تومان مك[۴] آلوچه و زردالوی باغش را فروخت ، امسال سرما زده ، همهٔ سردرختیها ریخته، بیك‌حال وزاریاتی[۵] بود ، زنش هم بعد ازماه مبارك تا حالا ناخوش بستری افتاده کلی مخارج رو دستش گذاشته) آمیرزا یدالله عینکش را جابجا کرد باتفنن چپق‌میکشید ریش جوو گندمیش را خاراند و گفت : اصلا خیرو برکت ازهمه‌چی‌رفته[۶] »

۱- سبك شناسی مرحوم بهار مجلد سوم ص ۹

۲- ومثل بعضی ازنوشته‌های مرحوم دهخدا وصادق‌هدایت ویکی‌بود یکی‌نبود جمال‌زاده وغیره

۳- مراد «مرغ محله» است .

٤- بی کم وکاست . فقط (بضم میم)

٥- مراد والذّاریات‌است کنایه‌ازآشفته‌واشاره‌است به‌آیه‌قرآن: والذّاریات ذرواً سوره۵۱:۱

٦- از محلل مرحوم صادق هدایت نقل ازکتاب دریای گوهر دکتر مهدی حمیدی شیرازی مجلد اول ص ٤٤٣

موارد استفادهٔ آن : این نوع اخیراً مورد توجه بعضی معاصران قرار گرفته است و نویسندگانی چون صادق هدایت و محمد علی جمال‌زاده و غیره بدان سبك قلم آزموده و نیك از عهده بر آمده‌اند .

نثر شکسته بیشتر برای نوشتن داستانهای کوتاه و تجسم مناظر و حرکات و وقایع وبخصوص درنوشتن نمایشنامه‌ها[1] مورد استفاده‌است .

تقدم نثر بر نظم از نظر تاریخی: میان برخی این نظر و گفتگوهست که‌آیا ابتدا نثر مقدم بوده یانظم؟ در اینخصوص باید گفت : «اگر نثر بمعنی عام خود اطلاق‌شود مسلماً وجود آن بر نظم مقدم میباشد ، چه از دیر زمانی که مردمان با هم سخن میگفته‌اند و تفهیم و تفهم داشته‌اند بنثر تکلم کرده‌اند، وهر گاه نثر بمعنی‌خاص آن مورد نظر افتد ومراد نثر ادبی باشد ، باحتمال قوی وجود آن بعد از نظم بوده‌است ، چه‌بشر پیش از آنکه بنویسندگی دست زند با احساسات خود سرخوش‌بوده ودرشادی وغم نغمه وترنمی‌داشته‌است[2] »

ازنظرعلم‌الجمال [3] وهنرهای زیبا نیز ابتداء رقص‌وپس ازرقص‌نظم وپس از آن موسیقی بوجود آمده‌است.[4]



---

۱ - Pièce
۲ - بدیع وقافیهٔ دکتر خزائلی ودکتر سادات ناصری ص ۱۵
۳ - Esthetique
۴ - ردیف ۲

صبحدم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت
قدسیان گویی که شعر حافظ از برمیکنند
« حافظ »

بخش هشتم

نظم پارسی

تعریف لغوی نظم - تعریف لغوی شعر - ریشهٔ کلمهٔ شعر - معنی اصطلاحی و عام - دوشرط مهم در شعر - شرط اول - شرط دوم سومین شرط یا تفاوت شعر و نظم - شعر نو یا نثرهای شعر نما بیت یا حداقل سخن منظوم - شرط صحت بیت - مصرع یا مصراع - نوع اول - نوع دوم - بهترین مصراعها - فرد و تفاوت آن با بیت - جمع بیت و فرد - نمونهٔ بیت - نمونهٔ فرد - ارزش شعر از نظر علم الجمال - هنرهای تجسمی یا پلاستیک - اپتیك - هنرهای سمعی یا فنتیك - شعر از لحاظ منطق - فنونی که در شاعری ضرورت دارد - دانش و تجربه - طبع روان - قافیه و پساوند - وزن حقیقی و وزن اصطلاحی - استخراج عروض از موسیقی - تقسیم کلام بسیلابها - هجاهای کوتاه و بلند - وزن صرفی و وزن عروضی

تعریف لغوی نظم و شعر :

نظم در لغت بمعنی ترتیب و پیوستن ودر اصطلاح سخنی است موزون و مقفی یعنی هم دارای وزن وهم دارای قافیه است[1] و با بحور عروضی هم باید منطبق باشد . و شعر در لغت مأخوذ از شعور است [2] و

---

۱ و ۲ رجوع : بالمعجم ص ۱۴۷ که در تعریف شعر مینویسد: بدانکه شعر در اصل لغت دانش است و ادراك معانی بحدس صائب و اندیشه و استدلال راست واز روی اصطلاح سخنی است: اندیشیده. مرتب ، معنوی، موزون، متکرر، متساوی، حروف آخرین آن بیکدیگر ماننده..الخ

مقصود بیان احساسات و عواطفی است که در قالب الفاظ با قوانین معینی مجسم میشود، و بعضی احتمال داده‌اند که شعر کلمهٔ تازی نیست بلکه معرّب کلمهٔ «**شیر**» است و شیر در زبان عبری بمعنی سرود و آواز میباشد و مصدر آن بدان لغت کلمهٔ «شور» آمده است و بعضی گفته‌اند شعر عربی است ومرادف

ریشهٔ کلمهٔ شعر :

کلمهٔ فهم است ، بمعنی دانش و فطانت هم نوشته اند [1].

بهر حال شعر بمعنی عام کلمه عبارتست از بیان و

معنی اصطلاحی و عام :

تجسم صورتهای خیالی که برانگیزانندهٔ احساسات و هیجانات درونی باشد . شاعر مانند نقاشی است که مکنونات عالم وجود را مثل پردهٔ سینما درجلوچشم بینندگان مجسم‌میسازد و عواطف عالی بشری را در لباس دلپسند کلمات‌فصیح وعبارات بلیغ و عذب و خوش‌آیند جلوه گرمیسازد.

دوشرط مهم‌درشعر :

گفته‌اند در شعر بغیر از وزن و قافیه ارادهٔ شاعری نیز شرط است واِلّا بسیاری از آیات قرآنی وزن و قافیه دارد و رعایت‌روی[2] هم‌شده ولی شعر نیست نظیر این‌آیهٔ

شرط اول ودوم :

مبارکه : ثُمَّ اَقررتم و انتم تشهدون ثم‌انتم هو لاء تقتلون « سورهٔ ۲ آیه ۷۸ ـ ۷۹ » که سجعها را اصطلاحاً « **فاصله** » نامیده اند .

و نیز گفته‌اند بهر وزنی نتوان شعر سرودن ، و باید وزنهاپسندیدهٔ خاطر اربابان فضل و بلاغت و منطبق با ذوق سلیم باشد و اگر خارج از اوزان عروضی صحیح و مورد قبول عموم باشد نتوان‌آنرا شعر محسوب داشتن .

---

۱ ـ و از جهت همین معنی علم و فطانت است‌که: الشّعراء یتبعهم الغاون ؛ بعلمای گمراهی تفسیر شده است . و سرایندهٔ شعر را شاعرگفته‌اندکه: ازدیگران زیرکتر و دریابنده‌تراست (گوهر دانش ص ۱۳۵) .

۲ ـ روی حرف اصلی قافیه است .

شرط سوم یا تفاوت شعر و نظم :

بزرگترین شرط نظم در نزد اهل ذوق و تحقیق آنست که احساسات و عاطفهٔ انسانی را برانگیزاند[1] و شوری و هیجانی در برداشته باشد، وازحدود افکار و مسائل عمومی خارج بوده و درشنونده تأثیری خاص داشته باشد، وشعری که بدون خصوصیات فوق بسرایند هرچند دارای وزن وقافیه باشد و با بحور عروضی هم تطبیق کند و بقصد هم سروده شده باشد (**نظم است وشعر نیست**).

مرحوم ملک‌الشعراء بهار دراین‌باره نیکو سروده است :

شعر دانی چیست؟مرواریدی از دریای عقل

هست شاعر آنکسی کاین طرفه مروارید سفت

صنعت وسجع وقوافی هست نظم و نیست شعر

وی بسا شاعر که شعرش نیست الا حرف مفت

شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب

باز در دلها نشیند هر کجا گوشی شنفت

ای بسا شاعر که اندرعمر خود نظمی نساخت

وی بسا ناظم که اندر عمر خود شعری نگفت[2]

والحق نظامی عروضی صاحب کتاب چهار مقاله شعر را نیکو توصیف کرده است آنجا که گوید :

« شاعری صناعتی است که شاعر بدان صناعت اتساق مقدمات موهمه کند و التئام قیاسات منتجه ، بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ راخرد ، و نیکو رادرخلقت زشت باز نماید و زشت را درصورت نیکو جلوه کند ، و بایهام ، قوتهای غضبانی وشهوانی را برانگیزد تابدان ایهام طباع را انقباضی و

۱ـ آناتول فرانس میگوید : شعرخوب مانند مضرابیست که تارهای روح ما را مرتعش میکند وماحس میکنیم که شاعر افکارخود رابرای ما تشریح نکرده بلکه افکار خودماست که اززبان او میشنویم، وویکتورهوگو میگوید: «شعر سرّ مکتوم طبیعت وشعراء متعلق بطبیعت و بشرند »

۲ـ دیوان ملک‌الشعراء بهار ، چاپ تهران

انبساطی بود وامور عظام را در نظام عالم سبب شود.[1] »

واینجاست که گفته‌اند : **شعر غذای روح است** .

حدیث پراگنده بپراگند — چو پیوسته شد مغزجان آگند

و بدین توجه‌است که نظامی عروضی غیر ازتعریف‌سابق شاعری‌را با پیامبری نیز مقایسه نموده است :

پیش وپسی بست صف کبریا — پس شعراء آمد و پیش انبیا

وشمس‌قیس درالمعجم قطعه‌ای نیکو ازمؤیدی در این‌باب نقل کرده‌است .

نه هر کسی سخن نثر نظم داند کرد — که نظم شعر عطایی است از مهیمن‌فرد
اگر بنازد شاعر بدان شگفت مدار — که پایگاه جنانش خدای روزی کرد
مدیح او برساند سر یکی بسها — هجاء او ز سر دیگری بر آرد گرد
اگر چه نثر بود خوب خوبتر گردد — چو شاعرش بعبارات خوش بنظم آورد
بشعر شاد شود مرد لهو روز نشاط — بشعر فخر کند مرد جنك روز نبرد
کسی که شاعر خطی فرو کشد بروی — ز خویشتن نتوانـد بهیچ حیله سترد
بجوی تا بتوانی رضای شاعر و هیچ — درو مپیچ اگر بخردی و زیرك مرد

شعرنو یا نثرهای شعرنما : وآنچه دراین اواخر بعضی بتقلید یا ترجمهٔ آثار دیگران سروده اند[2] هرچندبرخی از آنها دارای شور و هیجانی هم ممکن است باشد و محرك عواطف و احساسات عالیه گردد ، اما چون دو شرط دیگر یاد شده یعنی وزن و قافیهٔ صحیح ندارد و منطبق با اصول مسلم یاد شده و بحور اصلی عروض پارسی نیست ، نمیتوان آنرا منطبق با تعاریف فوق دانست و در عدادآن نوع شعر محسوب داشت بلکه آنها بقواعد مذکور نوعی نثر شورانگیزی محسوب میشود .[3] و یا از نظر گسترش زبان پارسی شاید بتوان آنرا شق سومی از سخن پارسی منقسم کرد و بنام «شعر منثور» سخن را کوتاه نمود .

۱ـ چهارمقالهٔ نظامی عروضی بتصحیح استادمحترم‌دکترمحمد معین چاپ زوار.

۲ ـ و آنرا شعر نو اصطلاح کرده‌اند و موافقان و مخالفانی برای‌آن پیدا شده است .

۳ ـ بدیع همائی ص ۱۲

بهرحال بنابتعریف فوق ، شعر آن نوع سخنی است که در سفینه‌های شاعران بزرگ‌ از قبیل سعدی و حافظ و مولانا می‌بینیم و باقسام مختلف نظیر سرودهای بزمی نظامی و رباعیات حکمی و شورانگیز خیام و چکامه‌های حماسی فردوسی و قطعات منتخب میخوانیم و لذت می بریم [1] و از حیث صورت باقسامی چند منقسم میسازیم .

بیت یا حداقل سخن منظوم و شرط صحت آن :



بیت در لغت بمعنی خانه [2] و در اصطلاح حداقل نظم است که از دو قرینه مساوی مرکب و با یکی ازاوزان معتبر در علم عروض مطابق باشد و هریك از این دو قرینه را «مصراع» یا «مصرع» [3] نامند خواه‌دو مصرع بر یك‌قافیه باشد یا نباشد . مثل این ابیات که از دومصرع تشکیل یافته است :

مصرع یا مصراع :

نوع اول و دوم :

نوع اول که بریك قافیت است . حافظ:

یارب این‌شمع دل افروز ز کاشانهٔ کیست؟
جان ما سوخت بپرسید که جانانهٔ کیست ؟

نوع دوم که بر یك قافیه نیست:

حالیا خـانه بر انداز دل و دین منست
تا درآغوش که می‌خسبد وهمخانهٔ کیست ؟

بهترین‌مصراعها :

مواقعی مصرع درحکم مثل‌سایراست ودارای معنی کامل و وافی است و اگرچه ازنظرشعر کمتر از بیت واحد شعری محسوب نمیشود ولی از نظر معنی ممکن‌است بسیار ارزنده باشد ، و اصولا بهترین

---

۱ ـ از آنجایی که بعضی اطلاق شعر را بسخنی‌که مهیج عواطف و احساسات باشد بلا مانع دانسته‌اندمیتوان نغمات‌شاعرانه لامارتین و ترانه‌های بی لی تیس و قطعات ویکتورهوگو و حکایات شکسپیر و لطائف و اندیشه‌های عبید زاکانی وآنچه بدانها ماند اصطلاحاً شعرنامید

۲ ـ در باب وجه تسمیهٔ بیت رجوع: ص ۲۳ و ۱۴۷ المعجم .

۳ ـ مصرع در لغت لختی از در دو لختی را گویند .

شعرها شعریست که هرمصرع آن کامل‌وازحیث معنی مستقل و ارزنده باشد . نظیر این مصاریع :

ابوالمعالی رازی : آری بروزگار شود مرد رسم دان .

عنصری : چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

نیز : بدگهر نیك چون تواند زیست .

نیز : بد ز بد گوهران پدید آید [1]

حافظ: با دوستان مروت با دشمنان مدارا .

فرد و تفاوت آن با بیت

فرد بمعنی تنهاست و قرار براین است که اگر بیتی[2] مستقل سروده شده و جداگانه باشد«فرد» نامیده شود وحتی برخی‌معتقدند ، شرط است که درفرد قافیه در دو مصراع نیز رعایت شده باشد ولی بیت آن فرد شعریست که از غزل یا قصیده وغیره گرفته شده باشد .

جمع بیت وفرد : جمع بیت ، **ابیات** وجمع فرد **مفردات** ضبط شده است .

نمونهٔ بیت : واما نمونهٔ ابیات ، از رودکی :

شاد زی با سیاه چشمان شاد — که جهان نیست جز فسانه و باد

هر که نامخت از گذشت روزگار — نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

نمونهٔ فرد : بهترین مفردات را باید از دیوان صائب تبریزی و سعدی جستجو کرد ، برای نمونه ، از سعدی :

آن گوی که طاقت جوابش داری — گندم نبری بخانه چون جو کاری

مردی نه بقوتست و شمشیر زنی — آنست که جوری که توانی نکنی

مکن عمر ضایع بافسوس و حیف — که فرصت عزیز است والوقت سیف[3]

۱ـ المعجم ص ۲۲۲

۲ـ بیت درلغت عرب بمعنی خانه ومصرع یك لنگه از در دو لختی را گویند «المعجم ص ۲۲»

۳ـ اشاره باصطلاح مخصوص متصوفه است که میگویند : الوقتُ سیفٌ قاطِعٌ « مصباح الهدایه عزّ الدین کاشانی ص ۱۳۸»

تواضع گرچه محبوبست و فضل بیکران دارد
نباید کرد بیش از حد که هیبت را زیان دارد

کوته نظران را نبود جز غم خویش
صاحبنظران را غم بیگانه و خویش

ازصائب تبریزی :

عاشق آنست که برلب بودش جان دائم　　دامـن راه نوردان بکمـر میبایـد

خواب سنگین شود از زمزمهٔ آب روان　　نرگس یار گران خواب شد از گریهٔ ما

دست طمع چو پیش خسان میکنی دراز　　پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

یکذرّه وفـا را بدو عالم نفروشیم　　هر چند در این عهد خریـدار ندارد

ارزش شعر از نظر علم الجمال [1]

«شعر در زیباشناسی [2] جزو دستهٔ دوم از اقسام دوگانهٔ هنرهای زیبا بشمارمیرود، توضیح آنکه هنرهای زیبا را بدودسته منقسم ساخته‌اند :

هنرهای تجسمی یا پلاستیک : اپتیک :

اول هنرهای تجسمی (پلاستیک ۳) که هنرهای بصری (اپتیک ٤) هم نامیده میشود . این نوع هنرها مایهٔ لذت چشم میباشند و مجسمه سازی و نقاشی و رقص در شمـار هنرهای بصری هستند .

هنرهای سمعی یا فنتیک :

واما دستهٔ دوم هنرهای سمعی یا « فنتیک ۵ » که موجب لذت گوش هستند این هنرها چون ازمادیات دورترند کاملتر و بی شائبه‌تر میباشند و بیشتر اهمیت دارند ؛ نویسندگی و

---

۱ - Esthetique

۲- علم بدیع دائی جواد ص۱۲ ونیز رجوع : بزیباشناسی دکتر محمد خزائلی.

۳ - Plastique　۴ - Optique　۵ - Phonetique

شعر و موسیقی جزء هنرهای سمعی میباشند.»

شعر از لحاظ منطق: واما شعر از نظر منطق گفته‌اند: «اشعار قضایائی هستند که تصدیق یقینی را فراهم نمیآورند ولی باعث تهییج میل و رغبت انسانی نسبت باشیاء میگردند و به «**مخیلات**» موسومند.

فنونی که در شاعری ضرورت دارد:

دانش و تجربه: پس از فراغ از تعاریف فوق، سیر سخن را بفنونی که درشاعری ضروری است معطوف میسازیم و گوییم:

شاعر نخست باید ازدانش کافی وتجربهٔ وافی بهره‌ها برده و اندوخته‌ها گرد آورده باشد، چنانکه نظامی عروضی دراین باره مینویسد:

«اما شاعر باید که سلیم‌الفطره [1]، عظیم‌الفکره [2]، صحیح‌الطبع [3]، جیّدالرویه [4]، دقیق‌النظر [5] باشد، در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف [6]، زیرا چنانکه شعر درهرعلمی بکار همی‌شود هرعلمی درشعر بکار همی شود، وشاعر باید که درمجلس محاورت خوشگوی بود ودرمجلس معاشرت خوشروی. وباید که شعراو بدان درجه رسیده باشد که درصحیفهٔ روزگار مسطور باشد و بر السنهٔ احرار مقروء [7]، بر سفائن بنویسند و در مدائن بخوانند ... اما شاعر بدین درجه نرسد الا که درعنفوان شباب ودر روزگارجوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد وده هزار کلمه ازآثار متأخّران پیش چشم کند. وپیوسته دواوین

۱ـ پاك سرشت.

۲ـ بزرك اندیشه.

۳ـ درست قریحه.

۴ـ نیکوتفکر وتأمل.

۵ـ باریك بین.

۶ـ اسم فاعل از استطراف بمعنی نو پیدا کردن، خوش کردن و شگفت داشتن به‌چیزی. (منتهی‌الارب).

۷ـ اسم مفعول ازقراءت بمعنی خوانده.

استادان همی خواند و یاد همی گیرد[۱].»

طبع روان :

علاوه بر دانش عمومی و تتبع در آثار گذشتگان و متأخران ، **طبع روان** وذوق و قریحهٔ خدادادی نیز لازم است و توجه بدین نکته است که گفته‌اند :

شاعری طبع روان میخواهد　　　نه معانی نه بیان میخواهد

که البته اگر بخواهیم حق سخن را درست ادا کنیم باید بگوییم : « هم طبع روان میخواهد وهم معانی و بیـان لازم دارد » چه ، فصاحت و بلاغت دیدیم مقدم و اصل سخنوریست وبقیه فرع ودنباله وپیرو آن .

قافیه و پساوند :

علاوه براصول یاد شده برای شعر خصوصیاتی دیگر نیز هست که هریك از آنها خود بطوراستقلال قابل بحث است و برای آن دسته علوم و فنونـی تـدوین شده است از جمله « **علم قافیه** » است

قافیه کیفیت کلمات اواخر شعر وقوانین حروف وحرکات وسکون آنرا معین میسازد ، بعبارت دیگر « درآخر دو یا چند قرینه سخن حرف یا حروفی مشترك و هماهنك یافت شود ، مجموعهٔ حروف مشترك و هم آهنك را **سجع** ودارای سجع را **مسجّع** و **مسجوع** ودارای قافیه را **مقفّی** مینامند؛ومراداز هماهنگی یکنواخت بودن حروف قافیه درحرکت وسکون است ، و گاهی این هم‌آهنگی نسبت بحروف پیش از قافیه وحروف پس ازقافیه نیزرعایت میشودواین فنون را درعلم قافیه باید بیاموزیم.

وزن حقیقی ووزن اصطلاحی :

همچنین شاعر باید ازاوزان شعری وازاحیف[۲] آن اطلاعاتی مناسب داشته باشد ؛ البته وزن بردو قسم است : وزن حقیقی که مربوط بعلم موسیقی است و علم عروض را اصولا از علم

۱ـ چهارمقاله نظامی عروضی بتصحیح استاد فاضل دکترمحمد معین چاپ زوّار ص ۴۷ .

۲ـ ازاحیف جمع زحاف ، وزحاف دوری تیرازنشانه ودراصطلاح عروض تغییراتی است که بارکان سالم عروضی وارد میسازند .

موسیقی وایقاع قدیم استخراج کرده‌اند ؛

استخراج عروض از موسیقی :

و دیگر وزن اصطلاحی وتجربی است که مرتبط بعلم عروض است ودراین علم از کیفیت اوزان و بحور وشعبات‌وچگونگی تشکیل آنها بحث میکند .

تقسیم کلمات بسیلابها :

واماوزن : «میدانیم که بعض کلمات درتلفظ یك بخش یاسیلاب دارندمثل: سر ، در ، بر ، ولی غالب کلمات از چند بخش تشکیل شده و قـابل تجزیه بسیلابهای ساده‌تر هستند مثل : بگفتمت ، که بچهار بخش :

هجاهای کوتاه وبلند :

ب ـ گف ـ ت ـ مت تقسیم‌میشود ، وهر یك از این بخشها را هجا یاسیلاب نامیده‌اند که اگردوحرکتی باشد آنرا هجای بلند وثقیل واگریك حرکت ویك سکون داشته باشد هجای کوتاه یا خفیف نامیده‌اند [1]

پس ازاین مقدمه گوییم : هرگاه دویاچند قرینه سخن از جهت تعداد هجاها بیك اندازه باشد وهجاهای کوتاه درمقابل کوتاه وهجاهای بلند درمقابل بلند قرار گیرند ، چنین قرینه‌هایی هموزن هستند .

وزن صرفی ووزن عروضی :

البته اختلاف حرکت درعروض ، بر عکس صرف عربی ، ملاك ومأخذکار نیست ، ومثلا دل و گل وتل هموزن‌محسوب و گفتم ورفتم بیك‌وزن هستند .

ودراین مجموعه این قبیل مسائل مورد گفتگوی مانیست ، وآنچه را گفتیم غرض این بود که نشان دهیم برای سخن منظوم و منثور بطور خلاصه ، فصاحت و بلاغت ومعانی وبیان وبدیع وبرای نظم عروض و قافیه نیزلازم است ودراین‌وجیزه تنها بدیع را ما برگزیده‌ایم .

۱ـ هریك ازآنها نامهایی‌دارد ازقبیل : سبب خفیف ، سبب ثقیل ، وتد مجموع ، وتدمفروق فاصلهٔ صغری ، فاصلهٔ کبری‌که درعلم عروض مندرج است .

قافیه اندیشم و دلدار من
گویدم مندیش جز دیدارمن
« مولانا »

بخش نهم

انواع شعر از نظر آهنگ و هجا و قافیه

قدیمترین دوران ـ شعرهای آهنگی ـ شعرهای هجایی ـ شعر عروضی وسه شرط اصولی آن ـ شعر مصرّع ـ ضرورت تصریع در بعض اقسام شعر ـ شعر مقفی و نمونهٔ آن ـ شعر مردّف ـ نمونهٔ شعر مردّف .

قدیمترین دوران : اگر چه گسترش سخن در این موارد شاید مستقیماً زیاد مرتبط ببحث ما نباشد ولی از نظر جامعیت کلام از اشارت بدان مستحق و نا گزیریم :

آنچه مسلم است شعر قدیم ساده و بی‌پیرایه و بدون رعایت قوانین وزن وقافیه بوده است وهرچه روزگار بر آن گذشته کاملتر شده و کم کم ازقرن سوم هجری ببعد ازصورت هجایی بصورت عروضی در آمده است .

شعرهای آهنگی : واما شعر آهنگی شعری است که در دو قرینه تنها رعایت آهنگ آن بشود و هموزن بودن و يك اندازه بودن تعداد هجاها شرط نیست .

شعر آهنگی قدیمترین نوع اشعار است و نمونه‌های آن عبارت از سرودهای **ودا** ، **مهابهارتا** ، **رامایانا** ، از آثار هندوان و **زبور** داود ومتن عربی **سفر ایوب**

وایلیاد وادیسه همرشاعر باستانی یونان [1] وقسمتی از **اوستا** میباشد،همچنین قسمتی ازاشعارفرانسه معروف به «**شانسن**» [2] بمعنی آواز وسرود ازاین نوع است و بیشتر شاعران انگلیسی‌هم امروزبدین روش شعر میسرایند.

شعرهای هجایی: اشعار هجایی باشعاری میگویند که قرینه‌ها از نظر تعداد هجاها باهم برابرمیباشندولی بلندی و کوتاهی هجاهارعایت نمیشود ، و چه بسا هجای بلند در مقـابل هجـای کوتاه قرار میگیرد.

اشعارقدیم ایران مخصوصاً گاثه‌های زرتشت ویشتها بطریق شعرهجایی‌است ، درزبان پهلوی نیزشعرهجایی معمول بوده وبعد ازاسلام هم ادامه داشته است .

اشعارفرانسویها امروز بیشترهجایی است ، اشعارعروضی امروز ایران‌کامل شدهٔ شعرهجایی قدیم است که قافیه نیزپیدا کرده است .

شعرعروضی وسه شرط اصولی آن : درشعرعروضی سه‌شرط مهم‌درکاراست : یکی رعایت قافیه ، ویکی برابربودن تعداد هجاها ، ویکی مقابل یکدیگرقرار گرفتن‌هجاهای کوتاه وبلند، یابعبارت مختصر: شعرعروضی شعریست که دارای وزن وقافیه باشد ، وخود بدو نوع منقسم میگردد که مصرّع و مقفی نامیده میشوند :

شعر مصرّع : شعرمصرّع بیتی باشد که عروض [3] وضرب آن در وزن و حروف قافیه متفق باشند نظیراین‌بیت ازحافظ :

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرین داد

صبر و آرام تواند بمن مسکین داد

۱– بدیع سادات ص ۱۸

۲– Chanson

۳– توضیح آنکه هربیت دارای چهاررکن‌است ، جزء اول راصدروجزءآخرمصرع اول را عروض وجزء اول‌مصرع‌دوم‌را ابتداء وجزءآخربیت را عجزنامیده‌اند. وبقیهٔ اجزاء راحشو یامیانگین‌گفته‌اند (المعجم ص ۲٤)

که قافیهٔ هر دومصرع متفق ووزن هر دومصرع هم یکی است . ۱

ضرورت تصریع در بعض اقسام شعر :

تصریع در بیت اول رباعی ۲ ودوبیتی وغزل وتغزل وقصیده و ترجیع بند و ترکیب بند و تمام ابیات مثنوی ۳ ضرورت دارد . ٤

شعر مقفی :

واما شعرمقفی شعریست که ضرب وعروض ٥ آن درحروف مختلف باشند ، واگر بیت در بحرهای سالم سروده شده باشد جزء اصلی باید رعایت شود ٦ .

ازاقسام شعرپارسی قطعه معمولا مقفی است ومفردات رانیز بعض مواقع مقفی ساخته‌اند. بیت مقفی نظیراین ابیات ازغزل حافظ :

وانکه گیسوی ترا رسم تطاول آموخت
هم تواند کرمش داد من غمگین داد
من همان روز ز فرهاد طمع ببریدم
که عنان دل شیدا بلب شیرین داد

شعر مردّف :

شعرمردّف ۷ شعریست که الفاظی چندیا کلمه‌یی در آخر ابیات آن عیناً تکرارشود، وحرف اصلی قافیه قبل از آن الفاظو کلمات استوار شده‌است. ولی شعر بآن مکررات درمعنی ووزن محتاج میباشد ۸

۱ـ ازمزاحفات بحررمل

۲ـ تامیان رباعی وقطعه تمیزداده شود (المعجم ص ۳۰۹)

۳ـ چون بناء مثنوی برابیات مفرداست (المعجم ص ۳۰۹)

٤ـ مثالهای هریك بتفصیل دراقسام شعرپارسی بیان خواهد شد .

٥ ـ درباب اجزاء چهارگانهٔ بیت (صدر،عروض، ابتداء، عجز،) درحاشیهٔ صفحهٔ قبل توضیح دادیم ، ضمناً یادآورمیشویم که عجزرا ضرب هم نامیده‌اند (المعجم ص ۲٤)

٦ـ رجوع بالمعجم ص ۳۱۰

۷ـ مردّف بتشدید دال غیرازمردف بتخفیف راء است وتوضیح کامل این دو مربوط بعلم قافیه است

۸ـ اصطلاحات ونکات دیگری هم دراقسام شعرداریم که چون مربوط بعلم عروض است ازبسط کلام خودداری شد.

نمونهٔ شعر مردّف : نظیر ابیات این غزل ازفروغی بسطامی : ۱

من خراب نگه نرگس شهلای توام
بیخود از بادهٔ جام و می مینای توام

تو بتحریك فلك فتنهٔ دوران منی
من بتصدیق نظر محو تماشای توام

میتوان یافتن از بی سر و سامانی من
که سرا سیمهٔ گیسوی سمن سای توام

اهل معنی همه از حالت من حیرانند
بسکه حیرت زدهٔ صورت زیبای توام

تلخ وشیرین جهان در نظرم یکسانست
بسکه شوریده دل ازلعل‌شکرخای توام

مردمیدان بلای دوجهانی دانی کیست ؟
من که افتادهٔ بالای دلارای توام

که لفظ توام درتمام ابیات تاآخرغزل تکرار میشود .



۱- غزلیات عطار بیشترمردّف است همینطور غزلیات مولانا مشهور بغزلهای شمس تبریزی رجوع: بدیوان کلیات شمس بتصحیح وحواشی استاد علامه بدیع‌الزمان فروزانفر .

سرافرازد این خاك فرخنده بوم
زعدلت بر اقلیم یونان وروم
«سعدی»

بخش دهم

انواع شعر از نظر اروپائیان

شعر روائی یا قصصی- شعرهای تعلیمی- شعر غنایی-
نوع عشقی- نوع اخلاقی- شعر وصفی وتمثیلی.

تقسیمات شعر اروپائیان از نظر غرض و موضوع است و آنرا بسه قسم اصلی منقسم ساخته‌اند:

شعر روائی یا قصصی: ۱ این نوع شعر برای بیان قصه وداستان و ذکر اتفاقات و وقایع تاریخی و شرح حال قهرمانها و بزرگان و امثال آنهاست ومقصود شاعر نقل واقعه و جریان است، ونمونهٔ این قبیل اشعار در زبان پارسی میتوانیم شاهنامهٔ حکیم طوس و داستانهای نظامی گنجوی و گرشاسب‌نامه و فرامرزنامه، کوش‌نامه، بانوگشسب‌نامه، برزونامه، شهریارنامه، آذربرزین‌نامه، بیژن‌نامه و نظائر آنرا مثال بیاوریم. ۲

شعرهای تعلیمی: «۳ و گاه شاعر برای تعلیم و تعلم یاافادهٔ مطالب اخلاقی شعر میسراید، این نوع سروده‌ها را شعر تعلیمی[۴] باید

۱- Epique
۲- تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد فاضل دکتر ذبیح‌اله صفا مجلد دوم ص ۳۶۴
۳- برخی ازمطالب این بخش ازکتاب بدیع و قافیه دکتر سادات ودکترخزائلی ص ۲۰-۲۱
۴- Poésie Didactive

نامید . ممکن است شاعر برای انجام این چنین منظور داستانهایی ابداع کند و برشتهٔ نظم درآورد . برچنین اشعار «شعر قصصی» اطلاق میگردد . بیشتر حکایات بوستان سعدی وهفت‌پیکر ومخزن‌الاسرار نظامی ازاین قبیل است .

شعرهای قصصی :

شعر غنایی :

شعر غنایی[1] و اخلاقی که از عواطف واحساسات لبریز است وخود بدو قسم انقسام می‌پذیرد : یکی اشعار تغزلی که انگیزانندهٔ شوق وعشق واحساسات رقیق آدمی است و دیگر اشعار اخلاقی که خصال زیبنده یـاصفات ناپسند را مجسم میدارد ومقصود آن ترغیب وتشویق مردمـان است باینکه بکارنیک پردازند وروان خود راازبدیها بپردازند .

نوع عشقی :

نوع اخلاقی :

شعروصفی وتمثیلی:

شعروصفی وتمثیلی[2] که درآن سراینده همچون نقاش زبردستی‌است که درست وراست صورتگری‌میکند و بی کم وکاست اوصاف شخص‌یامحلی راچنانکه هست جلوه گرمیسازد وهمچنین اخلاق نیک وبد جامعه را درقطعاتی دل‌انگیز بمعرض نمایش‌میگذارد .



۱- Lyrique

۲- Dramatique

ز ده شیوه‌گان شیوهٔ شاعریست
بیك شیوه شد داستان عنصری
«خاقانی»

بخش یازدهم

انواع شعر از نظر موضوع و غرض[1]

حماسه ـ مرثیه ـ تهنیت ـ بثّ و شکوی ـ حکمیات و زهدیات ـ مدح ـ هجووهزل ـ وعظ و حکمت ـ اشعار عاشقانه وغنایی ـ اشعار غنایی وعشقی‌معمولی ـ عشق عرفانی ـ داستان ـ تقسیم داستان بعشقی واخلاقی و رزمی ـ عیب این‌نوع تقسیم ـ تقسیم بهتر .

حماسه :
مرثیه :
تهنیت :
بث وشکوی:
حکمیات و زهدیات :

تقسیم دیگری که مورد توجه بعضی قرار گرفته و بخصوص درزبان عربی[2] رایج‌است تقسیمی‌است که شعر را برحسب غرضها ومقاصد گوناگونی که شاعر درنظر گرفته تقسیم مینمایند ، مثلا « حماسه » که برای اظهار مباهات و خودستایی و فخراست و «مرثیه» که در رثاء و سوگواری وتعزیت است و « تهنیت » که برای مبارکباد وتبریك و شادباش است و «بثّ و شکوی» که شکایت و بیدادگریها را بیان میکند و «حکمیات وزهدیات» که اشعار حکمی و

۱ـ تفصیل و تشریح این فصل مربوط بتاریخ ادبیات است برای توضیح بیشتر رجوع بمجلد دوم تاریخ ادبیات ایران تالیف استاد فاضل دکترذبیح‌اله صفا ص ۳۵۳ تا ص ۳۶۶

۲ـ رجوع بحماسهٔ ابی تمام

اخلاقی وتعلیمی را شامل است .

و از این قبیل اشعاری متنوع و گوناگون درموضوع موجود داریم و ازهمان ابتدای رونق شعر پارسی یعنی ازقرن چهارم ببعد شاعران بتنوع درمطالب وموضوعات توجه کردند وهریك ازشاعران زبان ما درمطلبی از مطالب شعر و انواع فوق که بدانها اشاره شد شهرت یافتند و استاد مسلم شناخته شدند ، مثلا فردوسی در حماسه وعنصری وفرخی درمدح وسنائی وناصرخسرو دروعظ وحکمت وخیام دررباعی حکمی وسعدی درغزل عاشقانه وحافظ درغزل عرفانی بعنوان فرد شاخص زبانزد خاص و عام گردیدند . واینك برای نمونه بشرح یکی دونوع ازاین تقسیم خواهیم پرداخت:

مدح : مدح یا مدیحه‌سرایی از آغاز شعر پارسی معمول بود و شاعران مختص دربارها بودند و مضامینی عالی بوجود آوردند و ازبهترین آنان در این فن ، فرخی و عنصری و معزی و انوری و ظهیر و مجیر و اثیر وعمادی وغیره را میتوان نام برد .

هجو وهزل: این نوع شعر در زبان عربی ازقدیم وجودداشته وشایددر پارسی ازآن تقلید شده و گاهی جنبهٔ مزاح بین شاعران داشته وزمانی بحدافراط رسیده ومواقعی انتقادهای اجتماعی باینصورت درآمده‌است نظیر بعضی قسمتهای حدیقةالحقیقهٔ سنائی و آثار عبید زاکانی و گلستان سعدی و نظائر آن، وفرد ممتاز این نوع شعرسوزنی سمرقندی وحکیم جلال[۱] وکوشککی[۲] وروحی ولوالجی[۳] و انوری وعبید زاکانی[٤] وامثال آنان هستند .

وعظ وحکمت : ازاواخر قرن چهارم خاصه درشعر کسایی مروزی نمونه‌های خوبی ازآن بوجود آمد و کمال واقعی آن درقرن پنجم وششم نمودار گردیدوسنایی غزنوی عالیترین مظاهر آنرا درحدیقه نشان دادو بعدشاعران گرانمایه‌چون سعدی‌ودیگران قصائدی عالی‌و نیکودراین موضوع باعبارات

۱ـ لباب‌الالباب‌عوفی مجلد ۲ ص ۱۹۸

۲ـ نیز : مجلد ۲ ص ۱۷٤

۳ـ نیز : مجلد ۲ ص ۱٦٥

٤ـ رجوع بکتاب موش وگربهٔ عبید وسایر آثار او.

فصیح وخیالات عالی انسانی بسرودند ، وشعر پارسی را رونقی بسزا بخشیدند .

وعظ وحکمت منحصر بقصائد نیست ودرمثنویها واقسام دیگر شعر نیز دیده میشود.

ازشاعران بزرگ این نوع ، سنائی غزنوی وانوری ابیوردی و نـاصرخسرو علوی وسعدی ودیگران میباشند .

اشعار عاشقانه وغنایی :

واما اشعار عاشقانه وغنائی ازاواسط قرن سوم یعنی با اولین شعرهای پارسی وازحنظلهٔ بادغیسی آغازشد ، و رودکی بدان سروسامانی خاص داد وغزل را رودکی وار بسرود . واز سنایی ببعد توجه زیادتری بدان معطوف گردید وکم کم قسمت مهمی ازدواوین شعراءِ باین نوع شعر مخصوص گردید وسرانجام درعصر سعدی عشق برمدح غالب آمد وقصیده را بسویی رماند وخود جانشین مدیحه گردید .

اشعار غنایی وعشقی معمولی :

ودراین نوع شاعرانی بزرگ چون : خاقانی ونظامی وجمال الدین عبدالرزاق وسعدی وحافظ و غالب شاعران غزلسرای دیگر عواطف رقیق عشقی را بهترین وسیلهٔ طبع آزمایی وداروی دلهای افسرده قراردادند وحتی عرفاءِ وازدنیابیزاران نیز افکار

عشق عرفانی :

عالیهٔ تصوف را بـا اصطلاحات وتعبیرات وسیع و دل انگیز مخصوص بخود بقالب این نوع شعر درآوردند ، وازاین رهگذر اشعار عاشقانه را نیز بدو نوع ممتاز عشقی و عرفانی [1] منقسم ساختند .

داستان :

داستانسرایی هم از آغاز مورد توجه بوده ودرحقیقت دنبالهٔ کار ایرانیان پیش از اسلام است، دراشعار رودکی [2] وحکیم طوس [3]

۱ــ نمونهٔ اشعار عشقی غزلیات سعدی وجمال الدین عبدالرزاق وغیره ،ونمونهٔ اشعار عشقی عرفانی غزلیات شیخ عطارومولانا وحافظ وغیره است

۲ــ کلیله ودمنهٔ منظوم واشعار پراکندهٔ دیگر

۳ــ داستانهای شاهنامهٔ فردوسی

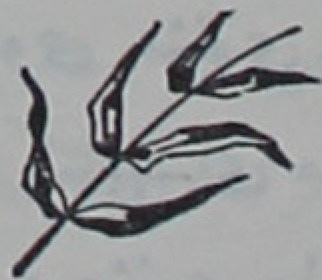
وعنصری [1] وفخرالدین اسعد گرگانی [2] وسرانجام عالیترین نمونه‌های این نوع بوسیلهٔ حکیم نظامی گنجوی [3] بمنصهٔ ظهور رسید. ضمناً بگوییم که این قبیل داستانها بسه نوع اساسی و اصولی منقسم است که یکی داستانهای عاشقانه نظیر ویس و رامین فخرالدین اسعد و خسرو و شیرین نظامی و دیگر داستانهای اخلاقی و حکمی نظیر داستانهای حدیقة الحقیقه سنائی و گلستان سعدی و دستهٔ سوم داستانهای حماسی ورزمی مثل داستانهای شاهنامهٔ فردوسی و گرشاسبنامهٔ اسدی و امثال آن میباشد.

تقسیم داستان بعشقی واخلاقی ورزمی:

اکنون که بدین تقسیم آشنایی حاصل کردیم باید گفت، عیب این نوع تقسیم امتزاج واشتراك موضوعهاست که مثلا ممکن است شعری هم حماسه باشد وهم درعین حال و بالمآل شامل حکمت واندرز نیز باشد ویا در حین مدح وذم مشتمل برفوائد اخلاقی نیز بوده باشد، بنابراین علمای بدیع تقسیم دیگری قائل شده‌اند که مقبول ذوق همگان قرار گرفته ومورد قبول عموم پارسی زبانان است وآن تقسیم هم براساس غرض و موضوع و هم براساس چگونگی ترکیب صوری وظاهری شعر است که بموجب آن شعر پارسی بده قسم مجزا ومستقل منقسم میگردد.

عیب این نوع تقسیم:

تقسیم دیگر:



۱ـ داستان سرخ بت وخنگ بت وغیره.

۲ـ داستان ویس ورامین.

۳ـ هفت پیکر.

آنکه درطرز غزل نکته بحافظ آموخت
یار شیرین سخن نادره گفتار منست
«حافظ»

بخش دوازدهم

تقسیم شعرپارسی ازنظرانواع

این تقسیم صوری وظاهری وازنظرترکیب باعتبار تعداد ابیات ونوع قافیه‌ها وتشکیل ابیات ومصراعها وپاره مصراعهاست ۱ وآنچه همگان برآن متفق شده‌اند ده قسم است ، از اینقرار : مثنوی ، رباعی ، دوبیتی ، قطعه ، غزل ، قصیده ، ترجیع‌بند ، ترکیب‌بند ،مسمط ، مستزاد .



مثنوی

بشنو از نی چون حکایت میکند
از جدایی ها شکایت میکند
«مولانا»

معنی لغوی مثنوی ـ غرضهایی که بقالب مثنوی مناسب است ـ کتابهای مشهور مثنوی ـ وزن مناسب مثنوی ـ قدیمترین مثنوی واختصاص آن بایرانیان ـ مزدوج یا نام دیگرمثنوی ـ نمونهٔ مثنوی .

مثنوی منسوب بمثنی در لغت بمعنی دوتائی و در اصطلاح شعری را

---

۱ ـ بیان آنرا در مستزاد خواهیم دید .

معنی لغوی مثنوی و تعریف اصطلاحی :

گویند که وزن ابیات آن یکیست و در هر بیت دو مصراع آن بریك قافیه است ولی بطور کلی قافیهٔ ابیات متغیر هستند یعنی مثنوی[1] اشعاریست متفق الوزن ومختلف القوافی.

غرضهایی که به مثنوی مناسب است :

مثنوی آزادترین وساده‌ترین انواع شعراست ، وبنابر این برای مباحث تاریخی ، رزمی ، بزمی ، داستانی، حکمی واخلاقی واکثرغرضهای شعری بکارمیرود . مخصوصاً چون قافیهٔ آن در هر بیت تغییر میکند مطلبها وداستانهای مفصل ومبسوط وپیوسته را بدین نوع شعر اختصاص میدهند، زیرا نظم حکایات مفصل وطولانی بریك قافیهٔ واحد متعذراست وبایدشاعر بآسانی وسهولت بتواند قافیهٔ آنرا تغییر دهد .

کتب مشهور مثنوی پارسی :

در زبان پارسی کتب بسیاری از مثنوی در دست داریم که مشهورترین آنها را باید شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی و گرشاسب نامهٔ اسدی و منطق‌الطیر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری وحدیقهٔ سنایی وبوستان سعدی وتحفة‌العراقین خاقانی و مثنوی‌های جامی وامیرخسرودهلوی وغیره نام برد ، ولی بطور کلی این نوع شعر را درغالب دواوین شاعران ایران می‌یابیم که واقعاً بعضی درنهایت انسجام وسهل ممتنع ازعهده آن بر آمده‌اند.

وزن مناسب مثنوی :

گرچه مثنوی درغالب بحرهای مستعمل پارسی سروده‌شده‌اما مناسبترین بحر که بیشتر ، شعراء بدان طبع آزمائی کرده‌اند بحررمل وبحرتقارب وبحرهزج است . [2]

قدیمترین مثنوی و اختصاص آن با یرانیان :

ابداع مثنوی ازایرانیان است وقدیمترین نمونهٔ مثنوی که بدست‌مارسیده‌است بیتی‌چندازشاهنامهٔ مسعودی‌مروزی‌است ،

---

۱ ـ مثنّی معدول از اثنین است که بفارسی دودو گویند .

۲ ـ شاهنامهٔ فردوسی وبوستان سعدی دربحرتقارب ومثنوی مولانا جلال‌الدین در بحررمل و مثنوی خسروو‌شیرین نظامی وویس ورامین فخری گرگانی ببحر هزج است .

مزدوج یا نام دیگر مثنوی :

ضمناً ناگفته نماند که بعضی مثنوی را «مزدوج» هم نامیده‌اند [1] و مزدوج از کلمهٔ زوج بمعنی جفت می‌آید و همان معنی مثنوی است .

نمونهٔ مثنوی :

واینك دو نمونهٔ مثنوی ازسعدی ومولانا جلال الدین رومی وداستانی از جامی :

داستان شمع وپروانه ازسعدی :

شبی یاد دارم که چشمم نخفت — شنیدم که پروانه باشمع گفت :
که‌من عاشقم گر بسوزم رواست — ترا گریه وسوزباری چراست؟
بگفت ای هوادار مسکین من — برفت انگبین یار شیرین من
چو شیرینی از من بدر میرود — چو فرهادم آتش بسر میرود
همیگفت وهر لحظه‌سیلاب درد — فرو میدویدش برخسار زرد
که ای مدعی عشق کارتو نیست — که‌نه صبرداری نه یارای‌ایست
تو بگریزی‌ازپیش‌یك‌شعله‌خام — من استاده‌ام تا بسوزم تمام
ترا آتش عشق‌اگر پر بسوخت — مرا بین که ازپای‌تاسر بسوخت
همه‌شب درین گفتگو بود شمع — بدیدار او وقت اصحاب جمع
نرفته ز شب همچنان بهره‌یی — که ناگه‌بکشتش پریچهره‌یی
همیگفت ومیرفت دودش بسر — که اینست‌پایان عشق‌ای‌پسر!

ازمولانا :

بشنو ازنی چون حکایت میکند — از جدایی ها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند — از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم‌شرحه‌شرحه ازفراق — تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کودورماندازاصل‌خویش — باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم — جفت بدحالان وخوشحالان شدم

۱ــ المعجم ص ۳۰۸ ۲ــ بوستان سعدی ، بتصحیح مرحوم فروغی ص ۱۲۰ باب‌سوم .

هر کسی از ظن خود شد یار من — از درون من نجست اسرار من
سرّ من از نالهٔ من دور نیست — لیك چشم و گوش‌را آن نور نیست
تن زجان وجان‌زتن‌مستور نیست — لیك کس‌را دیدجان دستور نیست
آتشست‌این‌بانگ‌نای و نیست‌باد — هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشقست کاندر نی فتاد — جوشش‌عشقست‌کاندر می‌فتاد...

داستان جوان عاشق ازجامی :

والی ملك ولایت ذوالنون — آن باسرار حقیقت مشحون
گفت : «در مکه مجاور بودم — در حرم حاضر و ناظر بودم
ناگه آشفته جوانی دیدم — نی جوان سوخته جانی دیدم
لاغر زرد شده همچو هلال — کردم از وی ز سر مهر سؤال
که مگر عاشقی ای شیفته مرد ؟ — که‌بدین گونه‌شدی لاغروزرد.»
گفت: «آری بسرم‌شور کسی‌است — کش‌چومن‌عاشق رنجور بسیست»
گفتمش: «یار بتو نزدیك است ؟ — یاچوشب روزت ازوتاریك‌است؟»
گفت : « در خانهٔ اویم همه عمر — خاك کاشانهٔ اویم همه عمر.»
گفتمش: «یکدل ویك‌روست‌بتو؟ — یا ستمکار و جفا جوست بتو؟»
گفت : « هستیم بهر شام و سحر — بهم آمیخته چون شیر و شکر»
لاغر و زرد شده بهر چه ای ؟ — سر بسر درد شده بهر چه‌ای ؟
گفت: «رورو که‌عجب بیخبری! — به کزین گونه سخن در گذری
محنت قرب ز بعد افزونست — جگر از هیبت قربم خونست
هست در قرب همه بیم زوال — نیست در بعد جز امید وصال
آتش بیم دل و جان سوزد — شمع امید روان افروزد.»

گفتم : چشمم ، گفت : براهش میدار
گفتم : جگرم ، گفت : پرآهش میدار
گفتم که دلم ، گفت : چه‌داری دردل؟
گفتم : غم تو ، گفت : نگاهش میدار .
«ابوسعید ابی‌الخیر»

رباعی

وجه تسمیهٔ رباعی - وزن رباعی- شجرهٔ اخرب واخرم- بهترین رباعی و سه شرط آن - غرضهایی که بقالب رباعی مناسب است - بهترین رباعی‌گویان پارسی- ابتکار رباعی - چند نمونه رباعی .

رباعی عبارتست ازچهار مصرع که هرچهار دروزن متفق هستند وازحیث‌قافیه سه‌مصرع اول ودوم وچهارم متفقند ولی‌مصرع سوم آزاد است ، اما اگرمصرع سوم رانیزبهمان قافیه بیاورند نه‌تنهاایرادی متصورنیست بلکه ازمحاسن رباعی‌نیز بشمار آمده است .

وجه‌تسمیهٔ‌رباعی : رباعی‌بمعنی چهارتایی است وظاهراً چون دراوزان عربی هرمصراع رباعی را یك بیت محسوب میدارند این نوع شعر رارباعی نامیده‌اند.

شوخیکه بود طلعت اوغیرت ماه
دین‌ودل من برد بیك طرفه‌نگاه
تا چشم من افتاد برویش گفتم
« لاحول ولا قوة الا بالله »
«فتی»

وزن رباعی :

بمنظور سهولت حفظ برای وزن رباعی جملهٔ «لاحول‌ولاقوة الا بالله» را در نظر گرفته‌اند وآن منطبق است بایکی از زحافات بحر هزج ، بعبارت دیگر رباعی ازنوع **خرب** [1] و **خرم** [2] بحرهزج است و از آن بحر بیست و چهار قسم منشعب میشود که بشجرهٔ اخرب واخرم موسوم‌است [3]

بهترین رباعی‌وسه شرط‌آن :

بهترین رباعی آنست که ازتعقید وتکلف آزاد باشد وگفته‌اند که‌اگرشاعر قافیهٔ‌مصرع سوم رانیز رعایت کند رباعی بهتر وپسندیده‌تراست ونیز شرط کرده‌اند که بهتر است سه مصراع مقدم آنچنان سروده شده باشد که‌مستمع را آماده ومهیا و مستعد شنیدن ودرك مصرع چهارم کند .

غرضهایی که بقالب رباعی‌مناسب‌است :

گرچه غالب مسائل ومطالب را برباعی آورده‌اند ، ولی آنچه مسلم است رباعی برای بیان اشعار حکمی و فلسفی وعرفانی وعشقی وهجو ورثا بهترومناسبتراست

۱ـ خرب انداختن میم ونون مفاعیلن است‌که فاعیلُ بماند مفعولُ بجای‌آن نهند.
۲ـ خرم انداختن میم مفاعیلن است که فاعیلن بماند مفعولن بجای‌آن نهند .
۳ـ دجوع بفرمایید بکتاب المعجم صفحهٔ ۸۷

بهترین رباعی گویان پارسی:

درسرودن رباعی فیلسوف شهیر ایرانی حکیم عمرخیام گوی سبقت جهانی را ربوده است و رباعیات نغز و فلسفی او در خاطر جهانیان منعکس است و باغلب زبانهای دنیا مکرر ترجمه شده [1] وهر کس سعی کرده است که از آن تقلید کند وشبیه آن رباعی بسراید [2].

غیر از خیام رباعی گویانی از قبیل رودکی و ابوسعید ابوالخیر و مولانا جلال‌الدین رومی وسعدی شیرازی و ابن‌یمین فریومدی هم داریم و بطور کلی باید گفت غالب شاعران بدین‌قسم سخن طبع آزمائی کرده‌اند و چون تعداد ابیات آن ازدو بیت تجاوز نمیکند، بیشتر فلاسفه و کسانیکه فرصت کافی برای شاعری نداشته، وکسانیکه خواسته‌اند افکار فلسفی وعلمی را بقالب شعردرآورند ، و حتی مبتدیان بیشتر بدین نوع متوسل شده‌اند.

ابتکار رباعی:

شمس‌قیس‌رازی ابتکار رباعی را برودکی نسبت میدهد و در ضمن بیان داستان جالبی از گردکان بازی کردن کودکان چگونگی‌پیدایش این وزن را بیان‌میکند[3] وظاهراً عربها‌ازقرن پنجم‌هجری‌این نوع شعررا‌ازایرانیان تقلید کرده‌اند.

چند نمونه رباعی:

ابوسعید ابی‌الخیر:

من‌بودم ودوش آن بت بنده نواز	از من همه‌لابه بود وازاو همه ناز
شب رفت‌وحدیث ما بپایان نرسید	شب را چه گنه قصهٔ ما بود دراز

۱ــ ازجمله ترجمهٔ مشهور انگلیسی توسط فیتز جرلد (E. Fitzgerald) و غیره میباشد. برای‌فهرست طبع‌ها وترجمه‌های خیام رجوع بفرمائید، بتاریخ ادبیات ایران‌تألیف پرفسوراته، ترجمهٔ دکترشفق، صفحه ۱۴۱

۲ــ بهمین دلیل‌تعدادی از رباعیات حکیم‌عمرخیام ازخودشاعر نیست‌وبوی منسوب‌است

۳ــ رجوع بالمعجم صفحه ۸۳

نیز :

راه تو بهرروش که پویند خوشست — وصل تو بهر جهت که‌جویند خوشست
روی تو بهر دیده که بینند نکوست — نام تو بهرزبان که گویند خوشست

مولانا :

زاهد بودم ترانه گویم کردی — سرفتنهٔ بزم و باده جویم کردی
سجاده نشین با وقاری بودم — بازیچهٔ کودکان کویم کردی

محمدجمال الدین اصفهانی:

یك بوسه زلعل خویش کم گیروببخش — زنهار روامدار تقصیر و ببخش
جان پیش کشیده‌ام نه از بهر بها — این هدیه و آن عطاست بپذیروببخش

حکیم عمرخیام :

جامی‌است که عقل آفرین میزندش — صدبوسه ز مهر بر جبین میزندش
این کوزه گر دهرچنین جام لطیف — میسازد و باز بر زمین میزندش

وقت سحرست خیز ای مایهٔ ناز — نرمك‌نرمك باده خور وچنگك نواز
کانها که بجایند نپایند بسی — زانها که شدند کس نمی‌آید باز

می‌نوش که عمر جاودانی اینست — خود حاصلت از دور جوانی اینست
هنگام گل و باده و یاران سرمست — خوش باش دمی که زندگانی‌اینست

ابرآمد و باز بر سرسبزه گریست — بی‌بادهٔ گلرنگك نمی‌باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگه ماست — تا سبزه خاك ما تماشاگه کیست!

حافظ :

از یار صفا که دید تا من بینم — راحت زجفا که دید تا من بینم
تو عمر منی و بیوفایی چکنم ؟ — از عمر وفا که دید ، تا من بینم

مجیر بیلقانی :

زانروز که‌چشم من برویت نگریست — نگذشت‌شبی که‌درغمت‌خون‌نگریست
بشتاب که دل بی‌تو نمیداند ساخت — دریاب که جان بی‌تو نمیداند زیست

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی
که یکسر مهربانی درد سر بی
اگر مجنون دل شوریده‌یی داشت
دل لیلی از آن شوریده‌تر بی
«باباطاهر»

دو بیتی

فهلویات‌وترانه دونام‌دیگردوبیتی - دوبیتی‌های نووسرایندگان متأخر - اقسام دوبیتی- دوبیتی بادوبیت مقفی - مقفی وقافیه‌در مصرع اول وسوم - انواع دیگر - غرضهایی که بدین‌نوع‌مناسب است - مشهوراین نوع - چند نمونه دو بیتی از باباطاهر - از دیگران -

---

دوبیتی همان رباعی است جز اینکه وزنش باوزن رباعی فرق دارد و در غیر منشعبات بحرهزج هم گفته میشود وغالباً بر وزن «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل» است، ولی میتوان بهروزن آنرا سرود.

دوبیتی‌را گاه افراد معمولی‌وغیرشاعرهم باقتضای احساسات وهیجانات‌درونی خویش سروده‌اند وازنظر فرهنگ وادبیات عامه [1] نیزارزشی بسزا دارد وذخیره‌ای ارزنده است. [2]

فهلویات وترانه یا دونام دیگردوبیتی:

دوبیتی‌را «ترانه» هم گفته‌اند، گرچه ترانه‌بانواع دیگری ازشعر نیزاطلاق‌شده است [3]؛ بهرحال، ترانه صورت‌تکمیلی

۱- رجوع: براهنمای گردآوری گویشها ازاستاد محترم‌دکترصادق‌کیا وشمارهٔ دوم‌انتشارات ادارهٔ فرهنگ‌عامه

۲- برای نمونه رجوع بترانه‌های محلی گردآوردهٔ مرحوم کوهی کرمانی.

۳- درفصل بعد توضیح داده خواهد شد.

اشعار هجایی قبل از اسلام است که بعد از اسلام عربها آنرا «فهلویات» «پهلویات» نامیده اند.

دوبیتی‌های نو وسرایندگان متأخر:

برخی ازشاعران متأخر دراین نوع شعر تصرفاتی هم کرده اند، بدین نحو که اشعاری مرکب ازچندین پاره میسازند که هر پارهٔ آن ازدو بیت تشکیل میگردد وهریك از پاره‌ها ازجهت قافیه بیکی از این سه صورت درمیآید:

دوبیتی بادوبیت مقفی:

دراین نوع فقط مصرعهای دوم وچهارم قافیه دارد، بعبارت دیگر بیت اول آن «مصرّع» نیست.

نمونهٔ این نوع از دکتر پرویز ناتل خانلری:

بنگر آن کوه دیو بیماریست — تن زدردی نهان برنج و گداز
پشت بر آفتاب درمان بخش — پای در رودخانه کرده دراز

سبزپوشان درّه ازدم صبح — دامن باد را گرفته بدست
میکشیدندهریك ازسویی — همچو نوباوگان سرخوش ومست

دوبیتی با دوبیت مقفی ورعایت قافیه در مصرع اول وسوم:

دراین نوع مصرعهای اول وسوم بیك قافیه، و مصرعهای دوم وچهارم، بقافیه یی دیگرسروده میشود، بعبارت دیگر مصرعها یك درمیان درقافیه مشترکند.

مثال از ملك الشعراء بهار:

شده‌ام در همه اشیا باریك — رفته تا سر حد اسرار وجود
چیست هستی افقی بس تاریك — وندر آن نقطهٔ شکی موجود

☆☆☆

بجز آن نقطهٔ نورانی شك — نیست دراین افق تیره فروغ
عشق بستم بحقایق یك یك — راست گویم همه وهم است ودروغ

انواع دیگر:

نوع دیگرهم هست که دومصراع طرفین دارای قافیهٔ واحد ودومصراع وسطین نیز دارای یك قافیه است وچون نوع اخیر یك باره ازصورت شعری بدرآمده، چندان ازآن استقبالی

بعمل نیامده است .[۱]

غرضهایی که بدو بیتی مناسب است :

غالب غرضهایی که دررباعی بیان شد در دو بیتی هم مناسب است، امادوبیتی خاصه برای ترانه‌های محلی و بیان احساسات بی شائبه و آتشین وعشقهای ساده و بیریا و کلمات شکسته و محاوره‌ای مناسب است.

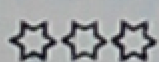
مشهوراین نوع :

فرد شاخص سرایندۀ این نوع عارف مشهور باباطاهرعریان همدانی است [۲] که دوبیتی‌های او نمونۀ ذوق و شور کامل آن عارف دلسوخته میباشد .

واینك چند نمونه ازدوبیتی :

باباطاهر عریان :

دل عاشق به‌پیغامی بساجه [۳] — خمار آلوده با جامی بساجه
مرا کیفیت چشم تو کافیست — ریاضت کش ببادامی بساجه



ز دست دیده ودل هر دو فریاد — که‌هرچه‌دیده‌وینه [٤] دل کنه [٥] یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد — زنم بر دیده تا دل گردد آزاد



سرم سودای گیسوی‌ته [٦] داره [۷] — دلم مهر مه روی ته داره
اگر چشمم بماه نو کره [۸] میل — نظر بر طاق ابـروی ته داره



چومو [۹] یك‌سوته [۱۰] دل‌پروانه‌ای نه — بعالم همچو مو دیوانه‌ای نه
همه‌مارون [۱۱] ومورون [۱۲] لانه‌دیرن [۱۳] — من دیوانه را ویرانه‌ای نه

۱ـ برای نمونه و توضیح رجوع: به (بدیع وقافیۀ دکترسادات ناصری و دکتر خزائلی ص۲۷

۲ـ برای شرح حال باباطاهر رجوع : بتذکرۀ بزرگان وسخن سرایان همدان تألیف دکتر مهدی درخشان ص ٦ ج مجلد اول .

بقیۀ حاشیه در صفحۀ بعد

۳ـ بسازد

دلم ازدست خوبان گیج و ویجه مژه‌برهم زنم‌خوناوه [1] ریجه [2]
دل عاشق مثال چوب تر بی [3] سری سوجه [4] سری‌خوناوه‌ریجه

✩✩✩

دلی دیرم [5] خریدار محبت کزو گرمست بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل ز پود محنت و تار محبت

✩✩✩

یحیی دولت آبادی :

تو چشمان را بعمدا خواب دادی شدی بیدار و گیسو تاب دادی
تن چون گل بآب اندر فکندی عجب دسته گلی بر آب دادی !

ایزدی :

ای ساقی بادهٔ محبت جامی وی قاصد غمزهٔ بتان پیغامی
تا کی هدف تیر تغافل باشم ؟ قهری، لطفی، تبسمی، پیغامی!

بقیهٔ حاشیه صفحهٔ قبل

٤ـ یعنی بیند
٥ـ کند
٦ـ تو
٧ـ دارد
٨ـ کرده
٩ـ من
١٠ـ سوخته
١١ـ ماران
١٢ـ موران
١٣ـ دارند

١- خونابه ٢ـ ریزد ٣ - باشد.بود ٤ـ سوزد ٥ـ دادم

گر نمردیم باز بردوزیم   جامه‌یی کزفراق چاك‌شده
ور بمردیم عذرما بپذیر   ای بسا آرزو که خاك شده
«بهار»

قطعه

معنی‌لغوی ـ معنی اصطلاحی ـ حداقل و اکثرابیات قطعه ـ فرق‌رباعی و قطعه ـ موضوعهایی که برای قطعه مناسب است ـ بهترین قطعه سرایان ـ قطعه سرایان اخیر ـ بهار و پروین اعتصامی ـ چند نمونه ازقطعات منتخب .

معنی لغوی ومعنی اصطلاحی :

قطعه بکسراول بریده شده وپاره‌ای ازهرچیزاست و چون گاه بخشی ازقصائد را بریده واستخراج کرده‌اند آنرا قطعه نامیده اند .

حداقل واکثرابیات قطعه :

ودراصطلاح‌عبارتست ازچند بیت هموزن وهم قافیه که‌بیت اول آن هم جایزاست «مصر ع» نباشد یعنی قافیه نداشته‌باشد. وازمضمون وفکرومقصود واحدی‌هم‌سخن گفته باشند حداقل قطعه دوبیت وحدا کثر آن حتی‌به پنجاه وشصت بیت‌هم‌رسیده

فرق رباعی وقطعه :

ولی غالباً در حدود هفت الی ده بیت است ؛ اما هر قدر هم طولانی‌بود بازهم آنرا قطعه‌خوانند، واسم‌قصیده بر آن‌اطلاق نکنند ، و رباعی را « مصرّ ع» داشته‌اند تا از قطعه تمیز داده شود . ۱

۱ـالمعجم ص ۳۰۹

موضوعهایی که برای قطعه مناسب است :

قطعه‌را بیشتر درمسائل زهدیات وپند واندرز ورثاء وسو گواری ومدح وستایش وهجوو نکته گیری گفته‌اند .

بهترین قطعه سرایان :

وبهترین قطعات فارسی را رودکی وسنائی وسعدی وانوری وابن یمین فریومدی وناصرخسروعلوی قبادیانی وشیخ عطار وازمتأخران ایرج میرزا و ملك الشعراء بهار و سر آمد همه شاعرهٔ باذوق فقید پروین اعتصامی سروده‌اند .

چند نمونه ازقطعات منتخب :

رودکی :

زمانه پندی آزاده وار داد مرا
زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
بروز نیك کسان گفت غم مخور زنهار
بسا کسا که بروز تو آرزو مند است

سنائی : نکند دانا مستی نخورد عاقل می
در ره پستی هرگز ننهد دانا پی
چه‌خوری چیزی کزخوردن آن‌چیز ترا
نی چنان سرو نماید بمثل سرو چو نی
گر کنی بخشش گویند می کرد نه او
گر کنی‌عربده گویند که‌او کرد نه‌می !

سعدی :

یکی خار پای یتیمی بکند بخواب اندرش دید صد رخجند
همی گفت و در روضه‌ها می‌چمید کز آن خار برمن چه گلها دمید!

نیز :

هر که در خردیش ادب نکنند دربزرگی فلاح ازاو برخاست
چوب تررا چنانکه خواهی‌پیچ نشود خشك جز بآتش راست .

نیز :

یاد دارم ز پیر دانشمند	تو هم ازمن بیاد دار این پند
هرچه بر نفس خویش نپسندی	نیز بر نفس دیگری مپسند

نیز

نظر کردم بچشم رای و تدبیر	ندیدم به ز خاموشی خصالی
نگویم لب ببند و دیده بر دوز	و لیکن هر مقامی را مقالی
زمانی درس علم و بحث و تنزیل	که باشد نفس انسانی را کمالی
زمانی شعر و شطرنج و حکایت	که خاطر را بود دفع ملالی
خدایست آنکه ذات بی نظیرش	نگردد هرگز از حالی بحالی

ابن یمین :

دو قرص نان اگر از گندم است اگر از جو
دو تای جامه گر از کهنه است و گر از نو
چهار گوشهٔ دیوار خود بخاطر جمع
که کس نگوید ازین جای خیز و آنجا رو
هزار مرتبه بهتر بنزد ابن یمین
ز فرّ مملکت کیقباد و کیخسرو

نیز :

مرد آزاده بگیتی نکند میل دو کار
تا همه عمر وجودش بسلامت باشد
زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند
وام نستاند اگر وعده قیامت باشد

مولانا :

گفت یکی خواجه سنائی بمرد	مردن این خواجه نه کاریست خرد

گاه نبود او که ببادی پرید | آب نبود او کـه ز سرما فسرد
شانه نبود او که بمویی شکست | دانه نبود او کـه زمینش فشرد
گنج زری بود در این خاکدان | کو دوجهان را بجوی میشمرد

ایرج میرزا جلال‌الممالك :

قصه شنیدم که بوالعلا بهمه عمر | لحم نخورد و ذوات لحم نیازرد
در مرض موت با اجازهٔ دستور | خادم او جوجه با بمحضر او برد
خواجه چو آن‌طیر کشته‌یافت برابر | اشك تحسر زهر دو دیده بیفشرد
گفت بطیر ازچه شیر شرزه نگشتی | تا نتواند کست‌بخون کشدوخورد
مرگ برای ضعیف امر طبیعی است | هرقوی‌اول‌ضعیف گشت‌وسپس‌مرد

پروین اعتصامی : [1]

بلبل آهسته بگل گفت شبی | کـه مرا از تو تمنائی هست
من به پیوند تو یك رای شدم | گرترا نیز چنین رائی هست
گفت فردا بگلستان باز آی | تا ببینی چه تماشائی هست
گر که منظورتو زیبائی ماست | هر طرف چهرهٔ زیبائی هست
پابهرجا که نهی‌برگ گلی‌است | همه جا شاهد رعنائی هست
باغبانان همگی بیدارند | چمن و جوی مصفائی هست
قدح از لاله بگیرد نرگس | همه جا ساغر وصهبائی هست

۱ـ پروین اعتصامی را قطعات نغزبسیاراست ازجمله : آتش دل ـ آسایش بزرگـان ، آئین آئینه ، احسان بی‌ثمر ، ارزش‌گوهر ، اندوه فقر ، بام‌شکسته ، بادوبروت ، بازی‌زندگی ، برف وبوستان ، بنفشه ، بهای‌جوانی ، بی‌پدر ، پایه ودیوار ، پیام‌گل ، پیك پیری ، تواناوناتوان ، تاراج روزگار ، توشهٔ پژمردگی ، تهیدست ، جمال حق ، حدیث مهر ، حقیقت ومجاز ، خاطر خشنود ، خون دل ، درخت بی بر ، دزد خانه ، دو همدرد و امثال آنست رجوع بدیـوان پروین اعتصامی .

ئه زمرغان چمن گمشده‌ایست — نه ز زاغ و زغن آوائی هست

نه‌ز گلچین‌حوادث خبری‌است — نه بگلشن اثر پائی هست

هیچکس را سر بدخوئی نیست — همه را میل مدارائی هست

گفت رازی که‌نهان است ببین — اگرت دیدهٔ بینائی هست

هم از امروز سخن باید گفت — که‌خبرداشت که‌فردائی هست

ملك الشعراءِ بهار :

پا فشاری و استقامت میخ — سزد ار عبرت بشر گردد

برسرش‌هرچه‌بیشتر کوبند — پا فشاریش بیشتر گردد



جز یاد دوست هرچه کنی عمر ضایعست
جز سرّ عشق هرچه بگویی بطالتست
«سعدی»

غزل

معنی لغوی مغازله ـ چهارشرط مهم غزل ـ تعریف شمس‌قیس ازغزل ـ تعداد ابیات‌غزل ـ مطلع ومقطع غزل ـ مقاصدی‌که برای‌غزل‌مناسب است ـ اقسام غزل ـ غزلهای عاشقانه ـ غزلهای عارفانه ـ غزلسرایان مشهورعرفانی ـ غزلهای سبك عـراقی ـ غزلهای سبك هندی ـ نمونهٔ غزل عارفانه ـ عطاروعراقی وحافظ ـ نمونهٔ غزلهای عاشقانه .

معنی لغوی مغازله : غزل[1] ومغازله درلغت بمعنی سخنگویی ودوستی بازنان و میل هوای دل برایشان و گفتگوی با دلداده ومعشوق‌است . ودراصطلاح شاعران ابیاتی‌چند متحدالوزن و متحدالقافیه

۱ـ شمس‌قیس درتعریف غزل مینویسد : غزل دراصل لغت حدیث زنان وصفت عشق بازی بـا ایشان وتهالك دردوستی ایشان است ومغـازلت عشقبازی وملاعبت است بازنان وگویند : رَجُلٌ غَزِلٌ یعنی مردی‌که متشکل باشد بصورتی‌که موافق طبع زنان باشد ومیل ایشان بدو بیشتربود بسبب شمایل شیرین وحرکات ظریفانه و سخنان مستعذب ، وبعضی اهل معنی‌فـرق نهاده‌اند میان نسیب وغزل‌وگفته‌اند: معنی‌نسیب ذکرشاعرست خَلق و خُلق‌معشوق‌راوتصرف احوال عشق ایشان دروی وغزل دوستی‌زنان است ومیل هوای دل برایشان وبافعال و اقوال ایشان وازاینجاست‌که‌گویند : چون سگ‌درصید باآهورسد وآهوك بیچاره‌گردد بانگکی‌ضعیف بکند، ازترس‌جان ، سگ‌رارقتی پیدا شود وازوی بازایستد وبچیزی دیگرمشغول‌شود گویند: غَزِلَ الکلب وهمانا آهورا غزال‌ازاینجانام‌نهاده‌اندکه این مغازلت را شایسته‌است . المعجم ص ۳۰۶ .

ومصرّع است ، یعنی بیت نخست نیز قافیه دارد .

چهارشرط مهم درغزل :

و شرط است که در غزل اولا جانب ادب را رعایت کنند و بی‌پرده ومستهجن نگویند[1] و همچنین قرار براینست که در ابیات غزل پیوستگی معنوی وجود نداشته باشد ودرواقع هر بیت آن مستقل باشد و نیزمشتمل برمضامین بلند و دلنشین با الفاظی رقیق و نغز در معانی عشقی و بیان احساسات لطیف عاشقانه ووصف طبیعت سروده شود .

وهمچنان الفاظ و کلمات مستعمل درغزل بغیراز کلمات رایج درانواع دیگر شعراست ، ودرغزل بخصوص باید نسبت بحسن انتخاب الفاظ رقیق وشایسته و شیوا نهایت دقت مبذول گردد وسلیقه وذوق کافی بخرج رود تاآن غزل شایستگی ابقاء و درج درصحیفهٔ سفائن را پیدا نماید .

تعداد ابیات غزل :

واما ابیات غزل ازپنج تا چهارده گفته ولی گاهی بیشتر از آنهم سروده‌اند و کمتراز آن یعنی تا سه‌بیتی هم بندرت دیده شده است .

مطلع ومقطع غزل :

بیت نخستین غزل‌را مطلع وبیت آخر که شاعرمعمولاتخلص خود را درآن بیان مینماید مقطع غزل گویند .

مقاصدی‌که برای غزل مناسب است :

وبرآن‌وجه که اشارت رفت ، غزل دراوصاف معشوق‌وبیان احساسات‌لطیف ورقیق‌عاشقانه وشرح ایام هجران ورنج‌فراق وشوق وصال وچگونگی لذت دیداروواوصاف معشوق‌وستایش اووصفت‌اعضاء وجوارح ومتعلقات او، والتهاب عاشق و تصویر صورت‌وسیرت معشوق، وشرح مجلس‌دیدار، ومی وساغروساقی، ووصف بهار وخزان ومناظرزیبای دیگرطبیعت وخلاصه تمام مضامین دلنشینی که بدین معانی‌ماند وبدین اوصاف مشابه باشد سروده میشود ، وحتی گاه درحکمت وتوحید نیزغزل گفته شده

۱ــ نیزمؤلف‌المعجم دراین‌باره مینویسد : ... بحکم آنکه مقصود ازغزل ترویح خاطروخوش آمد نفس‌است بایدکه بناءآن بروزنی‌خوش مطبوع و الفاظی عذب سلس ومعانی‌رایق مروّق نهند ودرنظم‌آن ازکلمات مستکره وسخنان خشن محترزباشند «المعجم ص ۳۰۶»

است.[1] و ندرتاً بدین‌شیوه مطالب دیگری را هم آورده‌اند.[2]

اقسام غزل:

غزلهای عاشقانه:

غزل بر دو گونه است: یکی غزلهای «**عاشقانه**» چنانکه بشرح آمد و دیگر غزلهای «**عارفانه**» است؛ بدین معنی که چون درقصیده ممدوح لازم داشته ودرغزل بممدوح احتیاج نیست،عرفا وبزرگان متصوفه غزل‌را جانشین قصیده کردند،[3] وعالیترین وبلندترین افکارعالی عرفانی را بقالب غزل در- آوردند ودر مقابل تغزلها[4] و غزلهای شهوانی و عاشقانهٔ مجازی بسرودن غزلهای متین و استوار و مبتنی برعشق عارفانه وحقیقی‌پرداختند و این نوع اخیر کاملترین نمونهٔ غزل است.

غزلهای عارفانه:

غزلسرایان مشهورعرفانی:

ومشهورترین گویندگان آنها سنائی وشیخ فریدالدین عطار نیشابوری ومولانا جلال الدین‌رومی‌صاحب‌غزلها وجذبه‌های مشهورشمس‌تبریزی[5] و خواجه شمس الدین محمد حافظ و فخرالدین‌عراقی ونور لدین‌جامی وفروغی‌بسطامی‌وصفای‌مشهدی وغیره میباشند.

۱- درباب غزلهای عرفانی درسطوربعد توضیح خواهیم داد.

۲- درواقع حافظ درمرثیهٔ شیخ ابواسحق اینجو به‌خصوصیات فنی، غزلی‌بامطلع:

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود   دیده را روشنی ازخاك درت حاصل‌بود

سروده وغالب غزلهای پروین اعتصامی قصائدی‌کوتاه محسوب‌است

رجوع: بمقدمهٔ دیوان پروین اعتصامی بقلم مرحوم‌ملك‌الشعراء بهار ص «د»

واین‌بیت حافظ:

احمدالله‌علی‌معد لة السلطان   احمد شیخ اویس حسن ایلکانی که درمدح وثنااست

واین بیت:

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت   یارب از مادرگیتی بچه طالع زادم

که شکایت است.

۳- بخصوص سعدی‌که قصائد مدحیه را از رونق انداخت.

۴- تعریف تغزل را درقصیده خواهیم‌گفت.

۵- غزلیات مولانا بنام غزلیات شمس‌تبریزی مشهوراست، رجوع: بدورهٔ غزلیات‌شمس‌بتصحیح وحواشی‌استاد بزرگوارآقای بدیع‌الزمان فروزانفر.

ودر نوع غزلهای عاشقانه، تمام دواوین ارزندهٔ شاعران بزرگ ما چون رودکی و فرخی وعنصری ومسعود وسعدی وجمال الدین وسلمان ساوجی وهمام وصائب و بهار وهمه وهمه لبریز ومالامال از آن نوع است ، وبحقیقت گفتهٔ عارف وشاعر شهیر حافظ راست که فرمود :

یك قصه بیش نیست غم عشق وین عجب
کز هر زبان که می‌شنوم نا مکرر است

واکنون باید گفت تازمان سنائی غزنوی ترتیب غزل منظم نبود وسروسامانی نداشت ، حکیم سنائی شمارهٔ ابیات غزل را محدود نمود ، وتخلص یعنی یاد کردن نام شاعر را در آخـر غزل متداول گردانید ، تا اینکه شاعرانیکه بسبك عراقی شعر سرودند آنرا باوج کمال خویش رساندند ومخصوصاً افصح‌المتکلمین سعدی شیرازی غزل را بمنتهای حد زیبائی رسانید وراست گفت که : «حد همینست سخندانی وزیبائی را» وهمچنانکه معانی و مضامین غزل لطیف تراز سایر انواع شعر است الفاظی هم که مبین آن معانی نغزودلکش است چنانکه درهمین باب گفتیم بایستی روانتر واطیفتر باشد ، واین کار بدست شاعران غزلسرای عراقی بخصوص سعدی و فخرالدین عراقی انجام شد .

غزلهای سبك عراقی :

«پس ، درشیوهٔ عراقی غزل را رقت ولطافتی خاص است و ابیـات غزل عراقی از نظر شیوائی و دل انگیزی یکدست می باشد .

غزلهای سبك هندی :

درغزلهای سبك هندی هم عرفی و کلیم وصائب تبریزی بنامند وغزلهای خوبی دارند اما باید گفت درهرغزل سبك هندی معمولا چند بیتی که شاه بیت یا تك بیت و بیت الغزل نامیده میشود خوش و دلکش می‌افتد[1] » و گاه برخی ابیات دارای مضامین پیچیده و دور از ذهن است و احتیاج به تعبیر وتفسیرهای فراوانی دارد[2] .

۱ــ بدیع سادات ص۰٤٤

۲ــ رجوع : بسبك‌شناسی مرحوم بهار مجلددوم وسوم.

نمونهٔ غزل عارفانه از شیخ عطار :

شمع رویت را دلم پروانه ایست — لیك عقل ازعشق چون بیگانه‌ایست

پر زنان در پیش شمع روی تو — جان ناپروای من پروانه ایست

برسر موییست دل از دیـرگاه — یك سرموی توام در شانه ایست

زلف‌توزنار[1] خواهم کرد از آنك — هرشکن از زلف تو بتخانه ایست

وندرین بتخانــه درد عشق را — جان، خون آلود من پیمانه ایست

در خــرابات خــرابی میروم — زانکه گر گنجست در ویرانه‌ایست

مرغ آدم دانهٔ وصل تو جست — لاجرم در بند دام از دانه‌ایست

خفته‌ای کز وصل تو گوید سخن — خواب خوش بادش‌که خوش افسانه‌ایست

وصل تو گنجیست هم پنهان زخود — هر که گوید یافتم دیوانه‌ایست

وصلت آنکس یافت کزخود شد فنا — هر که فانی‌شد زخود مردانه ایست[2]

گر مرا از وصل خود فانی کنی — باقیت بر جان من شکرانه ایست

بیدقی[3] عطار درعشق تو رانـد — گر بفرزینی رسد فرزانه‌ایست[4]

فخرالدین عراقی :

عشق شوری در نهاد ما نهاد — جان ما در بوتهٔ سودا نهاد

گفتگویی در زبان ما فکند — جستجویی در درون ما نهاد

داستان دلبران آغاز کرد — آرزویی در دل شیدا نهاد

رمزی ازاسرار باده کشف کرد — راز مستان جمله برصحرا نهاد

قصهٔ خوبان بنوعی باز گفت — کاتشی در پیرو در برنا نهاد

۱ـ رجوع، بمزدیسنا وتأثیر آن درادبیات پارسی تألیف استاد فاضل دکترمحمدمعین ص ۲۴۳ ذیل عنوان کستی.

۲ـاشاره بعقیدهٔمشهور صوفیان وبحث «فناء فی‌الله»است ، رجوع بفرمائیدبکتاب‌اللمع بحث فناء وکتاب (مصباح‌الهدایه) ص ۴۲۶ و۴۲۹

۳ـ بیدق پیاده شطرنج راگویند (برهان)

۴ـ دیوان عطار چاپ سنائی ص۱۴۹

از خمستان جرعه‌ای بر خاک ریخت جنبشی در آدم و حوا نهاد
عقل مجنون در کف لیلی سپرد جان وامق درلب عذرا نهاد
دم‌بدم در هرلباسی رخ نمود لحظه لحظه جای دیگر پا نهاد
چون نبود او را معین خانه‌ای هر کجا جادید ، رخت آنجانهاد
برمثال خویشتن حرفی نوشت نام آن حرف آدم و حوانهاد
حسن را بردیدهٔ خود جلوه داد منتی بر عاشق شیدا نهاد
هم بچشم خود جمال‌خود بدید تهمتی بر چشم نابینا نهاد
یك کرشمه کردباخود آنچنانك فتنه‌ای در پیر و در برنا نهاد
کام فرهاد و مراد ما همه در لب شیرین شکّرخا نهاد
بهر آشوب دل سوداییان خال فتنه بررخ زیبا نهاد
وز پی برگ و نوای بلبلان رنگ و بویی در گل رعنا نهاد
تا تماشای وصال خود کند نور خود در دیدهٔ بینا نهاد
تا کمال علم او ظاهر شود این همه اسرار بر صحرا نهاد
شور و غوغایی برآمد از جهان حسن اوچون دست در یغمانهاد
چون در آن غوغا عراقی‌را بدید نام او سردفتر غوغا نهاد[1]

حافظ :

سالها دل طلب جام‌جم[2] ازما میکرد[3]
وانچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کون‌ومکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
مشکل خویش بر پیرمغان بردم دوش
کو بتأیید نظر حل معما میکرد

۱ـ دیوان عراقی بتصحیح استاد محترم سعید نفیسی ص ۱۱٤

۲ـ درباب جام‌جم رجوع بفرمائید بکتاب «مزدیسنا وتأثیرآن درادبیات پارسی» تألیف استاد محترم آقای دکترمحمدمعین ص ۲۷٤ـ۲۷۵ـ۵۳۲ـ۵۳۶

۳ـ نیز: مزدیسنا ص ۵۳۵

دیدمش خرم وخندان قدح باده بدست
وندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد
گفتم این جام جهان بین[1] بتو کی داد حکیم؟
گفت: «آن روز که این گنبد مینا میکرد»
آنکه چون غنچه دلش را زحقیقت بنهفت
ورق خاطر از آن نسخه محشا میکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد
این همه شعبدۀ خویش که میکرد اینجا
سامری پیش عصاوید بیضا میکرد
گفت آن یار[2] کزو گشت سرِ دار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
گفتمش سلسلۀ زلف بتان از پی چیست؟
گفت: «حافظ گله یی از دل شیدا میکرد» ۳

نمونۀ غزلهای عاشقانه:

از فخرالدین عراقی:
زدودیده خون فشانم، زغمت، شب جدایی
چه کنم؟ که هست اینها گل خیر آشنایی
همه شب نهاده ام سر، چوسگان، بر آستانت
که رقیب در نیاید ببهانۀ گدایی

۱ـ درباب جام جهان بین وجهان نما وجام جم رجوع بص ۵۳۲ مزدیسنا.
۲ـ اشاره بداستان حسین بن منصورحلاج وبردارزدن اوست.
۳ـ دیوان حافظ باهتمام مرحوم دکترقاسم غنی وعلامه قزوینی ص ۹۶

مژه ها و چشم یارم بنظر چنان نماید

که میان سنبلستان چرد آهوی ختایی

در ِ گل ِستان چشمم زچه روهمیشه بازاست؟

بامید آنکه شاید تو بچشم من در آیی

سر ِ برگ گل ندارم، بچه رو روم بگلشن؟

که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بی وفایی

بکدام مذهبست این؟ بکدام ملتست این؟

که کشند عاشقی را، که توعاشقم چرایی؟

بطواف کعبه رفتم، بحرم رهم ندادند

که برون درچه کردی؟ که‌درون خانه آیی؟

بقمارخانه رفتم، همه پاکباز دیدم

چو بصومعه رسیدم همه زاهد ریایی!

در ِ دیر میزدم من که ندا ز در در آمد

که‌در آ، در آ، عراقی که‌تو خاص از آن‌مایی [1]

وحشی بافقی: لطف پنهانی او در حق من بسیار است

گر بظاهر سخنش نیست، سخن بسیار است

فرصت دیدن گل آه، که بسیار کم است

آرزوی دل مرغان چمن بسیار است

دل من درهوس سرو سمن رخساریست

ورنه درطرف چمن سروسمن بسیار است

یار ساقی‌شد وصد تو به بیك جرعه‌شکست

حیله انگیزی آن عهدشکن بسیار است

وحشی از من مطلب صبر بسی در غم دوست

اندکی گر بودم صبر ز من بسیار است. [2]

۱ـ دیوان عراقی باهتمام استاد محترم آقای سعید نفیسی ص ۲۴۹

۲ـ دیوان وحشی‌بافقی بتصحیح دانشمند گرامی آقای دکترحسین نخعی.

سعدی : آمدی وه ! که چه مشتاق وپریشان بودم
تــا برفتی ز برم صورت بیجان بودم
نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند
که در اندیشهٔ اوصاف تو حیران بودم
بی تو در دامن گلزار نخفتم یك شب
کــه نه در بـادیهٔ خار مغیلان بودم
زنده میکرد مــرا دمبدم امید وصال
ور نه دور از نظرت کشتهٔ هجران بودم
بتولای تو در آتش محنت چو خلیل
گوئیــا در چمن لاله و ریحان بودم
تا مگر یك نفسم بوی تو آرد دم صبح
همه شب منتظر مرغ سحر خوان بودم
سعدی از جور فراقت همه روز این میگفت
عهد بشکستی و من بر سر پیمان بودم [1]



۱ـ کلیات دیوان سعدی باهتمام مرحوم فروغی ص ۲۰۸

من این قصیده بپایان نمی‌توانم برد
که شرح مکرمتت را نمیرسد پایان
«سعدی»

قصیده

وجه تسمیه ـ تعریف ـ تعداد ابیات ـ تفاوت قصیده وغزل ـ موضوعهای قصیده ـ مطلع و مقطع ـ تجدید مطلع درقصیده ـ انواع قصائد ـ قصیده‌های ساده وعاری ومحدود ومقتضب ـ قصائد با نسیب و تشبیب یاتغزل ـ گریزیاتخلص ـ مقصود از تغزل ـ نسیب و تشبیب و تغزل ـ معنی‌نسیب ـ تعداد ابیات ـ موضوع نسیب ـ معنی‌لغوی‌تشبیب ـ توضیح اصطلاحی تشبیب ـ تغزل ـ تفاوت نسیب باتشبیب ـ تفاوت‌غزل وتغزل ـ چامه یا چکامه ـ خلاصهٔ مطلب یا اصطلاحات خاص‌قصیده ـ نمونهٔ قصیده با تغزل ـ نمونهٔ تغزل بـا وصف طبیعت ـ نمونهٔ قصیدهٔ ساده ومحدود ـ

وجه تسمیه : قصیده بمعنی قصد شده است [۱] و از آنجهت آنرا قصیده گفته‌اند که درساختن آن منظوروقصد معینی درکاراست،زیرا قصیده از « قصد » مشتق شده است و بعضی از «قصید» بمعنی مغزقلم حیوان وپرمغز و سطبر هم گرفته‌اند ؛ [۲]

تعریف : و دراصطلاح شاعران قصیده مانند غزل ابیاتی‌است : متحد ـ الوزن ومتفق‌القافیه که بیت اول آن نیزمصرّع است و غالباً [۳]

۱ـ منتهی‌الارب
۲ـ گوهردانش ص ۱۳۸ ودرّه ص ۹۸
۳ـ بعضی‌درقصیده رعایت قافیهٔ بیت اول‌را هم ننموده‌اند .

مراعات قافیهٔ دو مصرع بیت اول شده است .

تعداد ابیات :

وفرق آن باغزل در اینست که اولا قصیده ازغزل طولانی‌تر است وازسیزده بیت تاسیصد بیت و بیشترهم گفته‌اند[1] واصولا یکی از اختصاصات قصیده افزونی تعداد ابیات آن از غزل می باشد .

تفاوت قصیده وغزل :

دوم اینکه در تمام قصیده ازموضوع واحدی صحبت میشود، سوم از نظر موضوع باغزل متفاوت است ، چهارم اینکه الفاظ محکم وپرشکوه ومتقنی که در قصیده بکار میرود[2] در غزل نمیتوان استعمال کرد و الفاظ غزل باید لطیف و رقیق و مخصوص بنوع خود باشد .

موضوعهایی که برای قصیده مناسب است :

قصیده معمولا برای موضوعهایی نظیر : حماسه و رثاء وموعظه و حکمت و پند ومسائل اجتماعی ودینی ومخصوصاً درمدح وستایش وذم وهجو وشکوه ازروزگار (بثّ شکوی) وحبسیه و نظائر آن مناسبت دارد .

بیت اول قصیده را مثل غزل ، مطلع ، وبیت نهایی رامقطع قصیده گویند ، وگاه درقصائد شاعر باقافیهٔ قبلی تجدید مطلع مینماید یعنی یك قصیده را بچند مطلع کنند ، و این موقعی است که شاعران بخواهند ازصفتی بصفت دیگر نقل کنند و از جملهٔ شعرا ، خاقانی بدین شیوه مولع‌تر بوده است[3]

مطلع و مقطع وتجدید مطلع در قصیده :

چنانکه درمطلع های زیر : چون آه عاشق آمد صبح آتشین معنبر

سیمــاب آتشین زد در بادبان اخضر

۱ـ گفته‌اند قصیده باید ازسیزده بیت تا بیست بیت کمتر نباشد وبرخی هفت تاده بیت هم نوشته‌اند، ولی ازلحاظ حداکثر نامحدود است ، چنانکه برخی نظیر قوامی گنجوی وخاقانی قصائد مطولی دارند که ازسیصد بیت هم تجاوزمیکند .

۲ـ بخصوص در قصائد خراسانی که درزبان پارسی محکمتر واستوارتر و ارزنده‌تر ازقصائد دیگر است .

۳ـ المعجم ص ۳۰۹

و در این قصیده : در آبگون قفس بین طاووس آتشین پر
کز پر گشادن او آفاق گشت زیور

وهم دراین قصیده : صحن ارم ندیدی در باغ شاه بنگر
حصن حرم ندیدی بر قصر شاه بگذر

و نیز با تجدید مطلع : ای عندلیب جانها طاووس بسته زیور
بگشای غنچهٔ لب بسرای غنهٔ تر

وگاه درموقع شروع مدح یعنی انتقال ازنسیب وتشبیب [1] بمدح مطلع را نو کنند [2] وباشد که ابتدای قصیده بمدح اختصاص دهند وبرغزل ختم کنند وآنرامطلع تازه آورند [3]

انواع قصائد :

قصائد ساده وعاری و محدود ومقتضب و قصائد با نسیب وتشبیت یا تغزل :

قصائد بر دو نوع تقسیم شده است : یکی قصائد ساده و معمولی که بدون نسیب وتشبیب است ، وديگر قصائدی که با تغزل همراه است ؛ توضیح آنکه : در قصائد ساده شاعر جز قصیده سرایی منظوری ندارد وازابتداء ، شروع بمدح یادیگر مقاصدخودمیکند واین نوع راقصیدهٔ محدود وعاری ومقتضب [4] هم اصطلاح کرده‌اند . [5]

۱ـ درباب نسیب وتشبیب درهمین فصل توضیح داده شده‌است .

۲ـ رجوع : دیوان انوری :

مست شبانه بودم افتاده بیخبر دی دروثاق خویش که دلبر بکوفت در

۳ـ رجوع : دیوان فلکی شروانی :

سپهرمجد معالی محیط نقطهٔ عالم جهان جود ومعانی چراغ دودهٔ آدم

٤ـ مقتضب یعنی بریده وجدا شده ومقصوداینست که چنین قصیده‌ای ازتغزل بریده وجداشده‌است .

٥ـ نظیر برخی ازقصائد انوری ازجمله :

ای قاعدهٔ تازه زدست توکرم را وی مرتبهٔ نو زبنان تو قلم را

ویا : گر دل ودست بحروکان باشد دل و دست خدایگان باشد

وقصیدهٔ عسجدی درفتح سومنات باین مطلع :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد کردار خویش را علم معجزات کرد

فرخی وعنصری وانوری و کمال الدین اصفهانی درتغزل وتشبیب بنامند وفرخی فرد شاخص سرایندهٔ این نوع سخن میباشد .

اما در تغزلها ، نخست شاعر ، قصیده را با وصف طبیعت از قبیل : بهار و خزان وحالات معشوق و ذکر ایام هجر و وصال وشوق دیدار و توصیف شراب و خلاصه آنچه درغزل بیان شد آغاز میکند و آنگاه از مقدمه با مناسبتی لطیف وهنر نمایی خاص و زبردستی شاعرانه باصل مقصود که غالباً مدح است میپردازد . این تبدیل مضمون و تغییر گفتار را « **تخلص** » یا « **گریز** » اصطلاح کرده‌اند . ودر صورت هنر نمایی آنرا «**حسن تخلص**» نامیده‌اند و ما بتفصیل درضمن محاسن شعر آنرا بیان خواهیم کرد .

گریز یا تخلص :

و منظور شاعر از بیان تغزل آماده کردن ذهن ممدوح و برانگیختن او برای شنیدن یاخواندن قصیده و ذوق افزودن وحضورذهن اوست یعنی :

مقصود از تغزل :

« بسبب میلی که بیشتر نفوس را باستماع احوال محب و محبوب و اوصاف مغازلت عاشق ومعشوق باشد طبع ممدوح بشنیدن آن رغبت نماید وحواس را ازدیگر شواغل بازستاند [1]

چنانکه انوری گفته‌است : بر ِ من آمد خورشید نیکوان شبگیر
بقد چو سرو بلند و برخ چو بدر منیر
هزار جان لب لعلش نهاده بر آتش
هزار دل سر زلفش کشیده در زنجیر
گشاده طرهٔ او بر کمین جانها دست
کشیده غمزهٔ اودر کمان ابرو تیر ... الخ»

---

1 المعجم ص ۳۰۴

یاد ایام جوانی جگرم خون میکرد
خوب شد پیر شدم پیری و نسیان آمد
«عشقی»

نسیب وتشبیب وتغزل

وآن قسمت از اشعارغزلی که مقدمهٔ قصیده قرار گرفته «**نسیب و تشبیب**» و قصائد شامل آن نوع مقدمه را مجموعاً « **تغزل** » مینامند و اینك بشرح هـر یك می‌پردازیم.

نسیب

معنی نسیب و تعداد ابیات وموضوع آن :

نسیب درلغت غزل گفتن وشرح احوال عاشق و معشوق را بیان‌داشتن‌است [1] ودراصطلاح غزلی باشد که شاعر علی‌الرسم آنرا مقدمهٔ‌قصیدهٔ خویش سازد ودرعدد شعر [2] معمولامطابق با غزل است [3] وبذکرعشق وعاشق ومعشوق وشاهد وحبیب ومحبوب ویار ونگار و صفات مخصوص ولوازم مربوط بآنها اختصاص دارد . [4]

۱ـ ازباب‌فعَلَ‌یفعِلُ: نسبَ ینسِبُ نَسِیْباً یعنی‌غزل گفت واحوال‌عاشق ومعشوق‌را شرح‌داد(المعجم)
۲ـ گوهردانش مرحوم ادیب نیشابوری ص ۱۳۸
۳ـ ولی‌گاهی‌شاعران رعایت این موضوع را نکرده‌اند .
٤ـ نمونهٔ‌آنرا بجای خویش بیان خواهیم‌کرد .

تشبیب

و تشبیب ار شباب بمعنی جوانی گرفته شده و در لغت بمعنی یادآوری و ذکر احوال شباب و جوانی است . و در اصطلاح شاعران غزلی است که صورت واقعه وحسب حال شاعر بود[1] و گذارشات ایام جوانی و تفریحات هنگام کامرانی و بیان خوشیهای پیشین و عیشهای دیرین وسرمستی‌های زمان شادی ولذتهای اوان آزادی را شامل است . و شاعر آنرا مقدمهٔ قصیده مینهد . تشبیب درعدد شعروالفاظ و مضامین نیز مطابق باغزل است .

تغزل :

تغزل بمعنی وصف محبوب وشرح احوال عشق و محبت و حکایت حال عاشق بامعشوق وغزلسرایی دراوصاف محبوب است وهم ممکن است بوصف طبیعت ازقبیل بهاروخزان وبرف وزمستان وطلوع وغروب آفتاب وشب وروز وماه وستارگان و گل وسنبل وریحان ونرگس ونسرین وضیمران ومی وساغر وباغ و گلشن و جام و پیاله وقدح وچمن وسرو وسمن وآنچه بدین مناظرومطالب ومغازله‌هاست اختصاص یابد .

تفاوت نسیب با تشبیب :

واگرچه بیشترشعراء بین نسیب وتشبیب تفاوتی قائل نشده وهردورا مرادف یکدیگر ذکر کرده وبفرق آن دو التفات ننموده‌اند وهرغزل که در اول قصائد بر مقصود شعرمقدم افتاده‌است، ازشرح محنت ایام‌وشکایت فراق ووصف‌های گوناگون طبیعت وغیر آن‌را «نسیب وتشبیب» خوانده‌اند اما چنانکه گفتیم : اگرچه هردو در یك مضمون وبریك قالب وبریك روش میباشند ولی نسیب غزلی است که شاعرعادتاً مقدمهٔ‌قصیده مینهد وتشبیب محدودتر ازنسیب است وبذکراحوال جوانی وبالاخص جوانی خود شاعر اختصاص یافته است .

تفاوت غزل و تغزل :

وبنا برآنچه بیان شد تغزّل[2] غزلیست که درمقدمهٔ قصیده قرار میگیرد و

۱ـ نظیر : کثّیر وقیس وذریح ومجنون بنی عامروامثال ایشان درعرب که هریك را با زن تعلقی قلبی بوده‌است (المعجم ص ۳۰٤)

۲ـ تغزل بطوراعم که شامل نسیب وتشبیب هم میشود مراد ماست .

غزل اشعار عاشقانه‌ایست که جدا و منفرد ساخته میشود و تفاوت این دو بشرح زیراست :

۱ـ تغزل درمقدمهٔ قصائد ولی غزل مستقل است .

۲ـ کلمات غزل رقیقتر و لطیفتر از انواع دیگر شعر است و تغزل چون درمقدمهٔ قصیده است خواه ناخواه هم آهنگی با دنبالهٔ قصیده دارد؛ بخصوص که تغزلها درموقعی بیشتر سروده شده که هنوز غزل رقت و لطافت و سوز و گداز امروزی را نداشته است . ۱

۳ـ غزل بر اوزانی خوش ومطبوع نهاده میشود ولی تغزل در کلیه اوزانی که قصیده سرائیده میشود بنامیگردد .

۴ـ تغزل ازقصیده بریده نمیشود وبتنهایی بکار نمیرود .

۵ـ درتغزل بخصوص درتشبیب ابیات بایکدیگر غالباً ارتباط معنوی دارند در حالیکه درغزل این نکته معمولا رعایت میشود وابیات مرتبط بایکدیگر نیستند .



۱ـ رجوع: بدیوان فرخی سیستانی ، عنصری ، منوچهری وشاعران هم عصر آنان .

بر این چکامه آفرین کند کسی
که پارسی شناسد و بهای او
«ملك‌الشعراء بهار»

« چامه یا چکامه »

دو کلمهٔ چامه وچکامه که لفظی شیوا و پارسی است معمولا بقصیده اطلاق میشود و چکامه سرا و چامه گو بمعنی قصیده سراست ، ولی گاه بغزل نیز چامه گفته‌اند وحتی بمطلق شعرپارسی نیز چامه و چکامه نام نهاده‌اند ؛ اما آنچه امروز همگان بر آن متفقند چامه وچکامه دونام برازندهٔ غزل‌وقصیده است . [1]

خلاصهٔ مطلب یا اصطلاحات خاص قصیده :

پس بنا بر آنچه درباب قصیده گفته شدمعلوم گردید ، که این طرز شعر بسبب توجه خاصی که بدان معطوف بـوده آرایشها و اصطلاحاتی از قبیل : چامه ، چکامه ، مطلع ، حسن مطلع ، نسیب ، تشبیب ، تغزل ، تخلص ، حسن تخلص ، اعتذار ، حسن اعتذار ، شریطه ، تأبید ، مقطع ، حسن مقطع بخود گرفته است وازاینهاآنچه حنبهٔ محاسن شعری دارد بتفصیل درفصل صنایع شعری بیان خواهیم کرد .

نمونهٔ قصیده با تغزل :

از عنصری :

هر سؤالی کز آن لب سیراب
دوش کردم ، مرا بداد جواب

۱ـشرح‌وبسط مطلب مرتبط باتاریخ ادبیات‌است . ودرفصل مربوط نیز بدین مطلب‌بازاشارتی خواهیم نمود .

گفتمش: جز بشب نشاید دید | گفت : پیدا بود بشب مهتاب !
گفتم: آتش بچهره‌ات که فروخت | گفت: آنکو دل تو کرد کباب!
گفتم : اندرعذاب عشق توام | گفت: عاشق نکو بود بعذاب !
گفتم : ازچیست روی راحت من | گفت : درخدمت امیر شتاب !
گفتم : آن میر ناصر دین | گفت: آن مالك ملوك رقاب .

و از تغزلات نیکوی فرخی :
دل من همی داد گویی گوایی
که باشد مرا روزی از تو جدایی

بلی هر چه خواهد رسیدن بمردم
بر آن دل دهد هر زمانی گوایی

من این روز را داشتم چشم و زین غم
نبوده است با روز من روشنایی

جدایی گمان برده بودم و لیکن
نه چندان که یکسو نهی آشنایی !

که دانست کز تو مرا دید باید
بچندان وفا اینهمه بیوفایی ؟ !

همه دشمنی از تو دیدم ، و لیکن
نگویم که تو دوستی را نشایی

نگارا من از آزمایش به آیم
مرا باش تا بیش از این آزمایی

و از تغزلهای مشهور فرخی :

نمونهٔ تغزل باوصف طبیعت :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

خاك‌را چون ناف آهومشك‌زاید بیقیاس
بیدرا چون پرّ طوطی برگ‌روید بیشمار

دوش وقت نیمشب بوی بهار آورد باد

حبذا باد شمال و خرما بوی بهار

باد گویی مشك سوده دارد اندر آستین

باغ گویی لعبتان جلوه دارد در کنار

نسترن لؤلؤی بیضا دارد اندر مرسله

ارغوان لعل بدخشان دارد اندر گوشوار

باغ، بوقلمون لباس و، شاخ بوقلمون نمای

آب مروارید گون و، ابر مروارید بار

داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود

کاندرو از خرمی خیره بماند روزگار

سبزه اندر سبزه بینی، چون سپهر اندر سپهر

خیمه اندر خیمه بینی چون حصار اندر حصار... الخ

نمونهٔ قصیدهٔ ساده یا محدود و مقتضب :

از عبدالواسع جبلی :

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا

وز هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه

شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا

گشته‌است باژگونه همه رسمهای خلق

زین عالم نبهره [1] و گردون بیوفا

۱- نبهره بمعنی قلب وناسره ومخصوصاً سیم ناسره ودون وفرومایه (برهان)

هر عاقلی بزاویه‌یی مـانده ممتحن

هـر فاضلی بداهیه‌یی گشته مبتلا

گر مـن نکو شمی بتواضع نبینمی

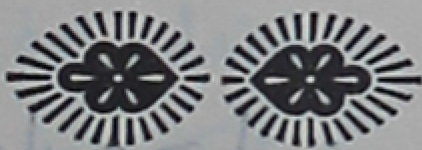
از هر خسی مذلت و از هر کسی عنا

با اینهمه که کبر نکوهیده عادتیست

آزاده را همی ز تـواضع رسد بلا

آمد نصیب من زهمه مردمان دو چیز

ازدشمنان خصومت و ازدوستان ریا. ۱ . . .الخ



۱ـ تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد محترم دکترذبیح‌الله صفا مجلد ۲ ص ۶۵۱

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنبالهٔ کار خویش گیرم

«سعدی»

« ترجیع بند »

اصطلاحات واسطة العقد ـ برگردان ـ بند ـ خانه ـ رشته ـ نام دیگر ترجیع بند ـ یك شرط در ترجیع بند ـ تعداد ابیات ترجیع ـ مشهورترین ترجیع بندهای پارسی ـ موضوعهایی که برای ترجیع مناسب است ـ ترجیعات تمام مطلع یا مسمط ترجیعات ـ نمونهٔ ترجیع سعدی ـ نمونهٔ ترجیع معروف هاتف :

اصطلاحات واسطة العقد و برگردان و بند وخانه ورشته :

ترجیع بمعنی بر گردانیدن است و درعلم بدیع عبارت از رشته اشعاریست که در بخشهایی هموزن سروده میشود و دراین بخشها وزنها متحد ، ولی قافیه ها مختلف هستند و در فواصل هر بخش یك بیت مفرد را عیناً تکرار میکنند و این بیت اجنبی مکررشده را «**واسطة العقد**» یا «**برگردان**» نام نهاده، وبخشهای هم وزن را «**خانه**» یا «**رشته**» یا «**بند**» اصطلاح کرده اند .

قصیدهٔ ترجیع :

یك شرط در ترجیع :

و گفته اند در ترجیع بند که بدان «**قصیدهٔ ترجیع**[1]» هم گفته‌شده، شرط است که آخر هر بخش برای بیت ترجیع آماده ومستعد باشد .

۱ـ المعجم ص ۲۹۵

تعداد ابیات ترجیع

ابیات ترجیع بند معمولا مشتمل بر پنج یاشش یا هفت بیت است ولی بیشتر از آنهم سروده‌اند .

مشهورترین ترجیع بندهای پارسی :

مشهورترین ترجیع بندهای پارسی ترجیع بند مشهور سعدی وهاتف اصفهانی است ولی دیگران نظیر عراقی[1] وجامی و بابافغانی و شیخ بهایی ووحشی بافقی[2] و غیره نیز ترجیع بند های خوبی سروده‌اند .

موضوعهایی که برای ترجیع بند مناسب است :

ترجیع بند درواقع غزلیست که یك سطر (همان واسطةالعقد) اضافه دارد، بنابر این غالباً برای موضوعهای عشقی و آنچه درغزل گفتیم مناسب است و بیشتر ترجیعات نیز شامل‌مسائل غزلی‌واحساساتی‌است بخصوص درموضوعات ومفاهیم عشق‌عرفانی که نیك مساعد و شایسته است . و نمونهٔ آنرا در ترجیع بند مشهور هاتف اصفهانی ملاحظه خواهیم نمود .

ترجیعات تمام مطلع یا مسمط ترجیع و ترکیب‌ها:

نوعی‌ترجیعات هم‌داریم که درتمام مصراعها (بشیوهٔ مسمط)قافیه را شاعر رعایت کرده‌است ، این قبیل ترجیع وتر کیبها را بنام تعداد ابیات آن **مربع ترکیب** ، **مخمس ترکیب** ، وامثال آن نامیده و بعضی آنرا **ترجیعات تمام مطلع** خوانده‌اند.چه ،توجه داریم که‌ترجیعات‌وتر کیبات و مسمط و قطعه بواقع استقلال ذاتی ندارند وخود نوعی قصیده هستند و حتی بعضی از اصحاب بدیع آنها را قصائد

۱- عراقی حدود چهل بند ترجیع دارد که بیت‌های برگردان‌آن‌این ابیات‌است :

در میکده میکشم سبویی ــــ باشد که بیابم از تو بویی

می‌بین‌رخ‌جانفزای‌ساقی ــــ در جام جهان نمای ساقی

که همه اوست هرچه هست‌یقین ــــ جان و جانان ودلبرو دل و دین

که بغیر تودر جهان‌کس نیست ــــ جز تو موجود جاودان‌کس نیست

۲-باواسطةالعقداین‌بیت: ماگوشه‌نشینان‌خراباتالستیم ــــ تا بوی‌می‌هست در این میکده‌مستیم

ترجیع و قصائد ترکیب هم نام نهاده‌اند[1] و همچنانکه قصائد تمام مطلع داریم چه مانع دارد که ترجیعات تمام مطلع هم داشته باشیم.[2]

نمونهٔ ترجیع بند مشهور سعدی : [3]

در عهد تو ای نگار دلبند — بس عهد که بشکنند و سوگند
دیگر نرود بهیچ مطلوب — خاطر که گرفت با تو پیوند
از پیش تو راه رفتنم نیست — همچون مگس از برابر قند
عشق آمد و رسم عقل برداشت — شوق آمد و بیخ صبر برکند
در هیچ زمانه یی نزادست — مادر بجمال چون تو فرزند
با دست نصیحت رفیقان — و اندوه فراق کوه الوند
من نیستم ار کسی دگر هست — از دوست بیاد دوست خرسند
این جور که می بریم تا کی ؟ — وین صبر که می کنیم تا چند ؟
چون مرغ بطمع دانه در دام — چون گرگ به بوی دنبه دربند
افتادم و مصلحت چنین بود — بی بند نگیرد آدمی پند
مستوجب این و بیش از ینم — باشد که چو مردم خردمند :

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنبالهٔ کار خویش گیرم

۱ـ مرحوم بهار مینویسد : «. . . ومسمط وترجیع بند ومستزادها جزء قصاید محسوب میشوند واعراب مثنویات راهم قصیده مینامیده‌اند وقطعه‌یك پاره‌ازقصیده است که دارای مطلع نباشد. رجوع بفرمائید به «شعر در ایران بقلم مرحوم بهار ص۸۰ که مستخرج از سال پنجم مجلهٔ مهر و مجلهٔ پیام نو است.

۲ـ رجوع : مجلد دوم آتشکدهٔ آذر ذیل شاعران کرمان (وحشی بافقی) بتصحیح و حواشی دوست دانشمندآقای دکترحسن‌سادات ناصری.

۳ـ این ترجیع بند دارای ۲۲ بند و هر بند از ۷ تا ۱۲ بیت دارد ، و ابتدای ترجیع این بیت است :

ای‌سرو بلند قامت دوست — وه‌وه که‌شمایلت چه‌نیکوست!

و دو بندآنرا کامل ذکر کرده‌ایم.

ای زلف تو هر خمی کمندی | چشمت بکرشمه چشم بندی
مخرام بدین صفت مبادا | کز چشم بدت رسد گزندی
ای آینه ایمنی که ناگاه | در تو رسد آه دردمندی
یا چهره بپوش یا بسوزان | بر روی چو آتشت سپندی
دیوانهٔ عشقت ای پریروی | عاقل نشود بهیچ بندی
تلخست دهان عیشم از صبر | ای تنگ شکر بیار قندی
ای سرو بقامتش چه مانی ؟ | زیباست ولی نه هر بلندی
گریم بامید و دشمنانم | بر گریه زنند ریشخندی
کاجی[2] ز درم در آمدی دوست | تا دیدهٔ دشمنان بکندی
یارب چه شدی اگر برحمت | باری سوی ما نظر فکندی ؟
یك چند بخیره عمر بگذشت | مِن بَعد برآن سرم که چندی :

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنبالهٔ کار خویش گیرم

شد موسم سبزه و تماشا | بر خیز و بیا بسوی صحرا
کان فتنه که روی خوب دارد | هر جا که نشست خاست غوغا
صاحب نظری که دید رویش | دیوانهٔ عشق گشت و شیدا
. . . .
چشم از پی دیدن تو دارم | من بی تو خسم کنار دریا
سعدی غم دل نهفته میدار | تا می نشوی ز غیر رسوا
گفتست مگر حسود با تو | زنهار مرو ازین پس آنجا
من نیز اگرچه ناشکیبم | روزی دو برای مصلحت را :

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنبالهٔ کار خویش گیرم

---

۱ - کاشکی : و در نسخه های چاپی ، ای کاش زدر . کلیات سعدی بتصحیح مرحوم فروغی ص ۳۶۶ .

ای چون لب لعل تو شکر نی | بادام چو چشمت ای پسر نی
جز سوی تو میل خاطرم نه | جز در رخ تو مرا نظر نی
خوبان جهان همه بدیدم | مثل تو بچابکی دگر نی
. . . .
آوازهٔ من ز عرش بگذشت | وز درد دلم ترا خبر نی
باز آیم اگر دهی اجازت | ای راحت جان من، و گرنی:

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنبالهٔ کار خویش گیرم

نمونهٔ ترجیع بند معروف [1] هاتف اصفهانی :

ای فدای تو هم دل و هم جان | وی نثار رهت هم این و هم آن
دل رهاندن ز دست تو مشکل | جان فشاندن بپای تو آسان
بندگانیم جان و دل در کف | چشم بر حکم و گوش برفرمان
گر سر صلح داری ، اینك سر | ور سر جنگ داری ، اینك جان
دوش از شور عشق و جذبهٔ عشق | هر طرف میشتافتم حیران
آخر کار ، شوق دیدارم | سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور ، خلوتی دیدم | روشن از نور حق ، نه از نیران
پیری آنجا به آتش افروزی | بادب گرد پیر ، مغبچگان !
عود و چنگ و نی و دف و بربط | شمع و نقل و گل و مل وریحان
پیر پرسید کیست این ؟ گفتند : | عاشقی بی قرار و سرگردان!
گفت : جامی دهیدش از می ناب | گرچه ناخوانده باشد این مهمان!
ساقی آتش پرست و آتش دست | ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم، نه عقل ماند و نه هوش | سوخت هم کفر ازآن و هم ایمان
مست افتادم و در آن مستی | بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن می شنیدم از اعضاء | همه حتّی الورید و الشّریان:

---

[1] – این ترجیع بند عرفانی مفصل است و دو بند آنرا ما در اینجا بشاهد آوردیم .

که یکی هست و هیچ نیست جزاو
وحده لا اله الّا هو

از تو ای دوست نگسلم پیوند — گر به تیغم برند بند از بند
الحق ارزان بود ز ما صد جان — وز دهان تو نیم شکرخند
ای پدر پند کم ده از عشقم — که نخواهد شد اهل این فرزند
پند آنان دهند خلق ای کاش — که ز عشق تو می دهندم پند
من ره کوی عافیت دانم — چکنم ؟ کاو فتاده ام بکمند
در کلیسا بدلبری ترسا — گفتم ای دل بدام تو دربند !
ای که دارد بتار زنّارت — هر سر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی ؟ — ننگ تثلیث بر یکی تا چند؟!
نام حق یگانه چون شاید ؟ — که اب و ابن و روح قدس نهند !
لب شیرین گشود و با من گفت — وز شکر خند ریخت از لب قند !
که گر از سرّ وحدت آگاهی — تهمت کافری بما مپسند
در سه آیینه شاهد ازلی — پرتو از روی تابناك افکند
سه نگردد بریشم ار اورا — پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما در این گفتگو که از یکسو — شد ز ناقوس این ترانه بلند:

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الاّ هو

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
داستان غم پنهانی من گوش کنید
«وحشی»

ترکیب بند

تعریف - تفاوت ترکیب بند با ترجیع بند - موضوعهایی که برای ترکیب بند مناسب است - اقسام ترکیب بند - نام اعم ترکیب - بندهای هم قافیه - قسم دیگر - استادان این فن - مربع ترکیبهای پرشور وحشی بافقی - ترکیب بند مشهور جمال الدین محمد عبدالرزاق .

تعریف ترکیب بند و تفاوت آن با ترجیع بند :

ترکیب بند از هر حیث مانند ترجیع بند است ، یعنی از بخشهای متفق الوزن و مختلف القافیه ساخته شده و تنها تفاوتی که با آن دارد اینست که :

بیت بر گردان آن درهر بند ازحیث مضمون وقافیه متغیراست ومانندترجیع بندثابت ومکرروبریك عبارت نیست .

موضوعهایی که برای ترکیب بند مناسب است :

ترکیب بند هم مانند ترجیع بند برای افکارغنایی وعرفانی و مدح بکارمیرود ، وچون درترکیب بند ، بیت ترجیع عیناً تکرار نمیشود ، برای نظم مطالب طولانی تر و مفصل تر مناسبت بهتری دارد .

اقسام ترکیب بند :

ترکیب بند بسته بتعداد ابیات آن بنام : ترکیب بند مسدس ومثمن [1] (نظیر مربع ترکیب بندهای وحشی بافقی) وغیره نام دارد ، و غالباً مسدس یعنی شش بیتی آنرا بیشتر سروده اند ، و نوع معشر (ده بیتی) و بیشتر از آن نادر است .

نام عام ترکیب بند :

ودرضمن، تذکار این نکته مفید است که نام اعم ترجیع بند وترکیب بند « **ترجیع** » است وجمع آن « **ترجیعات** » در دواوین شاعران بهردو نوع اطلاق شده‌است ومؤلف المعجم نیز هر دو را ذیل ترجیع توضیح داده است [2]

قافیهٔ واسطة العقدها :

نکتهٔ دیگر اینکه ترکیب بند از نظر قافیهٔ واسطة العقدها بر دو قسم‌است : ممکن‌است واسطة العقدهای تمام بندها بریك قافیه باشد [3] و ممکن است برقافیه‌های متعدد و متنوع بنا کنند ، ولی بیشتر بنوع متعدد توجه کرده‌اند .

استادان این فن :

واگرچه کثیری ازشاعران بلندپایهٔ زبان پارسی باین نوع شعر طبع آزمایی کرده‌اند ، واز اواخر قرن چهارم و اوایل سدهٔ پنجم ترکیب بندهایی نظیر ترکیب بند های فرخی سیستانی دردست داریم، اما ازسدهٔ ششم سرودن ترکیب بند، روبفزونی نهاد واستادانی بتدریج نظیر قطران تبریزی پیدا شدند و مخصوصاً جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی ترکیب بندی بسیارزیباو نغزوپر معنی در نعت وستایش حضرت رسول اکرم(ص) سرود وبعد ترکیب بند پرشور و اشتیاق وردمند وحشی بافقی بسیار جالب و مشهور است که چند بند آن اینك ذکر میشود :

۱ـ ترکیب بند جمال الدین محمد عبدالرزاق نه بیتی است .

۲ـ المعجم: ص ۲۹۵

۳ ـ نیز.

نمونهٔ مربع ترکیب مشهور وحشی :

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
قصهٔ بی سر و سامانی من گوش کنید
داستان غم پنهانی من گوش کنید
گفتگوی من وحیرانی من گوش کنید
شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کی ؟
سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی ؟

روزگاری من ودل ساکن کویی بودیم
تابع خوی بت عربده جویی بودیم
عقل و دین باخته دیوانهٔ رویی بودیم
بستهٔ سلسلهٔ سلسله مویی بودیم
کس در آن سلسله غیرازمن دلبند نبود
یك گرفتار ازاین جمله که هستند نبود

نرگس غمزه زنش اینهمه بیمار نداشت
سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
اینهمه مشتری و گرمی بازار نداشت
یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
اول آنکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنایی او
داد رسوائی من شهرت زیبایی او
بس که دادم همه جا شرح دلارایی او
شهر پر گشت ز غوغای تماشایی او

این زمان عاشق سر گشته فراوان دارد
کی سر برگ من بی‌سروسامان دارد ؟

چاره اینست و ندارم به ازاین‌رای دگر
که دهم جای دگر دل بدلارای دگر
چشم خود فرش کنم زیر کف‌پای دگر
بر کف پای دگر بوسه زنم جای دگر
بعدازاین‌رای‌من اینست وهمین خواهد بود
من براین هستم و البته چنین خواهد بود

پیش او یارنو ویار کهن هردویکی‌است
حرمت مدعی‌وحرمت‌من هردویکیست
قول‌زاغ وغزل‌مرغ‌چمن هردویکیست
نغمهٔ بلبل و فریاد زغن هر دو یکیست
این ندانسته که قدر همه یکسان نبود
زاغ را مرتبهٔ مرغ خوش الحان نبود

چون چنینست پی کار دگر باشم به
چند روزی پی دلـدار دگر باشم به
عندلیب گل رخسار دگر باشم به
مرغ خوش نغمهٔ گلزار دگر باشم به
نو گلی کو که شوم بلبل‌دستان سازش
سازم از تازه جوانان چمن ممتازش

گرچه ازخاطروحشی‌هوس‌روی‌تورفت
شددل‌آزرده وآزرده دل از کوی‌تورفت

از دلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت

با دل پر گله از ناخوشی خوی تورفت

حاش لله که وفای تو فراموش کند

سخن مصلحت آمیز کسان گوش کند



نمونهٔ مسدس ترکیب وحشی بافقی:

ای گل تازه که بویی ز وفا نیست ترا

خبر از سر زنش خار جفا نیسب ترا

رحم بر بلبل بی برگ و نوا نیست ترا

التفاتی باسیران بلا نیست ترا

ما اسیر غم و اصلا غم ما نیست ترا

با اسیران بلا رحم چرا نیست ترا؟

فارغ از عاشق غمناك نمی باید بود

جان من اینهمه بی باك نمیباید بود

همچو گل چند بروی همه خندان باشی

همرهٔ غیر بگلگشت گلستان باشی

زان بیندیش که از کرده پشیمان باشی

هر زمان با دگری دست و گریبان باشی

جمع با جمع نباشند و پریشان باشی

یاد حیرانی ما آری و حیران باشی

ما نباشیم که باشد که جفای تو کشد

بجفا سازد و صد جور برای تو کشد

شب بکاشانهٔ اغیار نمیباید بود

غیر را شمع شب تار نمیباید بود

همه جا با همه کس یار نمیباید بود

یار اغیار دل آزار نمیباید بود

تشنهٔ خون منِ زار نمیبـاید بود

تا باین مرتبه خونخوار نمیباید بود

من اگر کشته شوم باعث بد نامی تست

موجب شهرت نا کامی وخود کامی تست

دیگری جز تو مرا اینهمه آزار نکرد

جز تو کس در نظر خلق مراخوار نکرد

آنچه کردی تو بمن هیچ ستمکار نکرد

هیچ سنگین دل بیداد گر اینکار نکرد

این ستمها دگری با منِ بیمار نکرد

دیگری اینهمه آزار من زار نکـرد

گر ز آزردن من هست غرض مردن من

مردم آزار مکش از پـی آزردن من

جان من سنگدلی دل بتو دادن غلطاست

چشم امید بروی تو گشادن غلط است

بر سرراه تو چون خاك فتادن غلط است

روی بر کرده براه تو نهادن غلط است

رفتن اولی‌است ز کوی تو ستادن‌غلطاست

جان شیرین بتمنای تو دادن غلط است

تو نه آنی که غم عاشق زارت بـاشد

چون‌شود‌خاك بر آن‌خاك گذارت باشد

مدتی هست که حیرانم و تدبیری نیست
عاشق بی سر و سامانم و تدبیری نیست
از غمت سر بگریبانم و تدبیری نیست
خون دل رفته بدامانم و تدبیری نیست
از جفای تو بدینسانم و تدبیری نیست
چه توان کرد پشیمانم و تدبیری نیست
شرح درماندگی خود بکه تقریر کنم؟
عاجزم چارهٔ من چیست چه تدبیر کنم؟

نخل نو خیز گلستان جهان بسیار است
گل این باغ بسی سرو روان بسیار است
جان من همچو توغارتگر جان بسیار است
نه که غیر از تو جوان نیست جوان بسیار است
با لب همچو شکر تنگ دهان بسیار است
نه که غیر از تو جوان نیست جوان بسیار ست
دیگری اینهمه بیداد بعاشق نکند
قصد آزردن یاران موافق نکند

مدتی شد که در آزارم و میدانی تو
بکمند تو گرفتارم و میدانی تو
داغ شوق تو بجان دارم و میدانی تو
از غم عشق تو بیمارم و میدانی تو
خون دل از مژه میبارم و میدانی تو
از برای تو چنین زارم و میدانی تو
از زبان تو حدیثی نشنودم هرگز
از تو شرمنده بیك حرف نبودم هرگز

آنچنان باش که من از تو شکایت نکنم
پیش مردم ز جفای تو حکایت نکنم
از تو قطعاً طلب لطف و عنایت نکنم
همه جا قصهٔ درد تو روایت نکنم
شرح این قصهٔ بیحد و نهایت نکنم
خویش را شهرهٔ هر شهر و ولایت نکنم

خوش کنی خاطر وحشی بنگاهی سهل است
سوی او گوشهٔ چشمی زتو گاهی سهل‌است [1]

نمونهٔ ترکیب‌بند جمال‌الدین عبدالرزاق :

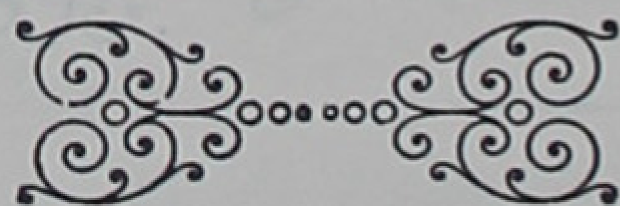
و اینك نمونهٔ ترکیب بند مشهور جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی در نعت رسول اکرم (ص) که زیب و زینت این صفحات میگردد ، این قصیدهٔ ترجیع که از ترکیب‌بندهای بسیار نیکو و مطبوع زبان پارسی است بیشتر ابیات آن لفظاً و معنیً عذب و روان و محکم افتاده است :

ای از بر سدره شاه راهت — وی قبهٔ عرش تکیه گاهت
ای طاق نهم رواق بالا — بشکسته ز گوشهٔ کلاهت
هم عقل دویده در رکابت — هم شرع خزیده در پناهت
این چرخ کبود ژنده دلقی — در گردن پیر خانقاهت
مه طاسك گردن سمندت — شب طرّه پرچم سیاهت
چرخ ارچه رفیع ، خاك پایت — عقل ارچه بزرگ ، طفل راهت
جبریل مقیم آستانت — و افلاك حریم بارگاهت
خوردست قدر ز روی تعظیم — سو گند بروی همچو ماهت

۱ــ این ترکیب بند دارای ۱۷ بند است که ۹ بندآن در اینجا آورده شده ، رجوع : بدیوان وحشی بافقی بتصحیح دانشمند عزیزآقای دکتر حسین نخعی .

ایزد که رقیب جان خرد کرد
نام تو ردیف نام خود کرد

ای نام تو دستگیر آدم — وی خلق تو پایمرد عالم
فراش درت کلیم عمران — چاوش رهت مسیح مریم
از نام محمدّست میمی — حلقه شده این بلند طارم
تو در عدم و گرفته قدرت — اقطاع وجود زیر خاتم
در خدمتت انبیا مشرف — وز حرمتت آدمی مکرّم
از سعی مبارك تو رفته — هم با سر حرفهٔ خود آدم
نا بوده بوقت خلوت تو — نه عرش و نه جبرئیل محرم
نایافته عزّ التفاتی — پیش تو زمین و آسمان هم
کونین نواله یی [ز جودت — افلاك طفیلی وجودت [1]



۱ــ این ترکیب بند ۱۱ بند است که دو بند اول آن ذکر شد رجوع : بدیوان جمال الدین عبدالرزاق .

خیزید وخز آرید که هنگام خزانست
باد خنك از جانب خوارزم وزانست
« منوچهری »

« مسمّط »

اشتقاق و وجه تسمیهٔ مسمّط ـ تعریف مسمط ـ روش مسمطهای قدیم ـ گویندگان مسمطهای چهارپاره ـ نمونهٔ اینقبیل و چهار پارهٔ مشهور امیر معزّی ـ مسمطهای جدید ـ تعداد مصراعها ـ اسامی مسمط ها ـ مربع ، مخمس ، مسدس و غیره ـ مسمطهای تضمینی ـ استادان این فن ـ نمونهٔ مسمطهای استاد منوچهری و دیگران .

اشتقاق و وجه تسمیه و تعریف مسمّط :

مسمط از « سُمط » و مصدر « تسمیط » آمده‌وتسمیط [1] یعنی رشته کردن و بنخ کشیدن مروارید است . و مسمط یعنی برشته کشیده شده ، و در اصطلاح اهل فن عبارتست از چند مصراع بر یك وزن و یك قافیه که یك مصراع آخر آن برقافیهٔ جداگانه باشد و باز مجدد بندی دیگر بهمان شیوه آغاز شود و در هر رشته نیز قافیهٔ مصراعهای آخر یکسان است .

روش مسمط های قدیم و گویندگان آن :

۱ـ المنجد ـ منتهی‌الارب.

ولی مسمطهای قدیم برشعری اطلاق میشده که هر بیت آن چهار پاره داشته [1] و سه پارهٔ نخست دارای سجعی واحد و مخالف با قافیه بوده و رعایت آن سجع در بیت اول نمیشده است .

و از شاعرانی که بدین نوع سروده اند : امیدی رازی و عبدالواسع جبلی و امیر معزی را میتوان نام برد که چند مثال از آن قسم نیز ذیلا مندرج میگردد :

مثال چهار پاره از امیدی رازی :

کومحرمی که باوی گویم حکایت دل ویرانه یی و دروی دیوانه‌یی‌است عامل

ویرانه‌یی که تدبیر دروی نکرده تأثیر دیوانه‌یی که‌زنجیر او را نکرده عاقل

بر داور سخندان این نکته نیست پنهان کاندیشهٔ پریشان نبود بشعر مایل

طبعم زهر که بودی گوی سخن ربودی لکن اگر نبودی در خانه ام محصل

عبدالواسع جبلی :

چون زین جهان پرهوس، ایمن نخواهد بود کس

می‌خورد باید هر نفس، چندین نباید خورد غم

از دور آدم تا کنون ، دلهابسی گردیده خون

آگه نشدیك کس که‌چون، رفتست در قسمت قلم

مسمط چهار پاره مشهور امیرمعزی :

ای ساربان‌منزل‌مکن ، جز در دیار یار من

تا یك زمان زاری کنم ، بر ربع و اطلال و دمن

ربع‌ازدلم پرخون کنم، خاك دمن گلگون کنم

اطلال را جیحون کنم ، از آب چشم خویشتن

از روی یار خرگهی ، ایوان همی بینم تهی

وزقدآن سرو سهی ، خالی همی بینم چمن

۱- رجوع بفرمایید به «چهارپاره».

برجای رطل وجام می ، گوران نهادستند پی
برجای چنگ و نای و نی، آواز زاغ است وزغن!
آنجا که بود آن دلستان با دوستان در بوستان
شد گرگ و روبه را مکان شد کوف و کرکس را وطن



مسمط های جدید:

بنا بتعریفی که نخست ازمسمط کردیم، امروز مسمط بنوع دیگری از شعر اطلاق میشود و باتسمیط عربی فرق دارد، واز قرن پنجم مسمط روش تازهٔ مذکور را بخود گرفت، ومصراعهایی مرکب ازچندخانه ساختند که هرخانه را چهار یا پنج یاشش مصرع شامل، وهمهٔ مصراعها باستثنای مصرع آخر بیك قافیه است و مصرعهای آخر هم تا پایان مسمط همگی دارای قافیه واحد میباشند.

تعداد مصراعها:

اسامی مسمطها :
(مربع - مخمس - مسدس)

ضمناً باید دانست که مسمط «اسم عام» این نوع شعر است، و مسمط را بسته بتعداد مصراعها بنامهای : **«مربع»** **« مخمس»** **«مسدس»** **« مسبع »** **«مثمن»** و **« معشر۱»** مینامند .

مسمطهای تضمینی :

و گاه شاعر یکی ازاشعار شاعران دیگر را بدین سبك تضمین۲ میکند، یعنی قبل از هر بیت غزل چند مصرع بامعنی متناسب بقافیهٔ اولین مصراع بیت تضمین شده ازخود میآورد.

وغالباً این نوع مسمطهای تضمینی را مخمس یامسدس کنند نظیر مخمس ذیل که مرحوم بهار بمناسبت هفتصدمین سال تصنیف گلستان تضمین کرده است :

مسمط تضمینی
ملك الشعراء بهار:

سعدیا چون تو کجا نادره گفتاری هست یا چو شیرین سخنت نخل شکرباری هست

۱- مسمط معمولا ازده مصرع تجاوز نکند . ۲- رجوع بتضمین .

یاچو بستان و گلستان تو گلزاری هست | هیچم ار نیست تمنای توام باری هست
«مشنوای دوست که غیر از تو مرا یاری هست | یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست»

✡ ✡ ✡

لطف گفتار توشد دام ره مرغ هوس | بهوس بال زد و گشت گرفتار قفس
پای بند تو ندارد سر دمسازی کس | موسی اینجا بنهد رخت بامید قبس
«بکمند سر زلف تو نه من افتادم و بس | که بهر حلقهٔ زلف تو گرفتاری هست»

✡ ✡ ✡

بی گلستان تو دردست بجز خاری نیست | به‌ز گفتار تو بی‌شائبه ، گفتاری نیست
فارغ ازجلوهٔ حسنت درودیواری نیست | ای که در دار ادب غیر تو دیاری نیست
«گر بگویم که مرا باتوسروکاری نیست | در و دیوار گواهی بدهد کاری هست»

✡ ✡ ✡

دل ز باغ سخنت و رد کرامت پوید | پیرو مسلك تو راه سلامت پوید
دولت نام تو حاشا که تمامت جوید | کاب گفتار تو دامان قیامت شوید
«هر که عیبم کند ازعشق وملامت گوید | تا ندیده است ترا برمنش انکاری هست»

✡ ✡ ✡

روز نبود که بوصف توسخن سر نکنم | شب نباشد که ثنای تو مکرر نکنم
منکر فضل ترا نهی ز منکر نکنم | نزد اعمی صفت مهر منور نکنم
« صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم ؟ | همه‌دانند که درصحبت گل خاری هست»

✡ ✡ ✡

هر که را عشق نباشد نتوان زنده شمرد | وانکه جانش زمحبت اثری یافت نمرد
تربت پارس چوجان جسم تودرسینه‌فشرد | لیك در خاك وطن آتش عشقت نفسرد
« باد خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد | آب هرطیب که در کلبهٔ عطاری هست»

✡ ✡ ✡

سعدیا نیست بکاشانهٔ دل غیر تو کس | تانفس هست بیاد تو برآریم نفس

مابجز حشمت و جاه تو نداریم هوس	ای دم گرم تو آتش زده در ناکس و کس

«نه من خام طمع عشق تو میورزم و بس	که چو من سوخته درخیل تو بسیاری هست»

☆ ☆ ☆

کام جان پرشکر ازشعر چو قندتو بود	بیت معمور ادب طبع بلند تو بود
زنده جان بشر ازحکمت و پند تو بود	سعدیا گردن جانها بکمند تو بود

«من چه درپای تو ریزم که پسند تو بود	سروجان را نتوان گفت که مقداری هست»

☆ ☆ ☆

راستی دفتر سعدی بگلستان ماند	طیباتش بگل و لاله و ریحان ماند
اوست پیغمبر و آن نامه بفرقان ماند	وانکه اورا کند انکار بشیطان ماند

«عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند	داستانیست که برهر سر بازاری هست [1]»

☆ ☆ ☆

استادان این نوع : فردشاخص مسمط سرای ایران استاد منوچهری [2] دامغانی است که مسمطهای زیبای او ورد زبانهاست همینطور لامعی گرگانی و سعدی و محرم یزدی [3] و ادیب الممالك فراهانی و دیگران هم مسمط های خوبی دارند .

تغزلهای مسمط : برخی مسمطهای منوچهری بصورت تغزل است ، یعنی نخست بوصف طبیعت اختصاص یافته است وبعد گریز بمدح ممدوح زده شده ، بنابراین نباید تصور کرد تغزل چنانکه بعضی پنداشته اند منحصر بقصیده است، واینك

۱ـ سعدی نامه ص ٦٤٦

۲ـ منوچهری یازده مسمط مشهوردارد که درنهایت آراستگی است وتجسم طبیعت ووصف می را نیك ماهرانه ازعهده برآمده است مسمطهای مزبور دروصف بهار وخزان و نوروز و مهرگان وصبوحی سروده ودرآنها سلطان محمود غزنوی وامراء عصر راستوده است.

۳ـ رجوع : تاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور هرمان اته ترجمهٔ دکتر رضازادهٔ شفق ص ۲۰۴ - ۲۰۵ و مجمع الفصحاء و دیوان فرهنگ خداپرستی محرم ، وی از خویشان مادری مؤلف بوده وتمام کتاب فرهنگ خداپرستی اومسمط است که دروقایع عاشورا سروده است .

برای مثال چند بیت از «گریزهای» منوچهری در مسمطها را ذیلا مندرج میسازد، این ابیات پس از پایان وصف می یا اوصاف مختلف طبیعت است :

گفت نتوان خوردن قطری از این باده جز بیاد **ملك** مهتر آزاده

مرغ در باغ چو معشوقهٔ سر کش گشته است

که **ملك** را سر آن شد که زند جام عقار [1]

گـل با دو هزار کبر و ناز و صلف [2] است

زیرا که چو معشوقهٔ **خواجه خلف** است [3]

گوید کاین می مـرا نگردد نوشه تا نخورم یاد **شهریار** عدو مال

گویم آنگاه بیارید یکی داروی خواب یاد باد **ملکی** ذو حسبی ، ذو نسبی

گوید که مرا این می مشکین نگوارد الا که خورم یاد **شهی** عادل ومختار [4]

موضوعهایی که برای مسمط مناسب است : مسمط برای تضمین اشعار شاعران دیگر و برای مـدح و مرثیه و مخصوصاً و صفهای طبیعت و آنچه در غزل مساعد است مناسبت دارد و گاه مسمط را در پند و اندرز هم سروده اند .

چند مسمط مشهور

مربع سعدی :

آن ماه دو هفته در نقابست یا حوری دست در خضابست

۱ـ عقار : شراب (منتهی‌الارب)

۲ ـ صلف : خودپسندی و تکبر (نیز)

۳ ـ مراد منوچهری خواجه ابوربیع بن ربیع است .

٤ـ تمام مسمط ها درصفحه ۱۱۹ تا ۱۷۲ دیوان منوچهری بکوشش آقای محمد دبیر سیاقی.

وان وسمه بر ابروان دلبند یا قوس قزح بر آفتابست

سیلاب ز سر گذشت یا را ز اندازه بدر مبر جفا را
باز آی که از غم تو ما را چشمی و هزار چشمه آبست

تندی و جفا و زشتخوئی هر چند که میکنی نکوئی
فرمان برمت بهر چه گوئی جان بر لب و چشم بر خطابست

ای روی تو از بهشت بابی دل بر نمك لبت کبابی
گفتم بزنم بر آتش آبی وین آتش دل نه جای آبست

صبر از تو کسی نیاورد تاب چشمم ز غمت نمی برد خواب
شك نیست که بر ممرّ سیلاب چندان که بنا کنی خرابست

ای شهرهٔ شهر و فتنهٔ خیل فی منظرِك النهارُ و اللیل
هر کو نکند بصورتت میل در صورت آدمی دوابست

ای داروی دلپذیر دردم اقرار ببندگیت کردم
دانی که من از تو بر نگردم چندانکه خطا کنی صوابست

گرچه تو امیر و ما اسیریم گرچه تو بزرگ وماحقیریم
گر چه‌تو غنّی و ما فقیریم دلداری دوستان ثوابست

ای سرو روان و گلبن نو مه پیکر آفتاب پرتو
بستان و بده بگوی و بشنو شبهای‌چنین نه‌وقت خوابست

امشب‌شب‌خلوتست تاروز ای طالع سعد و بخت فیروز
شمعی‌بمیان ما برافروز یاشمع‌مکن که‌ماهتابست [1]



۱- کلیات سعدی باهتمام مرحوم فروغی ص ۲۸ غزلیات

نمونهٔ مسمط معروف خزانیهٔ منوچهری :

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست
باد خنك از جانب خوارزم وزانست
آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزانست
گویی بمثل پیرهن رنگرزانست
دهقان بتعجب سرانگشت گزانست
کاندر چمن و باغ ، نه گل ماند و نه گلنار

طاووس بهاری را دنبال بکندند — پرّش ببریدند و بکنجی بفکندند
خسته بمیان باغ بزاریش پسندند — با او ننشینند و نگویند و نخندند
وین پرّ نگارینش بدو باز نبندند — تا آذر مه بگذرد و آید آزار

و پس از وصف گل‌خجسته ۱ وترنج ونارنج وآبی ونار وسیب «درشش بند» گوید:

دهقان بسحر گاهان کز خانه بیاید — نه هیچ بیارامد و نه‌هیچ بپاید
نزدیك رز آید درِ رز را بگشاید — تادختررز۲ راچه‌بکارست وچه‌شاید
یك دختر دوشیزه بدو رخ ننماید — الاّ همه آبستن والاّ همه بیمار

گوید که شما دخترکان را چه رسیده است ؟
رخسار شما پردگیان را که بدیده است ؟
و زخانه شما پردگیان را که کشیده است ؟
وین پردهٔ ایزد بشما بر که دریده است ؟
تامن بشدم خانه ، در اینجا که رسیده است ؟
گردید بکردار و بکوشید بگفتار

تا مادرتان گفت که من بچه بزادم — از بهر شما من بنگهداشت فتادم
قفلی بدر باغ شما بر ، بنهادم — درهای شما هفته بهفته نگشادم

۱ـ خجسته گل همیشه بهاراست که بفرانسه «Souci» میگویند بمعنی‌اندوه ومنوچهری هم آنرا بهمین صفت بیان نموده.

۲ـ دختررز کنایه ازانگوراست.

کس را بمثل سوی شما بار ندادم
گفتم که بر آیید نکو نام و نکو کار

امروز همی بینمتان «بار گرفته»
وز بار گران جرم تن اوبار[1] گرفته
رخسار کتان گونهٔ دینار گرفته
زهدانکتان بچهٔ بسیار گرفته
پستانکتان شیر بخروار گرفته
آورده شکم پیش وز گونه شده رخسار

من نیز مکافات شما باز نمایم
اندام شما یك بیك از هم بگشایم
از باغ بزندان برم و دیر بیایم
چون آمدمی نزد شما دیر نپایم
اندام شما بربلگد، خرد بسایم
زیرا که شمارا بجز این نیست سزاوار

وپس از وصف تهیهٔ شراب در «سه بند» گوید :

یك روز سبك خیزد، شاد و خوش و خندان
پیش آید و بردارد مهر از درِ زندان[2]
چون در نگرد باز بزندانی و زندان
صد شمع وچراغ اوفتدش برلب و دندان
گل بیند چندان و سمن بیند چندان
چندانکه بگلزار ندیده است و سمنزار



مخمس شیخ بهائی : اصل این غزل از حیاتی و بقولی از اسمعیل هروی است که شیخ بهاء الدین عاملی مشهور بشیخ بهایی آنرا تضمین فرموده :

تا کی بتمنّای وصال تو یگانه
اشکم شود ازهر مژه چون سیل روانه
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
«خواهد بسر آید غم هجران تو یا نه
جمعی بتومشغول و تو غایب زمیانه»

۱ـ اوبار جمع وبر بمعنی چرك وزائد بدن . (منتهی الارب)
۲ـ مراد اززندان «خم» است.

رفتم بدر صومعهٔ زاهد و عابد — دیدم همه راپیش رخت را کع وساجد
در میکده رهبانم و در صومعه زاهد — گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

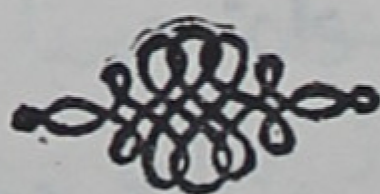
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

آنروز که رفتند حریفان پی هر کار — زاهد بسوی مسجد ومن جانب خمار
حاجی بره کعبه و من طالب دیدار — من یار طلب میکنم او جلوه گه یار

اوخانه همی جوید ومن صاحب خانه

هردر که زدم صاحب آن خانه توئی تو — هرجا که شدم پرتو کاشانه توئی تو
در میکده ودیر چو جانانه توئی تو — مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه



دوشینه پی گلاب میگردیدم — بر طرف چمن
پژ مرده گلی میان گلها دیدم — افسرده چو من
گفتم که چه کردی که چنین میسوزی — ای یار عزیز
گفتا که دمی در این چمن خندیدم — پس وای بمن
« ابوسعید » ۱

مستزاد

معنی لغوی ـ تعریف مستزاد ـ مستزاد از نظر انواع شعر ـ قدیمترین‌مستزاد ـ مستزاد با قافیهٔ مصرع ـ مستزاد بدون‌قافیهٔ مصرع ـ مستزاد با بیت کامل ـ اقسام مستزاد از نظر نوع ـ مستزاد رباعی ـ مستزاد غزل ـ قصیدهٔ مستزاد ـ مطالبی‌که‌برای مستزاد مناسب است ـ مستزادهای مشهور ـ مستزاد خواجوی کرمانی ـ مستزاد مولانا ـ نمونه‌های دیگر .

معنی لغوی و تعریف مستزاد :

مستزاد بمعنی زیاد کرده شده ، و در اصطلاح ، کلام موزونیست که درآخر هر مصراع یك پاره از مصراعی بیفزایند که‌در وزن بدان جزء نیازی نباشد ولی از نظر معنی با مصرع مرتبط است اما محتاج‌بدان هم نیست ، و اگر این قسمت را حذف کنند ، شعر نیز صحیح‌باشد بعبارت دیگر مستزاد آنست که لختی بآخر هر مصرع بیفزایند و در آن قافیه یی دیگر بکار دارند .

۱ـ رباعی مطلق‌آن از ابوسعید ابی‌الخیر است .

مستزاد از نظر انواع شعر :

بعضی مستزاد را ازانواع شعر بحساب نیاورند وآنرا نوعی خاص تلقی نکنند. بلکه این نوع را قسمی تفنّن شعری قلمداد نمایند و از اینروست که برخی مستزاد را درردیف صنایع شعری بحساب آورده اند نه از اقسام شعر پارسی .

قدیمترین مستزاد :

دولتشاه سمرقندی قدیمترین مستزاد را با بن حسام‌هروی نسبت‌داده [1] و بیشترمستزاد هاازمشروطیت‌ببعد سروده شده است .

اقسام مستزاد از نظر قافیه :

مستزاد از نظر قافیه بر چند نوع است : مستزاد با قافیهٔ مصرع و مستزاد بدون قافیهٔ مصرع و مستزاد با بیت کامل .

مستزاد با قافیهٔ مصرع :

در نوع اول . قافیهٔ لخت دوم برابر با قافیهٔ مصراع است نظیر این مستزاد از میرزا سید محمد خراسانی [2] :

در ضمیرم مانده یادی دلکش از روز جوانی — روز عیش و شادمانی
جز خیالاتی ندارم بهر پیری ارمغانی — ز آنهمه عیش نهانی
تا گشوده بر سرم پیری لب و بنموده دندان — گشته گریان‌چشم خندان
آب چشمم می کند از آتش دل ترجمانی — با زبان بی زبانی
پیش چشمم کرده بازیهای این چرخ مکوکب — روز روشن تیره چون شب
برده از کامم برون یکباره شهد زندگانی — عجز و ضعف و ناتوانی
می بخواند بر سرم هر جا بود موی سپیدی — آیتی از نا امیدی
گشته از جور فلك آن گونه های ارغوانی — زرد و زشت و زعفرانی
قهرمان بودم کنون من عاجز و مقهور گشتم — از سلامت دور گشتم
پنجهٔ گیتی فرو تابد عنان قهرمانی — یا قضای آسمانی
داستانها دارم از روز جوانی گونه گونه — بشنو از آنها نمونه

---

۱ - درهمین بحث ذکر خواهدشد.

۲ - رجوع : بشماره‌های ۳و۴ سال‌چهارم مجلهٔ ارمغان و ص ۳۳۷ بدیع داگی جواد.

تا نگردی هیچگه بر گرد آمال و امانی | اندرین دنیای فانی
دوستانی داشتم نیکو تر از جان گرامی | اهل عیش و شادکامی
ساعتی در صحبت آنان حیات جاودانی | همچو آب زندگانی
در مقام دوستی با دوستان در بزم باده | نقد جان بر کف نهاده
جامی از می نزدشان بهتر ز تاج خسروانی | یا درفش کاویانی
می طپد از دیدن آنان درون سینه ام دل | همچو مرغ نیم بسمل
نو جوانانی همه آزاده چون سیف یمانی | یا حسام هندوانی
داشتم گسترده با آنان بساط انبساطی | عشرت و عیش ونشاطی
ناگهان درهم نوردید آن بساط کامرانی | دست بیداد زمانی
سالها اندر بهاران بر کنار ورد و نسرین | مجتمع چون عقدپروین
ناگهان بگسسته شدآن عقد و ماند از او نشانی | دیده در لؤلؤ فشانی...



مستزاد بدون قافیهٔ مصراع : در نوع دوم مستزاد ، لخت دوم برابر با قافیهٔ مصراع نیست نظیر این مستزاد از حسام هروی :

آن کیست که تقریر کند حال گدا را | در حضرت شاهی
کز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را | جز ناله و آهی
هر چند نیم لایق درگاه سلاطین | نومید نیم هم
کز روی ترحم بنوازند گدا را | گاهی به‌نگاهی... الخ

و مثل این مستزاد رباعی[1] :

جسمت ز غم زمانه ایمن بادا | ای صورت چین
روی تو همیشه رنك گلشن بادا | ای زهره جبین
دانم که مرا دشمن خودمیدانی | من هم گویم
بیماری تو نصیب دشمن بادا | یارب آمین

مستزاد با بیت کامل : و در نوع سوم ابتدا یك بیت تمام بسرایند ، آنگاه پاره

۱ و ۲ - رجوع : مدارج ص ۲۱۶

مصرع مستزاد را بیاورند نظیر این مستزاد ها :

صدحلقهٔعنبرین بند اندر بند   دلدار ز بهرفتنه بردوش فکند   مانند کمند
مائیم و دلی واین‌دل‌سوخته‌را   بر هر که ببینیم دل‌ازما بر کند   یارب مپسند

مثال دیگر :

ازساعد سیمین کمری‌سازمرا   ورزانکه ترا ازین‌وبالی‌باشد   در گردن‌من.۲۰

اقسام مستزاد از نظر نوع :

پاره مصرع مستزاد در برخی از اقسام شعر از جمله بقصیده و غزل و قطعه منضم شده است ولی بیشتر رباعی و قصیده را بمستزاد ساخته اند بنا بر این ازنظر انواع شعر مستزاد های رباعی و غزلی و قصیده‌یی با مختصاتی که بیان شد سروده شده است نظیر این مستزاد رباعی ازابوسعید ابی‌الخیر :

نمونهٔ مستزاد رباعی :

در خواب جمال یار خود میدیدم   در عین صفا
وزگلشن وصل او گلی می چیدم   بی خار جفا
ناگاه خروس سحری بیدارم کرد   گویا ز حسد
ای کاش که بیدار نمی گردیدم   تا روز جزا

نمونهٔ مستزاد غزل : و این مستزاد غزل از وثوق‌الدوله :

گر گذری هست و نه درکوی تست   برخطاست
ور نظری هست و نه برروی تست   نا بجاست
آنکه بسنجید رخت را بماه   ز اشتباه
گفت که همسنگ ترازوی تست   از تو کاست
وانکه بدان نرگس شهلای باغ   بهر لاغ
گفت که چون نرگس جادوی تست   بی حیاست
وان گل صد برگ وهمه برگ وساز   گرنه باز
برگ و نوایش زگل روی تست   بی نواست

شیوهٔ بد خویی و ناز و عتیب ای حبیب
گر همه گویند که آهوی ۱ تست این خطاست
خلق تو گر یکسره قهر است و کین دلنشین
با همه گر جور و جفا، خوی تست دلرباست
منع تو شوق آورد ای نوش لب در طلب
منع که از لعل سخنگوی تست اقتضاست . . . الخ

نمونهٔ مستزاد قصیده‌یی : مثل این قصیدهٔ مستزاد ازمسعود سعدسلمان :

ای کامکار سلطان، انصاف تو بکیهان گشته عیان
مسعود شهریاری ، خورشید نامداری اندر جهان
ای اوج چرخ جایت، گیتی ز روی و رایت چون بوستان
چون تیغ آسمان گون، گردد بخوردن خون همداستان
باشد بدست اندر از گل و می سبکتر گرز گران
بر تیز تك، هژبری برقی که گرد ابری زیر عنان
. . . .
درعز و ناز و شادی بر تخت ملك بادی تا جاودان

مطالبی که برای مستزاد مناسب است : مستزاد را بیشتر در رباعی‌های غنایی سروده اند و پس از آن برای غزلهای عشقی مساعد است . همچنان در مدح و ستایش هم آمده ولی مناسب تر ازهمه برای « بث وشکوی » است ، چنانکه در مستزاد مرحوم فرصت الدوله شیرازی و امثال آن دیده میشود .

مستزاد در عربی : ضمناً بی مناسبت نیست یادآور شویم که مستزاد در عربی کمتر سروده شده‌است .

---

۱ – بمعنی عیب مشتق از کلمهٔ اوستایی Ahu و صفت اوستایی Âhita (برهان قاطع با حواشی استاد فاضل محترم آقای دکتر محمدمعین ص ۷۲) .

مستزاد های مشهور پارسی :

و اینك چند نمونه از مستزاد های مشهور پارسی :

کس نیست که گویدزمن آن ترك خطارا — گر رفت خطایی
باز آی که داریم توقع زتو ما را — با وعده وفایی

مستزاد خواجوی کرمانی :

منداز بنام من دلسوخته فلفل — بر آتش رخسار
کافتادم از آن دانهٔ مشکین تو یارا — در دام بلایی

باز آی که سر درقدمت بازم وجان را — در پای سمندت
چون می ندهد دست من بیسر و پا را — جز نعل بهایی
در شهر شما قاعده باشد که نپرسند — احوال غریبان ؟
آخر چه زیان ملکت حسن شما را — از بی‌سروپایی ؟

در ظلمت اسکندرم از حسرت لعلت — مانندهٔ خواجو
لیکن چه کنم چون نبود ملکت دارا — درخورد گدایی؟!

مستزاد منسوب بمولانا :

و مولانا راغزلی طولانی در مستزاد منسوب است که بیتی چند از آن ذکر میشود :

هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد — دل بردو نهان شد
هردم بلباسی دگر آن یار بر آمد — گه پیروجوان شد
گاهی بدل طینت صلصال فرو رفت — غواص معانی
گاهی زتك کهگل فخار بر آمد — زان پس بجنان شد... الخ

مستزاد دهقان سامانی :

از عشق تومینالم و اشکم شده جاری — چون ابر بهاری
چونست که برحالت من رحم نیاری — با آنهمه زاری
گفتم ززنخ چون برهانی دل محزون — ازغم نکنی خون

تو یوسف گمگشته چو ازچاه بر آری　　　بر گرگ سپاری ۱ ...الخ

....

و مرحوم فرصت راقصیده‌یی شکوائیه در مستزاد هست بدین‌شیوه :

مستزاد فرصت‌الدوله شیرازی :

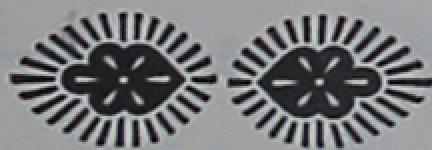
ای دریغادرجوانی کردپیراین چرخ‌پیرم　　زار ونالان وضریرم
شدقلم جای عصادر کف زدست جور تیرم　　جزعصا کودستگیرم
خودنه‌پیر سالخوردم گربقامت همچودالم　　خردسالم خرد سالم
گردش گردون‌دون‌درخردسالی کردپیرم　　شد کمان‌قدّچوتیرم۲.الخ

مستزاد ملك‌الشعراء بهار :

پروانه و شمع و گل شبی آشفتند　　در طرف چمن
وزجور و جفای دهر باهم گفتند　　بسیار سخن
شد صبح نه‌پروانه بجاماند نه شمع　　ناگاه صبا
بر گل بوزید هر دو باهم رفتند　　من ماندم و من

مثال دیگر :

خوبان بدیارحسن‌چون‌روی آرید　　کان‌شهر شماست
دارم بشما وصیتی مگذارید　　از کف که‌خطاست
دل نام جگر گوشهٔ‌از من روزی　　آنجا شده گم
گرزنده به‌بینید عزیزش دارید　　کز مصر وفاست



۱ـ رجوع بشکرستان دهقان سامانی چاپ بمبئی‌ص ۶۳
۲ـ این مستزاد طولانی است ، رجوع بدیوان فرصت‌الدوله .

همه چامهٔ رزم خسرو زدند
همی هر زمان چامهٔ نوزدند
« فردوسی »

بخش سیزدهم

برخی اصطلاحات و نامهای دیگر شعر پارسی [1]

اقسام شعر پارسی را بتقسیم مشهور ازقبیل غزل ورباعی و دو بیتی وقطعه و غیره بر شمردیم و نمونه هایی بدست دادیم ؛ اما بغیر از تقسیمات و نامهای فصل پیش گاه بکلماتی ازقبیل : ترانه ، تصنیف ، سرود ، چامه ، چکامه ، نیوشه ، مثل ، قول . بحر طویل و امثال آنها بر خورد میکنیم که مختصر اشارت و اندك توضیح درباب هر یك از آن بعنوان نمونه و متمم فصل ومکمل گفتار دراینجا بی‌مناسبت بنظر نرسید .



دیدم نگارخودرامیگشت گردخانه
برداشته ربابی میزد یکی ترانه
« مولانا »

ترانه « ترانك ـ ترنك ـ رنگ » :

نامهای ترانه ـ ترانه‌درعهد ساسانیان ـ شباهت ترانه باتصنیف ـ تقلید اعراب از ترانه ـ مصراعهای ترانه های قدیم ـ احتیاط درشباهت ترانه‌وتصنیف ـ عدم انطباق کامل اصطلاحات قدیم باامروز

۱ـ تقسیماتی‌هم از نظر عروضی داریم از قبیل اشعار ـ منهوك ـ مشطور ـ سالم ـ ناقص ـ مغیر مجزو وموازن و نظایرآن که توضیح درباب آنها مربوط بعلم عروض است.

ترانه در مآخذ قدیم – ترانه در ادبیات بعد از اسلام – اشعار هجایی فهلویات – ریشهٔ کلمهٔ ترانه – عقیدهٔ دیگر – توضیح در باب اشعار هجایی وسیلابی و عروضی – ترانه نام دیگر دو بیتی و رباعی – نمونه‌های قدیم ترانه – شعر یزید بن مفرغ – هجویهٔ اسدبن مسلم – ابونواس وتقلید از این نوع – ترانه‌های عوام واطفال – ترانهٔ باران – ترانهٔ خورشید – اطلاق ترانه بمطلق شعر وغزل .



نوعی از اشعار دورهٔ ساسانیان **ترانه یا ترانك و ترنك و رانگ** بوده‌است و آن عبارت از اشعاریست کاملا محلی که در شهرها و دهات میخوانده و مینواخته‌اند و شاید بتوانیم آنرا مرادف تصنیف بیاوریم [1] و آنرا با

ترانه مرادف تصنیف :

تصنیفهای بازاری و متوسط امروز مشابه بدانیم چنانکه این بیت مولانا نیز مؤید این مطلب بنظر میرسد :

دیدم نگار خودرا میگشت گرد خانه
برداشته ربابی میزد یکی ترانه

چه ، گفتن و نواختن آن عام و شنیدن آن خاص طبقات

تقلید عرب :

متوسط بوده است و احتمال میرود که شعر تازی یعنی همان شعری که بعدها عروض عرب ازروی قواعد معروف ومطبوع آن اقتباس و تدوین شد ازتصنیفها و ترانه‌های متعارفی و عامیانهٔ ایران تقلید شده و بوجود آمده باشد ودر حقیقت موسیقی که عرب باعتراف خود از ایران و سوریه گرفت بااین قبیل شعرها مرکب بوده وشعروموسیقی راباهم میآموختند [2]

بنیاد این اشعار ازسه مصراع که در نزد آنها سه بیت محسوب میشده تجاوز نکرده وهنوز هم دربعض نقاط ایران این ترانه‌های سه مصرعی معمول است [3]

بهر حال ، گاه تصنیف را ترانه گفته‌اند چنانکه امروز هم کما بیش گاهی

۱–باید توجه داشت که اصطلاحات شعر قبل از اسلام بااصطلاحات امروزی بی‌کم وکاست منطبق نیست نظیر چامه وچکامه وهمین ترانه وغیره .

۲–رجوع بفرمایید به : رسالهٔ شعر درایران بقلم مرحوم بهار ص ۶۰

۳– نیز رسالهٔ مزبور ص ۶۰ وتاریخ تطور شعر پارسی ص ۱۴

بدین نوع شعر اطلاق میشود[1] ولی البته باید ترانه بمعنی تصنیف راباحتیاط تلقی کرد زیرا ترانه گویی بمعنای جوانی کردن وشاد بودن آمده است[2] نه بمعنی مزبور ودرمآخذ پهلوی و اوستایی نیزبدین کلمه برنخورده‌ایم[3] بخلاف سرود وچکامك که ازهردونام برده شده است.

مآخذ قدیم

اما در مآخذ قدیم ادبیات اسلامی فارسی این لغت بشکل تازهٔ آن یعنی «ترانه» بسیار دیده میشود.

ترانه بعد ازاسلام:

«ترانه در ادبیات بعد از اسلام باشعار محلی اطلاق شده که‌اشعارهجایی[4] باقیماندهٔ قدیم باشد[5] وبدان «فهلویات» هم گفته‌اند وآن عبارت‌ازدوبیتی‌ها ورباعیات‌غنایی(لیریك)[6]

ریشهٔ کلمهٔ ترانه:

بوده و آنرا از مادهٔ «تر» بمعنی تازه وجوان گرفته‌اند.

بعضی تصور کرده‌اند[7] که ترانه نوعی خاص از اشعار دورهٔ ساسانی بوده است؛ چه، دراین‌عهد از سرود (مدایح عالی) و چکامك

عقیدهٔ دیگر درباب ترانه:

(اشعار وصفی و عشقی) خبر داریم ولی از اشعار هشت هجایی که شامل هجو و انتقاد یا عشق بوده و قافیه داشته

ترانه‌نام دوبیتی ورباعی:

وشایع هم بوده و به‌تصنیفات عوام امروزی‌مشابه بوده‌است

۱ـ نظیرتصنیفهایی‌که بنام ترانه‌های ایرانی از رادیو منتشر میشود.

۲ـ رجوع بفرمایید‌به: مقالهٔ مرحوم اقبال درمجلهٔ شرق تحت عنوان، عمارهٔ مروزی.

۳ـ شعر درایران ص۷۶

٤ـ بعضی‌هااز جمله پرفسور مار هجایی بودن اشعار و ترانه‌های‌عامیانهٔ قدیم‌راتردید‌کرده‌اند «وزن شعر فارسی ص ٤٥».

۵ـ توضیح آنکه ادوار شعر پارسی بدودوره تقسیم میگردد: دورهٔ شعر هجایی ودورهٔ شعر عروضی. دورهٔ شعر هجایی متعلق است بقبل از اسلام ودورهٔ شعر عروضی متعلق است به‌بعد ازاسلام، وشعرهجایی همانست‌که اروپائیان آنرا شعر سیلابی «syllabique» مینامند و بطوریکه قبلا نیز اشارت رفت هر شعری ازسه‌قسم خارج نیست یا اشعار آهنگی است یعنی شعری‌که بنای وزن آن برآهنگهای مخصوص‌کلمات باشد نظیر اشعار انگلیسی‌ویاشعرسیلابی یعنی شعری‌که بنای آن برسیلاب «syllabe»وهجاباشدو یا عروضی است.
رجوع: تاریخ تطور شعر پارسی‌ازیادداشتهای مرحوم بهار بتحشیهٔ تقی بینش ص۱۲.

٦ـ Lyrique

۷ـ رسالهٔ شعر درایران ص۷۶.

بیخبریم[1] و چنین گمان میرود که « ترانك » نام این نوع شعر بوده است و اینکه رباعی ودوبیتی را درعهد اسلامی «ترانه» نامیده اند خوداین حدس را مؤید است.

نمونهٔ قدیم هجائی :

نمونهٔ قدیمترین این نوع شعر که هنوز از لباس اشعار هفت یاهشت هجایی قدیم خارج نشده شعر هجویهٔ « یزید بن مفرغ [2] » شاعر عربست ودر کتب ادب و تاریخ عرب ضبط است [3] ونیز ترانهٔ هجویهٔ« اسد بن مسلم [4] » در بلخ است [5] و اعراب هم از این جنس هشت هجایی

شعر یزیدبن مفرغ و اسد بن مسلم :

خیلی تقلید کرده‌اند ، از جمله ابونواس قطعه هایی بااین‌وزن دارد که مصراعهای فارسی نیز دربین آنها گفته است [6]

ترانه‌های اطفال:

نوعی ازاین ترانه‌ها نیزاشعاریست که اطفال یاعامه بمناسبتی میخوانده‌اند و قدیمترین آنها دو ترانه در نیامدن باران وابربودن و نبودن خورشید بدست ما رسیده است که درهرشهری باجزئی اختلاف‌معروفست.

ترانهٔ باران :

ازترانهٔ باران :

کولی‌قزك[7] بارون کن   بارون بی‌پایون کن

۱ــ شعردرایران ص ۷٦ .

۲ــ شعر اینست : آبست ونبیذ است   عصارات ذبیب است . . . . الخ

۳ــ توضیح زجردادن این شاعر وبیان داستان موجب طول کلام است رجوع‌به : تاریخ‌طبری طبع قاهره ص۱۹۰ وتاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح‌اله صفا مجلد اول ص۱۳۱ .

٤ــ شعر اینست : ازختلان آمذیه   بروتباه آمذیه . . . . الخ ، نیز ص۱۳۱ .

٥ــ نمونه‌های دیگری از این ترانه‌ها در اشعار کردی نیز بدست آمده است : شعر در ایران ص ۷۷ .

٦ــ شعردرایران ص ٦٤

۷ــ کولی قزك چوب بلندی بوده که بدان لباس میپوشانده وشبیه دختری میساخته‌اند و شعر بالا رابرای‌آن‌دخترك‌کولی‌نامیخوانده‌اند. وشاید مقصود ومراد واقعی ازکولی قزك فرشتهٔ مؤنث مأمور باران وآبیاری یعنی « اردویسوراناهیتا » بوده که بعادت قدیم از وی باران میخواسته‌اندوبعدازاسلام‌سقوط کرده و بشکل‌دخترك کولی‌مبدل گردیده‌است«شعردرایران‌ص۶۸»

وازترانهٔ خورشید :

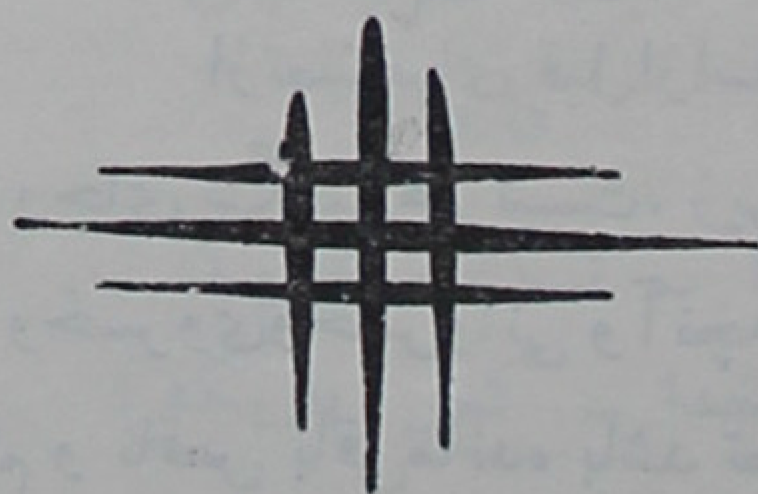
ترانهٔ خورشیدخانم :

خورشیدخانم افتو کن یك من برنج بەاو کن
ما بچه های کــردیم از سرمایی بمردیم [1]

اطلاق ترانه بمطلق شعر :

ضمناً چنانکه گفتیم ترانه به «**مطلق شعر وغزل**» هم گفته شدهاست[2] واین بیت مولانا جلالالدین رومی که ترانه را مرادف بیت وشعر آورده بشاهد ذکرمیکنیم :

نهسماعست ونهبازی که کمندیست الهی منگر سست بنخوت تودراین بیت وترانه



۱ـ این ترانه باختلاف نقل شده : ازقبیل، یكمن نخود ومابچههای گرگیم.

۲ـ برهان قاطع ذیل: ترانه.

کجا رود دل که دلبرش نیست
کجا پـرد مرغ که پر ندارد
« بهار »

(تصنیف)

تصنیف درقدیم ـ نام قول‌وترانه ـ تصنیفهای قبل ازاسلام ـ بعدازاسلام ـ حراره‌های‌عربها ـ قبل و بعداز دورهٔ‌مغول ـ تصنیفهای باقیمانده ـ نمونهٔ‌تصنیف نصروجان ـ تصنیف دراصطلاح متأخران ـ عارف وبهاروعشقی ـ تصنیف ماهوربهار ـ شعروترانه بجای‌تصنیف توجه‌بتطبیق شعر باآهنگ ـ انواع‌جدید.

تصنیف درقدیم :
تصنیف نیزازهمان جنس شعرهای هجایی قدیم بوده که بعد از اسلام بدان « قول وترانه[1] » گفتند و گروهی

نام قول و ترانه :
آنرا«تصنیف» خواندند. واین اصطلاح تاچندی پیش رایج بود ولی اکنون دیگر تصنیف را عملا «ترانه» مینامیم[2] .

تصنیفهای قبل‌ازاسلام :
ازتصنیفهای قبل‌ازاسلام متأسفانه چیزی باقی‌نمانده وجای شگفتی‌هم نیست، زیرا وقتی که‌سرودهای خسروانه وخسروی‌وخسروانی وآنچه‌خاص‌مجالس‌شاهان وبزرگان ومؤبدان بوده‌تااین‌حد کم و ناقص باقی‌مانده باشد تصنیف که قطعاً اختصاص‌بطبقات متوسطی هم داشته‌جای‌خوددارد .

بعد ازاسلام :
واماآنچه مربوط ببعدازاسلام‌وازنوع هجایی‌سروده شده است وآثاروعلائمی از طرز قدیم درآن مشاهده‌میشود

حراره های‌عربها :
آن قسمتی که عربها «**حراره**» مینامیدند وما آنرا تصنیف گفته‌ایم باقی‌مانده‌است.

---

۱ ـ شعر در ایران ص ۶۰ .
۲ـ نظیر تصنیف‌هایی‌که نواخته میشود وآنرا «ترانه‌های ایرانی» مینامند و مینوازند وضبط میکنند و پخش مینمایند .

قبل و بعد از دورهٔ مغول : ازاین نمونه‌ها که مربوط بقبل‌از مغول باشد زیاددر دست نداریم ، اما بعد از مغول نمونه‌های بیشتری موجود است، ازجمله «**تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی**» تصنیفی باسم «**ابن حسام**» و « **محمد طاهر نصرآبادی** » هم از «**شاه‌عباس**» تصنیفی در تذکرهٔ خود آورده است[۱] .

اما بعد از مغول نمونه های بیشتری از آن در دست است نظیر تصنیف «**نصروجان**»[۲] .

این تصنیف که شاید از قرن سیزدهم هجری بالاتر نرود از حیث وزن‌سیزده هجایی و پیداست که آهنگ و طریقهٔ آن قدیمی است [۳] و اینك قسمتی از این تصنیف نقل میشود :

تصنیف نصرو جان :

۱ نصرو نصروجان.- جان جان- آی نصروجان !
حیف تو نصرو - بخدا - رفتی ترکستان !
مادر نبینه - بخدا - داغت نصرو جان، !



۲ بازار سرشور - بخدا - تنگ و تاریکه !
نصروی - بچه - بخدا - کمر باریکه !

۱- نقل ازشعردرایران ص۶۱

۲- این تصنیف راخاورشناس معاصراستادایوانف ازدهات خراسان بدست‌آورده‌است. شعردرایران ص ۶۲

۳- این تصنیف را در قدیم دختران و جوانان خراسان از برای « نصرو » نامی‌که شاید منظور «نصرالله» باشد و لابد از جوانان شجاع و وجیه محل بوده سروده اند و تصغیر نام پهلوانان و بزرگان هنوز هم معمولست و معلوم میشود در محلهٔ «سرشور» رفت وآمدداشته و بترکستان سفرکرده ، و برگردان این تصنیف درست بهمان سبك و طرز دوره‌های گذشته است (شعر در ایران ص ۶۴)

نصرو نصرو جان - جان جان - آی نصرو جان !
حیف تو نصرو - بخدا - رفتی ترکستان !
مادر نبینه - بخدا - داغت نصرو جان !

✿ ✿ ✿

۳ تفنگ نصرو - بخدا - دو حلقه داره !
کنار نصرو - بخدا - دو بچه داره !
نصرو نصرو - جان جان - آی نصرو جان !
. . . .

✿ ✿ ✿

٤ سرِ سر پشته - بخدا - دو آخور داره !
یك دختر خوب - بخدا - میرآخور داره !
نصرو . . . .

✿ ✿ ✿

۵ سرِ سر پشته - بخدا - تنباکو کشته !
تنباکو تلخه - بخدا - نصرو ببلخه !
نصرو . . . .

✿ ✿ ✿

٦ دخترای حالا - بخدا - خوب رسمی دارن !
. . . .

✿ ✿ ✿

۷ سرِ سر قلعه - بخدا - صفا نداره !
دختر مردم - بخدا - وفا نداره !
نصرو . . . .

✿ ✿ ✿

۸ امروز دو روزه - بخدا - فردا سه روزه !

یارم نه پیدا ـ بخدا ـ دلم میسوژه !
حیف تو نصرو ـ بخدا ـ رفتی ترکستان !
مادر نبینه ـ بخدا ـ داغت نصرو جان ! . . .

تصنیف نزد متأخران :

و اما آنچه اخیراً بدان تصنیف میگفتند اشعاری است بسیار سبک که برای آواز و انجمن سازی و باصطلاح «ارکستر» [1] مساعد و مناسب باشد و در تعریف آن متأخران چنین نوشته‌اند : «تصنیف شعری را گویند که در حرکات و سکنات مطابق ایقاع و آواز خواندن با آن شعر موجب فرح و نشاط و طرب و انبساط باشد و وجد و سرور حاصل کند و آثار ذوق و فزونی ادراك پدید آرد و لذتی غریب برای نفس حاصل گرداند [2] »

از شاعران متأخر مرحوم عارف قزوینی و عشقی و ملك‌الشعراء بهار از این نوع نمونه‌هایی بدست دادند و تصنیفهایی ساختند نظیر تصنیف ذیل از بهار که در دستگاه ماهور مناسب است .

تصنیف ماهور بهار :

ز من نگارم	خبر ندارد	بحال زارم	نظر ندارد
خبر ندارم	من از دل خود	دل من ازمن	خبر ندارد
کجا رود دل	که دلبرش نیست	کجاپردمرغ	که‌پرندارد
امان‌ازاین عشق	فغان از این عشق	که غیرخون	جگرندارد
همه‌سیاهی	همه تباهی	مگر شب ما	سحر ندارد
بهارمضطر	منال دیگر	که‌آه وزاری	اثر ندارد

. . . .

شعر و ترانه بجای تصنیف :

و اما امروز دیگر ما کلمهٔ «تصنیف» را نمی‌پسندیم و بکار

۱– Orchestre
۲– ادیب نیشابوری « ص ۱۴۰ گوهر دانش . »

نمی‌بریم و اشعاری که برای ساز و آواز مناسب است عملا «ترانه» و شعر مینامیم ۱ و این نوع اشعار عبارت از شعر هایی است در بخشهای جداگانه ۲ که احیاناً برگردانهایی دارد و گاهی بلندی و کوتاهی مصراعها نیز حتی چندان مورد عنایت نیست و بیشتر تطابق کلام با مایه و دستگاه آواز مربوط مورد توجه باشد و چه بسا مواردی ارتباط معنوی قابل قبول ذوق سلیم نیز مدّ نظر قرار نگرفته و بوزن وقافیه توجه نشده است .

خصوصیات و انواع امروزه :

« حراره »

تعریف ـ قبل وبعدازمغول ـ حرارهٔ احمد عطاش ـ جریان داستان عطاش ـ تحقیق در باب کلمهٔ حراره ـ لغت حراره وحواره ـ نوع شعر حراره‌ها ـ حراره‌مرادف‌تصنیف فارسی ـ استنباط از نظر شمس قیس در باب حراره‌ها ـ عین عبارت‌شمس قیس ـ .

حراره از نوع همان تصنیفهای فارسی است که بیان شد ، (منتهی از نوع متوسطّ) ولابد عربها آنرا **حراره** نامیده‌اند وما آنرا **تصنیف** خوانده‌ایم .

---

۱ ـ نظیر ترانه‌هایی‌که با موسیقی پخش میشود و برخی راآقای دکتر هدایت‌الله نیر سینا و دیگران ساخته‌اند .

۲ ـ اتفاقاً معنی تصنیف هم «گونه‌گونه‌کردن» و جداکردن بعض قسمتها از بعض دیگر و تمیز دادن است «منتهی‌الارب»

و ظاهراً ازاین نوع زیاده از یك نمونهٔ قبل از مغول

قبل و بعد از مغول: بدست نداریم[1] ولی بعد از مغول نمونه‌های بیشتری از آن دردست است نظیر حرارهٔ « احمد عطاش » که راوندی [2] درشرح حال وی واسیر شدنش آورده ومینویسد : اطفال حراره کنان درپیش باطبل ودهل ودف میگفتند :

حرارهٔ احمد عطاش :

« عطاش عالی جان من عطاش عالی !
میان سر هلالی ترا به دز چکارو ! »

کلمهٔ حراره : واما درباب کلمهٔ «حراره» در کتب معتبر بدین‌معنی نیامده واگر یکی‌ازمشتقات کلمهٔ «حر» بمعنی گرمی‌باشد ممکن‌است‌استنباط کنیم‌این‌اشعار باجوش‌وحرارت خوانده میشده چنانکه‌درداستان احمد عطاش‌دیدیم‌واگر«**خراره**»

خراره : صحیح بدانیم آن‌آوازی‌است که بسبب گریه یا خواب[3] یاغیر آن از گلو بیرون‌آید، چه مسخرگان وسفهاء اشعار

---

۱ ـ شعر درایران ص۶۱ .

۲ـ راوندی در شرح حال احمد عطاش « ۵۰۸ هجری » در کتاب تاریخ سلجوق موسوم به (راحة‌الصدور) که در حدود سنهٔ ۶۰۰ هجری تألیف شده کلمهٔ « حراره » را بکار برده است . احمد عطاش رئیس ملاحدهٔ « دزکوه » « دژکوه » بوده‌که سلطان محمد ملکشاه او را اسیرکرده ودستور داده است که درکوچه‌های اصفهان بگردانند وقریب صد هزار نفر از اهل شهر بیرون آمده بودند وکثافات وقاذورات بروی میافکندند .

راوندی چنین مینویسد : « . . . احمد عطاش رابزیر آوردند ودست بسته باشتری نشاندند ودراصفهان بردند وبخزی ونکال رسید وافزون ازصد هزار مردوزن وکودك بیرون آمده‌و باانواع نثار از خاشاك وسرگین وپشکل وخاکستر ومخنثان « حراره‌کنان » درپیش باطبل ودهل‌ودف میگفتند: حراره..... الخ رجوع : به‌منتخبات راحة‌الصدور بتصحیح پرفسور ادوارد برون در روز نامهٔ انجمن‌آسیایی- طبع لیدن سنه ۱۹۰۲ ص ۶۰۹ .

۳- خرخر

سخیف[1] خود را بدین آواز خوانند[2] در نسخه یی از المعجم بصورت **«حواره»** نیز دیده شد .

حراره‌ها مرادف تصنیف : بهرحال ، ازقرائن معلوم میشود که مقصود از این کلمه اشعارمتوسط وبازاری و ناسره‌ایست که مطربان‌حقیر و مسخرگان و عوام الناس در کوچه ها و مجالس لهو و لعب عامیانه خوانند و آنرا نیز در ایران « تصنیف » گفته‌اند ۳

نظرشمس قیس در باب حراره : اما آنچه باصراحت وبی‌تردید وبدون حدس‌وگمان از گفتارشمس قیس‌رازی درباب این کلمه‌میتوان استخراج کرداینست که:

حراره‌اشعاری بوده‌است که ازحیث لفظ رکیك وازحیث معنی خسیس بوده و درمجالس طرب میخوانده‌اند و بدون‌شك از انواع پست اشعار بوده ، چه ، شمس قیس درست وبی کم وکاست آنرا در مقابل و برابر **«قول‌بدیع»** و **«ترانهٔ لطیف»** ذکر کرده‌است وعین‌عبارت شمس قیس چنین است :

عین عبارت شمس قیس : «... چنانکه بذلهٔ ناخوش ومضحکهٔ سرد باشد، که درمجلس بزرگی چنان بر کار نشیند وقایل آن‌ازآن منفعتی یابد که بسیار بذله‌های خوش و مضاحك شیرین ده‌یك آن بخود نبیند. و چنانکه «**حراره‌های مخنثان**» که بارّکت لفظ و خسّت معنی در بعضی مجالس چندان طرب در مردم پدید میآرد که بسیار **«قولهای بدیع»** و **«ترانه های لطیف»** پدید نیارد . ٤

۱ـ نظراستاد محترم آقای مدرس رضوی ، حاشیهٔ‌المعجم ص۳۳۷

۲ـ درضمن خراره بمعنی چوبی باشد مدور که اطفال ریسمان برآن بندندودرکشاکش آرند تاصدا ازآن بیرون‌آیدوبفارسی بادفرنك‌گویند وکلمهٔ بادفر وبادافراه وبادافره فارسی‌بمعنی جزاء ومکافات بدی‌نیز با بادفرنك وبازیچهٔ صدادهندهٔ مزبور مشترك‌است‌که تصادفاً بازهم‌در معنی این کلمه بی‌تناسب‌نیست.

۳ـ استاد مدرس رضوی ، حاشیهٔ المعجم ص ۳۳۷.

٤ـ المعجم ، بتصحیح ثانوی مدرس رضوی ص ۳۳۷.

یکی چامه گوی و دگر چنگ زن
یکی پای کوبد شکن بر شکن
« فردوسی »

چامه

چامه در ایران قبل از اسلام ـ اطلاق چامه بقصیده ـ تساوی لفظ چامه و چکامه بقصیده وغزل ـ چامه مخفف چکامه ـ توضیح فرهنگها ـ چامه بمعنی مطلق شعر ـ برهان و لغت فرس ـ چامه‌در این اواخر ـ عدم اعتماد باصطلاح متأخران ـ چامه در شاهنامه داستان بهرام و آرزوی چامه‌گو ـ اطلاق چامه باشعار نیمه بزمی ونیمه وصفی ـ مطلب ووزن ویس ورامین و خسرو وشیرین ـ قصائد باتغزل یادلیل دیگر ـ چامهٔ شاه‌بهرام ورجاوند ـ .

قبل از اسلام :

احتمال دارد که چامه در ایران قبل از اسلام نوعی شعر شبیه بغزل[1] بوده و بعداً این کلمه بقصیده هم نهاده شده و لفظ چامه و چکامه بطور تساوی بقصیده و غزل اطلاق گردیده است .

تساوی لفظ چامه و چکامه :

برخی نوشته‌اند چامه شاید مخفف چکامه باشد و آنچه فرهنگها در توضیح این کلمه ضبط کرده‌اند یکی بمعنی غزل ویکی قصیده[2] ویکی مطلق شعروسخن است چنانکه

۱ـ شعردرایران ص ۶۰ .
۲ـ نیز ، ص ۷۴ .

توضیح فرهنگها: برهان قاطع مینویسد: «چامه بمعنی شعر باشد عموماً وغزل را گویند خصوصاً . . . . و بمعنی سخن هم آمده[1] است و لغت فرس مینویسد: « چامه شعر بود[2] » .

اصطلاح متأخران: در این اواخر چامه بیشتر بقصائد اطلاق شد تا بغزل وما نمیتوانیم باین اصطلاح که متأخران وضع کرده‌اند زیاد اعتماد داشته باشیم [3] .

چامه در شاهنامه: تنها دلیل روشنی در باب « **چامه** » که شایدتاحدی گوشه‌ای ازاین ابهام راروشن کنداستعمال فردوسی درشاهنامه‌است . فردوسی چامه را در مورد اشعار غنایی که شامل ستایش پهلوانان وتوانگران وتمجید اززیبایی وآراستگی کسی باشد مکرر استعمال کرده است وازهمه جاروشن‌تر درداستان «**بهرام گور**» وعشقبازیهای بی‌مقدمهٔ این‌پادشاه در گردشهای شکار و رفتن بخانهٔ دهقانان و ثروتمندان و خواستگاری دوشیزگان آنان بکار برده است .

داستان بهرام و آرزو: این‌داستان که بنام«**بهرام و آرزو**»درشاهنامه مشهوراست چنین است : که‌بهرامشاه درلباس زبده سوار شکاری‌واسب وساز و برگ قیمتی ویك فرد خادم خاص شبانه وارد خانهٔ دهقان ثروتمند خوشگذرانی میشود وبدومهمان میگردد . پیر دهقان ازمقام مهمان گرامی خویش کمابیش مطلع میشود وچنین احساس میکند که او یکی از مقربان دربار یایك‌تن ازپهلوانان وسرکردگان ونزدیکان شاهنشاه مقتدر عصراست ؛ پس پذیرایی شایانی میکند و برای اوشراب و غذای لذیذ فراهم میسازد ، ضمناً دختر دهقان هم در بزم بخدمت پدر و میهمان بسیار گرامی کمرهمت می‌بندد . در این گیرودار سایهٔ خاطر شاه بگوشهٔ جمال و کمال «**آرزو**» متمایل میگردد . دهقان

۱ـ برهان قاطع بتصحیح وحواشی استاد فاضل دکتر محمد معین .

۲ـ لغت فرس ، چاپ طهوری ، ذیل چامه .

۳ـ شعر درایران ص۷۵ .

بدختر میگوید : « ای آرزو » چنگ بردارو **«چامه‌یی»** بنواز ومهمان مارا وصف کن آرزو که « هم چنگ نواز و هم چامه گو » میباشد و او را در این فنون تربیت کرده‌اند چنگ برداشته و چامه میگوید و مینوازد واین چامه دروصف این مهمان پدر وشرح زیبایی وشجاعت ورشادت اوست .

چامه یااشعار نیمه بزمی ووصفی:

ازاین داستان ونظائر آن استنباط میکنیم که چامه بااشعار نیمه غنایی و نیمه وصفی [1] و شرح داستان پهلوانـان و عشقبازی های آنان میگفته‌اند و کتاب « ویس و رامین » فخرالدین اسعد گرگانی وخسرو وشیرین نظامی در عداد « چکامه » یا « چامه » محسوب میشود و انتخاب وزن ترانه « مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل یا فعولن » در شاهنامهٔ مسعودی رازی و ویس رامین فخری گرگانی و خسرو وشیرین نظامی که از داستانهای دیرین هستند باز این نظر را تأیید میکند[2] شاید غزل و اشعاروصفی غیرحماسی یعنی وصفی بزمی را بتوان بدین نام خواندن . دلیل محکم دیگر اینکه قصائد اسلامی فارسی نیز دارای تغزل و وصف هنرهای شاه ازشکار وزوربازو ودانش ویاوصف طبیعت که آن

مطلب و وزن ویس و رامین و خسرووشیرین :

نیز بزمی محسوب میشود بوده است و ضرری ندارد که چکامه را بغزل صرف وچامه را بغزلی که دنباله‌اش وصف و مدح باشد لقب داد همانطور که اینکار راهم کرده‌اند .

تغزلها یا دلیل دیگر :

در ادبیات‌قدیم نمونهٔ سخنی که‌بچامه اشتهاریافته چامه‌ایست بنام « **شاه‌بهرام** » وآن‌قطعه منظومیست‌در آمدن‌شاه‌بهرام و رجاوند که مسلم بعد از اسلام سروده شده است . وتفاوت آن بااشعار هجایی قبل از اسلام یافتن قافیه است . [3]

چامهٔ شاه بهرام:

۱- شعر درایران ص۷٦ .

۲ - تحول شعر پارسی «زین العابدین مؤتمن» ص ۹۹

۳- نمونه‌های چامه وچکامه اعم ازقصیده وغزل بفصل مربوط بیاوردیم .

چکامه (چکامك) :

چکامه در متون پهلوی - تبدیل لفظ چکامك بچکامه - چامه‌مخفف چکامه - اختلاف چکامه و سرود - چکامه خاص اشعار روایی - لزوم دقت در تشخیص واقعی - چکامه بعد از اسلام - استعمال متأخران

درمتون پهلوی : در متون پهلوی مکرر ذکر این کلمه آمده و معلوم است که بسیاق کلمات مشابه آن در ادبیات قبل از اسلام « **چکامك** »

تبدیل کاف بهاء : بوده و به «**چکامه**» تبدیل گردیده ، یعنی کاف آخر آن مانند کاف « بندك ـ تشنك ـ کارنامك » و نظائر آن بهاء

احتمال چامه مخفف چکامه : بدل شده و بصورت « چکامه » درآمده است و بعید نیست که «چامه» که شرح آن گذشت نیز مخفف چکامه باشد گرچه کتب لغت چنین تصریحی نکرده‌اند وچامه چنانکه بیان نمودیم قصیده را گفته‌اند وچکامه غزل‌را .

تفاوت چکامه با سرود : بهر حال چکامه‌را باید نوعی از اشعار دورهٔ ساسانی شمرد و بدلیل تفاوت اسم بیشك با «سرود» که بعدا بیان خواهیم کرد تفاوت داشته است [1] و بنظر میرسد که چکامه خاص اشعار روایی یعنی قصه بوده است و

چکامه خاص اشعار روایی : همچنانکه در ذیل «چامه» بیان کردیم هروقت میخواستند داستانی عشقی یا مشابهات آن از قبیل شرح جنگ و دلاوری پهلوانان و نظائر آن

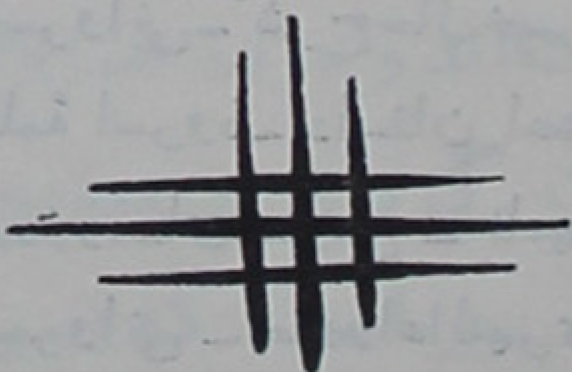
---

۱ - شعر در ایران ص ۷۴ - ۷۵ .

را بنمایند بدین نوع شعر پرداخته وآنرا چامه یا چامك میگفته‌اند، چنانکه اگر در شاهنامهٔ فردوسی دقت کنیم مخصوصاً در داستان بهرام گور و نظائر آن چنانکه گذشت خواهیم دید که فردوسی در این موارد این کلمه را بکار برده است [1].

لزوم دقت بیشتر: و آنچه در آن جای تردید باقی نیست آنست که چکامه غیر از سرود بوده است، پس مسلم از شمار قصائد مدحی خارج خواهد شد و اینکه از اقسام شعر از قبیل غزل (لیریك)[2] یا اشعار وصفی یا حماسی و یا ترانه (رقص و تصنیف) کدامیك را مسلما چکامه می گفته‌اند بازهم باید بیش از این دقت کرد و بشرح فوق قانع نگردید.

چکامه بعد از اسلام: بعد از اسلام این کلمه را در موردقصائد وغزل هردوبدون تفاوت استعمال می کنند و در این اواخر چکامه را بغزل وچامه را بقصیده اطلاق کرده‌اند.



---

۱ - تاریخ تطور شعرپارسی ص ١٤ .

۲ - Lyrique

بیامدم بجهان تا چه گویم و چکنم
سرود گویم وشادی کنم بنعمت ومال
«کسائی»

« سرود ـ سرود خسروانی »

سرود درایران قدیم ـ تعبیرعربها ازسرودهای باستانی ـ گاثه‌های زرتشت ـ سرودن بمعنی یادکردن ـ مشتقات این کلمه ـ ذکروذکرخیر ـ شباهت سرود وسرودچکامه باقصیده ـ ارتباط سرودباموسیقی ـ باربدونکیسا ـ سرودهای ۳۶۵ گانه و۳۰ گانه ـ سرودهای مانویان درتورفان ـ سرود درخت نور ـ شرح سرود خسروانی ـ شرح حال خسروانی ـ نمونهٔ قدیمتر یاسرودکرکویه ـ کلمهٔ اسروذ ـ داستان اعشی میمون وخسروپرویز ـ ادامهٔ سرود دردوره‌های اسلامی ـ نامهای سرود ـ سرود خسروی ـ خسروانه ـ خسروانی ـ ماوراءالنهری ـ پارسی ـ سرودهای بعد ازاسلام ـ دراین زمان .



سرود در ایران قدیم : این نـوع شعر درقـدیم مختص آفرین خدایان و شاهنشاهان و موبدان و آتشکده‌ها میسروده‌انـد و خاص مجالس رسمی بوده و با آهنگ سرود توأم خوانده میشده است و آنرا «**سرود**» یا «**سرودخسروانی**» و امثال آن مینامیده‌اند وادبای عرب این نوع شعررا مکرر در کتب خود نام میبرند وسرود خسروانی را نوعی سجع یعنی

تعبیر عربها از سرود :

«نثر مسجع» می‌پندارند، لیکن بحقیقت سرودها و سرودهای خسروانی نثر نبوده است بلکه اشعاری هجایی بوده است [1] که بنظر ادیبان عرب نثر میآمده چنانکه بسیاری دیگر از اشعار هجایی فارسی در نزد اعراب حال نثر را پیدا کرده است [2] .

گاثه‌های زرتشت :

قدیمترین نمونهٔ این نوع سخن سرودهای «**گاثه‌های زرتشت**» است که وزن آن هجایی است و در ستایش اهورمزد سروده شده است [3] و زرتشت پیامبر ایرانی مناجاتها و درود های خود را در پیشگاه خالق زمین و آسمان عرضه داشته است و کلمهٔ گاثه نیز خود بمعنی سرود است [4]

سرودن بمعنی یاد کردن :

سرود ریشهٔ فعل « **سرودن** » بمعنی «**سخن یاد کردن**» ومطابق لغت «ذکر» عربی است ودرزبان پهلوی لغاتی چند ازاین اصل مشتق میشود ازقبیل «هوسرود» و«دش‌سرود» و « هوسروب » که لغت « خسرو » را بوجود آورده است [5]

مشتقات این کلمه :

و « دش سروی » که بمعنی بدنام و قبیح‌الذکر است از اینرو سرودیعنی ذکر و یاد کردن که طبعاً مراد «ذکر خیر» است و قصائد مدحیه یا ستایش خدایان خود را سرود گفته‌اند و سرود خسروانی نوعی از این مدایح بوده که منسوب به « خسرو » است که گویا مراد مدایح « خسرو پرویز » باشد [6]

ذکر و ذکرخیر :

شباهت سرود وسرود چکامه باقصیده :

وظن غالب بر آنست که « سرود » یا «سرود چکامه» شبیه بقصیده بوده است [7] ودردورهٔ ساسانیان هنوز بطرز قدیم متداول بوده و دربزرگداشت و ستایش خدایان و شاهان

۱ـ برای تحقیق اوزان هجاهارجوع بفرمائید: بمقالهٔ پرفسور کریستن‌سن‌درسال دوم‌مجلهٔ کاوه

۲ـ شعردرایران

۳ـ گاتاها ازادبیات مزدیسنا تألیف استاد محترم آقای پورداود ص۶۷

۴ ـ وزن شعر فارسی‌ص ۲۴

۵ـ هوسروی کواتان «خسرو قبادان ـ انوشیروان» و«هوسروی‌اپرویژـ خسرو پرویز »

۶ـ شعردرایران ص ۷۵

۷ـ نیز : ص ۶۰

سروده میشده و مختص مجالس رسمی بوده و با آهنگ موسیقی توأم خوانده میشده است

ارتباط سرود و موسیقی : از « **باربد** » و « **نکیسا** » دو خواننده و شاعر معروفی اطلاع داریم که سرودهای خسروانی در الحان ۳۶۵ گانه بعدد ایام سال و سرودهای ۳۰ گانهٔ آنان بعدد ایام ماه در کتب

باربد و نکیسا : ادب و لغت ذکر شده و حاکی از وجود شعر و سرود در آن

سرودهای آنان : زمان است .

سرودهای مانویان در تورفان : سرودهای مانویان نیز نمونه‌هایی از این نوع سخن دینی و عرفانی [۱] روزگار قدیم را بدست میدهد[۲] .

این سرودها که اخیراً در شهر تورفان ترکستان بدست آمده ، و بزبان پهلوی نوشته شده و شاید جزئی از همان کتاب «**شاهپورگان**» مانی باشد نثریست مصنوع یا اشعاریست هجایی که در آن کنایات و تشبیهات و تلویحات بکار رفته و از ادبیات فارسی و بودایی و مسیحی « سریانی » متأثر گردیده است [۳] و لختی از این سرودهای مانوی اینست :

در ستایش درخت نور :

خورخشیت ی روشن ؛ اُدْ پور ماهی بَرازاك ،

روژِنْد اُدَ برازند از تَن‌واری اوی درخت ،

. . . .

ترجمهٔ آن بفارسی :

خورشید روشن و بدر برازنده ، روشنی دهند و برازندگی کنند از تنهٔ آن

۱ـ رجوع : Andreas & Henning : Mitteliranishe Manichaica. Berlin 1932-34

ورجوع : بنقد ادبی تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب ص ۳۷۴

۲ـ برای نمونهٔ این سرود رجوع بفرمایید بصفحهٔ ۱۱۲ و ۱۰۶ مجلد اول سبك شناسی و صفحهٔ ۱۵ شعر در ایران .

۳ـ سبك شناسی مجلد اول ص ۱۰۶

درخت، مرغان روشندل سحری سخن گویند ازروی‌شادی، سخن سر کنند کبوتران و طاوسان وهمه گونه مرغان، سرود گویند و آواز بر کشند . . دختران بستایند همگی پیکر آن درخت را . . . الخ

شرح سرود خسروانی :

و اما از نمونه‌های این سرود های «**خسروانی**» یا «**خسروانه**» که از جمله یادگارهای شعر هجایی بعد از اسلام است سرودی است بنام «**سرودخسروانی**» و آن سرودی است از ابو طاهر الطیب بن محمد خراسانی

شرح حال خسروانی :

خسروانی وزمان‌حیات‌این‌شاعر بین «رودکی» و «فردوسی» است ومحتمل است درحدود ۳۵۰ هجری زندگی میکرده است [۱] وازشاعران سامانیان ومعاصر بلعمیان بوده‌باشد. تخلص این خسروانی از یکی ازمقامهای موسیقی که آنرا بفارسی «خسروانی» و بعربی «**الطرائق‌الملوکیه**» میگفته‌اند گرفته شده و بنابر این شاید اهل موسیقی هم

مقام خسروانی و طرائق‌الملوکیه:

بوده، بخصوص که ازاشعار هجایی اونمونه‌یی باقی مانده و اینك ما درصدد آن هستیم و چهار شعر یا چهار مصراع آن که در لغات الفرس اسدی [۲] بدست آمده است نقل‌میکنیم :

« سرود خسروانی »

شاهم بر گاه بر آرید — گاهش بر تخت زرین

تختش در بزم برآرید — بزم اندرنوکرد شاه

این چهار بیت هفت‌هجایی است که قافیه هم دارد و بسیار با ظرافت ولطافت گفته شده و معلوم میدارد که ممدوح شاعر بتازگی «**نوکرد**» یعنی باغ یا عمارت نوی که آنرا «**نوشاد**» هم میگفته‌اند ساخته و ظاهراً شاعر این «سرودخسروانی» را برای بزمی که شاه در روز افتتاح «نوکرد» خود آراسته بوده است گفته و آنرا

۱- شعر درایران ص۵۷ .

۲-لغت‌فرس نسخهٔ خطی بسیار نفیس آقای نخجوانی.

درمقام «طرائق الملوکیه» نواخته‌اند ۱ این سرود را اسدی طوسی در لغت« گاه »
نقل کرده و از آن چنین بر می آید که شعر های هجایی بطرز قدیم در خراسان
رایج بوده و در بزم‌پادشاهان « سامانی » و « غزنوی » که در هر چیز از«ساسانیان»
تقلید میکردندازین جنس اشعار خوانده و نواخته میشده ، ومنتهی صاحبان تذکره
و روات این سرودها را همانطور که امروز هم تصنیفها و ترانه ها را کمتر جمع
میکنند کمتر نقل کرده‌اند .

سرود کرکوی :

نمونهٔ قدیمتر از خسروانی « سرود کرکوی» از آثار و یادگارهای برجستهٔ
ادبی دورهٔ ساسانیان است که بنظم شش هجائی و با مراعات قافیه است ۲ این‌سرود
ببرکت کتاب تاریخ سیستان باقی‌مانده و بما رسیده است . این قطعه در « **آتشکدهٔ
کرکویه** » واقع در سیستان قدیم خوانده میشده و تاریخ سیستان فصلی خاص‌بدان
اختصاص داده است وآن‌سرود اینست :

فرخت بادا روش خنیده گرشاسب هوش همی پراست ازجوش
نوش کن می نوش . . . . همیشه نیکی کوش
که دی گذشت ودوش شاها خدایگانا به آفرین شاهی

ترجمهٔ سرود :

افروخته بادا روشنایی عالمگیرباد هوش گرشاسب همی پراست از جوش
نوش کن می نوش همیشه نیکی کن که‌دیروزودیشب گذشت
شاها خدایگانا با آفرین شاهی .

کلمهٔ اسروز :

کلمهٔ‌سرودبتلفظ « اسروذ » نیز در کتب قدیم آمده‌ازجمله
آورده‌اند که خسرو وقتی اعشی میمون را دید که شعری

۱ـ شعر در ایران ص ۵۸

۲ـ تاریخ سیستان بتصحیح مرحوم بهار

میخواند پرسید این کیست؟ گفتند: «اسروذگوید تازی»

داستان اعشی میمون :

پس اعشی شعری بخواند خسرو گفت این سخنها را برما ترجمانی کنید ، گفتند ، گوید : که بی هیچ رنجوری یا عشقی همه شب بیخوابی کشیده است ، خسرو گفت : اگر بی هیچ رنجوری یا عشقی بیخوابی کشیده است پس دزد باشد ۱

ادامهٔ سرود در عصر اسلامی :

پس بدین ترتیب دیدیم سرود از اشعار دورهٔ ساسانیان بوده ودر دوره‌های اسلامی ادامه یافته و آن سرودها و یا آهنگهای آن بنامهای « سرود خسروانی » و « سرود خسروانه » و « سرود ماوراء النهری » و « سرود پارسی » و نظائر آن

نامهای سرود « خسروی ــ خسروانی ــ خسروانه ــ ماوراءالنهری پارسی وغیره » :

اشتهار داشته که شاعران میسروده و خنیاگران مینواخته و میخوانده و بزرگان می نیوشیده‌اند چنانکه منوچهری گوید :

یك مرغ سرود پارسی گوید　　یك مرغ سرود ماوراءالنهری ۲

ومسعودسعد گوید:

بشنوونیکو شنو نغمهٔ خنیاگران　　بپهلوانی سماع بخسروانی طریق

و بندار رازی گوید :

لحن اورامن وبیت پهلوی　　زخمهٔ رود وسرود خسروی

بعد از اسلام :

و ظاهراً بعد از اسلام بتدریج سرود معنای دیگری بخود گرفت و از مقام ستایش منحصر بزرگان قدم فروتر نهاد و شاید بتوان گفت تا حدی مرادف تصنیف امروزی استعمال شد ۳ .

در این زمان :

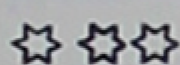
امادر این روزگاران گویی مجدد سرود باز بشیوهٔ

۱ــ نقدادبی : دکترعبدالحسین زرین کوب ص ۳۷۵ .

۲ــ منوچهری دامغانی بکوشش محمد دبیر سیاقی ص ۹۰ .

۳ــ شعردرایران ص ۷۵ سطر ۱۵ .

پیشین باز میگردد و اشعاری و ساخته هایی بدین نام موسومست که تقریباً توجه بلندی و کوتاهی مصراعها و قافیه نمیشود تا با آهنگ لازم بتواند مطابقت کند و سرائیده شود واین سرودهادربیان مفاخر عالی ملی و میهنی و مضامین حماسی است وغالباً باآهنگی متین و محکم[1] خوانده میشود - ۲



سرودمش زکدامین کس آن چکامه سرود
ز بوالفضائل قاآنی آسمان هنر
« قاآنی »

« سرود چکامه »

واماسرود چکامه که‌ظاهراً نام‌دیگر سرودیانوعی از سرودهاست وظن غالب بر آنست که شبیه بقصیدهٔ امروزی بوده‌است .

این کلمه درمتن« خسروورینك » بدون‌واوعطف آمده‌وتقریباً مرادف غزلست چنانکه «پتواژه»بمعنی قصیده وخطابه بنظرمیرسد ۳.

« پتواژه »

کلمهٔ‌پهلوی‌است مرکب از « پت » و« واژه » که بمعنی‌سخن بزرگ است‌وگمان میرود که نام قصیده باشد وبمعنی خطابه‌هم تصورشده‌است ٤



۱- Marche

۲- سرودهای ملی ومیهنی .

۳- رجوع بفرمائید بشعر درایران ص ١٤

٤- شعردرایران ذیل اقسام‌قصائد وبیتها وکلمات، ومتن داستان کتاب پهلوی خسروورینك.

زدم عمری از بی مثالان مثل
سرودم بوصف غزالان غزل
« جامی »

« مثل ـ ضرب المثل ـ مثل سایر ـ مثلك ـ متلك »

مثلك تصغیر مثل ـ اشعار هجایی مثلی قدیم ـ افسانه‌های کودکان ـ ضرب المثلهای شهری ـ مثل سایر ـ دهخدا و مجلدات امثال و حکم ـ نمونه های دیگر امثال ـ نیوشه ـ استعمال بلعمی ـ ضبط فرهنگها ـ ضرب المثل .



مثلك تصغیر مثل :

مثل که آنرا بتصغیر « مثلك » هم میگویند از جنس اشعار هفت یاهشت هجایی[1] قدیم است که هنوزهم کم و بیش درمیان مردم معروف میباشد[2] وافسانه‌ها و برخی قصه‌های کودکانه و بعض ضرب المثلهای شهری از این نوع اشعار هجایی قبل از اسلام بوده که هنوز هم آهنك شعری خود را

اشعار هجایی مثلی قدیم و افسانه‌های کودکان و ضرب المثلها :

حفظ کرده است مثل : داشته آید بکار گرچه بود زهر مار

ونظیر: بد مکن که بدافتی چه مکن که خودافتی

« مثل سایر »

مثل سایر نیز نام همین امثال است که امروز در بین عوام وخواص مستعمل است ودرقدیم « **نیوشه** » نامیده میشد ودر فصل صنایع شعری بتفصیل از آن سخن خواهیم گفت.

۱ـ اوزان هفت‌هجایی وهشت هجایی همه ازیك جنس است ودرخواندن آن گاهی یك یا دوحرف مصوته راکشش داده وهفت هجا وحتی شش هجادا بهشت هجا بالامیبرده‌اند.

۲ـ شعردرایران ص ۵۶ـ۵۹ـ۶۷.

بیشتری ازاین امثال‌رامرحوم‌دهخدا در مجلدات ۱ «امثال وحکم» جمع نموده است که از جمله ذخیره‌های ارزندهٔ زبان پارسی بحساب است

و از نمونه های آن در پارسی :

آشنایی روشنایی‌است .

بردیوانه قلم نبود.

برعکس نهند نام زنگی کافور.

بزك ممیر بهارمیآید .

تنها بقاضی رفته .

خورشید را بگل نتوان اندود . ۲

دست شکسته وبال گردن است .

درخانهٔ مورشبنمی طوفانست .

درخانه اگر کس‌است یك‌حرف‌بس است .

شتردیدی ندیدی . ۳

مستوری بی‌بی از بی‌چادری است.

نوش دارو بعدازمرگ سهراب . ٤

عشق آمدنی بود نه‌آموختنی .

شیشهٔ اشکسته راپیوند کردن مشکل‌است.

طشت ۵ ازبام افتاد ٦ . . . . و نظائر آن

۱ـ رجوع : امثال وحکم دهخدا ، چاپ امیرکبیر.

۲ـ کنایه‌از پنهان‌کردن امرواضح «بهار عجم ـ برهان».

۳ـ کنایه‌ازاغماض وچشم پوشی ونادیده‌گرفتن است.

٤ـ کنایه ازدیرشدن وکارازکارگذشتن است «بهار عجم».

۵ـ کنایه ازرسوائی است «بهارعجم»

٦ـ رجوع بامثال وحکم دهخدا وشاهد صادق فصل ۸۰ باب سوم نسخهٔ کتابخانهٔ ملك ۲۲۳۲ ونسخهٔ دانشگاه ۱۱۱۰ ونسخه سپهسالار ۲۹۰۹ ونیز شمارهٔدوم انتشارات فرهنگ عامه زیر نظراستاد محترم آقای دکتر صادق کیا ص ۱۷ تا ٤٤

و از امثال عرب :

كُلُّ اناءٍ يترشَّح بِما فيه.١

مَقتَلُ المرءِ بين فَكَّيه.٢

مَن جَدَّ وَجَدَ.٣

قَليلٌ في الجيبِ كثيرٌ في الغيب ٤

قِيلَ للبغل من ابوك قال الفرسُ خالي ٥

« نیوشه »

نیوشه نیزهمان مثل است که ظاهراً درقدیم بدین نام موسوم بوده‌است.[٦] این لغت درترجمهٔ بلعمی آمده ولی در فرهنگها بدین معنی ضبط نشده است ونمونهٔ این همان قبیل امثالی است که شطری بمثال آوردیم.

« ضرب المثل »

ضرب المثل نیزهمان «مثل سایر» است که بدین نام نیزشهره‌است و مثالی چند از آنرا درضمن امثال آوردیم و بازهم بفصل صناعات بخصوص درصنعت «ارسال المثل» و «ارسال المثلین» فراوان تراز آن سخن بمیان‌می آوریم .

١ـ مضمون مثل : ازکوزه همان برون ترابد که دراوست .

٢ـ مضمون مثل : زبان سرخ سرسبز میدهد برباد .

٣ـ مضمون : عاقبت جوینده یابنده بود.

٤ـ در فارسی : صعوه‌یی در مشت به ازکلنگی در هوا .

٥ ـ استر راگفتند پدرت کیست گفت اسب خال من است .

٦ـ شعر درایران ص ٦٧ .

قانع نشوم با تو ، صبر از دل من گم شد
رو با دگری میگو ، من نشنوم افسانه
«مولانا»

« افسانه »

« هتل متل ـ داستان ـ قصه ـ حکایت »

افسانه های باستانی ـ افسانه بزبان حیوانات ـ فوائد افسانه‌ها ـ نوع دوم یا افسانه‌های کودکان ـ میتولژی‌ها و فولکلرهای ایرانی ـ افسانه مرادف داستان ـ داستان در شاهنامه ـ امتیاز قدمت و کهنگی افسانه‌ها ـ افسانه‌های کودکان از صبحی ـ نوع سوم افسانه ها یا افسانه‌های ادبی ـ ارزش افسانه‌های ادبی ـ ریشهٔ برخی از افسانه ها ـ ترادف افسانه و فسانه و مثل و قصه و داستان و حکایت ـ شواهد آن .



افسانه‌های باستانی : افسانه نوعی از آن اشعار هجایی است که برای سر گرمی اطفال میخوانده اند و مکرر در این فصل ضمن توضیح اقسام شعر از آن نوع صحبت کرده‌ایم .

افسانه بزبان حیوانات : و باز افسانه را بنوعی نثر اطلاق کنند که غالباً بزبان وحوش و حیوانات و یا حاوی سر گذشت آنهاست و همچنان برای سر گرمی و آموزش کودکان بکار باشد و برخی از آنها دارای ریشه‌هایی عمیق است و از نظر افسانه‌

فایدهٔ افسانه ها :

و عقاید دیرین و افسانه نویسی « میتولژی [1] و میتو-گرافی [2] و فولکلر [3] » بسیار ژرف و ارزنده و گرانبها

میتولژیهای ایرانی :

است [4] این نوع اخیر مرادف « داستان » بکاررود و این کلمهٔ داستان نیز در شاهنامه بمعانی چندی بکار رفته است .

افسانه مرادف داستان :

از شرایط و خصوصیات و امتیازات افسانه که

قدمت و کهنگی افسانه‌ها :

باختصار «**فسانه**» نیز گفته میشود یکی کهنگی و قدمت آنست ، چنانکه غالباً افسانه ها با جمله هایی نظیر : یکی بود یکی نبود ؛ و در روزگاران قدیم ، و هزاران هزار سال پیش ، و امثال آن شروع میشود و این مفهوم را از بیت فرخی نیز میتوانیم دریابیم که میگوید :

فسانه گشت و **کهن** شد حدیث اسکندر

سخن نو آر که نو را حلاوتیست دگر

افسانه‌های کودکان از صبحی :

از این فسانه‌های نوع اخیر چند مجلد بهمت مرحوم صبحی مهتدی گردآمده که مجموعه‌هایی مفید است .

نوع سوم افسانه‌ها :

نوع سوم افسانه که رکنی از ارکان ادب پارسی‌را هم شامل است ، داستانهائیست منظوم و منثور که در کتب

افسانه های ادبی :

ادبی ما ضبط است و گنجینه های ادب پارسی مشحون از آن میباشد وبرخی از آنها نظیر کلیله و دمنه اصل هندی

ریشهٔ برخی افسانه‌ها :

دارد و بعضی نظیر مرزبان نامه پاك ایرانیست .

ارزش افسانه‌های ادبی :

این داستانها نیز مانند همان نوع دوم اغلب بزبان وحوش و حیوانات اعم از پرندگان و چرندگان و درندگان و

۱- تاریخ اساطیر و افسانه Mythologie

۲- شرح اساطیر افسانه‌نویسی Mythographie

۳ - عقاید و افسانه های قدیم مملکتی Folklore .

۴- رجوع: داستان نمکی، نارنج و ترنج ، دیو ومرد ترسو - شتر زرین از سلسلهٔ انتشارات فرهنگ عامه ص ۱۶۳ تا ۱۸۴ .

خزندگان میباشد و همگی حاوی بس نکات تربیتی و اخلاقی و اجتماعی فراوان و گرانبهائیست و نتایج بسیار سودمندی از آن گرفته شده است.

ترادف افسانه با فسانه و مثل و قصه و داستان و حکایت:

شواهد لازم:

این نوع اخیر در ادبیات ما با کلمات «افسانه و فسانه» ۱ و «مثل» ۲ و «قصه» و «داستان» ۳ و «حکایت» ۴ بیك معنی و مرادف یکدیگر بکار رفته است، چنانکه در کتاب کلیله ودمنه‌ومرزبان‌نامه می بینیم مینویسد: «این افسانه رااز بهر آن گفتم یا این مثل را بدان آوردم» البته در مرزبان نامه در سر لوحهٔ فصول و افسانه ها همه‌جا کلمهٔ فارسی داستان بکار رفته، چنانکه: داستان زیرك و داستان پیل و داستان منجم و داستان روباه و غیره و یا «چون بود آن داستان ۵» اما در پایان داستان‌ها کلمهٔ «افسانه» و «داستان» هردو بکار رفته چنانکه: این‌فسانه و یاافسانه را از بهرآن گفتم ۶ یا این افسانه را از آن آوردم ... ولی در کتاب کلیله و دمنه سرلوحهٔ افسانه‌ها با کلمهٔ «**حکایت**» ممتاز شده‌و در ضمن کتاب نیز کلمات مثل و حکایت بهمان معنی افسانه و داستان زیاد بکار رفته است.



۱ـ این فسانه را از بهرآن گفتم: مرزبان‌نامه ص ۱۵۰-۱۵۳ و غیره.

۲ـ این مثل را بدان‌آوردم: کلیله و دمنه بتصحیح و حواشی استاد محترم آقای عبدالعظیم قریب ص ٦٤ – ۷۱ - ۸۱ – ۱۲۷ - ۱۸۸ – وغیره.

اکنون بیان‌کن مثل‌آنکس‌که درکسب خیری جد نماید: نیز ص ۱۹۷.

۳ ـ رای گفت برهمن را شنیدم داستان‌کسی که «کلیله و دمنه ص ۲۰۹»

چون بودآن داستان «مرزبان نامه ص ۱۳۸ – ۱۳۹ – ۱٤۳ وغیره.

٤ ـ چون این حکایت بپرداخت: کلیله و دمنه ص ۱۸۲

زاغ برای ایشان هرروز حکایتی دلگشای و مثلی غریب می‌آورد ص ۱۸۸

۵ ـ مرزبان نامه: ص ۱۵۱–۲۰٤–۲۲٤ وغیره.

٦ ـ مرزبان نامه: ص ۱۵۰–۱۵۳ وغیره.

« قول »

قول نیز باشعار هجایی بعد از اسلام گفته شده [1] و گاه همراه « **ترانه** » بکار رفته و بیشتر مرادف «**غزل**» استعمال شده چنانکه حافظ گوید :

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش [2]

و این استعمال اخیر زیاده است چنانکه در کتابهای صوفیان و غیره می‌بینیم و اینکه خوانندهٔ غزل و ترانه را نیز بکرات «قوّال» و « قوّالان » نوشته‌اند . [3]

« فهلویات »

اشعار هجایی بعد از اسلام را « فهلوی » و « فهلویات » نامیدند و بترانه‌های محلی که در غیر از بحور رباعی سروده شده این نام نهاده اند بخصوص عربها که پیوسته این نام را بر این ترانه‌ها بگزیدند و در ضمن شرح دوبیتی بصفحه ۹۹ این کتاب آنرا بنوشتیم و نمونه بیاوردیم ودراینجا بیش از این مارا بتوضیح نیازی نیست وگفتاری در این باب نداریم [4] .

لحن او را من و بیت پهلوی
زخمهٔ رود و سماع خسروی
« بندار رازی »

اورامان ـ اورامن ـ اورامنه ـ اورامنان

ملحونات ترانه‌ها ـ شکلهای کلمه ـ بحرهای اورامن ـ تطبیق با بحرهای عروضی ـ نمونهٔ اورامن ـ لاسگوی‌ها .



و اما اورامن « با اول مضموم و میم مفتوح » ملحونات ترانه‌های محلی

---

۱ ـ شعر در ایران .
۲ ـ دیوان حافظ باهتمام دکتر قاسم غنی وعلامه محمد قزوینی ص ۱۸۸ .
۳ ـ رجوع : باسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابی‌الخیر .
۴ ـ برای اطلاع بیشتر رجوع: بوزن شعر فارسی بحر ترانه ص ۴۹ و ۱۷۳ و ۲۲۰ وغیره

ملحونات ترانه‌ها :

و فهلویات است و شمس قیس در توضیح بحر هزج مسدس محذوف [1] مینویسد : « . . . خوشترین اوزان فهلویات است [2] که ملحونات آنرا **اورامنان** خوانند » .

اشکال کلمه :

این کلمه بصورتهای اورامان ، اورامن ، اورامنه و جمع آن اورامنان در کتب قدیم ضبط شده است [3] .

بحرهای آن :

این اشعار در بحر هزج و مشاکل و بعضی مزاحفات آن ساخته شده و در معصوب مقطوف [4] بحر وافر نیز ساخته شود [5] و شاید اصل وزن آنها صورت و کیفیت دیگری داشته و عروضیان وقتی خواسته‌اند آنرا با عروض اسلامی منطبق سازند آنرا با بحر هزج و مشاکل و وافر و منشعبات آنها وفق داده‌اند [6] چنانکه شمس قیس رازی در این باب اصرار عجیبی بخرج داده است [7] . بهر حال اشعار این ملحونات بزبان پهلوی است و بندار رازی گوید :

نمونهٔ اورامن :

لحن اورامن و بیت پهلوی زخمهٔ رود و سماع خسروی

و نمونه‌یی از آن که در بحر هزج مسدس محذوف است اینست :

چمن چشمی کنی خواوش بگیتی چمن دل کدْ بری لاوُش بگیتی [8]
چو پنداری هر آن مهری کشان کشت بمن واریجهست آوش بگیتی [9]

۱ــ المعجم : ص۷۷ .

۲ــ مراد همان بحر هزج مسدس محذوف است .

۳ــ رجوع : معیار الاشعار خواجه نصیر الدین طوسی و نقدادبی دکتر عبدالحسین زرین کوب ص ٤٦٢ .

٤ــ برای توضیح در باب زحاف عصب وقطف رجوع بص ٦٠ المعجم .

٥ــ المعجم ص٦٠ ــ ٧٧ .

٦ــ وزن شعر پارسی تألیف استاد محترم دکتر پرویز ناتل خانلری ص٤٦ تا٥٩ وص ١٧٤

۷ــ المعجم : ص١٢٨ تاص١٣٢ وص ٧٧ وص٦٠ .

۸ــ مفاعیلن مفاعیلن فعولن و مصرع سوم مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

۹ــ المعجم ص۷۷ .

لاسگوی ها :

این نیز مانند اوزان خسروی‌ها وخسروانیها واورامنان باشد وبعضی بسبب مشابهت ازاوزان شعر شمرند وبعضی بسبب عدم‌تناسب حقیقی بشعر نشمرندوجای بحث‌درباب این قبیل مطالب و مسائل دراین وجیزه نیست [1] غرض آشنایی باصطلاحات‌است.

بحر طویل :

پایه و اساس بحر طویل ـ توضیح و تعریف ـ وجه تسمیه ـ بحر طویل عروضی ـ تقلید عربها از بحر طویل پارسی ـ بحر طویل عروضی خاص اشعار عرب ـ تقطیع بحر طویل ـ عدم ارتباط بحرطویل عروضی بااین بحرطویل ـ بحرطویل‌های‌امروز ـ نداشتن قاعده و قانون ـ لطف بحر طویل موضوعهایی که برای بحر طویل مناسب است ـ مطایبات و فکاهیات ـ تعزیه‌ها ـ توصیفات ـ یك نمونه از بحرطویل ـ نمونهٔ دیگر ـ

پایه‌واساس بحرطویل : بعضی ازانواع ترانه‌های هفت یاهشت هجایی‌را در ایران **بحرطویل** خوانده‌اند و قصائدی ازآن جنس در دست هست .

توضیح : ساختمان این نوع چنین است : که بعدازچند لخت که پشت، سرهم میگویند دریك‌جا آنرا متوقف‌ساخته وقافیهٔ خاصی برآن‌قرار میدهند وتاآخر آنرا بکارمیبرند

وجه تسمیه : و چون این قافیه که بقافیه‌های آخر اشعار عروضی شبیه است بسیار دورازهم قرار گرفته است این نوع سخن‌را نیز اصطلاحاً« **بحر طویل** »نام نهاده‌اند [2] .

البته‌باید درنظرداشت « بحرطویل‌عروضی » بحری

۱ـ‌رجوع بفرمایید‌به : معیارالاشعار خواجه نصیرالدین‌طوسی‌ص۵ونقدادبی دکترزرین‌کوب ص۴۶۲ .

۲ـ شعر درایران : ص۶۴ و۶۵ .

بحر طویل عروضی : دیگر است وربطی باین سیاق شعر ندارد واتفاقاً عربها هم

تقلید عربها : ازاین نمونه تقلید کرده‌اند وظاهراً شاعران اندلس اول‌بار

آنرا سروده‌اند ۱ .

واما آنچه درعروض بنام بحرطویل موسومست وخاص اشعار عربست ازچهار بار « فعولن مفاعیلن » بناشده وپارسی‌زبانان بدان‌شعر نسرایند ووزن آن رامطبوع وخوش نشمارند: ز بحرها که پارسی زبان بدان ننهد دل

طویل دان ومدید وبسیط ووافر وکامل

عدم ارتباط بحر طویل عروضی با آن

وارتباطی بااین‌اصطلاح « بحرطویل » ماندارد وهمچنانکه گفتیم این از همان نوع اشعار هشت سیلابیست که غالباً بنحوی درموردتصنیف و ترانه هم گفته میشود وطریقهٔ آن چنانست که سه شعر بیك قافیه گفته وبعدسه‌شعر دیگر رابقافیهٔ دیگر میآورده‌اند چنانکه درشعر «ابن‌مفرغ» ونظائر آن دیدیم .

و اما امروز شعری راکه بحرطویل مینامیم از

بحرطویل های امروز : تکرار متعدد افاعیل عروضی ساخته میشود وازاین افاعیل گویی « فَعِلاتن و فعولن ومفاعیلن» بیشتر بکار میرود ، دراین نوع پایه ومصراع وبیت ونظم ونسق وحساب

عدم قاعده درآن : وکتابی‌هم‌در کار نیست . مطلب مابتعدادی قسمت کوچك و بزرگ روان و مسجع تقسیم میگردد وبهر چندگاه یکبار بحرفی که حکم قافیه دارد و تا آخر هم رعایت میشود کلام را تکیه میدهند و قطع میسازند .

در این شیوه بواسطهٔ روانی وسهولت الفاظ و معانی

لطف بحر طویل : ورعایت سجع و توازن وهم آهنگی درسراسر سخن لطفی خاص احساس میشود .

---

۱ ـ رجوع بفرمایید به : نفحة‌الیمن طبع بمبئی فصل آخر .

پس بنابر آنچه گفتیم بحرطویل نوع مشخص ومعین ومعتبرشعر پارسی نیست وفاقد قاعده های معین و مسجل است و در ردیف تفننات شعری است وبگاه صنایع بازتوضیحاتی بیاوریم وآنچه امروزبدین شیوه‌سرایندبیشتر فکاهیات و مطایبات [1] است .

موضوعهایی که برای آن مناسب است :

در تعزیه‌ها وشبیه گردانیها و نمایشنامه‌های مذهبی نیز از آن استفاده شده ، برای برخی توصیفات هم این شیوه‌مناسب است . واینك نمونهٔ بحرطویل مأخوذ از کتاب رموز حمزه دروصف عمرو عیار :

مطایبات وفکاهیات :
تعزیه ها :
توصیفات :

یك نمونه از بحرطویل :

بتی لاله عذاری
بدهن باد بهاری !
بنگه آهوی چینی
وبقد سرو خرامان
و برخ چون مه تابان
و سر زلف پریشان
و دهن غنچهٔ خندان
و زنخدان چونمکدان
که ازاو وام کند قر-
ص‌قمر نوروضیارا.... .

نمونهٔ دیگر :

کهنه دزدی که رباید
ز شهان افسر شاهی
وز شب رنگ سیاهی
و فلوس از دم ماهی
زبقم سرخی ذاتی

۱-نمونه‌های زیادی ازآن‌رادرشماره‌های روزنامهٔ هفتگی توفیق می‌یابید .

ز شکر طعم نباتی

و ز یك حبه دو دینار

ز یك وقیه دو خروار

حجر از دهن مار

اثر از شرر نار

کبودی زفلك گیرد

وشوری زنمك گیرد . . . . الخ .

شعر سفید :

باشعاری اطلاق میشود که مقید بقافیه نباشد نظیر اشعار انگلیسی [1] و نوعی از انواع سخنانی که در این اواخر چندی متداول شده بود و بعضی بدان سرگرم بودند . [2]

پیوسته :

سروده‌های پیوسته که بنامهای درهم ، مخلوط ، ممزوج ، مشترك و نظائر آن نیز شهرت دارد اشعاریست که شاعر مقاصد و مطالب خود را پیاپی بیك قالب واحد در نیاورده است بلکه قسمتی را مثلا بمثنوی و قسمتی دیگر بغزل سروده و آنها را باهم پیوند معنوی داده است .

گاه پیوسته ها همگی بیك وزنند و گاهی باوزان‌مختلف سروده شده‌اند .

نمونهٔاین نوع شعر تمام کتاب « **عشاقنامه‌یا دهنامه** » فخرالدین عراقی‌است که از غزل و مثنوی و یك حکایت بوجودآمده و با نظم و ترتیب و بنوبت غزلها و مثنویها و حکایتها بجای خویش جایگزین شده است .

همچنان « عشاقنامهٔ » عبید زاکانی که بنام شاه شیخ ابواسحاق اینجو در سال

---

۱ ـ تاریخ تطور شعرپارسی ص۱۳

۲ـ ورود در این بحث را اصولا حداین وجیزه نمیداند .

۷۵۱ هجری بنظم آمده از همین نوع است .

اشعار این پیوستهٔ اخیر شامل مثنوی و غزل از خود شاعر و حتی چند غزل از همام میباشد . ضمناً باید یادآور شد که این نوع پیوسته غیر از اشعاری میباشد که قسمتی از کلمه بمصرع بعد منتقل میگردد و بدان « مدّرج » میگویند و در فصل بدایع از آن سخن خواهیم گفت و همچنین غیر از داستانهاییست که در وسط داستانهای دیگر میآید نظیر داستانهای پیوستهٔ مثنوی و کلیلهٔ ودمنه و امثال آن . و اینك چند سطر نمونهٔ آن از فصل هشتم کتاب ده نامهٔ فخرالدین عراقی :

ای هوای تو مونس جانم — مایهٔ درد و اصل درمانم
مرغ جان تا بیافت دیدهٔ باز — در هوای تو میکند پرواز
گفتگوی تو روز و شب یارم — جستجوی تو حاصل کارم
دلم از عشق تست دیوانه — تا تو شمعی ، تراست پروانه
نیك در کار خویش حیرانم — درد خود را دوا نمی دانم
در غم دوستان مهر گسل — دشمنان را بسوخت بر من دل
. . . .
تو سبق بردهای ز نیکویان — ما زعشق تو این غزل گویان :

غزل :

ای شده چشم جان من بتو باز — از تو در دل نیاز و در جان آز
شب اندوه من نگردد روز — تا نبینم جمال روی تو باز
تو ز ما فارغی و ما داریم — بر درت سر بر آستان نیاز
در دلم آرزوی عشق تـرا — نیست انجام اگر بود آغاز
مرغ جانم ز آشیانهٔ تن — جز بکویت کجا کند پرواز ؟
بیش ازینم ز خویش دور مدار — تا نگردد دریده پردهٔ راز
آخر ، ای آفتاب جان افروز — سایه یی بر من ضعیف انداز
از تو ما را گذر نخواهد بود — گر اهانت کنی و گر اعزاز
در غمت هر نفس عراقی را — با خیالت حکایتیست دراز

مثنوی :

ای غم تو مجاور دل من — وز زمانه غم تو حاصل من
تا دلم باد ، مبتلای تو باد — دائماً بستهٔ بلای تو باد
دیده را دیدن تو می باید — و گرم قصد جان کنی شاید
دل ما را فراغت از جانست — زندگانی ما بجا نا نست
عشق ، روزی که درد من بفزود — شد حقیقی اگر مجازی بود
در ترقیست کار ما در عشق — بلکه اخلاص شد ریا در عشق

حکایت :

بود صاحبدلی بدانش و هوش — در نواحی فارس تره فروش
از قضای خدا و صنع اله — می گذشت او براه خود ناگاه
پیش قصری رسید و درنگرید — صورت دختر اتابك دید
صورتی خوب دید و حیران شد — دل مجموع او پریشان شد
قرب سالی ز عشق می نالید — که رخ خوب دوست باز ندید

. . . .

تا بدو خادمی پیام آورد — کین گذشت از حکایت آن کرد

. . . .

چونکه عاشق پیام دوست شنید — امر اورا بجان و دل بگزید
شد بکوهی که او اشارت کرد — چار دیوارکی عمارت کرد
وندر آنجا چنانکه دختر گفت — از عبادت نیارمید و نخفت

غزل :

عاشقی ترك خواب و خور کرده — جای خود را ز گریه تر کرده
حیرت حسن دوست جانش را — از تن خویش بی خبر کرده
دایم اندر نماز و روزهٔ عشق — درس عشاق را ز بر کرده
پیش تیر ارادت معشوق — جگر خویش را سپر کرده

. . . .

مثنوی :

عاشق بی قرار از سرِ درد | بریا مدتی چو طاعت کرد
از ریا دور بود اخلاصش | برد سوی عبادت خاصش
بوی تحقیق از آن مجاز شنود | دری ازعاشقی برو بگشود[1] . الخ

که در همگی اتحاد معنوی و ادامهٔ داستان مشهود است .

« احمدا »

احمدا اصطلاحی است برای شعرهای متوسط قافیه‌دار که معمولا بالبدیهه وارتجالا سروده میشود واز صحیح و سقیم ودرست و نادرست وغث وسمین آن فرق نهاده نمیشود وتنها بیان گفتار مدنظر است نه‌استواری وشایستگی آن . ودرمحضرها ومعرکه‌ها وبعضی مجالس فی‌المجلس بحسب ضرورت گفته و خوانده میشودو گویا ظاهراً این نوع سخن خاص نقالان و معرکه گیران بوده و اساساً گوینده یاتوجهی بوزن صحیح ومبانی علمی وعروضی کامل نداشته و هرچه برزبان اومیگذشته بآواز وآهنگ ادامیکرده وصورت شعر بآن میداده است ویا ازآن بی‌اطلاع ومستبعد بوده است . بدینجهت ارزش ادبی این نوع بجهاتی ناچیز واندك است وازنمونه‌های آن نیز کمتر در کتب معتبر ضبط شده است .

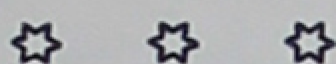
این تعریف درست مارا بیاد سجع‌های کاهنان عرب در عصر جاهلیت و مقامه پردازان بعدی میاندازد .

ونمیدانیم آنچه راکه« جشوبی » یا «حشوبی»[2] بزبان‌پارسی گردآورده

۱ـ رجوع : کلیات شیخ فخرالدین عراقی بکوشش سعید نفیسی ص ۳۱۰ تا ۳۱۴

۲ـ این جشوبی درست شناخته نشد ، مؤلف تتمهٔ صوان‌الحکمه (چاپ لاهور - ۱۳۵۱ - ص۱۰۲)کسی را بااین نسبت یاد میکند : الحکیم ابو الحسن علی بن احمد الجشوبی، من قدماء الحکماء وله‌تصانیف کثیره ، ومن تصانیفه یوبه نامه . . . » « وزن‌شعر پارسی‌ص۸ »

و آنرا « **یوبه نامه** » نام نهاده و مینویسد مشتمل بر اشعار غیر مقفی بوده [1] آیاازهمین نوع بوده ومراد همین‌اشعار سست نیمه‌غلط میباشد یاازانواع اشعارهجایی قدیم ومجموعهٔ ارزندهٔ دیگری بوده است [2] .



این بخش را بحسب آشنایی و تکمیل کلام آوردیم واگر بنا باشد در این زمینه سخن را وسعت بخشیم بازهم باصطلاحات و اشارات ومباحثی برخورد میکنیم که توضیح آنها مفید است ولی ما سعی کرده‌ایم خود را زودتر بقسمت‌صنایع‌وفصل محسنات و بدایع برسانیم و بدانها که قسمت بیشتری از کار ما را تشکیل میدهد و اساس گفتگوی ماست بپردازیم .



۱ـ وزن شعر پارسی‌تألیف استاد محترم آقای دکترپرویزناتل خانلری ص ۸

۲ـ نقدادبی آقای دکتر زرین‌کوب ص ۴۶۳

این نکته گوش دار که دُرّ گرانبهاست
نظم بدیع اوست ولی حسب حال ماست

« جامی »

بخش چهاردهم

تقسیم صنایع بدیعی

آرایش گفتار درزبان پارسی ـ آرایش گفتار از نظر اروپائیان ـ آرایش کلمه ـ آرایش ترکیب ـ آرایش اندیشه ـ تقسیم صنایع بدیعی پارسی ـ صنایع لفظی ـ فایدهٔ صنایع لفظی ـ برخی صنایع لفظی ـ مثال صنعت لفظی ـ اختلاف نظر در تقسیم صنایع ـ یك شرط مهم در صنایع لفظی ـ اولویت معنی برلفظ ـ متکلفان بی‌ذوق و افراط در صنایع لفظی ـ لزوم اعتدال صنایع معنوی ـ پذیرش صنایع معنوی در پارسی و عکس آن در عربی ـ صنایع مشترك لفظی و معنوی ـ بعضی از صنایع مشترك ـ اثر صنایع لفظی ومعنوی در یکدیگر ـ تقسیم صنایع باعتبار نظم و نثر صنایع خاص نظم ـ صنایع مشترك نظم و نثر ـ محدود نبودن صنایع ـ بهترین سخن .

برخی از فنون علوم بلاغت و اصطلاحات آنرا بر شمردیم و اقسام سخن نظم و نثر پارسی را باز نمودیم ، و لـزوم آرایش و زینت سخن را نمودار ساختیم و اصطلاحات دیرین و حال را بیان کردیم ، اکنون نیز سخنی مختصر به تقسیم آرایشهای سخن و گفته‌های رایج در این فن مخصوص خواهیم کرد :

آرایش گفتار در زبان پارسی :

آرایش سخن در زبان پارسی عبارت از بکاربردن صنایع و محسنات بدیعی و هنر نماییهای خاص

است که بتفصیل و ترتیب حروف الفباء در مجلدات این مجموعه تا آنجا که وسع لفظی باشد و طاقت معنوی اقتضا کند بیان خواهیم کرد و قبلا یاد آور میشویم که این آرایشها را تقسیماتی چند است که ابتدا باید از آنها ذکری بمیان آورد .

آرایش سخن از نظر اروپائیان : آرایش سخن که در باب تقسیم آن در این فصل گفتاری داریم باصطلاح اروپائیان بسه‌قسم منقسم میگردد .

آرایش کلمه و ترکیب و اندیشه : آرایشهای کلمه که به‌آن« Figure de mot » میگویند وآرایشهای ترکیب که به « Figure de construction » موسوم وآرایشهای اندیشه و فکر که به « Figure de pensé » مشهور است [1] .

تقسیم صنایع بدیعی پارسی :

اما در زبان پارسی این‌چنین تقسیم معمول نیست و تقسیمات را بنوعی دیگر قائل شده‌اند که از جمله تقسیم صنایع بدیعی به « **لفظی و معنوی[2] و مشترك** » میباشد .

صنایع لفظی :

برخی گمان برده‌اند که لفظ برای سخن بمنزلهٔ پیرایهٔ زیبا و جامهٔ دبیقی و دیباست و خوبی سخن در صنایع لفظی است ، بر این عقیده بالفاظ آراستگی هایی داده‌اند که بصنایع‌لفظی موسوم است و اینگونه محسنات بصنعتهایی اطلاق میشود که برای زینت و زیباییهای الفاظ و دقت در انتخاب آنها حاصل میشود و با لذات

فایدهٔ صنایع لفظی : موجب زیبایی لفظ میگردد و در آرایش و تحسین معنی

برخی صنایع لفظی : مستقیماً دخالتی ندارند ، مانند انتخاب دولفظ از یك‌ریشه یا بر گزیدن الفاظ با خصوصیاتی و منظور هایی از قبیل نقطه‌دار ، بی‌نقطه ، منفصل ، متصل ونظایر آن و جناس و سجع وترصیع وردالمطلع

۱ــ شاید بتوان قسم اخیر را منطبق با صنایع معنوی پارسی دانست .

۲ــ ظاهراً اول کسی که صنایع لفظی و معنوی را بدین شیوه تقسیم کرد ابن سنان خفاجی (متوفی بسال ٤٦٦ هـ) است ، رجوع : بدیع‌القرآن ص ٢٤ چاپ مصر .

و لف و نشر وتضمین واعنات و ردالقافیه و ردالعجز علی الصدر و ردالصدر علی العجز و موشّح و ملوّن و گروهی دیگر که در ردیف صنایع بیان خواهد شد و بتدریج آنها را خواهیم شناخت از این دسته محسوب است . ومثال این نوع صنعت لفظی از گلستان سعدی :

مثال صنعت لفظی :

«نه هرچه بقامت مهتر ، بقیمت بهتر» و نظائر آن

ضمناً اختلاف طبایع و ذوقها در نویسندگان و گویندگان موجب اختلاف در تقسیم محسنات شعری و نثری نیز شده است و چه بسا صنعتی‌را گوینده‌یی از محسّنات معنوی داند درحالیکه دیگری همان صنعت را از صنایع لفظی بحساب آورد از اینرو باید گفت این تقسیم‌صنایع قطعیّت نداشته تاحدی‌ارتباط بذوق‌نویسندگان و گویندگان‌نیزدارد.

اختلاف نظر در تقسیم صنایع :

اما آنچه مورد قبول و تصدیق همگانی است آنکه همیشه معنی مقدّم برلفظ است و بر آن اولوّیت و برتری دارد وهیچگاه نباید بمنظور بکار بردن‌صنایع‌لفظی‌ازاهمیت وارزش معنی غافل شدوسالکان مسالك بلاغت همیشه این‌نکته رامدنظر قرارداده‌اند و هیچگاه بجهت رعایت صنایع لفظی معنی‌راتابع آن نساخته‌اند ودریافته‌اند که :

یك شرط مهم درصنایع لفظی :

«حسن کلام بصنایع لفظی مشروط باینست که الفاظ تابع معانی باشد ، نه معانی تابع الفاظ ، زیرا اگر معانی بحال خود واگذاشته شود خود معانی الفاظی راکه لایق وسزاوار آنها باشد طلبیده وبمدد طبع گوینده ونویسندهٔ بلیغ‌لامحاله در کسوت آن الفاظ قرار میگیرد ودر این حال کلام طبعاً بصورت ومعنی متناسب وزیبا افتاده وبزیور محسنات ذاتی وعرضی آراسته خواهد شد . لکن هرگاه در ترکیب کلام ، الفاظ ساخته و پرداخته‌یی را بکار برند و معنی را تابع لفظ قرار دهند درست مانند جامه‌ایست زیبا براندام شخص کریه‌المنظر که بی‌تردید آنچنانکه باید بدل بنشیند نشیند وآنطور که باید درنفس تأثیر کند نکند [1] » .

---

۱ ـ رجوع : حواشی حدائق بتصحیح فاضل مرحوم اقبال آشتیانی .

امامتأسفانه همیشه وقتی قلم بدست ادبای بیذوق و متکلفان خالی‌ازسلیقه افتاده ، دراین مرحله بتفنن وتصنع پرداختند و از جنس‌صنایع لفظی بگمان خویش صنعتهایی درست کردند که خود آثار آنها بهترین معرف بیذوقی آنهاست و بافدا کردن معنی ومادهٔ اصلی کلام بالفاظ تهی موجب رسوایی خویش گردیده‌اند وحال آنکه اساساً بهترین الفاظ و زیباترین صنایع آن لفظ یا صنعتی است که مثل جسم لطیف شفاف بدون هیچگونه مانع‌صورت معنی رابنمایاند وخواننده یاشنونده رامجذوب وفریفتهٔ معنی کند بطوریکه اصولا الفاظ درمدنظر قرار نگیرند تاچه‌رسد باینکه ناهمواری لفظ بر سبکساری گوینده حاکی باشد [1] ، پس بنا بر این

متکلفان بیذوق و افراط در صنایع لفظی :

لزوم اعتدال :

همچنانکه تن بیجان ضایعست‌وجان بی‌تن بی‌اثر ، همچنین لفظ ومعنی باهم دلجو ، ولفظ بی‌معنی قالب بیروح است ، و معنی بی‌لفظ جان بی‌جسم ، وهردو بهم‌محتاجند . بسیاری ارتصنعات درالفاظ واقع شودوبسیاری درمعنی ، پس باید نظم ونثرمرکب ازهردوباشد وافراط وتفریط هردو مذموم است وتوسیط وتعدیل آن دومحمود وممدوح وپسندیده[2] .

صنایع معنوی :

واماصنایع معنوی‌صناعاتیست که بواسطهٔ رعایت‌آن، محاسن کلام‌وارزش‌سخن درمعنی یافت شود ، اگرچه لفظ هم‌بتبعیت معنی دارای محسنات خواهدبود ولی‌این نوع‌صنایع بالذات‌موجب‌حسن‌معنی‌میگردندواز لطف‌تعبیر وزیبایی‌معنی‌حاصل‌میآیند.

برخی‌صنایع مهم معنوی :

صنایع‌معنوی بسیارند ازجمله : حسن‌تشبیه ـ استعاره ـ کنایه و مجاز ـ ایهام ـ مطابقه ـ حسن مطلع ـ حسن مقطع ـ حسن‌تخلص ـ سؤال وجواب ـ لغزومعما ـ تقسیم ـ التفات ـ حشوـقلب ـ تمثیل ـ اغراق ـ تنسیق‌صفات ـ اعداد ـ جمع‌وتفریق وتقسیم ـ مراعات نظیر ـ براعت استهلال ـ حسن طلب و بسیاری دیگر که بترتیب الفبایی در فصول بعد بیان خواهیم داشت .

۱ـ رجوع : نقدادبی دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ص ۴۰۴ ببعد .

پذیرش صنایع معنوی درپارسی وعکس آن درعربی :

ضمناً بدانیم که زبان پارسی بمقتضای طبیعت وطرز ساخت آن بـرای پذیرش صنایع معنوی دارای خاصیت مخصوصی است بدین معنی که زبان تازی چون ازریشهٔ سامی گرفته شده دارای خاصیت نوعی بسط و انقباض بیشتری است ازاینرو کلیه صنایع لفظی بدیعی را که ازابتکارات استادان ایرا نیست بخوبی می پذیرد وبدان جلوه وزیبایی میدهد وچون زبان پارسی آریائی است معانی لطیف واندیشه های رقیق وصنایع معنوی رابهتر پذیراست ، معذلك صنایع لفظی رابجا وبیجا و مطبوع ومتکلف بطور مستقیم یا بکمك الفاظ وتعبیرات واصطلاحات عربی در آن بکار برده اند .

صنایع مشترك لفظی ومعنوی :

اشاره کردیم که تقسیم صنایع بلفظی و معنوی قطعیت ندارد وگاه صنعتی را گروهی لفظی دانند و گروهی دیگر همان صنعت رامعنویش محسوب دارند، همچنین بعض از صنایع هستند که میتوان آنهارا هم لفظی دانست وهم معنوی ، واین دسته را «**صنایع مشترك**» نام نهاده اند که ضمن شرح صنایع توضیحات لازم درباب آنهاداده خواهدشد وازجملهٔ این صنایع : ابداع ـ اقتصار ـ اشاره ـ الغاز ـ انسجام ـ براعت استهلال ـ ترجمه ـ تعمیه ـ حسن مطلع ـ حسن مقطع ـ حسن تخلص ـ حسن تعلیل ـ کلام جامع وبسیاری دیگر است .

برخی صنایع مشترك :

اثر صنایع لفظی و معنوی در یکدیگر :

و ضمناً هرچند صنایع لفظی موجب زیبایی لفظ و صنایع معنوی بالذات موجب حسن معنی میگردد ولی نباید ازنظر دورداشت که ممکن است اثر هریك دردیگری بالتبع سرایت کند یعنی درقسم اول ممکن است معنی هم بتبعیت حسن لفظ نیکوتر گردد ودرقسم دوم هم ممکن است لفظ بتبع حسن معنی تاحدی زیبایی ووجاهت پیدا کند ۱ .

۱ـ معالم البلاغه .

« تقسیم صنایع باعتبار نظم و نثر »

اما تقسیم دیگری که امروز معمول و رایج شده تقسیمی است که باعتبار اختصاص صنایع بنظم‌و نثر و مشترك بین آن دو میباشد، یعنی برخی از صنایع هستند که منحصر بشعرند نظیر : ارسال‌المثل ـ اعنات ـ تضمین ـ حسن‌طلب ـ حشو ـ ردالقافیه ـ ردالمطلع ـ سؤال وجواب ـ ملمع ـ موشح ـ لغز ـ معمی ـ ماده‌تاریخ . ودسته‌ای مشترك بین نظم و نثر هستند ودر هردو بکار روند. نظیر: التفات ـ براعت‌استهلال ـ سیاقة الاعداد ـ تفریق ـ جمع وتفریق ـ تنسیق الصفات ـ جمع و تقسیم ـ جناس ـ درج ـ سجع ـ قلب ـ لف‌ونشر ـ مراعات نظیر ـ مرصع ـ تجاهل عارف ـ حسن تشبیه ـ استعاره ـ تمثیل ـ کنایه ـ تلمیح ـ عکس ـ تأکیدالشیئ وبسیاری دیگر که‌بترتیب لازم شرح داده‌خواهدشد .

صنایع خاص نظم :

صنایع مشترك نظم و نثر

ونیز باید دانست که وجوه محسنات وبدایع نظم‌ونثر محدود بحد معینی ومحصور درعدد ثابتی نیست و گرچه‌ما سعی کرده‌ایم آنچه را که‌غالباً درج کرده‌اند ودرعدادصنایع محسوب داشته‌اند دراین مجموعه‌بنویسیم ووجوه اختلاف وامتیاز هریك راباز نماییم، اماصنایع پیوسته روبتزاید است وبسیاری ازصنایع رامتأخران افزوده‌اند درحالیکه متقدمان از آن غافل بوده‌اند ، وآنچه‌ازصنایع بدیعی راالفبایی خواهیم نمودبرطبق مشهور باشد و گرنه بطوریکه عرض‌شد تعداد وجوه تحسین کلام رااعم از لفظی و معنوی بطور تحقیق وطریق دقیق نمیتوان معین کرد وتشخیص لطائف وتمییزدقائق وبدایع کلام منوط بذوق سلیم سخندان بلیغ است ، وبسیاری از بزرگان در سخن نغز وخوش پارسی تتبع بسیار کرده و آرایشهای معنوی ولفظی فراوان ازنظم ونثر این زبان استخراج کرده وهریك رانامی نیکو بنهاده وهرجا از آثار استادان سخن

محدود نبودن صنایع :

اززمان رودکی تاامروز گلی روییده و آثار ذوقی ولطفی تراویده است ، صنعتی از آن استخراج وبدست داده‌اند، ولی مسلم بهترین آن‌سخنی است روان که گفتنش آسان نماید ولی پرداختنش دشوارو باصطلاح اهل ادب سهل ممتنع باشد . ۱ وبقول مسعودسعد در آن نه‌لفظ معارباشد ونه‌معنی مثنی بلکه همه حاصل ابداع وانشاءِ فکر ونتیجهٔ اصلاح وتنقیح‌عقل باشد :

بهترین سخن :

اشعار من آنست که در صنعت نظمش
نـه لفظ معارست و نـه معنیش مثنی
انشا کندش روح و منقح کندش عقل
گردون کند املا و زمانه کند انشا ۲

ومادراین باب درابتدای ذکر صنایع بازهم سخنی داریم . ۳



۱ــ درباب سهل ممتنع بفصل صنایع بحث خواهیم کرد .

۲ــ دیوان مسعود سعد سلمان : چاپ تهران.

۳ــ نقدادبی دکتر عبدالحسین زرین کوب ص ۴۱۹

سعدی دگر بگوشهٔ وحدت نمیرود
خلوت خوشست و صحبت اصحاب خوشترست
« سعدی »

بخش پانزدهم
قصائد بدیعی و اصحاب بدیع

بدیعیات و اصحاب بدیع ـ نوع واحد ـ نوع مشترک ـ اصحاب بدیع ـ عیب این بدیعیه‌ها ـ اصحاب بدیع پارسی ـ صرح ممرد و صنایع الشعر سلمان ساوجی ـ مخزن المعالی اهلی ـ بدیع الصنایع برهان الدین مشهدی ـ قصیدهٔ شرف الدین رامی ـ قصیدهٔ مرصع وطواط ـ قوامی مطرزی ـ ابوالمفاخر رازی و بال مرصع ـ منشوری سمرقندی و امیر معزی ـ قصیدهٔ اهلی شیرازی و عبدالواسع جبلی ـ قصیده های تصدیر فرخی و رشید و طواط ـ مفاتیح الکلام ذوالفقار شروانی ـ موشحات و مکررات بدر جاجرمی ـ نزهة الابصار و قصائد شرف الدین فضل الله ـ مخزن البحور شمس فخری ـ قصیدهٔ ترجیع و تجنیس قطران ـ بحر الصنایع حسن ـ برخی رسائل رشید ـ قسمتی از فهرست بار ُن ُرزن ـ اصحاب بدیع عرب ـ امین الدین اربلی ـ شیخ صفی الدین حلّی ـ ابن جابر اندلسی ـ عزالدین موصلی ـ تقی الدین حموی ـ شیخ عبدالقادر طبری ـ صدرالدین علی معروف بمیرزا سید علیخان مدنی ـ شیخ اسماعیل مقری ـ شیخ کفعمی ـ عایشهٔ باعونیّه ـ ابن نابلسی ـ سیوطی ـ علوی یمنی ـ سید غلامعلی هندی .

و حال قبل از آنکه بشرح صنایع پردازیم ذکر این مطلب ضرورت یافت که

بدیعیات : چون در اصطلاح علمای بلاغت گاهی بکلمهٔ «بدیعیه و بدیعیات و اصحاب بدیع» و نظائر آن برخورد میکنیم . ازاین‌مقوله نیز سخنی موجز بمیان آوریم‌وانواع مشهور آنرا بنمایانیم :

نوع واحد : قصائد بدیعی یا بدیعیات بدو نوع از قصائد وسروده‌ها اطلاق شده است : گاهی منظور از قصائد بدیعی قصائدی است که شاعر سعی کرده در آن قصیده یا شعر یك صنعت خاص که مورد توجه او بوده درتمام‌قصیده‌ازابتداتاانتهارعایت نماید و بنای گفتاررا بر آن‌صنعت نهدچنانکه

نوع مشترك : مثالهای آن بیایدو گاه ادیب شاعر سعی کرده است درواقع انواع صنایع بدیعی مورد نظر خویش رادر قصیده یی یا مجموعه‌یی بنظم درآورد و بحقیقت بدیع نامهٔ منظومی‌بسازد ، واین منظومه گاه باذکرنام صنایع است‌و گاهی حتی بدون آوردن نام‌صنایع سروده شده است ومثالهای آنرا باز خواهیم نمود ، و

اصحاب بدیع : نیز گاهی بکلمهٔ **اصحاب بدیع** برمیخوریم؛ منظورازاصحاب بدیع نیزیاگویندگان قصائد ومجموعه‌های فوق‌الذکر ند ویاکسانی هستند که رنج تصنیف وتألیفی از علم بدیع را برخود هموار ساخته ودراین علم کتابی پرداخته وازمؤلفان این دانش‌محسوبندودر فصل بعدازاین مؤلفان وآثار آنان نیزسخنی‌مختصر بمیان خواهیم آورد .

بهرحال ، ازاواسط قرن هفتم‌هجری ببعد گروهی ازشاعران بیشتر باین‌فکر افتادند که مدتی از عمر خویش را صرف ساختن قصائد مصنوع و ملون و باصطلاح بدیعیات کنند و بااینکه ماهرانه از عهدهٔ این مشکل بر آمده‌اند و رنجهایی برخود هموار کرده‌اند ، باید گفت ساخته‌ها و پرداخته‌های ایشان غالباً بی‌لطف و متصنع‌و

عیب بدیعیه ها : خالی ازهر گونه فایدهٔ ادبی است واگر آوردن این قبیل اشعار بعنوان مثال برای صنایع بدیعی و یا قدرت نمایی شاعر درآوردن صنایع لفظی ازقبیل: ذوقافیتین وترصیع و توشیح وتصحیف و غیره بلامانع باشد ، عملاً لیاقت عنوان‌شعر رابمعنی حقیقی این

کلمه ندارد بلکه غالباً نظمی است خالی از هر گونه لطف شعری وذوقی ، ومسلم است که صاحب ذوق واقعی شعرحقیقی آنرا میداند که درنفس خواننده و شنونده مؤثر باشد و تولید هیجان و رقت قلب کند وموجب تحریك انفعالات نفسانی وعواطف انسانی گردد، [1] حکمای اسلامی نیز همه باین نکته اشاره کرده‌اند :

صفت شعر خوب :

ابوعلی سینا درفن شعر در کتاب «الشفاء» که مقتبس ازرسالهٔ شاعری ارسطوست میگوید : «شعر سخنی است **خیال انگیز** . . . . » و میگوید . « منطقی را بهیچ یك از وزن و تساوی و قافیه نظری نیست مگر اینکه به بیند که چگونه سخن ، **خیال انگیز و شوراننده می‌شود[2]** . خود ارسطو نیز اصل شعررا در معنی ومضمون آن میجوید وصورت شعررا که مقید بوزن وقواعد دیگر نظم است جزء ماهیت آن نمیشمارد ومعتقدست که بسیاری ازسخنان منظوم را که موضوع آنها فی المثل پزشکی وطبیعیات است از جنس شعر بشمار نباید آورد [3] این معنی در همهٔ آثار حکمای اسلام نیز بشرح و تفصیل آمده است . خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اساس-الاقتباس درباب مبادی انفعالات ومخیل بودن شعر درچند مورد سخن گفته است [4] و معتقد است در صناعت شعر **تأثیر درنفس وشوراندن خاطر غرض اصلی است [5]** وعلامهٔ حلی در کتاب « جوهرالنضید [6] » درتفسیر بیانات خواجه نصیر طوسی نیز توضیحات مفصلی میدهد که مراد از تخییل **تأثیر کلام است درنفس ازجهت قبض یا بسط و یا جز آن** . [7] بهرحال ازاین سخن بگذریم وبمعرفی برخی ازمشاهیر

۱ـ مقدمهٔ حدائق السحر بتصحیح استاد فاضل مرحوم اقبال آشتیانی .

۲ـ ترجمهٔ فن شعر ابن سینا بقلم آقای دانش پژوه ، مجلهٔ سخن ، دورهٔ سوم ص ۵۰۰ ووزن شعر پارسی تألیف استاد محترم آقای دکتر پرویز ناتل خانلری ص ٤

3 - Aristote, Poétipue et Rhétorique, trad. Ch. E. Ruelle, Paris, ed. Garnier Frères. P.3

٤ـ وزن شعر پارسی « دکتر پرویز ناتل خانلری استاد محترم ادبیات ص٤ » .

۵ـ نیز : ص ۵

٦ـ جوهر النضید ، چاپ تهران ، ص٢٦١ و ص٢٦٢

٧ـ توضیح وعین عبارت عربی علامهٔ حلی درصفحهٔ ۵ وزن شعر پارسی مندرج است .

این گروه که بزبان تازی وپارسی قصائد ومؤلفاتی دارند بپردازیم ، وا کنون باید بذکر بعضی قصائد بدیعی و گویند گان آن[1] در زبان پارسی شروع کنیم و باصحاب بدیع عرب نیز در پایان اشارتی مختصر بمیان آوریم . و پس از اتمام این بخش بخشی هم درباب کتابها و رساله‌هایی که در این فن بنگارش آمده بگشاییم ، و بتوفیق الهی دامن همت بکمر زنیم و دامنۂ سخن را بمجلد دوم که خاص صنایع بدیعی است بکشانیم و اما

اصحاب بدیع پارسی :

در پارسی از گویند گان قصائد مصنوع وقصائد آنان برای نمونه میتوان قصائدی نظیر :

صرح ممرد و صنایع الشعر سلمان ساوجی : صرح ممرد وصنایع الشعر ازسلمان ساوجی راذکر کرد که بتقلید ازقصیدۂ سیدذوالفقار شروانی سروده است، ومخزن-

مخزن المعانی اهلی : المعانی ازاهلی شیرازی که به‌تتبع سلمان ساوجی قصیده‌یی بدین نام سروده و آنرا از شیراز بهرات نزد امیر علیشیر

بدیع الصنایع برهان الدین مشهدی : نوائی فرستاده است . و بدایع الصنایع سید برهان‌الدین عطاءالله مشهدی و قصیدۂ مشهور شرف الدین رامی که

قصیدۂ شرف الدین رامی : شیخ عارف آذری در کتاب جواهرالاسرار آنرا ذکر نموده و مینویسد که تمامی صنایع و بدایع شعر در آن قصیده مندرج است[2] .

قصیدۂ مرصع رشید وطواط : و نیز قصیدۂ مرصع مشهور رشید الدین و طواط که خود مفاخرت نموده است که درتازی وپارسی کسی بدین خوبی

۱- رجوع : بابدع البدایع ربانی .
۲- رجوع : بحدائق ص ۱۰

نسروده است. رشید گوید: «این قصیده در مدح خداوند خوارزمشاه بهاءالدین اعزالله نصره واعلی قدره، نظم کرده‌ام و جمله مرصع است و غالب ظن آنست که هیچکس پیش از من چنین دری ترصیع نسفته است [1] » و دولتشاه سمرقندی مینویسد: [2] این قصیده مرصع مع التجنیس است، واینست چند بیت ازقصیدهٔ مزبور:

ای منور بتو نجوم جلال	وی مقرر بتو رسوم کمال
بوستانیست صدر تو زنعیم	آسمانیست قدر تو زجلال
خدمت تو معوّل دولت	حضرت تو مقبّل اقبال
در کرامت ترا نبوده نظیر	درشهامت ترا نبوده همال
تیره پیش فضایل تو نجوم	خیره پیش شمایل توشمال. . . . الخ

رشید علاوه براین چندین قصیده دارد[3] که در آنها صنعت ذوقافیتین رارعایت نموده [4] و درتصحیفات هم اشعاری دارد [5] .

قوامی مطرزی: واز قدیمترین این نوع قصائد یکی هم قصیدهٔ مصنوع شاعر مفلق فخرالدین قوامی مطرزی خبازی گنجه‌ایست بنام: **بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار** این چکامه درستایش قزل - ارسلان سلجوقی ودارای صد بیت است و یك دوره فن بدیع را بنظم آورده است. قوامی ازشاعران اواخر قرن ششم وازخویشان حکیم نظامی گنجه‌ایست ودر صنایع شعری وبدایع سخن استاد بوده وقصائد واشعاری دارد که جمیع صنایع لفظی را در آنها بکار برده است. برای نمونه:

ای فلك را هوای قدر تو یار	وی ملك راثنای صدر تو کار
پیر چرخت ز مهر دیده سپر	تیر چرخت زمهر دیده سپار

۱- رجوع: بفهرست باُرن ُرزن f 69 b/65

۲- رجوع: بحدائق ص ۱۰

۳- دولتشاه مینویسد: دیوان رشیدقریب پانزده هزار بیت است که اکثر آن مصنوع ومرصع وذوقافیتین وغیر ذلك است

۴- حدائق السحر ص ۵۸

۵- نیز: حدائق ص ۶۸

ساعد ملك و رخش دولت را توسواری وهمت تو سوار . . . الخ

از دلم سوسنش ببرده قرار برسرم نرگسش سپرده خمار
ویحك آن نرگس است یا جادو یارب آن سوسن است یا گلنار
زرد و زارم ز درد دوری او درد دلدار زرد دارد و زار
تن عیشم نحیف گشته بغم گل بختم نهفته گشت بخار
چهرهٔ روشنش که روزمنست زیرزلفش مهیست درشب تار
موج و دود دل و دودیده من برد دریا و ابر را مقدار
باد صبح است بوی زلفش نی نبود باد صبح عنبر بار
من و زلفین او نگونساریم لیك اوبر گلست ومن برخار
همچوچشمم توانگرست لبش این بآب آن بلؤ لؤ شهوار ... الخ



ابوالمفاخر رازی و قصیدهٔ مشهور بال مرصع :

وقصیدهٔ مشهور وارزندهٔ ابوالمفاخر رازی [1] دردست است که بنام « بال مرّصع » اشتهاردارد، صاحب عرفات العاشقین درباب این قصیده مینویسد : قصیده‌یی مشهوراست واین قصیدهٔ غّرا ظاهراً تعریف بر آمدن آفتابست و باطناً اشارت بروش اکسیر جوّانی نموده و مشهور است که آن درمدت چهل سال باتمام رسیده ودراین مدت بجهت مصراع اخیر مطلع : « اشك زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن » درمانده بود وبآنچه ورود میبافته راضی نمیشده تاشبی درواقعه امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه السلام او راتلقین فرموده لهذا قصیدهٔ بال مرصع را درمدح آن حضرت تمام کرده است .

واینك مطلع قصیده وابیات نخستین آن :

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن
اشك زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

۱- ابوالمفاخر ازشاعران عهد ملکشاه ومردی ادیب و فاضل بوده وبرخی اشعار اوبرطریق لغز است و قصیدهٔ بال مرصع او را اکثر شعراء تتبع کرده‌اند « تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ، چاپ لیدن ص۷۶ » .

صفحهٔ صندوق چرخ گشت نگونسار باز

کرد برون مار صبح ، مهرهٔ مهر از دهن

شعلهٔ خاور گرفت از سر کبریت دود

دوده[1] فروشست پاك، تیغ شعاع ازمسن[2]

صبح بر آمد ز کوه دامن اطلس کشان

چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن ... الخ

این قصیده بسبب مصنوع بودن و توجه شایانی که بدان بوده از دستبرد کاتبان نیز در امان نمانده و بصورتهای گوناگون نوشته شده است [3] . مصحح آتشکدهٔ آذر [4] نسخهٔ قصیده را که مشتمل بر ٦٨ بیت است با مقابلهٔ نسخ و شرح مستوفی بصفحهٔ ۱۱۰۳ تا ۱۱۰۵ مجلد سوم مندرج ساخته‌است .

منشوری سمرقندی : و دیگر بر این منوال ابوسعید احمدبن محمود منشوری سمرقندی از شاعران عهد محمود اشعاری متلون [5] دارد .

---

۱ - باینصورت هم‌آمده : دود فروشست پاك دور شعاع و بن .

۲ - مسن بمعنی فسانست که سنگ‌تیغ و استره باشد « منتهی‌الارب » .

۳ - رجوع بفرمایید بمفتاح‌الاسرار شیخ آذری طوسی .

٤ - تحقیق دانشمندگرامی‌آقای دکتر حسن سادات ناصری مصحح آتشکدهٔ‌آذر در این‌باب چنین‌است: قصیدهٔ‌مشهور « ببال مرصع» اوراکه ازرسالهٔ‌حل مالاینحل تألیف‌عبداللطیف‌شیروانی مشتهر بافلاطون مؤلف بسال۹٦۷ محفوظ در مجموعهٔ شاعر توانای معاصر دانشمندبزرگوار آقای احمدگلچین معانی با دقت رونویس کرده‌ام و با ۳٦ بیت منتخب آن که درمجالس‌المؤمنین‌آمده است مقابله‌کرده در این حواشی میآورم و بـا آنکه بمناسبت عدم دسترسی بوسایل وغلط‌نویسی‌کاتبان تصحیح‌کامل‌آن بهیچ روی میسر نیامد اما پاسداری سخن را از دست نگذاشتم و همچنان برنگاشتم تا آیندگان در آن بدقت بنگرند و بتصحیح آورند . در خاتمه تذکار این نکته‌لازم مینماید که عبداللطیف این قصیده را از امام فخرالدین رازی دانسته‌چنانکه امیر علیشیر نوائی هم در مجالس النفائس بر این رفته است. تذکرهٔ‌آتشکدهٔ آذر بتصحیح آقای‌دکترحسن سادات ناصری ازص ۱۱۰۱ تا ۱۱۰۵

٥- حدائق ص نی و ص ٥٥

قصیدهٔ امیر معزی : و امیرمعزی شاعر زبردست را قصیدهٔ مرصعی است بمطلع:

ای تازه تر از برگ گل تازه ببر بر   پرورده ترا دایهٔ فردوس ببر بر

وخاتونی صاحب «مناقب الشعراء» میگوید بیش از یکصدتن ازسخنوران این قصیدهٔ امیرمعزی را جواب گفته‌اند اماهیچکدام بپایهٔ اودرسخن نرسیده‌اند. [1]

قصیدهٔ اهلی شیرازی : اهلی شیرازی را نیز مجموعه ایست [2] منظوم مشتمل بر انواع صنایع بدیعی [3].

قصیدهٔ عبدالواسع جبلی : واستاد سخندان عبدالواسع [4] هم قصیده‌یی سروده‌درصنعت تنسیق صفات ودر هر بیت آن صنایع بدیعی دیگری نیز بکاربرده است که نمودار آن چنین است :

رخ وزلفین آن ماه‌ولب‌ودندان آن دلبر   یکی لاله‌است‌درعنبریکی لؤلؤست‌درشکر

چه لاله‌لالهٔ نعمان چه عنبر عنبرسارا   چه لؤلؤ لؤلؤ دریا چه شکر شکرعسکر

بسان چشمه وروضه مثال‌حلقه وسبزه   دهان وعارض وزلفین‌وخط آن پری‌پیکر

چه حلقه حلقهٔ سنبل‌چه سبزه سبزهٔ نسرین   چه روضه روضهٔ جنت چه چشمه چشمهٔ کوثر

قرین محنت وحسرت‌شدم درعشق‌آن بدخو   عدیل ناله و زاری شدم در هجر آن دلبر

قصیده‌های تصدیر فرخی ورشید وطواط : باز ازفرخی ورشید وطواط دو مطلع قصیده ذکر میکنیم که صنعت دشوار ردالصدر علی العجز را تا پایان رعایت کرده‌اند ، از فرخی :

۱- حقائق ص۱۷۷ - تذکرهٔ‌دولتشاه سمرقندی ص۵۸ چاپ لیدن .

۲- دیباچهٔ‌این‌مجموعه بنام‌امیرعلیشیر نوائی موشح‌واشعارمصنوع باسه‌رنگ‌شنگرف ومینا وسیاه نوشته شده است (حقائق ص ۱۷۸)

۳- نمونه‌های دیگری‌ازاین‌قبیل درکتاب«منشآت میبدی » ومنشآت یوسفی هروی‌و«منشآت خواجه عبدالله مروارید» مندرج است نسخه‌یی از منشآت میبدی و مروارید درکتابخانهٔ ملی ملک موجود است .

۴- دیوان عبدالواسع، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌ملک.

پار آن اثر مشك نبوده است پدیدار | امسال دمید آنچه همی خواست دلم پار
بسیار دعا کردم کاینروز به بینم | امروز بدیدم بدعا کردن بسیار
عطار شد آن عارض و آن خط سیه عطر | هم عاشق عطرم من و هم عاشق عطار
گفتار نبوده است میان من و تو هیچ | و ز بوده بیکبار ببندی در گفتار
بار غم و اندیشه همه زین دل برخاست | تا مشك سیه دیدم و کافور ترا بار
کار من و تو ساخته بود ست و نبود ست | امروز بکام دل ما گشته همه کار ...الخ

از رشید وطواط :

قرار دل ما ببرد آن نگار | بدان عنبرین طرهٔ بیقرار
نگار است رخسارهٔ من بخون | ز هجران رخسارهٔ آن نگار
خمار است دردمرا بی‌شراب | در اندوه آن نرگس پرخمار
کنار من از دوست باشد تهی | مرا پر شد از خون دیده کنار
شمار غم او ندانم از آنك | برون شد غم او ز حد شمار..الخ

مفاتیح الکلام ذوالفقار شروانی : سید قوام‌الدین حسین بن صدرالدین علی شروانی متخلص به ذوالفقار از شاعران نیمهٔ اول قرن هفتم صاحب قصیده‌یی مصنوع است بنام «**مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام**» بنام **صدر سعید الماستری** ۱

موشحات و مکررات بدر جاجرمی : بدر جاجرمی هم که از شاعران خواجه شمس‌الدین جوینی (۶۸۷) است در مدح خواجه بهاءالدین قصائد مصنوع بسیار گفته و غالب آنها موشح و مکرر و دارای قافیه‌های متعدد است .

نزهة الابصار و قصائد دیگر شرف‌الدین فضل‌الله : شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی صاحب تاریخ معروف المعجم فی آثار ملوك عجم (متوفی بحدود ۷۴۰) قصیده‌یی دارد بنام «**نزهة الابصار فی معرفة بحور الاشعار**» وقصائد مصنوعهٔ بسیار دیگر ۲ .

---

۱ ـ این وزیر از وزیران شروان بوده که بقول دولتشاه سمرقندی ممدوح او هفت خروار ابریشم بصلهٔ این قصیدهٔ مصنوع بوی داده است (تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص ۱۲۱ وهفت اقلیم ذیل شروان .

۲ ـ مقدمهٔ حدائق ص سو.

مخزن‌البحور شمس فخری : شمس فخری اصفهانی از شاعران اواسط قرن‌هشتم‌صاحب معیار جمالی قصیده‌یی مصنوع بنام قصیدهٔ « **مخزن‌البحور** » دارد .

قصیدهٔ ترجیع و تجنیس قطران تبریزی : قطران هم از شعرائیست که بقصائد مصنوع توجه زیادی کرده از جمله قصیده‌یی ترجیع سرا پا در تجنیس مکرر دارد بمطلع :

یافت زی دریا دگر بار ابر گوهر بار بار

و بسیاری قصائد مصنوع دیگر نیز از او باقیست . ۱

بحرالصنایع حسن : همچنین شاعری بنام و تخلص حسن در سال **۷۳۱** مجموعه‌یی ساخته که یك دوره علم بدیع را بنظم آورده و مثال های صنایع را نیز ذکر کرده و حتی از سعدی و سلمان ساوجی که در موقع نظم مجموعه قریب **۲۲** سال بیش نداشته شاهد آورده . اشعار بحرالصنایع سست و بی‌مزه و رکیك است ولی بمناسبت ذکر اصحاب بدیع قسمتی از ابتدای آنرا جسته گریخته نقل میکنیم :

شبی در خلوتی بودم مفکر — زبان فکر در معنی مذکر
نگه کردم به انواع تألیف — نظر کردم به‌اصناف تصانیف
همی چیدم گل از باغ قدیمان — همی جستم نوای عندلیبان
درآن حالت ز بستان **رشیدی** — شنیدم بانك مرغ من ‌یریدی
که در عالم **حدائق** سحر باشد — چو شعری بر عروسان‌شعر باشد
نهادم دست دل را بر **حدائق** — نظر بردم بدان باغ دقائق . . .
درآن‌ساعت‌خرد گفتا **حسن** خیز — براق‌خوددراین‌میدان برانگیز . .
حدودش را بطور مثنوی آر — همه الفاظ نغز و معنوی دار . . .
اگرچه بددرین‌فن‌چست **وطواط** — چنانك اندر علوم نبض‌بقراط . . .
ولی وطواط مرغی بس حقیراست — بچنگ‌همچوتو بازی‌اسیراست . . .
بنه نام خوشش **بحرالصنایع** — ادیبانرا بده گنج بدایع ... الخ

۱ـ مقدمهٔ حدائق رشید ص نی .

برخی رسائل رشید : و نیز جای ذکر این نکته بدینجاست که تعدادی ازقصاید و منشآت مصنوع در موزهٔ آسیائی علوم لنین گراد [1] وجود دارد و بارن رزن [2] در فهرستی که از کتب پارسی آن اداره طبع کرده بتفصیل از این مجموعه سخن رانده است و پرفسور بارتولد اکثر آنها را از رشید دانسته و اینك فهرست برخی از آنها که مصنوع است در اینجا ذکر میکنیم :

قسمتی از فهرست بارن رزن : ۱ــ قصائد مضنوع در مدح اتسز خوارزمشاه [۳]

۲ ـ قصیدهٔ مرصع مشهور که ذکر آن گذشت [٤ و٥]

۳ ـ قصیدهٔ مرصع و موشح که برخی کلمات بسرخی نوشته آمده است [٦] و اگر استخراج شود دو بیتی بیرون آید با قطعه سه بیت .

٤ــ قصیدهٔ مصنوع دیگر درمدح اتسز خوارزمشاه محمد [۷]

٥ــ رسالت پارسی از اول تاآخر مرصع بیکی از وزراء درعنایت یکی ازرعیت [۸]

٦ــ رسالت دیگر جمله مرصع در معنی اعتذار [۹]

۷ــ مرصع در معنی عنایت [۱۰]

۸ــ منشور قضا جمله مرصع [۱۱]

۹ــ منشور عمل جمله مرصع [۱۲]

۱۰ ـ قصیدهٔ ملمع در مدح ملك ماضی [۱۳]

۱۱ ـ قصیدهٔ ذوبحرین در مدح ملك ماضی ببحر رمل وسریع [۱٤]

۱۲ ـ قصیده [۱٥] در مدح ملك‌ماضی باصنعت ردالعجزعلی‌الصدر [۱٦]

1- Musée Asiatique de L'académie des sciences.
2- Baron V. R. Rosen.

۳ــ مقدمهٔ حدائق رشید ص مز سطر ۹
٤ ـ بشمارهٔ : f 69 b/65 فهرست بارن رزن .
٥ ـ بمطلع : ای منور بتو نجوم جلال . . الخ
٦ ـ بشمارهٔ : f70a/66
۷ــ بشمارهٔ : f. 70 b/67
۸ــ بشمارهٔ: f. 71b/68
۹ــ بشمارهٔ: f.72b/69
۱۰ــ بشمارهٔ : f. 72 b/70
۱۱ــ بشمارهٔ : f.73 a/71
۱۲ــ بشمارهٔ : f. 74a/72
۱۳ــ بشمارهٔ : f. 89b /94
۱٤ ـ بشمارهٔ : f. 90b/95
۱٥ــ بشمارهٔ : f. 91a/96
۱٦ــ سابقاً از این قصیده نام بردیم

« اصحاب بدیع عرب »

و در زبان عرب نیز بسیاری از شاعران بدین سیاق هنرنمایی کرده و آثاری مصنوع بیادگار گذاشته‌اند از جمله :

امین‌الدین اربلی : امین‌الدین علی بن عثمان اربلی از معارف عرفا بوده و قصیده‌یی لامیه [1] بنظم آورده که مطلعش اینست :

بَعضُ هذا ّلدلال و الا دلال ودرهر بیت صنعتی‌ازصنایع بدیعی را درج نموده .

شیخ صفی الدین‌حلی : و شیخ صفی الدین حلی قصیده‌یی میمیه [2] در مدح مولای متقیان (ع) در۱۴۵ بیت در بحر بسیط دارد باین مطلع :

اِنْ جِئتَ سلعاً فَسَلْ عَنْ جیرة العلْمِ

ابن جابر اندلسی : وشمس الدین بن جابر اندلسی اعمی که معاصر صفی‌الدین بوده قصیده‌یی دارد معروف ببدیعیهٔ عمیان شامل هفتاد صنعت بمطلع زیر : بِطِیبَةَ انزلَ ویمّم سَیدالاُمَمْ

عزالدین‌موصلی: و عزالدین‌موصلی در هر بیت بطریق توریه سروده چنانکه در مطلع اشاره ببراعت استهلال نموده است :

بَراعَةٌ تستَهِلّ الَد مع بالعلمِ

تقی‌الدین‌حموی : تقی الدین ابوبکر بن حجة حموی توریه بنوع صنعت را التزام نموده‌وقصیدهٔ اویکصد وچهل بیت است .

شیخ عبدالقادر طبری : شیخ عبدالقادر طبری نیز توریه بنوع را ملتزم شده .

صدرالدین‌علی‌معروف بمیرزا سید علیخان مدنی شیرازی : وسید علیخان بدیعیه‌ای مشتمل بریکصد وچهل وهفت‌بیت نظم کرده وملتزم بتوریهٔ نوع صنایع شده است .

۱و۲ـ قصیدهٔ لامیه و میمیه یعنی قصیده‌یی که حرف قافیهٔ آن لام یامیم باشد و این اصطلاح برای حرف روی شعر وضع شده است و بیشتر درمورد اشعار مشهور وممتاز بکار میرود .

شیخ اسماعیل مقری : ومقری در بدیعهٔ خویش التزام توریه نگرده .

شیخ کفعمی: شیخ کفعمی را نیز بدیعه‌ایست که برخی ازجمله سید علیخان بر آن اعتراضاتی نموده وبعضی آنرا ستوده‌اند .

عایشهٔ باعونیه : باعونیه بدیعه‌یی در نهایت انسجام گفته و از فحول رجال باز نمانده است .

شیخ عبدالغنی معروف با بن نابلسی : ابن نابلسی رانیز بدیعه ایست بدون التزام تسمیهٔ نوع که شرح آن موسوم است به «نفحات الازهار علی نسمات الاسحار»

و بدیعهٔ دیگری نیز با التزام تسمیهٔ نوع بنظم آورده مشتمل بر یکصد و چهل و نه بیت وصدوپنجاه صنعت ومثل صفی الدین حلی بر بدیعهٔ خود شرحی نوشته است .

جلال الدین سیوطی و علوی یمنی : سید علیخان مدنی از بدیعهٔ سیوطی و علوی [1] نیز نام میبرد .

سید غلامعلی هندی : و در تذکرهٔ مبتکران نامی از بدیعهٔ سید غلامعلی هندی هم بمیان آمده است [2] .

از این نوع سخن بسیار است و اگر بخواهیم بیش از این بذکر این قصائد و سروده های مصنوع بپردازیم بیم آن میرود که گفتار ما هم مصنوع شود و فایدتی هم بیش بر آن مترتب نیست ، مختصر کلام آنکه اگر بدواوین شاعران از قطران تبریزی و فرخی و عنصری و رشید گرفته تا به متأخران و معاصران رجوع کنیم اغلب بدین نوع طبع آزمایی وهنر سنجی وشاید گاهی هم بیهوده کاری کرده‌اند [3] .



۱ـ مؤلف ابدع این علوی را نشناخته است ولی گمان میرود منظور وجیه الدین علوی یمنی باشد .

۲ـ از سید علی اکبر برقعی قمی .

۳ـ برای تحقیق بیشتر درباب قصائد مصنوع بدیعی رجوع بفرمایید به « مجلد سوم الذریعه فی تصانیف الشیعه . »

هر باب ازین کتاب نگارین که برکنی
همچون بهشت گویی از آن باب خوشتر است
« سعدی »

بخش شانزدهم

کتابهای مشهور بدیع پارسی [1]



وسعت تکلفات و وسعت تألیفات بدیع ـ کتب از دست رفته ـ تقسیم بندی کتب بدیع ـ دستهٔ اول کتب عربی ـ دستهٔ دوم کتب پارسی با شواهد پارسی و عربی ـ دستهٔ سوم کتب پارسی با شواهد پارسی ـ دستهٔ چهارم کتابهایی که بخشی از آن ببدیع اختصاص یافته ـ دستهٔ پنجم رسائل و قصائد منظوم ـ دستهٔ ششم کتابهای درسی ـ دستهٔ هفتم رساله‌های موجز ومختصر ـ دستهٔ هشتم کتابهایی که در خارج تألیف یافته ـ شرح ترجمان البلاغهٔ رادویانی ـ پیدا شدن مؤلف حقیقی آن ـ تاریخ تألیف ـ ارزش این کتاب ـ استفادهٔ رشید وطواط از آن ـ مقدمهٔ رادویانی بر کتاب ـ نقد کتاب ترجمان البلاغه ـ کتاب محاسن الکلام مرغینانی ـ نسخهٔ منحصر بفرد آن ـ مقایسهٔ این دو کتاب ـ استفادهٔ رشید وطواط از محاسن الکلام ـ کتاب حدائق السحر رشید وطواط ـ خصوصیات حدائق السحر ـ محاسن ومعایب این کتاب ـ نظر استاد فروزانفر درسخن وسخنوران ـ عزم وطواط برای تألیف کتابی جامعتر ـ المعجم فی معاییر اشعار العجم ـ بخش بدیع المعجم ـ شرح حال شمس قیس ـ کتاب حقائق الحدائق ـ شرح حال رامی ـ نامهای این کتاب ـ روش کار مؤلف حقائق در کتاب ـ سبب تألیف کتاب ـ انیس العشاق ـ

[1] - آنچه بدان اشاره میشود از مهمترین تألیفات بدیع است واِلّا تألیفات دیگری نیز هست

مطالب کتاب ـ کتاب منشوری سمرقندی ـ فقدان کتاب مزبور ـ دقائق الشعر تاج الحلاوی ـ روش کتاب ـ شرح حال مؤلف آن ـ بحر الصنایع حسن ـ زینت نامه ـ چند کتاب دیگر : معیار جمالی ـ مفتاح ابواسحاقی ـ مجمع الصنایع ـ مجمع محمودی ـ بدایع الصنایع ـ تکمیل الصنایع ـ براهین العجم ـ حدائق المعجم ـ ابدع البدایع ـ افراط ربانی در استشهاد به امثلهٔ عربی ـ تألیفات دیگر مؤلف ـ از متأخران : شرح حدائق السحر فرهنگ ـ درهٔ نجفی ـ مدارج البلاغه ـ درر الادب ـ گوهر دانش ـ هنجار گفتار تقوی ـ از معاصران : معالم البلاغه ـ علم بدیع ـ رسالات ـ رسالهٔ استاد عبدالعظیم قریب ـ رسالهٔ مرحوم فروغی ـ کتابهای درسی ـ تألیفات دیگران ـ کتاب حاضر .



شعر و نثر پارسی دری تا اواخر قرن چهارم در نهایت روانی وسادگی بود ، خالی از حشو و زوائد ، و عاری از تکلف و تصنع ، اما بتدریج که دامنهٔ صنایع و تکلفات وسیعتر گردید و رواج آن بیشتر شد رسائل و کتبی نیز در صنایع لفظی ومعنوی و بطور کلی در این فن تدوین گردید و بااینکه گنجینهٔ ادب پارسی بارها دستخوش طوفان حادثه‌ها و بلاها گردید و کتابها و رساله‌های گرانبهای بسیاری در رشته‌های گوناگون از جمله در این فن از میان رفت واز کتبی نظیر **بدیع منشوری** در تلون وشرح **منشوری** یا کنز ـ الغرائب وتألیفات ابوالحسن بهرامی سرخسی وامثال آن جز نامی باقی نماند ، بازهم معدودی از کتابها ورساله‌های مزبور چه بنظم وچه بنثر بدست مارسیده است که بطور کلی میتوان آنهارا بچند دسته تقسیم کرد :

وسعت تکلفات و وسعت تألیفات بدیع :

کتب از دست رفته :

تقسیم بندی کتب بدیع :

کتب عربی :

دسته‌یی از کتب بلاغت دردست داریم نظیر کتابهای اسرار البلاغه ودلائل الاعجاز جرجانی و مطول تفتازانی و

مفتاح العلوم سکاکی ومحاسن الکلام خواجه امام نصر بن حسن [1] وجواهر البلاغه سید احمد هاشمی و کامل مبرد و انواع الربیع سید علیخان و قطوف الربیع فی صنوف البدیع و غیره که بعربی نگاشته شده ومربوط بزبان ما نیست ودراینجا بکلی مورد بحث هم نمیباشد .

دستهٔ دوم کتب پارسی باشواهد پارسی و عربی :

دستهٔ دوم کتابهائیست که بپارسی نوشته آمده ولی باشواهد و مثالهای دوزبان پارسی وتازی تألیف یافته است و نویسنده تنها قصد داشته که از اصل صنایع بدیعی سخن گوید و شواهد آنرا از هر دو زبان بمیان آرد ، از این دسته‌است «**حدائق السحر** رشید وطواط » و « **ابدع البدایع** شمس العلماءِ گرگانی » ونظائر آن .

دستهٔ سوم کتب پارسی باشواهد پارسی :

دستهٔ سوم کتابهائیست که بپارسی نگارش یافته و نویسنده بحکم غرور ملی منحصراً ازشواهد و امثال پارسی استفاده کرده است نظیر «**حدائق الحقائق**» شرف الدین رامی وامثال آن .

دستهٔ چهارم کتابهایی که بخشی از آن ببدیع اختصاص یافته :

دستهٔ چهارم کتابهاییست که اصولا درفنون مختلف علوم بلاغت یعنی معانی وبیان وغیره تألیف ولی درضمن، فصلی وحصه‌یی هم ببدیع مخصوص شده مثل : کتاب «**المعجم شمس قیس**» که درعروض وقافیه ونقدالشعر است وصفحاتی چند از آن کتاب پرارج وسودمند بطرفی از صناعات مستحسن بدیعی نیز اختصاص یافته است و یا نظیر : کتاب «**هنجار گفتار**» مرحوم تقوی ومانندهای آن .

دستهٔ پنجم رسائل وقصائد منظوم :

دستهٔ پنجم ، بطوریکه سابقاً هم گفته شد مقداری رسائل وقصائدومنظومه‌های مصنوع وغیر مصنوع است که منظور و مقصود مؤلف آن درضمن شاعری شرح و بیان صنایع بدیعی هم

---

۱ ــ رادویانی مینویسد : عامهٔ بابهای کتاب ترجمان البلاغه را بر ترتیب فصول این کتاب نهاده است .

بوده است وخوشبختانه برخی از آنها ازصرصر حوادث محفوظ مانده وبدست ما رسیده است وبعضی را بفصل گذشته شمه‌یی باز نمودیم وتوضیحی مختصر بدادیم .

دستهٔ ششم کتابهای: رسی : دستهٔ ششم ، کتابهایی است که دراین چندسال اخیر برای تدریس دردبیرستانها بوسیلهٔ یك مؤلف یا گروه مؤلفان تدوین شده و قصد آنان گنجاندن مختصر بر نامهٔ رسمی برای تدریس درمدارس و استفادهٔ دانش آموزان مبتدی ازرساله است نه ذکر صنایع وشرح وبسط مطالب وبیان دقائق این فن ، نظیر کتبی که در مدارس ادبی تدریس میشودو شرح آن بیاید .

دستهٔ هفتم رساله‌های موجزو مختصر : دستهٔ هفتم رساله‌های متفرقهٔ مختصر و مفیدیست که در دست داریم نظیر : رسالهٔ مرحوم فروغی و رسالهٔ استاد عبدالعظیم قریب وامثال آن .

دستهٔ هشتم کتابهایی که درخارج تألیف یافته : دستهٔ هشتم کتابهایی که درخارج ازایران تألیف یافته‌است.

بهر حال ، ذکر همگی موجب اطناب کلام و شرح کامل کتابها ورساله‌های مزبور نیزخارج ازحوصلهٔ این کتابست وخواه ناخواه ناگزیریم جز بتوضیح مختصری از اهم آنها در این باب قناعت ورزیم :



ترجمان البلاغه رادویانی : تاچندسال پیش این کتاب عالی وارزنده‌را بنابقول دولتشاه سمرقندی‌ویاقوت واقوال [1] مشهوردیگر ازشاعر بلندپایه **فرخی سیستانی** میدانستند ، ولی‌درسال ۱۹۴۹ میلادی نسخه‌یی از آن **در کتابخانهٔ فاتح** در ترکیه بدست آمد [2] و معلوم شد این کتاب گرانبها که تا این اواخر

پیدا شدن مؤلف حقیقی آن : از ضایعات ادبی محسوب بود از **محمدبن عمر رادویانی** است ، وتاریخ تصنیف آنهم گرچه‌ازاصل کتاب مشهودنیست

۱- ازجمله مرحوم عباس اقبال آشتیانی درمقدمهٔ حدائق السحر آنرا ازفرخی دانسته ودر زمان حیات استاد فاضل‌وتصحیح وچاپ حدائق‌السحر وی این کتاب‌هنوز بدست‌نیامده‌بود .

۲- برای اطلاع بیشتر در باب این‌کتاب و فواید آن رجوع بفرمایید : بمقدمهٔ احمد آتش برآن‌کتاب و همچنین بمجلهٔ دانش‌سال اول شماره‌های۵و۱۰و۱۱ ومجلهٔ یغما مقالهٔ مرحوم ملك الشعراء بهار سال دوم شماره‌های ۷ و ۸ و ۹

تاریخ تألیف : اما از قرائن و امارات چنین بر میآید که از اوائل عهد سلجوقیانست وذکر برهانی که باغلب احتمال همان برهانی پدرامیرمعزی شاعرمعروف باشدمؤید ودلیل این مطلب است

ارزش ترجمان البلاغه : ترجمان البلاغه یکی ازاقدم کتب بدیع وازامهات وپرسودترین مؤلفات این فن محسوب است واولین کتابیست که دراواخر

استفادهٔ رشید وطواط از آن : دورهٔ تثبیت مبانی ادبیات بعد از اسلام ایران در باب بدایع لفظی وصنایع ادبی تألیف شده است ورشیدالدین وطواط درتألیف حدائق السحراز این کتاب استفاده نموده است .

مقدمهٔ رادویانی: رادویانی در مقدمهٔ کوتاهی که بر کتاب خود نوشته سبب تألیف آنرا چنین بیان میکند : « چنین گویدمحمد بن عمرالرادویانی که تصنیفها بسیاردیدم مردانشیان هرروزگاری راانددرشرح بلاغت وبیان حل صناعت وآنچه ازوی خیزد وبوی آمیزد ، چون عروض ومعرفت القاب وقوافی همه بتازی دیدم وبفایدهٔ وی یك گروه مردم رامخصوص دیدم مگرعروضی کهابویوسف وابوالعلای شوشتری بپارسی کرده‌اند . وامااندردانستن اجناس بلاغت و اقسام صناعت و شناختن سخنان باپیرایه ومعانی بلند پایه کتابی ندیدم بپارسی که آزاده راموانس باشد وفرزانه راغمگسار ومحدث بودواز کاهلی چندبار منتظر بودم، گفتم: مگر این عمل بردست هنرمندی برآید، تاچون‌منی اندرصناعت‌خدمتی‌بیشتر ناکرده استاذان [1] رابصنف مصنفان ایستاده نیاید ، لیکن انتظار را کرانه ندیدم ، ایرا که امروزهر گروهی مدعیان‌این نوع‌اند وخویشتن راازین‌طبقه شمرند . چون دانش رابسنگ کردم ، بیشتر اندر دعوی غالی دیدم وازمعنی خالی ، مجازشان از حقیقت افزون ، وپای از دایرهٔ صواب بیرون ، پس دانستم بیقین که ازین چنین تألیفی بسامان نیزهم نیکو راه نبرند ، وازدقائق وحقائق نظم و نثر بدرستی‌وراستی نشان ندهند ، گفتم که بدان قدر که مرا فراز آید ازین علم بدین کتاب جمع کنم

۱– اینجاسیاق‌نگارش بشیوهٔامروز بدل‌شد ولی رادویانی رعایت دال و ذال معجمه ویاء بیان حرکت وغیره رانموده است .

و بتصنیف شافی بیارایم و اجناس بلاغت را از تازی بپارسی آرم و مثال هر فصلی علی‌حده ، از گفتار استادان باز نمایم تا رهنمای باشد هنر آزمای را و سخن پیمای را . . . . . ۱ »

نقد کتاب : مؤلف کتاب نقد ادبی[۲] در بارهٔ این کتاب چنین مینویسد :

« از فوائد مهم این کتاب نقل شواهد و امثلهٔ متعدد از شعر پارسی است که ببرکت آن ، مقداری از اشعار لطیف گویندگان گذشته که دیوانشان در دست نیست باقی مانده است و در انتخاب این اشعار پیداست که مؤلف نقدی دقیق کرده و با ذوق لطیف اشعار را گزیده‌است . هرچند ابیات سخیف هزل و هجو در آن هست لیکن عمدهٔ شعرها زیبا و پسندیده است و مؤلف در متن کتاب نیز در بیان صنایع و حدود محسنات کلام دقتی بعمل آورده است چنانکه گاه باصطلاحات منطقیان توجه می کند و غالباً سعی دارد نام صنایع بدیع را بپارسی نیز بگوید[۳] وهمچنین گاه در طی شواهد روایات و یا اشاراتی در باب احوال شعرا دارد . . . » و طعن و نقد رشید وطواط در باب این کتاب که‌می نویسد : « ابیات شواهد آن کتاب را بس ناخوش دیدم همه از راه تکلف نظم کرده و بطریق تعسف فراهم آورده با اینهمه از انواع زلل و اصناف خلل خالی نبود » نقدی نارواست و ظاهراً در حق حدائق‌السحر خود وی صادق‌تر و مناسب‌تر مینماید . »

کتاب محاسن‌الکلام مرغینانی : و با پیدا شدن ترجمان البلاغه ضمناً معلوم گردید که سرمشق رادویانی در تألیف کتاب خویش کتاب محاسن‌الکلام تألیف ابوالحسن نصر بن حسن مرغینانی[٤] از ادباء اوایل

نسخهٔ منحصر بفرد آن : قرن پنجم بوده است و نام وی در انساب سمعانی و دمیةالقصر باخرزی آمده است و نسخهٔ منحصر بفرد این

۱ـ ترجمان البلاغهٔ رادویانی چاپ استانبول « احمد آتش » ص ۲ و ۳ -

۲ـ دکتر عبدالحسین زرین کوب : ص ٤٠٨

۳ ـ نظیر : پارسی جمع[۱] گردآوردن بود و پارسی تقسیم بخش کردن و پارسی تفریق جدا کردن بود : فصول فوق از ترجمان‌البلاغه .

٤ـ برای شرح حال مرغینانی رجوع بفرمایید بکتاب انساب سمعانی و دمیةالقصر باخرزی وکتاب حاضر ص ۲۷

کتاب در کتابخانهٔ Escurial دراسپانیا موجوداست[1] و گرچه رادویانی این کتاب را سرمشق کار خویش قرار داده اما خود تماماً مستقل بوده است و « گرچه در

مقایسهٔ این دوکتاب :

ترتیب صنایع تا اندازه‌یی روش مرغینانی را پیروی کرده است لیکن در بیان صنایع تصرفاتی هم از خود کرده[2] و در ایراد تعریف از هر صنعت دقتی بیشتر از محاسن‌الکلام بخرج داده و نام بعضی صنایع نیز در دو کتاب تفاوت دارد چنانکه صنعت اشتقاق را که در محاسن الکلام آمده در ترجمان‌البلاغه اقتضاب خوانده است و نیز در ایراد شواهد و امثله دقت و تصرف کرده است و عدهٔ صنایع را نیز که در محاسن الکلام بیش از ۳۳ صنعت نیست به۷۳ صنعت رسانیده است[3]

استفادهٔ رشید وطواط ازمحاسن‌الکلام :

بهر حال با پیدا آمدن ترجمان‌البلاغه دومین مأخذ کتاب حدائق‌السحر رشید وطواط نیز معین شد و معلوم گردید که اکثر مثالهای عربی رشید از این کتاب محاسن الکلام مأخوذ است و یکی از مآخذ اصلی و مهم وی همین کتاب بوده است .

حدائق‌السحر رشید وطواط :

کتاب حدائق السحر فی‌دقائق‌الشعر تألیف امام امیر-رشیدالدین عمری بلخی کاتب، مشهور بر شیدالدین وطواط از جمله شاهکارهای نثر فارسی ویکی ازمهمترین کتب در مسائل بدیع ونقد ادب بشمار میآید ومانند ترجمان‌البلاغه درردیف قدیمترین کتبی است که دراین‌فن نوشته‌شده است[4] . این کتاب‌از نظر قدمت عهد « درحدوداواسط قرن ششم هجری » واز آن جهت که مؤلف آن از منشیان بلیغ فارسی وعربی واز

۱- کتاب محاسن‌الکلام بهمت و مساعدت‌آقای پرفسور E.G. Gomez در اختیار بنگاه تدقیقات شرقی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه استانبول قرار گرفت و کتاب ترجمان البلاغه نیز بوسیلهٔ دانشمند محترم پرفسور احمدآتش استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه مزبور با نسخهٔ فتوگرافی و حواشی و دیباچهٔ مفصل در سال ۱۹۴۹ میلادی بچاپ رسیده است .

۲- نقد ادبی ص۴۰۶

۳- رجوع بفرمایید بمقدمهٔ ترکی‌آقای احمدآتش بر ترجمان‌البلاغه ص ۳۴ تا ۴۲

۴- تاچندی قبل که هنوز ترجمان البلاغه در دست نبود این‌کتاب از اقدم‌کتب بدیع موجود محسوب میشد .

خصوصیات حدائق‌السحر:

شاعران گرانمایهٔ زبان پارسی است اثری بسیار ارزنده و قابل توجه است واولین کتابیست که باشواهد کامل پارسی وعربی بدین شیوه تألیف شده و بواسطهٔ کوچکی حجم‌مورد توجه وتقلید بسیاری ازمؤلفان بعدی گردیده واگرچه فی‌حد ذاته درفن بدیع‌است اماحاوی‌فوائدادبی واطلاعات‌تاریخی ذیقیمت نیزمیباشد. وآنرا رشیدالدین‌وطواط درعلم‌بدیع وصنایع شعری بمعارضهٔ کتاب ترجمان البلاغهٔ رادویانی پرداخته‌است.

محاسن و معایب این‌کتاب:

دراین کتاب‌هرچندمؤلف‌بعضی محسنات‌را بیکدیگر آمیخته [1] و گاهی مثال‌را باتعریف مطابق نیاورده است‌اما ازجهت اشتمال بربعضی ازاشعار قدما و پاره‌یی ملاحظات در باب شعرا قابل توجه است واینکه مؤلف گاه بنقل یارداقوال قدما درباب صنایع بدیع پرداخته ومطالب تازه‌یی آورده ودرباب بعضی ازشعراء برسبیل استطراداحکام وآرایی بیان کرده است تازگی دارد واز جهت نقدشعر نیز جالب است [2] ولی‌آب مطلب‌همانست که استادمحترم آقای‌بدیع الزمان‌فروزانفر

نظراستادفروزانفر دراین باب:

درکتاب سخن و سخنوران متذکر شده‌اند، بدین‌عبارت: «کتاب مزبور [3] بدانجهت که براشعار بعضی‌متقدمین‌مشتمل واثرخامهٔ وطواط ویکی از کتب بسیار خوب نثر علمی پارسی میباشد مهم‌است‌لیکن ازجهت علمی چندان مهم نیست چه وطواط بعضی محسنات رابیکدیگرخلط کرده‌و گاهی مثال راباتعریف مطابق نیاورده است. [4] ».

عزم وطواط برای تألیف جامعتر:

رشید وطواط درصدد بوده است تألیف جامعتری در این‌فن انجام دهد وظاهراً موفق نیامده است، وی‌در آغاز حدائق چنین آرزو میکند که: «اگر دراجل تأخیر باشد

۱ـ سخن وسخنوران استاد علامه بدیع الزمان فروزانفر ص ۳۴۹.

۲ـ نقدادبی ص۴۰۹.

۳ـ منظورکتاب حدائق‌السحر است.

۴ـ رجوع بفرمایید بکتاب «سخن و سخنوران» تألیف استاد علامه بدیع الزمان فروزانفر ص ۳۴۹ ـ استاد معظم برای نشان دادن موارد اختلاف واشتباه تعریف استعاره را بحسب مثال ذکر وشرحی مستوفی بیان فرموده‌اند: سخن وسخنوران ص ۳۵۰.

وروزگار مهلت دهد وتقدیر یزدانی بروفق مراد انسانی رود کتابی خواهم ساخت[1] محیط بجمع انواع علم شعر ازعروض والقاب وقوافی ومحاسن ومعایب نظم [2].

المعجم فی معاییر اشعار العجم:

و اما کتاب المعجم که یکی از بهترین گنجهای گرانبهای کتب ادب پارسی است درعلم عروض و بدیع وقافیه ونقدالشعر بوسیلهٔ شمس الدین محمدبن قیس رازی دراوائل قرن هفتم هجری تألیف شده وبفضل ومنت الهی بماارزانی شده است ، گرچه قسمت اعظم این کتاب بی نظیر درعلم عروض وقافیه و نقد الشعر است وفصلی اندك بعلم بدیع اختصاص یافته امااز حیث دقت واستحکام واطمینانی که بدان هست درردیف والاترین مآخذ زبان پارسی در فنون یادشده است و اگر چه همانطور که

بخش بدیع المعجم:

گفتیم اندك صفحاتی ازاین دُرّثمین بعلم بدیع اختصاص یافته امابیقین مصداق «خیرالکلام ّقلَ ودلّ» پیوسته منظور نظر ونصب عین وی بوده است وما استشهاد واختصار کلام ، آنچه راکه مؤلف نقدادبی در باب شمس قیس و المعجم او نگاشته برخی راعیناً در این مقام نقل میکنیم [3] :

شرح حال مؤلف آن:

« شمس قیس ازمشاهیر ائمهٔ ادب بود وبحضرت خوارزمشاه پیوسته در حادثهٔ مغول وفرار سلطان محمد ، بعد ازتحمل مشقت بسیار و سالی چند آوارگی بفارس نزد اتابکان سلغری رفت وتا اوایل عهد اتابك ابوبکربن سعد زنگی حیات داشت . کتابی کرد . نام آن **المعجم فی معاییر اشعار العجم** ، درهمهٔ فنون شعر ازعروض وقافیه وبدیع ونقد شعر که در زبان پارسی تا آن غایت وحتی تاکنون چنان کتابی ازحیث جامعیت ودقت در آن علوم نکرده اند ، چنانکه از مقدمهٔ کتاب بر می آید ، مؤلف تصنیف آن کتاب را قبل از حادثهٔ مغول در مرو آغاز کرد و در سانحهٔ مغول مسودات آن با سایر اسباب و امتعهٔ او در قلعهٔ

۱ــ رشید وطواط رسالهٔ مختصری درعروض واوزان شعری هم دارد که درمجلهٔ یادگار سال اول شمارهٔ ۱۰ چاپ شده است .

۲ــ رجوع بفرمایید به : رسائل رشید ج۲ ص۶۰ ــ ۶۴ ــ ۶۷ ومقدمهٔ اقبال برحدائق ص ت وسخن وسخنوران ص۳۴۹ مجلداول ونقدادبی ص۴۱۱ .

۳ــ نقدادبی : ص ۴۶۴ــ۴۶۵ .

فرزین بین اصفهان و همدان بیغما رفت و پس ازیکچند آنها را بدست آورد اما آن یادداشتها بعربی بود ، چون بفارس افتاد جمعی از فضلاءِ آن خطه از او درخواستند که آن کتاب را بپارسی کند و اوچنین کرد و کتاب خودرا با عبارتی بلیغ وانشائی لطیف در دو قسم بنوشت ، قسم اول در فن عروض و شرح ارکان و مصطلحات و افاعیل و ازاحیف و بحور و دوایر آن و تقطیع اجزاءِ آن است ... آنگاه به ذکر **محاسن شعر و طرفی از صناعات مستحسن** که در نظم و نثر بکار دارند و بیان حسن مطلع و مقطع و لطف تخلص و ادب طلب وقواعد ومحاسن نسیب وتشبیب وتمیز شعر مطبوع ومتکلف می‌پردازد . . . . »

حقایق الحدائق : حقایق تألیف شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی است و بمنظور بسط وتفصیل وتوضیح وتشریح حدائق السحر رشیدالدین وطواط وبنام سلطان معزالدین شاه‌اویس ایلکانی تألیف نموده است .

شرح حال رامی : شرف الدین رامی ازشاعران قرن هشتم هجری است وسمت امیرالشعرایی دربار سلطان اویس بن حسن جلایر داشته ومردی فاضل ودانشمند بوده ودرآخر عمر نزد منصور آخرین امیر آل مظفر ارج ومقامی داشته است .

نامهای کتاب : نام « حقائق الحدائق » در بعضی کتب « **حدائق الحقائق** »[1] و مؤلف کشف الظنون نیز آنرا در موردی « **حقائق الحقائق** » و در موردی حتی « **شقائق الحقائق** » ضبط کرده است [2] .

روش کار مؤلف حقایق در کتاب : ترتیب این کتاب چنین است : که رامی همه‌جا گفتار رشید وطواطرا تحت عنوان « **قول مؤلف** » ذکر میکند و سپس نظر خویش را در باب صنایع بعنوان « **قول متصرف** » بیان میکند و مجدد شواهد و مثالهایی ذکر میکند .

---

۱ - نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورایملی بشمارهٔ ۸۵۷ و مقدمهٔ حقایق الحدائق بتصحیح و حواشی و یادداشتهای آقای سید محمد کاظم امام ص ۱ تا ۴۷ و نقد ادبی ص ۴۶۷

۲ - کشف الظنون حاجی خلیفه مجلد اول ص ۴۲۱ و ۴۴۱

سبب تألیف کتاب : درباب تألیف کتاب، رامی در مقدمه مینویسد : روزگاری درپیشگاه سلطان از رشید وطواط و قصیدهٔ مرصع اوسخن رفت که در حدائق‌السحر آورده و ادعا میکند که از اول تا آخر مرصع است و از عرب و عجم کسی چنین قصیده‌یی انشاء نکرده است و حال آنکه جز مصارع مطلع مرصع نیست و میگوید که حدائق مجمل است و محتاج بشرح و بسط ، سپس بفرمان سلطان اتمام این امر بشرف‌الدین حسن رامی محول میگردد که آنرا شرح کند و شواهد و امثلهٔ تازی و پارسی کهنه را از آن بگیرد و مثالها و شواهد پارسی بیاورد[1] .

انیس‌العشاق : این کتاب یا بهتر بگوییم این رساله نیز تألیف شرف‌الدین حسن بن محمد رامی یاد شده است و تمام مباحث بدیع را شامل نیست بلکه فقط در جمع « **تشبیهات** » و اوصاف مربوط بمعشوق کوشیده است و تا حدی ضعیف و متوسط نیز بنظر میرسد :

مطالب کتاب : این تشبیهات و استعارات در توصیف سراپای معشوق از موی و جبین گرفته تا ابرو وچشم و مژگان و روی وخط و لب و دندان و دهان و زنخدان و گردن و بر و ساعد و انگشت و قد و قامت و میان وساق میباشد وشامل اشعاریست که شاعران در اوصاف اعضاءِ محبوب سروده‌اند.

رامی این رساله را به ۱۹ باب تقسیم کرده و هریك را باوصاف و تشبیهات و بیان یکی از اندام معشوق اختصاص داده است و انتقادهایی نیز بر تشبیهات شاعران نموده و در پایان کتاب رعایت تناسب را در تشبیهات سفارش و توصیه کرده است ، مثلا میگوید : « هرجا روی را به بهشت تشبیه کرده‌اند میباید لب را بکوثر تشبیه نمایند و هرجا لب را بشکر تشبیه نمایند خط را به نبات باید تشبیه کنند . . . الخ

کتاب منشوری سمرقندی : ابوسعد احمدبن منشوری سمرقندی از شاعران عصر غزنوی و معاصر سلطان محمود بوده و چنانکه از کتاب

---

۱ - چهارنسخهٔ خطی ازکتاب مزبور یکی درکتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی و یکی درکتابخانهٔ مجلس‌شورایملی و دونسخه هم درکتابخانهٔ ملی ملك موجود است .

حدائق السحر بر میآید[1] کتابی در « صنعت متلون » تألیف کرده بود که «خورشیدی» کتاب مزبور را شرح کرده و ازمطلب اخیر معلوم میشود که کتاب منشوری سمرقندی که نام آنرا در کتب معتبر می بینیم، کتاب معروف و مهمی بوده که خورشیدی آنرا لایق شرح کردن دانسته و بر آن توضیح نوشته است.

دقائق الشعر : کتاب دقائق [2] از علی بن محمد مشهور به « تاج الحلاوی » از شاعران قرن هشتم هجری است، وی نیز مانند شرف الدین رامی کتاب خود را برای مقابله با حدائق السحر رشید وطواط گردآوری نموده و نوشته است که: چون کتاب رشید مشتمل بر شواهد و

روش کتاب : امثال عربی است و برای عموم قابل استفاده نبوده لذا او این کتاب را که امثال و شواهد آن تماماً از اشعار استادان ادب پارسی دری است تألیف نموده است.

شرح حال مؤلف آن : شرح مبسوطی از حالات مؤلف این کتاب در دست نیست، گویا در شیروان و اران متوطن بوده و ظاهراً در حدود قرن هشتم هجری زندگانی میکرده است.[3]

بحر الصنایع حسن : دیگر کتاب« **بحر الصنایع حسن** »که درردیف منظومه‌های بدیعی از آن نام بردیم و در تاریخ ۷۳۱ هجری منظوم شده است.

زینت نامه : دیگر « **زینت نامه** » از رشیدی سمرقندی شاعر معروف است و ذکر آن گذشت.

چند کتاب دیگر : دیگر **معیار جمالی** و **مفتاح ابواسحقی** از شمس فخری اصفهانی و **صنایع الشعر** ازسلمان ساوجی و**مجمع الصنایع**

---

۱ ـ حدائق السحر رشید وطواط ص ۵۵

۲ ـ رجوع: بمقدمهٔ حدائق السحر رشید بقلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی.

۳ ـ رجوع: بمقدمهٔ دقائق الشعر بتصحیح و حواشی آقای سید محمد کاظم امام.

معیار جمالی : از نظام الدین احمد بن محمد صالح حسینی صدیقی و

مفتاح ابواسحقی

مجمع الصنایع : مجمع محمودی ازمحمود وتألیفات‌میرسیدبرهان‌الدین

مجمع محمودی : عطاءالله بن محمود مشهدی « متوفی‌بسال ۹۱۹ » مخصوصاً

بدایع‌الصنایع : کتاب« **بدایع‌الصنایع** » که در سال ۸۹۴ بنام امیرعلیشیر

تکمیل الصناعه : نوائی نوشته و « **تکمیل الصناعه** » که آنرا نیز بنام آن

براهین العجم : امیر دانش‌پرور نگاشته و دیگر« **براهین العجم**»ازمرحوم

حدائق‌المعجم: سپهر و **حدائق المعجم** تالیف سعدالله مرادآبادی‌است .

ابدع‌البدایع : و اما « **ابدع‌البدایع** » : از مرحوم **شمس‌العلماء**

گرکانی است که **ربانی** تخلص نموده است . این کتاب

افراط ربانی در استشهاد بامثلهٔ عربی : از جمله کتب بسیار مفید اخیر در بدیع پارسی و عربی

است. ولی مرحوم ربانی دراستشهاد بامثلهٔ عربی ورجحان

آن برپارسی بلاتردید و بی‌شبهه راه افراط پیموده است .

مرحوم شمس‌العلماء قریب ، رساله‌یی در معانی و

تألیفات دیگر مؤلف : رساله‌یی دربیان وغیره نیز تألیف نمود ، که‌درتهران بچاپ

رسیده‌است وتاریخ شعرایی هم‌دارد ، ربانی‌خود نیزشاعری

توانا و ادیبی لغوی و فاضل بودو کتاب ابدع البدایع مزبور از بهترین آثار وی

محسوب است .

از متأخران : و از متأخران باز کتبی نظیر : «**شرح حدائق‌السحر**»

شرح حدائق السحر : تألیف ابوالقاسم فرهنگ فرزند وصال شیرازی که درسال

درهٔ نجفی : ۱۲۹۷ هجری تألیف شده و «**درهٔ نجفی**» تألیف نجفقلی‌ـ

میرزا ملقب به «آقا سردار» که بخشی مختصر از آن ببدیع

مدارج‌البلاغه : اختصاص یافته و «**مدارج البلاغه**» تالیف مرحوم‌رضاـ

دررالادب : قلیخان هدایت صاحب مجمع الفصحاء وریاض العارفین و

غیره و «**درر الادب**» در علم معانی و بیان و بدیع تألیف مرحوم عبدالحسین ناشر «حسام العلماءِ آق‌اولی» وهمچنانکه مشهود است فصلی از آن ببدیع مخصوص‌شده

گوهر دانش : و دیگر چند صفحه از کتاب «**گوهر دانش**» از مرحوم ادیب نیشابوری بنام رسالهٔ آرایش سخن نیز بدین فن اختصاص یافته است.

هنجار گفتار تقوی : ودیگر «**هنجار گفتار**» ازمرحوم حاج‌سید نصرالله تقوی‌درعلم معانی وبیان وبدیع داریم که‌از کتب بسیاروزین علوم بلاغت محسوب‌است ؛ حاج سید نصرالله تقوی شاعر وادیب بود ودیوان ناصر-خسرو علوی‌را تصحیح کرد وچند کتاب ورسالهٔ‌دیگر نیز بنوشت‌ولی کتاب «هنجار-گفتار» مزبور ازبهترین تألیفات ارزندهٔ وی محسوب است ودرفن بلاغت از بهترین کتب تألیف یافتهٔ سالهای اخیر است.

ازمعاصران : وازمعاصران کتاب مفید «**معالم البلاغه**» ازآقای محمد

معالم البلاغه رجائی : خلیل رجائی شیرازی درعلم معانی وبیان وبدیع است‌و۸۵ صفحهٔ آن بصناعات‌بدیعی اختصاص یافته است.

علم بدیع دائی جواد : و دیگر «**علم بدیع**» تألیف آقای سید محمد رضا دائی‌جواد اصفهانی‌است که دراصفهان‌بچاپ رسیده‌ومنحصراً دربدیع و کتابی سودمند است.

رسالات: وازنمونهٔ رسالات یاد شده رسالهٔ استاد عبدالعظیم قریب را ذکر میکنیم وآن رساله‌یی بسیارموجز [1] و بقطع کوچك درچند صفحه است ولی درنهایت‌صحت و انسجام و پختگی. ازاستاد محترم درباب

رسالهٔ استاد عبدالعظیم قریب : اختصار و ایجاز رساله پرسیدیم ، فرمودند یك شب بدون مأخذ ومرجع ومراجعهٔ بکتب درمجلسی بنابخواهش دوستان‌آنچه را بحافظه‌داشتم بمدت چندساعت گرد آوردم وفی‌المجلس بحاضران عرضه داشتم.

۱- در ۳۷ صفحه بقطع ۲۰ × ۱۴ سانتی‌متر.

رسالهٔ مرحوم فروغی : رسالهٔ مرحوم فروغی نیز رساله‌یی موجز درعلم بدیع است که البته در مقدمه و تضاعیف آن برخی نکات انتقادی در باب صناعات شعری هست وقسمت بیشتر آن بمطالب تاریخ ادبیات و نقداد بی اختصاص یافته، ازجمله درباب ذوق وقریحهٔ شاعری و نویسندگی مطالب مفیدی داردوازافراط درصنعتگری و سقوط بابتذال کلام ، شاعر و نویسنده راسخت برحذر میدارد . [1]

کتابهای درسی : و اما از انواع کتابهای درسی که برای استفادهٔ محصلان نوشته شده برای نمونه میتوان کتاب بدیع وقافیه‌وعروض تألیف استادان محترم جلال همایی ودکتر ذبیح‌الله صفا وهیأت مؤلفان در۸۰صفحه وبدیع‌وقافیه تألیف دکترخزائلی ودکترحسن‌سادات‌ناصری در ۱۰۴صفحه وجزوهٔ مختصر آقای تقی‌تقوی‌بنام کلمات‌شیوادر ۴۰صفحه وعروض وبدیع وقافیهٔ آقامرتضی مدرس گیلانی در۳۴ صفحه ومشابهات آنرا ذکر نمود .

تألیفات دیگران : و ازنوع تألیفات خارج‌ازایران کتاب «حدائق‌البلاغه» مولوی عبدالاحدهندی‌متخلص‌بشمشاد در۱۶۸صفحه‌دردست است که ۴۲ صفحه آن بعلم بدیع اختصاص یافته وبسیار سخته و سنجیده است .

کتاب حاضر : و اما کتاب‌حاضر: توفیق اتمام آن باحضرت منّان، ومنت لطف‌شما بزرگواران درمطالعه وتذکار نقائص آن برجان .



۱- بدیع وادبیات مرحوم فروغی ص۱۵ - ۴۴

گنم منظوم مدح تو بلفظی کان بود آسان
که در دلها فزون باشد حلاوت لفظ آسان‌را

« امیرمعزی »

بخش هفدهم

حدود رعایت صنایع بدیعی و عیب کلام مصنوع و نظر اجمالی بسیر تحول آن

منظور از ذکر صنایع ـ اهمیت تعادل در بکار بردن صنایع ـ اشارهٔ شاعران باین امر ـ اشارات امیرمعزی، رودکی، سعدی، مسعودسعد، انوری، ادیب صابر، خواجه نصیرالدین، فروغی و غیره درباب این تعادل ـ نسبت عکس در رعایت صنایع بیهوده و ارزش سخن ـ عدم لطف صنایع واحد در زبانها و زمانهای مختلف ـ سهل ممتنع یا مشکلترین نوع ـ خصوصیات و شرایط سخن خوب ـ محل و مقام صنایع در کلام ـ عدم لطف صنایع زیاد درغزل ـ معایب سخن‌های بسیار ساده و عامیانه و سخیف ـ نظری بقرنهای گذشته ـ لطف سخن های ساده ـ وضع صنایع در ابتداءِ سخن پارسی ـ کمی تعداد صنایع در مؤلفات قرون اولیه ـ عصر سلجوقی ـ وسعت نسبی تکلفات ـ قطران وازرقی و رشید و عبدالواسع واثیر و انوری و عمعق و خاقانی و دیگران ـ توجه شاعران قدیم ببرتری معنی بر لفظ ـ رعایت تعادل نسبی و حد و حدود در این عهد ـ بعضی استشناءها ـ منضم‌شدن اصطلاحات علمی و فلسفی بر صنایع ـ نویسندگان عصر سلجوقی و صنایع ـ

قاضی حمیدالدین و ابوالمعالی و سعد وراوینی و منتجب الدین و جرفاذقانی و غیره - نقد فنی بدیع در عصر سلجوقی - تألیفات بدیع این عهد - قرن هشتم و عصر مغول - سیر صعودی استعمال صنایع در این عهد - سید ذوالفقار و بدر جاجرمی و سلمان و غیره - فضل‌اله قزوینی ووصاف‌الحضره و جوینی و سعدی و نویسندگان دیگر - تألیفات بدیع این عهد - سعدی و مستثنیات دیگر عهد مغول - تعادل سبك سعدی - حافظ و نوعی تعادل دیگر - دورهٔ تیموریان و صفویان - افراط زیادتر - سبك هندی و افراط شدید در استعمال صنایع - امیر خسرو دهلوی و کلیم و صائب و امیر علیشیر و جامی و غیره - خصوصیات صنعتی‌سبك هندی - کاسته شدن ارزش واقعی این سبك - دورهٔ معاصر - تحولات علمی و صنعتی - توجه بساده‌گویی و ساده‌نویسی - نقد سخن این عصر - یك سفارش و توصیهٔ لازم در باب تعادل - لزوم صنایع با شرائط لازم - نکتهٔ دیگر - توجه مؤلفان سابق بدیع بآنچه‌توصیه شد - اشارهٔ رشید وطواط و شمس‌قیس باین‌موضوع.

منظور ما از ذکر صنایع بدیعی :

بر آن بودیم که ذکر صنایع بدیعی را شروع کنیم اما این نکته بخاطر رسید که مبادا سخن سنجان و دانش پژوهان را چنان تصور آید و بخاطرخطیر بگذرد که ذکر آنهمه صنایع بدیعی در این مجموعه‌بمنظور بکار بردن واهمیت و ترویج آنست و مارا اصراری در لزوم‌رعایت یکایك‌آن باشد، در حالیکه میدانیم : رقت الفاظ و لطافت معانی از مشخصات‌عمدهٔ شعر ونثر خوبست نه‌تصنعات وتکلفات‌بیهوده ونامطلوب .

اهمیت رعایت تعادل :

پس خواستم ذهن وقاد شما سروران گرامی را به‌نکاتی چند معطوف و درباب عدم لزوم برخی صنایع غیرضروری و افراط در آن را نیك آشنا سازم و اگر چه ما بصفحهٔ ۲۰۲ این مجموعه بدین نکته اشاره نموده‌ایم اما اهمیت مطلب بیش از آنست که بتوان با یك اشاره از سر آن گذشتن و مطلب را باجمال و اختصار برگزار کردن .

اشارهٔ شاعران گذشته باین امر :

حال بیائید نخست باتفاق بسراغ این ابیات امیرمعزی رویم و از اشعار شیوای او در باب این موضوع براعت استهلالی کنیم :

قول امیرمعزی :

در آفرین بزرگان چنین نکو تر شعر
که خوب باشد و عذب و لطیف ومعنی دار

لطایفش نه گران ولطافتش نه سبك
چنانکه شعر من اندر میانهٔ اشعار

روا بود که من اسرار شعر بنمایم
که‌رأی‌روشن‌تو واقف‌است براسرار..الخ

قول رودکی :

نه تنها امیرمعزی در این باب چنین سخن رانده بلکه شاعران اکثر خود بدین نکتهٔ اساسی واقف بوده‌اند ، رودکی بر سهل وساده‌بودن سخن خویش در قصیدهٔ مشهور « مادرمی » چنین نازیده است :

اینك مدحی چنانکه طاقت من‌بود
لفظ همه‌**خوب** وهم بمعنی **آسان** ·

قول‌مسعود سعد :

ومسعودسعد گفت :

اشعار من آنست که در صنعت نظمش
نه لفظ معارست و نه معنیش مثنی

انشا کندش روح و منقح کندش عقل
گردون کند املا و زمانه کند انشا

وامیر معزی کلام‌ما رابدین سخن مختصر نموده است که :

درآفرین ومدیحت چنین نکوترشعر
معانی متناسب بلفظ مستحسن

وباین طریق آسانی سخن راستود :

کنم‌منظوم مدح تو بلفظی کان بود آسان
که‌دردلهافزون باشدحلاوت‌لفظ آسان‌را

قول سعدی :

وسعدی درباب سادگی وشیرینی‌سخن خود گفت :

وین‌قبای‌صنعت‌سعدی که‌دروی **حشو نیست**
حدزیبائی ندارد خاصه بر بالای‌تو

ودرجای دیگر نوشت :

من‌نخواهم که دگرشعر نویسم که‌مگس
زحمتم‌میدهدازبس که‌سخن‌شیرین‌است

نسبت عکس در رعایت صنایع بیهوده و ارزش سخن :

بلی ، اصولا سخن‌باید فی‌نفسه خوب باشد ونیازی‌بآرایش نداشته باشد نه آنکه با پیرایه ، و زیب و زینت‌های زائد لفظی بخواهیم آنرا زیبا ونیکو جلوه دهیم . تجربه ثابت نموده است که هرچه بر لفاظی های بیهوده و طبع آزمائیها و تکلفات ادبی و قدرت نمائیهای شاعرانه و

بکار بردن صنایع بدیعی ومضامین پیچاپیچ دشوار افزوده شده بهمان نسبت از قدرت معنوی وارزش واقعی سخن کاسته شده است ، چه لزومی دارد در تمام ابیات یامصراعهای قصیده یا غزل کلمهٔ مور یاشمع یا فیل یاماه وآفتاب تکرار شود یاحرفی ازحروف الفباء مسلماً وبطور اجبار در تمام ابیات یامصراعها بیاید ویاحتماً ومصراً نیاید ومعنی ومفهوم کلام بااین صراحت وروشنی فدای لفظ گردد .

عدم توجه بصنایع پس ازدورهٔ بازگشت :

اصولا باید گفت رعایت صنایع نامتناسب [1] پس از دورهٔ بازگشت ادبی جزءعادات منسوخ شده باید شمرده شود وتوجه بقول خواجه نصیرالدین طوسی داریم که میگوید :

نظر خواجه نصیرالدین در باب زمان ومکان :

« رسوم وعادات رادر کار شعر مدخل عظیم است وباین سبب هرچه در **روزگاری** یانزدیك **قومی** مقبول است در **روزگاردیگر** ونزدیك **قومی دیگر** ممکن است مردود ومنسوخ باشد [2] . » این صنایع نیزهمین حال رادارد زیرا قسمتی ازآن همچنانکه از نامش نیز هویداست بزبان عرب بهتر میآید تاپارسی و شاید نزد عربها افراط دربکار بردن آن پسندیده آید چنانکه درقول خواجه نصیر دیدیم که امری در نزد قومی ممکن است مقبول باشد و در نزد قوم دیگر مردود، و همچنان وضع ذوق وسلیقه درقرون گذشته باعصر حاضر متفاوت است ونکته اینجاست

نظرحکماء ودانشمندان :

که مبانی شعر که اغلب حکماء و دانشمندان بدان تکیه کرده اند جزوزن وتخیل [3] نیست وهیچوقت صنایع وبدایع واین قبیل متفرعات را جزء ماهیت شعر نشمرده اند واصل شعر رافقط در معنی ومضمون دانسته اند و باقی راگزافه وعبث .

نظر شاعران :

نظرخود شاعران رانیز گفتیم بیش و کم چنین بوده است از امیرمعزی ومسعود سعد وسعدی شواهدی بدست دادیم و نظر خود آنان که

۱– مقصود ماتکلف وتصنع بیهوده است نه صنایع مستحسن وبااستعمال صحیح وبمورد .

۲– وزن شعرپارسی تألیف استاد محترم دکتر پرویز ناتل خانلری ص ۷

۳– ارسطو دررسالهٔ پوئتیك « Poétique » وخواجه نصیرالدین درکتاب اساس الاقتباس (چاپ دانشگاه ۱۳۲۶) ص ۵۸۶ .

گویندگان اشعارند بازنمودیم ، مسعود سعد شعر خوب آنرا دانست «که در آن نه لفظ معار باشد و نه معنی مثنی بلکه همه حاصل ابداع و انشاءِ فکر و نتیجهٔ اصلاح و تنقیح عقل باشد و معزی درشعر خاصه در مدح معتقدست که باید لفظ سهل و روان وعبارت عذب ولطیف باشد تاتأثیر آن آسان دست‌دهد وعلی‌الخصوص برسهولت لفظ زیاد تکیه میکند ویقین دارد که : دردلها فزون باشد حلاوت لفظ آسان‌را » والبته

سهل ممتنع یا مشکل‌ترین نوع :

این لفظ سهل و عبارت عذب بآسانی دست نمی دهد وبی کدورنج بحاصل نمی آید بلکه غالب شعراء آن را از طریق تهذیب واتقان شعر بدست میآورند واین اسلوب که بدان « سهل ممتنع » میگویند مشکلترین شعر مصنوع را مشتمل است در صورتیکه بظاهـر طبیعی و دور از تصنع بنظر میرسد ودرواقع در تتبع و تحری‌همین اسلوب است که بعضی شعراء کار شاعری را بسیار دشوار دیده‌اند و برای آنکه لطافت جان و طراوت دل را در آن منعکس کنند سخت بر نج وتعب افتاده‌اند ، ادیب صابر میگوید :

نادان چه داند آنکه سخندان بگاه نظم
جان را گداخته است و از آن شعر ساخته است

در گوش عاشقان سخن و حرف شاعران
خوشتر ز بانگ بلبل و آواز فاخته است

وهمین‌معنی موردعنایت انوری نیزهست ودرحقیقت‌شعرخوب‌درنظراوازفکر ورویت ناشی است ومعزی نیزاز کسانی است که برضرورت تناسب معانی تکیهٔ‌بسیارمیکند[1] چنانکه در بیت یادشده : « در آفرین ومدیحت چنین نکوتر شعر » ذکر کردیم .

توصیهٔ مرحوم فروغی :

مرحوم‌فروغی نیزمثل دیگران‌دررسالهٔ بدیع‌خویش دراین باب توصیه‌ها وسفارشها دارد ازجمله در بحث از اشعار رود کی توجه باصول بلاغت وادب کرده ومینویسد : « ازین قبیل‌کار استادان‌درشعر بسیار کرده‌اندوبعضی خیلی پسندیده وبلکه از شاهکارهای استاد دانسته لکن فصحای باسلیقه که مهارتی

۱ـ برخی راباختصار ازنقدادبی ص۴۲۳ آوردیم .

کامل داشته ملتفت شده‌اند که این شکست وبست‌ها دلیل عجز گوینده است و طبع وقاد همیشه کاری میکند که الفاظ را از اعلام والقاب ووصف وغیره هرچه باشد درست

شرائط و صفات سخن‌خوب :

وتمام درشعر ذکر کند ۱ پس حرفی باقی نیست که‌سخن خوب درپرتو رعایت‌صنایع بدیعی بیحاصل حاصل نمیشود . بلکه‌سخن نیکو آنست که ازجان برآید وبقول سعدی :

« سخن کزجان برون آید نشیند لاجرم بردل» آنگاه‌پس‌ازاصل فوق، توجه بمحاسن واصول دیگر فصاحت وبلاغت باید بعمل آید وبآنچه مطابق‌ذوق‌سلیم است مراقبت کافی مبذول گردد وما بفصل « احتراز از نکاتی چند » ببرخی ازاین مسائل اشاره نموده‌ایم وبازهم میگوییم که شاعر برای موفقیت خود پس از رعایت نکات یادشده و احتراز از مسائل ذکرشده باید در آنچه مطابق ذوق سلیم و عقل مستقیم است دقت کافی و مراقبت وافی بعمل آرد . بنای شعر را بروزنی خوش نهد و از مستکرهات بپرهیزد ودرانتخاب اوزان‌ثقیل ونامطبوع که‌بارقت الفاظ ولطافت‌معانی مغایرت دارد اجتناب ورزد[۲] ، مطلع ومقطع رانیکو بیاورد تابنخست‌وبپایان سخن شنونده راراضی‌وخشنود نگه‌دارد واثرخوشی درذهن‌ها بجای گذارد ، ازتعقید لفظی و معنوی وحذف افعال وادات و رعایت محسنات مکرر و استعمال اصطلاحات علمی و فلسفی و غیره و تقلید وتعمد در استعمال بعض کلمات و امثال آن چنانچه بفصل

عدم لطف صنایع زیاد درغزل :

فصاحت وبلاغت بشرح آوردیم‌سخت برحذر باشد بخصوص درغزل که جانب‌قوانین آنرا نیکو نگه‌دارد وتوجه‌داشته باشد که رعایت برخی تکلفات و تصنعات در این قسم سخن بکلی ناپسندیده است زیراوقتی شاعر متوجه بیان‌صنعتی ازصنایع بدیع گردید ازتوجه بلطف سخن‌واصل موضوع که غرض‌اصلی است غافل میماند . حتی غزلسرایانی که سراپاسوز و گداز بوده‌اند ازتوصیف زیبایی معشوق نیز که جنبهٔ لفاظی وصنعتی آن برجنبهٔ ذوقی آن

۱ـ بدیع وتاریخ ادبیات فروغی ص۹۸ ـ ونقدادبی ص ۵۱۲ .

۲ـ برخی راباختصار وتبدیل ازتحول شعرپارسی ص۷۹ آوردیم .

برتری داشته حتی الامکان دوری جسته‌اند و عشق نهانی وسوز درونی را با کلمات وعباراتی ساده نظیر :

دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم
باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی

آفرین خدای بر جانش که چه‌شیرین‌لبان‌ودندانش

مگراین‌دایه کاین صنم‌پرورد شهدبوده است شیرپستانش

عاشق گل دروغ میگوید که تحمل نمیکند خارش

معایب سخنهای بسیار ساده‌وعامیانه : ابراز داشته‌اند. بکار بردن الفاظ سنگین ونامأنوس‌ودل‌ناپذیر شایستهٔ هر نوع شعر بخصوص غزل وحتی کلام‌منثور نیست ، کلمات عامیانه ومبتذل هم‌فرق نمیکند ازآنطرف موجب‌سستی کلام و کمی وزن‌وپایین آمدن ارزش‌سخن میشود وآنرا عامیانه‌وسخیف ومبتذل جلوه میدهد .

والاتر از سعدی و حافظ که نداریم . بنگرید که اگر الفاظی غیر فصیح چون‌عذول و مسلول و مفتول وموسوس و ایغاغ وحاجی قوام در اشعار خودبیاورند بحق جای نکته گیری برای آنان باقی میماند و با اینکه قرنهاست کاغذ بدریده و قلم بشکسته و نقاب تراب بچهرهٔ ابدیت فرو پوشانده اند و خاك وطن کالبد عزیزشان را چون جان گرامی در سینه فشرده است باز بقول خود سعدی از دست حرف گیران و بگفتهٔ ما از دست حقگویان نرسته‌اند .

نظری به قرن‌های گذشته : لطف سخن ساده : اگر نظری بقرون و اعصار گذشته ادبی ایران بیفکنیم این نکته نیك درخشان و هویداست که هروقت سخن‌ازسرچشمهٔ‌سادگی وصراحت آبیاری‌شده دلسوختگان ادب را بهتر سیراب نموده و رایحهٔ عطرآگین‌آن مشام جانها را نیکو تر معطر ساخته است ، چنانچه در ابتدا ، سخن پارسی ساده و بی پیرایه بود و صنایعی که

وضع صنایع در ابتداء :

مورد توجه و مد نظر قرار میگرفت نکاتی بسیار لازم و صنایعی محدودومنحصر ومختصر نظیر : حسن مطلع ومقطع ومخلص وادب طلب و امثال آن بود وفی المثل میگفتند :
مطلع شعر بایستی برعبارات عذب وجزیل وعاری از کلمات مهجور وناخوش باشد، وبغیر از مراثی و هجویات که گاه شاعر بکار بردن کلمات ناگوارا ناگزیر بوده است ابتداء بکلمات مستکره رااز ادب وبلاغت بدور میدانسته اند نظیر کلمهٔ نیست ومباد دراین ابیات [1] :

نیست ترا در زمانه هیچ نظیر — هست بروی توچشم خلق قریر
مباد گوش تو بی بانگ رود سال بسال — مباد دست تو بی جام باده ماه بماه

وذکر نام ممدوح بصیغهٔ نداوعدیل بودن دومصراع مطلع ونکات مختصری دیگراز این قبیل محسوب میشده استوشمس قیس همگی آنهارا بکتاب المعجم [2] بیاورده است وماتکرار آنرا دراینجا لازم نمیدانیم وبگاه لزوم بآن مراجعه خواهیم نمود.

کمی تعداد صنایع درمؤلفات اولیه :

واین مطلب در کمی تعداد صنایع ازقبیل ۳۳صنعت و ۵۰ صنعت و غیره در مؤلفات و کتابهای قرون اولیه نیز بخوبی مشهود وآشکار است ، ودراشعار دقیقی و فرخی و عنصری ومنوچهری دیگران نیز آنچنان افراط وتفریطهایی هم هیچوقت مشاهده نمیکنیم.

عصر سلجوقی :

امابعصر سلجوقی که میرسیم رفته رفته اصرار در بکاربردن صنایع بدیعی وفنون مختلف فصاحت وبلاغت خارج ازحدمتعارف شروع میشود

وسعت نسبی تکلفات :

وگرچه از ابتدای ظهورشعر وشاعری چنانکه یادآورشدیم صنایع لفظی ومحسنات بدیعی تاحدی مورد توجه گویندگان بوده وجهت تحسین کلام وآرایش سخن برخی نکات وبعضی ازاقسام صنایع بدیعی را بکاربرده اندا ماهیچگاه معنی را بلفظ برتری نداده واصراری دراین باره نداشته اند [3] .

۱ـ المعجم فی معاییر اشعارالعجم ص۳۰۱ و ۲۴۱
۲ـ نیز : ص۳۲۲ ببعد .
۳ـ کتاب حاضر : ص ۲۰۲

ولی در این دوره کم کم بحث تکلف در رعایت صنایع بمیان میآید وشاعرانی نظیر قطران تبریزی و ازرقی هروی و رشید وطواط و عبدالواسع جبلی واثیرالدین اخسیکتی وعمادی وانوری و عمعق بخاری وخاقانی و گروهی دیگر بتحسین ظاهر کلام و صناعات لفظی علاقهٔ بیشتری نشان دادند و کوشیدند که انواع واقسام صنایع بدیعی ومحسنات لفظی ومعنوی رادر آثار و گفتار خود ازروی تکلف وافراط بکار برند واز اینجهت است که دراین عهد رفته رفته اشعار شاعران عموماً مصنوع واحیاناً گاهی کم ارزش جلوه گر میشودومی بینیم که بتدریج که توجه بلفاظی وعبارت‌سازی وفضل‌فروشی وتعقیدها وپیچید گی و بقول مؤلف المعجم «عدول ازجادهٔ صواب» شروع شده بهمان نسبت هم ازلطف وارزش کلام کاسته گردیده‌است.

قطران ورشید وازرقی وعبدالواسع وانوری وعمعق وغیره :

درحالیکه مسلم‌است : « توجه ودقت‌شاعر دروهلهٔ اول بایست معطوف حسن‌ولطافت معنی وجزالت واستحکام الفاظ و عبارات باشد ، زیراوقتی طبع وقریحه بقدر کافی تربیت یافت وتسلط بر الفاظ وفنون ادب حاصل گشت صنایع ومحسنات خود بخود در کلام بکار میرود وبدون قصدوعمد برزبان قلم‌جاری میگردد .

توجه‌شاعران‌قدیم ببرتری معنی :

گویند گان بزرگ‌عموماً ازاین‌نکته غافل‌نبوده‌اند ودرعین آنکه مایهٔ‌شعررا ازلحاظ معنی بعرش برین‌نهاده‌اند جانب‌لفظ‌رانیز رعایت کرده وآنگاه‌درزیبایی وتحسین ظاهر کلام دقت کافی‌مبذول داشته‌اند . درصورتیکه شاعران لفظ‌بازوصنعتگر درچهار دیوارصنایع بدیعی‌محصور مانده وغالباً لطافت وعمق معنی راازدست داده‌اند امابااین

رعایت تعادل نسبی‌دراین‌عهد :

وصف بعضی‌ازآنان نیزطوری دربکاربردن محسنات‌بدیعی مهارت واستادی بخرج داده‌اند که شعرشان با همه تصنع وتکلف جلوهٔ طبیعی خود راازدست نداده است ۱ اماگاهی هم برعکس ، اصرار و علاقه‌یی که این شاعران درباب‌صنایع بدیعی‌داشته‌اندموجب‌تکلف‌وپیچید گی

بعضی‌استثناءها :

کلام و پیدا آمدن پاره‌یی استعارات‌زشت وناروا و کنایات

۱ــ تحول شعر فارسی ص۱۴۹ .

نادلپذیر وغیر بلیغ و تشبیهات غریب و بارد و عیوب متعدد دیگر شده است که حتی رشید وطواط که مؤلف کتابی مانند حدائق السحر است گاه خود از اینگونه لغزشها بر کنار نمانده است [۱] .

منضم‌شدن اصطلاحات علمی و فلسفی بصنایع :

حتی میخواهیم بگوییم داخل شدن علوم و معارف گونا گون درشعر نیزطبق رای فلاسفهٔ قدیم ومطابق ذوق سلیم لطفی ندارد بهمین جهت می‌بینیم قصائدی که درعصر سلجوقی ببعد باخصوصیات فنی وعلمی سروده شده غالباً دچار تعقید وابهام گردیده است‌وچه‌بسافهم اینگونه‌اشعار برای‌طبقهٔ‌عالم نیزمتعذر است‌تاچه رسدبطبقات دیگر[۲]

مقایسه باعهدسامانی :

اشعار انوری و خاقانی رابنگرید و بااشعار فرخی وعنصری مقایسه فرمایید و تفاوت الفاظ وتر کیبات ساده و عادی رابا‌الفاظ غریب وتر کیبات غامض و کنایات مبهم ونامأنوس مشاهده فرماییدو از همینجاست که عرفی شیرازی مدعی میشود که بیش از پانصد بیت خاقانی دارای معنی صریح و مفهوم روشن و واضح نیست[۳] .

وباز از همینجاست که شاعری برای جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی درباب مفهوم شعری اینطور میسراید :

لیك از دامن معانی آن	دست ادراك بنده کوته بود
کردم آنراجواب‌والله‌اگر	جانم‌ازنیم‌حرفش‌آگه‌بود!

بیك اعتبار وبامقایسهٔ عصرسامانی معایب‌این افراط وروش این‌عصر رانمودیم ولی باعتبار دیگر باید بگوییم هنوز دراین دوره عنان گسیختگی اعصار بعد وجود نداردوازنظر نقدفنی هنوزنوعی اعتدال‌اکثراً حکمفرماست ، مؤلف نقدادبی‌درباب بدیع و نقدفنی این دوره چنین مینویسد [٤] :

۱ـ نمونه‌های این قبیل : درس۱۵۱ تحول شعر پارسی .

۲ـ نمونهٔ آنرا بصفحهٔ ٤٧ و ٤٨ آورده‌ایم .

۳ـ برای نقدصحیح اشعار خاقانی رجوع بفرمایید بمقدمه ودیوان خاقانی شروانی بتصحیح دانشمندگرامی‌آقای دکتر ضیاءالدین سجادی .

٤ـ نقدادبی : ص ٤٠٤ .

«درواقع نقدفنی هم که درین دوره‌زائج بود، اکثر اتکاء بر صنایع بدیعی داشت ، و بیك تعبیر میتوان گفت که‌این نقداولین قدم‌متین‌واستواری بود که ادیبان‌ونقادان،

نقد فنی بدیع در عصر سلجوقی :

در راه‌ادراك وشناخت لطائف و محاسن کلام برداشتندوفنون وصنایع راملاك ارزش واعتبار آثار ادبی فرا نمودند . توجه واهتمام کسانی ازقدماچون عنصری وفرخی بدین صنایع بدان پایه نبود که فنون بدیعی را میزان و ملاك شناخت ارزش آثار ادب جلوه دهد اما در عصر سلاجقه این التفات بصنایع بدیعی بابسط ونشر ادب عربی قوت و وسعت گرفت . نویسندگان عصر مانند قاضی

قاضی حمیدالدین و ابوالمعالی و سعد وراوینی وغیره :

حمیدالدین بلخی وابوالمعالی نصرالله منشی ومنتجب‌الدین بدیع‌جوینی‌وناصح ظفر جرفاذقانی‌وسعدالدین‌وراوینی به‌صنایع‌وبدیع توجه‌بسیار کردند ازشاعران‌نیزنه‌تنها کسانی مانند رشید وطواط و عبدالواسع جبلی و قوامی گنجوی بدین صنایع توجه کردند بلکه سنائی وخاقانی ونظامی وامثال آنهانیز دربعض موارد ازالتفات بدین فنون غافل نماندند وبدینگونه بود که اندك‌اندك صنایع بدیع درشناخت محاسن و معایب کلام ، میزانی قوی شناخته شد وکتابهایی دراین باب تألیف شد که ازآنچه باقیست کتاب ترجمان‌البلاغه وکتاب حدائق السحر رامیتوان نام‌برد ، اولی مقارن آغاز این عهد تألیف‌شد و دومی در عصر خوارزمشاهیان نگارش یافت ودرهردوفنون بدیعی بمثابهٔ عالیترین میزان ومحك ارزش واعتبار کلام مورد بحث واقع بود .

تألیفات بدیع این عهد :

عصر مغول :

امااز‌اوایل قرن هشتم رفته‌رفته تغییراتی که درعصر سلجوقی شروع شده بود باشدت بیشتری در روش سخن پردازی وطرز افکار تأثیر نمود ، شعر سادگی خود رااز دست‌داد وتوجه خاص‌ببعضی صنایع‌بدیعی بخصوص‌استعاره وتشبیه و کنایه پیداشد ومضمون تراشی ذهن گویندگان‌را

سیر صعودی صنایع دراین عهد :

بخود متوجه ساخت و « فنون وصنایع بدیعی نزد بسیاری میزان سخن سنجی بشمار میرفت ، ازشاعران ، کسانی مانند :

سید ذوالفقار و بدر جاجرمی و سلمان ساوجی بدان شیوه بیش وکم عنایتی داشتند و از نویسندگان افرادی مانند فضل‌الله قزوینی ووصاف الحضره وجوینی وحتی سعدی وبعداً جامی نیزازتوجه بدین فنون وصنایع غافل نبودند دراوایل این عهد کتاب المعجم تألیف شد که در آن بدیع با نقدالشعر توأم بود و آن کتاب را بعدها مکرر تلخیص وتهذیب نمودند ودرقرن هشتم شرف الدین رامی بشرح حدائق السحر وتألیف انیس العشاق پرداخت ۱ .

سید ذوالفقار وبدر جاجرمی وسلمان وغیره :

وصاف الحضره وجوینی و دیگران :

تألیفات این عهد :

رفته رفته دراواخر این عهد خیالبافی ذهن گویندگان هند وبعضی از شاعران ایران رابخود متوجه ساخت . این تحول ناموزون درهند از اول قرن هشتم بتوسط امیر خسرو دهلوی ودیگران پایه گذاری شد و بعدها شاعرانی چون کمال خجندی و کلیم صائب و جامی و امیر-علیشیر نوائی وبابافغانی وغیره بعضی یاتمام اشعار خویش را براین شیوه سرودند و اغلب اشعار این گروه که بسبك هندی مشهور است دارای پیچیدگی و ابهام خاصی است و سادگی و صراحت پیشین رااز دست داده است و بااستفاده از پیرایه‌های ادبی و تشبیهات واستعارات دورازذهن وارسال-المثلهای مکرر و مبالغه‌های خارج ازحد آمیخته بانوعی ازابهام وایجاز وتعقید وغرابت لطف طبیعی سخن راازدست داده‌اند . اما درهمین دورهٔ مغول کسانی نظیر سعدی گرد تصنعات زائد وتکلفات بی‌اساس نگشتند ومسلم یکی‌ازعلل

اواخر این عهد :

کمال وکلیم و صائب وجامی وغیره :

سبك هندی و افراط دراستعمال صنایع :

سعدی واستثناءهای دیگر :

۱- نقدادبی ص ۴۳۴ .

انتشار وصیت شهرت و مقبولی سعدی همین ساد گی وسهولت الفاظ ومعانی است که حتی درزمان حیات نیزازاین نعمت بزرگ برخوردار بوده است وبقول‌وی : صیت سخنش باکناف عالم رسیده و قصب الجیب حدیثش را که همچو شکر میخورند ورقعهٔ منشآتش را که مانند کاغذ زر میبرند جزدر سلاست وروانی وفصاحت وبلاغت واقعی وساد گی گفتار و اندیشه و بر کناری ازتکلف وتصنع نیست. گرچه سعدی بکاربردن صنایع شعری راامتناع و و احترازی نداشته و بازی باالفاظ را هیچگاه ازدست نداده اما هیچوقت هم آنرابر خواننده‌تحمیل نکرده‌وتوجه بالفاظ ، اوراازتوجه بمعانی بازنداشته ولطف‌مضمون وحسن صنعت رانیك باهم درآمیخته ومعانی غزلها وسایر اشعار راساده ودرخور فهم ونزدیك بذهن همگان قرارداده است وخلاصه آنچه را که « سهل ممتنع » میخوانیم دراشعار اوظاهروهویداست ، برای نمونه وتنوع گفتار باین‌غزل‌وی بخصوص‌ازنظر صناعات سخن التفات بفرمایید :

لطف سخن سعدی :

درآن نفس که بمیرم درآرزوی توباشم	بدان‌امیددهم جان که خاك کوی‌توباشم
بوقت صبح قیامت که سر زخاك بر آرم	بگفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم
بمجمعی که دز آیند شاهدان دو عالم	نظر بسوی تو دارم غلام روی تو باشم
بخوابگاه عدم گر هزار سال بخسبم	زخواب عاقبت آگه ببوی موی توباشم
حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم	جمال حور نجویم دوان بسوی توباشم
می‌بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان	مرا بباده چه‌حاجت که مست روی‌توباشم
هزار بادیه سهلست باوجود تو رفتن	و گر خلاف کنم سعد یا بسوی تو باشم

نوعی تعادل صنعتی در اشعار حافظ :

و اما حافظ گرچه بیش از سعدی بصنایع لفظی و معنوی و اصطلاحات صوفیانه و پیرایه‌های گوناگون که احیاناً کلام را نیز متصنع میکند توجهی مبذول داشته اما با این وصف بنحوی نیست که خارج از اصول قبول‌ذوق باشد و همچنان سخنش مورد قبول خاص و عام واقع‌است

و در هیچ محفلی نیست که ذکری از گفتار شیرین حافظ شیرین [1] سخن نباشد، و حتی مردمی که قادر بدرك سخن فصیح و معانی بلند نیستند از اشعار دلنشین وی بهره‌مند میشوند باین غزل نیز توجه و با غزل سعدی هم مقایسه بفرمایید :

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر — زار و بیمار غمم راحت جانی بمن آر
قلب بی‌حاصل مارا بزن اکسیر مراد — یعنی از خاك درِ دوست نشانی بمن آر
درکمینگاه نظر بادل خویشم جنگست — زابرو وغمزهٔ او تیر و کمانی بمن آر
در غریبی و فراق و غم دل پیر شدم — ساغر می زکف تازه جوانی بمن آر
منکرانراهم ازین می‌دوسه‌ساغر بچشان — و گر ایشان نستانند روانی [2] بمن آر
ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن — یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر
دلم از دست‌بشد دوش‌چوحافظ میگفت — کای‌صبا نکهتی ازکوی‌فلانی‌بمن آر[3]

و اما آن نمکی که در اشعار غزل مولاناست و دلهای دردمندان را تسلی میبخشد. حز در اثر سادگی و عدم توجه بصنایع و حتی میتوان گفت بضرورات شعری نمیباشد [4] .

چون‌مست نیستم‌نمکی نیست در سخن — زیرا تکلف است و ادیبی و اجتهاد

و در مثنوی است :

قافیه اندیشم و دلدار من — گویدم مندیش جز دیدار من

عصر تیموریان و صفویان : حال نظری باشعار عصر تیموریان و صفویان بیفکنیم ؛ در این دوره توجه شاعران بصنایع بدیعی و تصنعات و تکلفات ادبی و دقت درایراد

---

۱ ـ برای نقد اشعار حافظ ، رجوع بفرمائید بحافظ شیرین سخن تألیف استاد محترم‌آقای دکترمحمد معین و فرهنگ لغات و تعبیرات حافظ تألیف آقای دکتر رجائی.

۲ـ اینجا روانی بمعنی فوراً و بی تأمل است .

۳ـ دراین‌غزل مردف صنایع ردالمطلع ـ تضاد ـ مراعات‌نظیر ـ ایهام ـ کنایه ـ انتخاب‌ـ ندا‌ـ تشبیه و غیره رعایت شده‌است .

٤ـ برای نقد اشعار مولانا رجوع بفرمائید: بمقدمه و مجلدات دیوان‌کبیر یا غزلیات شمس تبریزی اثر تحقیق استاد علامه‌آقای‌بدیع‌الزمان فروزانفر.

مضامین غریب و دور از ذهن و مضمون تراشی و همچنین

افراط زیادتر : اشاعه‌و نفوذفوق‌العاده‌تصوف‌و رواج‌مصطلحات‌خاص‌عرفان در آثار منظوم بخصوص درغزل اشعار را غیر طبیعی و تصنعی ساخته است و میتوان گفت ازاین‌دوره آنچه باقیمانده و زیب وزینت سفینه‌هاشده جز آن‌قسمت‌اشعارروان دلپسند نبوده که صراحت لفظی و معنوی آن آشکار است زیرا درمقابل ، بسیاری‌از

سبك هندی و ناپایداری آن : غزلهای‌سبك‌هندی‌را می‌بینیم که‌باوجوداینکه چند قرن هم دیرتر ازاشعار دوره های قبل سروده شده ، یا اثری از آن نمانده یا یك بیت مفرد آن که حاوی نکته‌یی و شامل دقیقه‌یی بوده فقط بجا مانده و مابقی دستخوش نیستی و زوال گردیده و قبل از گوینده یا با گویندۀ آن نیست و نابود شده است .

دورۀ معاصر : و اما دراین زمان که موضوعهای‌ادبی باتحول زمان‌وتبدیل

تحولات علمی و صنعتی : اوضاع‌بوضع دیگری درآمده وعلوم وصنایع ماشینی‌جایی برای صنایع بدیعی باقی نگذاشته و رقیبی سر سخت در برابر ادبیات بخصوص اشعار و ذوقیات بشمار آمده دیگر مجالی برای مضمون‌بافی و عبارت پردازی و لفاظی باقی نگذاشته است و اشعار و نوشته های ساده و روان و بی تکلف و پیرایه مورد پسند و قبول مردم قرار گرفته و

توجه بساده‌گوئی و ساده نویسی : اکنون کار بمراتب دشوار تر از سابق است و بکار بردن صنایع را دقتی بیش‌ازپیش و احتیاطی بسزا و مهارتی شایسته

نقد سخن امروز : و در خور لازمست . و نقد سخن امروز بدون تردید بر سهولت لفظ و معنی و سادگی و روانی عبارات نهاده شده و آسانی توأم با فصاحت و ذوق ملاك و میزان سخن بلیغ است و طبعاً اگر شاعران و نویسندگان از این قاعده و قانون گریزان گردند همزبان با زمان خویش نیستند و سخنانشان مورد قبول و فهم و درك عامه نیست .

توصیهٔ لازم در باب رعایت تعادل :

پس سفارش و توصیهٔ ما اینست که از آنچه موجب سستی و فساد کلامست مانند سنگینی و عدم لطافت اوزان و بکار بردن کلمات نامأنوس و ثقیل و ترکیبهای سست و بارد و خلاف قواعد بپرهیزیم و از پیرایه ها و زیور ها آنچه طبیعی و درخوراست آنهم بجا و بمورد و با رعایت سلیقه و ذوق تام بکار بریم و در استعمال صنایع بدیعی ازقبیل مطابقه ومراعات نظیر وغلو و اغراق و ایهام و تشبیه و تجنیس و کنایه و استعاره تعادل را نگه داریم و آنچنان حریص وآزمند نباشیم و بارعایت این تکلفات عروس زیبای سخن را بدست مشاطهٔ کج طبع تصنعات نسپاریم و ارزش این دُرّ دری را بدانیم و بقول ناصرخسرو علوی بزیر پای خوکان نریزیم .

« من آنم که درپای خوکان نریزم مر این قیمتی لفظ دُرّ دری را »

لزوم صنایع با رعایت شرائط لازم:

البته مانمیگوئیم مجاز واستعاره و کنایه وبرخی صنایع لازم دیگررایکباره بدور بریزیم ، زیرااینها محل رفیعی درزبان وادبیات مابخصوص درشعر پارسی دارند و قسمتی ازوسعت و شیوایی و گیرندگی زبان شیرین پارسی مرهون همین محاسن ادبی است ، اماپیوسته آنچه توانسته‌ایم وقدرت خامه داشته‌ایم طبیعی بودن وبجای خویش بکار بردن آنرا توصیه کرده‌ایم و گفته‌ایم : درست است که‌سادگی وروانی کلام صفت مطلوبی است وتعقید و ابهام نارواست وذهن راخسته وانسان را ملول‌میسازد اماهرسخن‌ساده‌یی مطلوب وهر کلام مصنوعی‌هم نامطلوب نیست . «چه بساسخنان ساده که‌اززیور فصاحت عاری‌است وچه‌بسا کلمات مصنوع وعبارات‌رنگین که‌بکمك استعارات بدیع‌وتعبیرات نیکوغوغایی درذهن وروح آدمی‌پدید می‌آورد، یعنی‌لب ولباب‌مطلب اینست که تعادل‌نگه‌دار وجامی که بدست تست کج‌دار ومریز ، صنایع شعری رابکار ببرید ولی بدین قسم که حافظ سخن گفته است :

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود ... تادل شب سخن از سلسلهٔ موی تو بود
دل که‌ازناوك‌مژگان‌تودرخون‌میگشت ... باز مشتاق کمانخانهٔ ابروی تو بود
هم عفاالله صبا کز تو پیامی میداد ... ورنه‌درکس نرسیدیم که از کوی‌تو بود

عالم ازشوروشر عشق خبر هیچ نداشت — فتنه انگیز جهان غمزهٔ جادوی تو بود
من سر گشته هم از اهل سلامت بودم — دام را هم شکن طرهٔ هندوی تو بود
بگشا بند قبا تـا بگشاید دل من — که گشادی که مرا بود زپهلوی تو بود
بوفای تو که بر تربت حافظ بگذر — کزجهان میشد ودر آرزوی روی تو بود

نکتهٔ دیگر :

دراین بخش ازذکر یك نکته نیزفرو ماندیم وآن اینست : ما که رنجی درباب تنظیم این صنایع ومجلدات بر خود هموار کرده ومیکنیم چرا تااین حدزبان تعنت بصنایع گشوده ودست تطاول بمحسنات بدیعی یازیده وپای تجانب ازگلیم خویش بدرنهاده ودرزمرهٔ مخالفان محسنات وصناعات بدیعی سر بدر آورده ایم ، بپاسخ این سؤال احتمالی باید عرض کنم غرض حقیر تعیین حدود واقعی و مرز قراردادی درسر حدسخن فصیح بودوحق صنایع را بشرطی که بجاو نیك وبحدلزوم بکار برند نیز ادا کرده ایم واین جای شگفتی نیست ، پیشینیان نیز بهمین درد مبتلا بوده اند ، رشیدوطواط که خودمؤلف کتاب حدائق السحر درعلم بدیع است عدم لطف صنعت زیاد را چندان معتقد نبوده وآنهارا فاقدلطف وجمال میدیده است چنانکه درباب صنعت مصحف پس ازنقل قطعه یی میگوید : « هیچ بیت ازاین قطعه ازیك تصحیف یادوخالی نیست هرچند که ابیات درنفس خویش لطفی ندارد امامثال راتمام است . [۱] واین عقیده هرچند در باب قطعهٔ خاصی اظهار شده است ایکن قطعهٔ مزبور عیب عمده اش اشتمال برصنعت است وپیداست که افراط درصنعت حتی درنظر وطواط لطف شعر رامیبرد [۲] .

توجه مؤلفان سابق بدیع باین توصیه :

اشارهٔ رشید وطواط وشمس قیس باین مطلب:

وشمس قیس رازی رانیز این نکته نصب عین ومدنظر بوده ودر مقدمهٔ بدیع

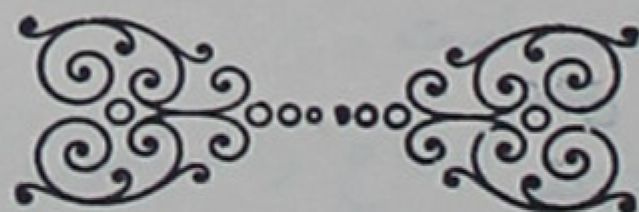
۱ـ حدائق السحر رشید وطواط ص ٦٩

۲ـ نقد ادبی ص ٤١١

درباب ذکر محاسن شعر و طرفی از صناعات مستحسن که در نظم و نثر بکار دارند این چنین ابراز دلتنگی میکند: «واگرچه در این باب نیز **متکلفان شعراء اطناب** کرده و تدقیقات نموده، دراین تألیف بر آنچه مشهور ومتداول **ارباب طبع** است و بر آنچه **فحول شعرا وسخنوران ماهر** آنرا اعتبار کرده‌اند اقتصار کنیم [۱].»



و اینک که از ذکر تمهید این بخش که بمنزلهٔ مقدمه‌یی بر فصل صناعات بود فراغت جستیم بیاری پروردگار بذکر صنایع و محسنات بدیعی میپردازیم. و با رعایت الفبائی کامل و بنحوی که در مقدمه بیان شد بعضی را در این مجلد و باقی را بمجلدات بعد می‌آوریم.



۱ـ المعجم فی معاییر اشعارالعجم ص ۲۴۵

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ
اگرچه «صنعت بسیار» در عبارت کرد
«حافظ»

فصل دوم

بخش هجدهم

محسنات و صنایع بدیعی
یا
بدایع نظم و نثر[1]

عشق آمد و گرد فتنه بر جانم ریخت
عقلم شد و هوش رفت و دانش بگریخت
زین واقعه هیچ دوست دستم نگرفت
جز دیده که هرچه داشت در پایم ریخت
«ابوسعید»

ابداع (حسن اختراع ـ سلامت اختراع[2])

معنی لغوی ـ تعریف اصطلاحی ـ اختلاف نظر در تعریف ابداع ـ شمول ابداع ـ نظر رشید وطواط ـ نامهای دیگر این صنعت ـ

۱ـ صنایع و محسناتی که اکنون بیان میشود بترتیب حروف الفبایی کامل و با رعایت اصولی است که در مقدمه بیان شد .
۲ـ کلمات داخل پرانتز نامهای دیگر صنعتهاست .

ابداع و تضمین ـ ابداع و کلام جامع ـ مثالهای نظم پارسی و نظم و نثر عربی .



در لغت : ابداع بکسر همزه در لغت[1] بمعنی طرز نو نهادن و نوپدید آوردن و ایجاد و اختراع و خلقت و آفرینش آمده و در اصطلاح علم **در اصطلاح :** بدیع آنست که شاعر و نویسنده مضمون تازه و نو و معنی لطیف و متین و نیکو در نظم و نثر خود بیاورد ، در حالیکه با انشاء معنی بدیع الفاظش نیز عذب و روان و از تکلف و تعسف بر کنار بوده دیگری را در آن مشارکت نباشد و در واقع جامع برخی محسنات لفظی و معنوی گردد یا بعبارت مختصر ، ابداع : معانی لطیف و بدیع است بالفاظ خوب و پسندیده .

اختلاف نظر در باب تعریف ابداع : در باب ابداع اختلاف نظری نیز موجود است و بعضی گفته‌اند کلامی که شامل صنایع متعدد بدیعی باشد حائز این صنعت است .

بهرحال ، آنچه مسلم است ، ابداع را مضمون بدیع و معنی لطیف و نو و ابتکار در کار لازم است و بیشتری از سخنان استادان بزرگ‌سخن از این نوع‌است و فی‌الحقیقه نمیتوان آنرا محدود بتعریف معینی ساخت و اختصاص بیك صنعت خاص داد ، نهایت نیکوست و در واقع باید آنرا سرآمد محسنات بدیعی شمرد .

شمول ابداع : ابداع شامل صنایع لفظی و معنوی هر دو میشود و هر نظم و نثری که آنرا فاقد باشد ارجمند نیست و بهمین دلیل **نظر رشید وطواط :** رشیدالدین وطواط و گروهی دیگر ابداع را از جمله صنعتها ندانسته‌اند : وطواط مینویسد : ۲ « من می گویم که این از جملهٔ صنعت نیست بلکه سخن عقلا و فضلا در نظم و نثر چنین‌می‌باید و هرچه برین گونه‌نباشد

---

۱ ـ منتهی‌الارب ـ المنجد ـ اقرب‌الموارد .

۲ ـ حدائق‌السحر ص ۸۳

سخن عوام بود و مجمع مردم را نشاید . . . »[۱]

نامهای دیگر این صنعت : این صنعت بنام **سلامت اختراع** و **حسن اختراع** نیز نامیده شده است ، زیرا شاعر باید معانی تازه اختراع کند که دیگری بدان معنی سبقت نگرفته باشد و در نزد ذوق سلیم مطبوع آید .

ابداع و تضمین : مؤلف ابدع البدایع تضمین را با ابداع بیک نام خوانده است[۲] ولی در بحث «تضمین» بیان خواهیم کرد که تضمین و مسمطهای تضمینی چیست و ارتباطی با ابداع ندراد .

ابداع و کلام جامع : مؤلف حقائق الحدائق ابداع را همان « **کلام جامع** »[۳] دانسته که مادح ممدوح را صفتی کند که باسم او مشارك باشد و در کلام جامع بیان خواهیم کرد که آن صنعت نیز با ابداع متفاوت است.

مثالهای نظم پارسی : و اینك چند نمونه از اشعار استادان ادب که شاید از این نوع باشد :

قوامی مطرزی در قصیده بدیعی :

حزمش آورده چرخ را بسکون عـزمش افکنده خاك را بمدار

صائب تبریزی :

دست طمع چو پیش خلایق کنی دراز پل بسته‌یی که بگذری از آبروی خویش

فردوسی طوسی :

یکی مرغ بر کوه بنشست و خاست بر آن که چه افزود وزان که چه کاست !

تو چون مرغی و این جهان کوه تست چو رفتی جهان را چه اندوه تست ! ؟

مسعود سعد : روز بازار قدرت اورا عمر و جان بی بها و ارزان باد

حافظ:

رسید موسم آن کز طرب چو نرگس مست نهد بپای قدح هر که شش درم دارد

---

۱ ـ برای توضیح بیشتر در این باب بکتاب « انوارالربیع » رجوع بفرمایید .

۲ـ ابدع البدایع ص ۱۵۱

۳ـ حقائق ص ۱۲۵

نیز :

سخا نماند سخن طی کن و بیا ساقی　　بده بشادی روح روان حاتم طی

انوری : هین که آمد بدرت موکب میمون وزیر

هر چه دانی و توانی بتکلف بنمای

بلب غنچهٔ گل دست همایونش بوس　　بسر زلف سمن گرد رکابش بزدای

مجمر غنچه پر ازعودقماری‌است‌بسوز　　هاون لاله پراز مشك تتاری است بسای

تا چوگل در نفتد جام بمستی ز کفت　　همچونی باش کمر بسته وچون‌سرو بپای

قطران :

ز بس که کشت تهی کرد عالم از اعداء　　ز بس که داد تهی کرد گیتی از زوار

امیرمعزی : شده است باغ پر از رشته‌های در خوشاب

شده است راغ پر از توده های عنبر ناب

بباغ و راغ نگر باد و ابر دادستند　　بتوده عنبر ناب و برشته دُر خوشاب

اسدی‌طوسی: صراحی بگوش قدح برده سر　　بدو راز سر بسته گفتی مگر

ندانم چه گفتی چه انگیختی　　که گفتی و از دیده خون‌ریختی

سعدی: یکی را حکایت کنند ازملوك　　که‌بیماری‌رشته‌کردش چو دوك

چنانش بینداخت ضعف جسد　　که میبرد بر زیر دستان حسد

که‌شه‌ارچه‌برعرصه‌نام‌آوراست　　چوضعف آیدازبیدقی کمتر است

نیز : حقیقت سراییست آراسته　　هوی و هوس گرد برخاسته

نبینی که‌جایی که‌برخاست گرد　　نبیند نظر گر چه بیناست مرد

نیز : اگر تو روی بهم بر کشی چو نافهٔ مشك

گمان مدار که بوی خوشت نهان ماند

حالی‌اسفرازی : نیست وصفش را دوات وخامه کافی زانکه هست

این دهان بی زبان و آن زبان بی دهان

هست دریا را ز کشتی کاسهٔ چوبین بکف

دارد آهنگ گدایی زان کف گوهر فشان

ابوالعلاء گنجه‌یی :

بهیچ کس نرسد از تو بی خطا زخمی　　مگر قلم که ببری سرش نکرده خطا

رشید وطواط :

چاکران تو گه رزم چو خیاطانند　　گر چه خیاط نیندای ملك کشور گیر
بگز نیزه قد خصم تو می پیمایند　　تا ببرند بشمشیر و بدوزند به تیر

سلمان ساوجی :

هر آنکه نام‌تو بر دل نوشت گشت‌عزیز　　مگر درم که ز دست‌تو می کشد خواری

فتح‌الله خان شیبانی :

پیام می بگل آورد دوش باد بهار　　که من بر آمدم از خم‌تو سرزشاخ بر آر

نشاط اصفهانی :

طفلان‌شهر بیخبرند از جنون ما　　یا این جنون‌هنوز سزاوار سنگ نیست

مثال دیگر :

خوش‌بود گر ازوفا آن‌شوخم آیدر کنار　　در کنار آید نهد رسم جفا را بر کنار

که در آن، صنایع تجنیس ، قلب، تضاد ، ردالعجز وعکس موجود است .

نیز :

آن نه‌خطاست که گرد رخ‌زیبا بگرفتش　　دل ما سوخت بسی دود دل ما بگرفتش

مثال‌عربی : از قرآن مجید سورهٔ هود آیهٔ ٤٤ : ۱

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

بااینکه تمام‌قرآن نمونهٔ کامل‌فصاحت و بلاغت‌است وهر آیه‌یی متضمن نوعی‌فصاحت

---

۱ ــ گفته‌شد ای‌زمین آبهای خود را فروبر وای‌آسمان آبهایت را فرابر وبازبأیست وآب کم شد و فرمان الهی جاری گشت و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت وگفته شد دوری باد مر گروه بیدادگران را .

ومایه وپایهٔ غالبی ازمحاسن است ودرهرزمان دانشمندان ومفسران و ادیبان روزگار ازلطف بیان وشیوایی آن برخوردار بوده‌اند معهذا چند آیه است که ابکار افکار ازدرك غایت بلاغتش درمانده وازتوجیه وتبیین وتفسیر آن تن بعجز درداده‌اند وبقول مؤلف چهار مقالهٔ نظامی عروضی چندان فضیلت ورجحان است که : قل‌هوالله‌احدرا برتبت یداابی‌لهب و ازهمینجاست که گفته‌اند : کی بود تبت‌یدا مانند یاارض‌ابلعی.

در کتب تفسیر وغیره ازقبیل جواهرالتفسیر. دلائل‌الاعجاز ، کشاف،اسرار۔البلاغه و کتب دیگر سخن ازاعجاز آن رفته است.

ابن‌ابی‌الاصبع مینویسد : ۱ درکلام منظوم ومنثورمانند این‌آیه ندیده است که‌ازآن ۲۱ نوع‌صنایع بدیعی استخراج میشود درحالیکه عدد آیه ۱۷ لفظ است. وبعضی نوشته‌اند ۲۳ صنعت بدیع دراین آیهٔ مبارکه‌است ازجمله: استعاره ، ارسال۔المثل ـ تقسیم ـ جناس ـ شبه‌اشتقاق ـ طباق ـ مجاز وغیره (بکتاب انوارالربیع رجوع بفرمایید)

مثال‌دیگر ازسورهٔ‌قصص‌قسمتی **ازآیه ۶** :لاَ تخاِ فی وَلاَ تحزَ ِنی

مثال از شعرتازی ۲ و ۳

بِالْغَیْثِ وَ اللَّیْثِ اَزْری فِی عطاءِ وَسَطی
فَالْغَیْثُ یَبْکی حَیّاً وَ اللّیثُ فِی اَجَمٍ

....

۱ـ بدیع القرآن ص ۳۴۰

۲ـ بباران و شیراز سخاوت وحمله بردن طعنه میزند پس باران گریه میکند بباریدن وشیر درنی زار است .

۳ـ برای توضیح بیشتر در این باب رجوع شود بصفحهٔ ۸۳ حدائق ـ ۱۲۵ حقائق ـ ۹۵ دقائق ـ ۲۵۷ ابدع ـ ۲۶۸ هنجار ـ ۱۹۹ و ۱۰۷ دره ـ ۳۳ مدارج ـ ۲۱ بدیع ـ ۳۴۰ بدیع‌القرآن ـ ۳۴ بدیع قریب ـ م بوستان قریب ـ ۴۰۹ نقدادبی ـ ۷۳ بدیع مدرس ـ ۳۷ خزانه ابن حجة ـ ۷۲ حسن‌التوسل ـ ۷: ۱۶۴ نهایة‌الارب

از ما و تو یك کدام ناچار
بی‌مهرووفاست یا تو یامن ۱

ابهام (ذووجهین ـ توجیه ـ محتمل الضدین ـ کلام‌محتمل بمعنی ضدین)

نامهای مختلف ابهام - اختلاف نظر - معنی لغوی - دراصطلاح - تعریف دیگر - فرق ابهام باافتنان - فرق ابهام و توجیه - قطعهٔ هجویهٔ انوری - فایدهٔ صنعت ابهام - مثالهای پارسی - مثالهای پارسی ازنوع توجیه - نمونه‌های عربی ابهام - داستان قباءوخیاط بشاربن برد - دوداستان از ابن جوزی - متشابهات قرآن - مثال نثر عربی - مثال نظم عربی ازنوع توجیه .

نامهای ابهام : ابهام‌را بنامهای ذووجهین ـ محتمل‌الضدین و برخی توجیه‌وافتنان هم‌نامیده‌اند ، اماافتنان صنعت جداگانه‌ایست وبجای خود بیاید وتوجیه راهم میتوان ازنظری جدا وبلحاظی درردیف ابهام‌قلمداد

اختلاف نظرها : کرد ولی برخی آنرا صنعتی جداگانه محسوب داشته اند ۲ .

درلغت : بهرحال ، ابهام درلغت بمعنی پوشیده گذاشتن و پوشیده گفتن‌و بسته کردن کار و بستن‌در۳ آمده، ودراصطلاح‌بدیع‌چنانست که:

دراصطلاح : کلام احتمال دو معنی متضاد یا مختلف مثل مدح و ذم و غیره داشته باشد و ظاهراً تمیز داده نشود که مقصود گوینده و شاعر کدامیك ازمعانی‌بوده است، بعبارت ساده‌تر: گوینده سخنی گوید

تعریف دیگر : که‌آن سخن مفهوم دومعنی گوناگون راتحمل کند .

فرق ابهام باافتنان: وفرق ابهام باافتنان آنست که در ابهام احتمال یکی از دو معنی‌ضدرامیتوان‌دادچنانکه‌ازنام‌آن **«محتمل الضدین»** نیز هویداست اما افتنان جامع دو نوع از انواع شعری است چنانکه در جای

۱ـ احتمال وفاوبیوفائی در هردوسو هست.

۲ـ ازجمله مؤلف ابدع البدایع که در تعریف توجیه چنین مینویسد : توجیه آنست چند لفظ ازکلام خودرا متکلم متوجه نماید باشیاء متناسبه ازقبیل اسماء طبقهٔ ازمردم که راجع بتاریخ است یابسوی یکی ازاصطلاحات یکی ازعلوم یاسایراسامی والفاظ‌که بایکدیگر متلائم‌باشند.

۳ـ زوزنی ـ منتهی‌الارب .

خود بیاید.

فرق ابهام و توجیه: و نیزمیتوان حتی فرقی هم بین ابهام وتوجیه قائل شد، وآن اینست که درتوجیه لغات متناسب ومتلائم علمی واصطلاحات‌علوم‌وغیره‌جمع میشوداما‌مراد گوینده آن‌معانی نیست‌ومقصودمعنی‌دیگر است‌ولی‌درابهام میتوان هریك ازدو مقصوددراوارد‌وصادق‌دانست‌واحتمال هردو معنی مثل‌مدح وذم ومثبت ومنفی وغیره رامیتوان‌داد.

قطعهٔ معروف انوری: انوری درهجو محتسبی بااین‌صنعت قطعه‌یی گفته است:

دی محتسبی براه دیدم در دست گرفته چوب ارژن
مه رو زنکی گرفته میزد نظاره بر او ز مرد و از زن
پرسیدم از آن میان یکی را کاین‌چوب‌چرا‌زندبر آن‌زن؟
گفت‌این‌زنکی‌است‌روسپی نام وین‌محتسبی‌است«روسپی‌زن»

که کلمهٔ اخیر بمعنی زننده و تنبیه کنندهٔ زن روسپی وهم بمعنی دارای زن روسپی است ومعنی شق دوم دشنام وهجو است و ظاهراً انوری تحت تأثیر این بیت عنصری بوده است:

روسپی را محتسب داند زدن شادباش‌ای‌روسپی زن‌محتسب

فایدهٔ ابهام: وفایدهٔ‌این‌سخن آنست که‌شاعر ونویسنده توجه‌باطراف وجوانب کلام خویش داشته باشد و حتی در صورت لزوم بااعراب وعلائم مقصود اصلی را نیك آشکار سازد.

مثالهای پارسی دیگر:

رشید وطواط:

ای خواجه ضیا شود ز روی تو ظلم با طلعت تو سور نماید ماتم

عنصری:

سخن مرسری راکند جاه دار سری را کند هم سخن چاه دار

نیز:

در او آب چشمه در او آب جوی که رنجه نبودی در او آبْ جوی

نیز :

ای بر سر خوبان جهان بر سرجنگ — پیش دهنت ذره نماید خرچنگ

مثالهای دیگر :

نگویم بدکدامست و چه نیکوست — ازاین رفتار تو دشمن شود دوست

نیز :

خانه‌هاشان بلند و همت پست — یارب این هر دو را برابر کن

نیز :

شاد گردد بـرؤیت تو غمین — پیر گردد بدولت تو جوان

نیز :

دید چون‌محراب ابروی بتان عشوه‌ساز — جای آن‌دارد که شیخ‌شهر «بگذارد» نماز

نیز :

چون‌سخنهای توبا گفتارمن باشدنقیض — پس‌یکی ازمادوتن‌البته ناحق گفته‌است

واما نمونه‌های پارسی‌ازنوع توجیه که شامل‌اصطلاحات علوم وغیره‌باشد :

خاقانی :

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه — زیرپی پیلش بین‌شهمات شده‌نعمان [۱]

تقوی :

در مصر پاکبازان زلف عزیز بر تاب — کز رشتهٔ کلافی یوسف خرید باید[۲]

نیز :

مانده‌بین‌در داو شش‌اندازطاس‌واژ گون — مهره آساجفت‌غم‌در کاخ‌این‌ششدرمرا[۳]

سلمان ساوجی :

الاغکی دوسه زین پیش داشت بندهٔ تو — بوجه قرض یکایك بقرض خواهان داد

کنون تصور آن میکندکه بر تابد — بسوی ساوه عنان عزیمت از بغداد

پیاده رخ بره آورده ماتم از حیرت — تو شهسواری و اسبی بمات‌باید داد [٤]

۱ــ حاوی اصطلاحات شطرنج است ولی مراد شاعر آنها نیست .

۲ــ حاوی‌اصطلاحات داستان‌یوسف‌وزلیخااست

۳ــ شامل‌اصطلاحات‌شطرنج‌است

٤ــ شامل‌اصطلاحات‌شطرنج‌است

انوری :

خواجه اسفندیار میدانی — که برنجم ز چرخ رویین تن
من نه سهرابم و ولی با من — رستمی میکند مه بهمن
خرد زال را بپرسیدم — حالتم را چه حیلت‌است وچه‌فن
گفت افراسیاب وقت شوی — گر بدست آوری زمی دوسه‌من
بادهٔ چون دم سیاوشان — سرخ نه تیره چون چه بیژن
صاف چون جان‌شاه کیخسرو — نه سیه چون روان اهریمن
گر فرستی توئی فریدونم — ور نه روزی نعوذ بالله من
همچو ضحاك ناگهان پیچم — مار های هجات بر گردن [۱]

حافظ :

جمال دختر رز نور چشم ماست مگر — که‌در حجاب زجاجی و پردهٔ عنبی‌است [۲]

نمونه‌های عربی ابهام : واما نمونه‌های‌عربی ابهام: تفتازانی‌در کتاب مطول‌مینویسد: بشار بن برد از شعرا وظرفاءِ عرب لباسی بخیاط یك چشمی (واحدالعین) که‌نام اوعمرو بودداد که‌بدوزد، خیاط گفت

داستان خیاط یك چشمی : لباسی‌برای تو بدوزم که کسی نداند آن قباست یاعبا ، بشار گفت من نیز شعری دروصف تو بسازم که کس نداند مدح است یاهجاء. چون خیاط لباس رادوخت بشارهم این شعر رابنام‌اوبسرود [۳]:

خَاطَ لِي عَمْرُو قَباءً — لَيْتَ عَيْنَيْهِ سَوَاءُ
قُلْتُ شِعْراً لَيْسَ يُدْرَى — أَمَدِيحٌ أَمْ هِجَاءُ

که معلوم نیست بشار از مساوی بودن دو چشم او کور بودن هردورا اراده کرده که

۱ـ نامهای شاهان پیشین راگرد آورده است .
۲ـ اصطلاحات علمی چشم را بشعر آورده است .
۳ـ یعنی : عمروبرای من قبایی دوخت ، ای کاش دوچشم اومثل هم‌بودند ، من شعری گفتم نمیدانم آیامدح است یاذم .

نفرین باشد یاروشن بودن هردورا که دعاء باشد[۱] .

مثال دیگر : ازابن‌جوزی پرسیدند که‌پس ازحضرت‌رسول (ص) چه کسی برخلافت‌اولی‌بود درجواب گفت: مَنْ کانَ بنته فی بیته[۱] وچنانکه عقیل‌بن‌ابی طالب علیهما السلام گفت : اَمَرَنی مُعاویه اَنْ اَلعن عَلیاً علیه السلام اَلا فَالعنوه[۲] که ضمیرلعن بامر دهنده برمیگردد .

دوروایت ازابن جوزی :

مثال‌دیگر : وقتی از ابن جوزی عدهٔ اوصیای پیغمبر (ص) را پرسیدند در جواب گفت : اربعة اربعة اربعة که اگر تعداد دفعات اربعه راتکرار یاتأکید فرض کنیم دومعنی مختلف‌میدهد وبااین جواب مبهم هریك ازجماعات سنت وتشیع ساکت‌شدند وبروفق مراد خود تأویلی‌نمودند .

متشابهات :

متشابهات قرآن رابعضی بلحاظی دراین قسم آورده‌اند (رجوع: مطول تفتازانی ازقول‌سکاکی) .

مثال نثر عربی :

مثال نثرعربی ، ازقرآن مجید[۳] :

وَ اِنّا اَوْاِیّاکُم لَعَلیٰ هُدیً اَوْفِی ضَلالٍ مُبینٍ .

نظم عربی :

مثال نظم عربی ازنوع توجیه :

بوصیری :

خَفَضتَ کُلَّ مَقامٍ بِالْأضافَةِ اِذْ   نُودِیتَ بِالرَّفعِ مِثْلَ الْمُفْرَدِ الْعَلَمِ

۱ـ عبارت عربی چنین است : حکی ان بشار اعطی عمرواً ثوبا لیخیطه‌له ، فقال له بطریق الملاعبة ، سأخیط لك لاتدری اقباء هوام جبة ، فقال‌له بشار سأنشد لك‌شعراً لایدری من سمعه دعوت لك ام علیك ، ثم‌قال البیت :...

۲ـ یعنی : آنکس که دختر اودرخانهٔ اوبود .

۳ـ معاویه مراامرکرد بلعن علی (ع) پس لعن کنید اورا «یعنی گویندهٔ آن» .

۴ـ وهمانا ماياشما هراینه برهدایت یادرگمراهی آشکار میباشیم .

که‌جمع نموده مابین خفض واضافه و ندا ورفع وعلم ومفرد که همه از اصطلاحات علم نحو است.[۱]

لب بر لب چو چشم خروس ابلهی بود
برداشتن بگفتن بیهودهٔ خروس
«سعدی»

اتساع

معنی لغوی ـ تعریف ـ مثالهای نظم پارسی ـ تفاوت ابهام و اتساع ـ غرض ما از توسعه و اتساع صنایع ـ مثال عربی.

معنی لغوی: اتساع در لغت بمعنی فراخ شدن و وسعت و فسحت و گنجایش و گسترش آمده[۱] و در اصطلاح بدیع ،آنستکه کلام قابل معانی

تعریف: متعدد باشد و بتوان بر آن‌معانی گوناگونی را حمل نموده و بطرق مختلف تفسیر و تأویل نمود ، نیز میتوان آنرا چنین تعریف کرد: اتساع سخنی‌است که دارای یك‌معنی واحد ومحدود و غیر قابل تغییر نباشد.

مثالهای نظم:

سعدی‌فرماید : این سیل که دوش تا کمر بود — امشب بگذشت خواهد از دوش[۲]

نیز : لب‌برلب‌چوچشم خروس ابلهی بود — برداشتن بگفتهٔ بیهودهٔ خروس

که ممکن است مراد ازچشم خروس قرمزی و شفافی باشد و ممکن است لب را بعین‌الدیك که گیاه قرمز رنگی است تشبیه نموده باشد گرچه معنی دوم بعید است و لفظ خروس در مصرع دوم مؤید مطلب.

مسعود سعد در مرثیهٔ بونصر پارسی گفته است :

شصت و سه بود عمرش چون عمر مصطفی
افزون از این مقامی اندر جهان نداشت

۱ـ برای نمونه‌های دیگر رجوع : ص۲۳۸ هنجار وص۲۰۱ ابدع.
۲ـ رجوع : تاج‌المصادر بیهقی
۳ ـ در لفظ دوش صنعت اتساع است.

شاهد در لفظ مقام است که بچه معنی تصور کنیم :

انوری : پیروز شه عادل منصور معظم — کز عدل دگر باره بنا کرد جهان را

« که میتوان گفت باره‌یی از عدل بگرد جهان کشید یا از عدل ساختمان جهان را دوباره بنا کرد . »

اینجا باید یادآور شد که در اتساع هردو یا چند معنی متصوره عیناً یکی نیست و بلاشك یکی نزدیکتر و دیگری از ذهن دورتر است .

مثال دیگر: باز سرباز تو با سیمرغ بازی میکند

گر تو ای شیر گران سرباز داری در شکار

که لفظ « سرباز تو » احتمال دو معنی دارد و لفظ « باز داری در شکار » احتمال چندین معنی .

تفاوت ابهام واتساع : واما تفاوت ابهام واتساع : در ابهام معنی مشکوك است وبهر دوراه قابل تأویل وتعبیر وظاهراً بطوریقین مقصود گوینده را نمیتوان دانست اما در اتساع کلام قابل وسعت و گسترش است وبهردو یاچندین معنی و مفهوم صرفنظر ازاینکه مراد گوینده کدامین باشد باز سخن استوار ومحکم است .

غرض ما از توسعه واتساع صنایع : این نکته نیز بگوییم که غرض ما آشنایی وافر باصطلاحات ادب پارسی است والا بسیاری ازصنایع رامیتوانیم بیك عنوان یاداخل دریك دسته بشمار آوریم .

مثال عربی : ازسید علیخان :

قُلْ فِي عَلِيٍّ اَمِيرِ النَّحلِ غُرَّتُهُمْ — مَاشِئْتَ وِفْقَ اِتِّساعِ القَولِ وَاحْتَكِمْ

که غرّه بمعنی بزرگ قوم وبمعنی نجیب‌تر و نیکوتر وشریفتر و بمعنی اول وبمعنی پسندیده وغیراینها استعمال میشود .

عمری باید که یار آید بکنار
این دولت «سرمد» همه‌کس را ندهند
« سرمدکاشی »

اتفاق

اتفاق درلغت ـ تعریف ـ مثال پارسی ـ مثال عربی .

درلغت : اتفاق در لغت بمعانی گوناگون ازقبیل باهم یکی شدن ـ توافق ـ تطابق ـ پیش آمد وتصادف ـ تقدیر و غیره آمده [۱] ودراینجا مراد آنستکه شاعر و گوینده تخلص یا نام ممدوح و غیره را بوجهی

تعریف : لطیف و شیوه‌یی دلپذیر وشیوا در کلام خود ذکر کند بوجهی که معنی لغوی واصطلاحی آن‌درذهن متبادرشود . اغلب تخلص‌های

مثال: دل انگیز درمقاطع غزلها ازاین نوع است .

جیحون گفت : بوالعجب بین که چو زد شمع تو از شعله بجان
رود از دیدهٔ جیحون همه دم رود ارس

سرمدکاشی :

سر غم عشق بوالهوس را ندهند — نور دل پروانه مگس را ندهند
عمری باید که یار آید بکنار — ایندولت سرمد همه‌کس را ندهند

شهیدی قمی :

خنجر کین بدل من زدن و از سر ناز — دیدن‌اندر دگری‌خنجر دیگرزدن‌است
ساغر می‌که زدست دگری مینوشی — خوردن‌خون‌شهیدیست نه‌ساغرزدن‌است

عالمی :

نی گلابست‌آنکه بررخسارمهوش‌میزند — تا نسوزد عالمی آبی بر آتش میزند

۱ـ رجوع : زوزنی ـ تاج المصادر بیهقی .

مثال عربی از سید علیخان:۱

مٰا زالَ آبائُه بِالحَمدِ مُذ عرِفُوا فکانَ اَحمَدُهُم وِفقَ اتِّفاقِهِم
زِیادُ لَیسَ یَعرِفُ مَن اَبُوهُ وَ لٰکِنَّ الحِمارَ اَبُو زِیادٌ

که دراینجا باید متوجه بود که برای زیاد پدری شناخته نشده و کنیۀ «حمار» هم «ابوزیاد» است وشاعر هجوی لطیف درحق زیادبن ابیه سروده .

اثبات الشیء للشیء بنفیه ...

ازمستدرکات ابن ابی الاصبع است ودربدیع پارسی چنین عنوانی نداریم رجوع به : بدیع القرآن صفحهٔ ۳۰۳

احتراس

معنی لغوی و تعریف : احتراس در لغت نگهداری کردن و پرهیز نمودن و در اصطلاح بدیع آنست که در کلام تصور خلاف مراد رود ، پس گوینده بلفظی موجز و مختصر آنرا رفع وجبران نماید ۲ .

مثال پارسی :

مثال پارسی : بروز رزم گریزم نه از هراس عدو
بگاه بزم دهم سیم وزر نه بهر هوای

مثال عربی : مثال عربی : آیهٔ شریفه ۳ .

« درداستان طوفان نوح۴»

وَقِیلَ بُعداً لِلقَومِ الظّالِمِینَ .

۱ـ برای زیاد پدری شناخته نشده ولیکن خرا بوزیاد یاپدر زیاد است .
۲ـ بازهم بجای خویش درفصل تکمیل وغیره بتفصیل دراین باب توضیحاتی خواهیم داشت .
۳ـ آیهٔ ٤٤ سورهٔ هود .
٤ـ ونیزرجوع بفرمایید به: البیان والتبیین ۱ : ۲۲۸ ـ سرالفصاحه‌زیرعنوان «التحرزممایوجب الطعن» ـ بدیع ابن منقذ ص۲۸ـ الایضاح تحت‌عنوان تکمیل ۳ : ۲۳٤ ـ خزانه‌ابن حجةص٤٥۸

صبوح از دست آن ساقی صبوح است
مدام [۱] از دست آن دلبر مدام است
« منوچهری »

اخبار

درلغت : اخبار بکسر همزه بمعنی خبر دادن و آگاه کردن است [۲] این
تعریف : صنعت را متأخران افزوده‌اند ، و آن چنانست که ازچیزی خبر دهند بخود او بمنظور تعظیم یاتحقیر وغیره نظیر این بیت سعدی:

خر عیسی گرش بمکه برند چون بیاید هنوز خر باشد

ونظیر : خرار جل اطلس بپوشد خر است

و نظیر این مصرع : عهدخوبان عهد ومیثاق بتان میثاق بود

ونظیر این بیت : شیر هم شیر بود گر چه بزنجیر بود
نبرد بند و قلاده شرف شیر ژیان

مؤلف هنجار گفتار دراین باب مینویسد: « مراد ازالفاظ خبر غیراز آن چیزاست که مراد است ازالفاظ مبتداء چنانکه برمتدبر پوشیده نیست »

مثال : مثال پارسی ازسنائی : تو نه ای بر اجل دلیر هنوز
گور گور است و شیر شیر هنوز

مثال عربی : مثال عربی ازابی النجم عجلی :

اَنَا اَبُوالنَّجمِ وَ شِعْرِي شِعْرِي لِلّهِ دَرِّي مَا اَجَنَّ صَدْرِي

و از این قبیل است :
اِذَالنَّاسُ نَاسٌ وَالزَّمَانُ زَمَانٌ .

۱- مدام بمعنی شراب است .
۲- کشاف ـ زوزنی ـ تاج المصادر .

یك جان تو طلبکاری و یك بوسه بدهکار
بستان و بده حرف حسابی دو کلام است

اختصار (مختصر و مفید)

تعریف: چون مطلبی نیکو و یا مثل و حکمت و اندرزی جالب و پر معنی در داستانی کوتاه یا عبارتی مختصر یا در یك یا دوسه بیت خلاصه وموجز گردد آن چنین صنعت را «اختصار» نام نهاده‌اند ، همچنانکه در اشعار حدیقة‌ـ الحقیقهٔ سنائی غزنوی و مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی چنین صنعت بکثرت دیده میشود . (برای تکمیل مطلب بایجاز و ایجاز قصر هم رجوع بفرمائید) .

مثالهای پارسی : سعد کافی

طاووس را بدیدم میکند پرّ خویش
گفتم مکن که پرّتو با زیب و با فر است

بگریست زار زار و مرا گفت کای حکیم
آگه نیی که دشمن جان من این پر است

سنائی : آن یکی پرسید اشتر را که هی
از کجا میآیی ای فرخنده پی
گفت از حمام گرم کوی تو
گفت این پیداست از زانوی تو

نیز : ابلهی دید اشتری بچرا
گفت نقشت همه کج است چرا ؟
گفت اشتر که اندرین پیکار
عیب نقاش می‌کنی هشدار !

سعدی : شتر بچه با مادر خویش گفت
پس از رفتن آخر زمانی بخفت
بگفت ار بدست منستی مهار
ندیدی کسم بارکش در قطار
خدا کشتی آنجا که خواهد برد
وگر ناخدا جامه بر تن درد

فرق ایجاز و اختصار : فرق ایجاز و اختصار ظاهراً دراینست که درایجاز غالباً باصل مطلب قناعت میشود و معانی بزرگ در الفاظ مختصر بیان می گردد و از شاخ و برگ و بسط و طول و تفصیل کلام کاسته میشود و از اطناب دوری جسته میشود، ولی دراختصارداستان و یا مطلبی و یا موعظت واندرز وحکمتی

در یك یا دو سه بیت مناسب یا دو سه عبارت نیکو ، بمصداق « خیرالکلام قَلَّ و دَلَّ » مختصر و منتج به نتیجه میگردد ۱

دل شد و نبیند از وی مهر
سر شد و نپیچد از وی یار
« قوامی مطرزی »

اخیف (خیفاء ـ تخییف)

در لغت ـ اشتقاق کلمه ـ معایب این صنعت ـ تعریف ـ قسمی دیگر از این صنعت ـ مثال پارسی نوع دوم ـ مثال نوع اول ـ مثال نثر پارسی ـ مثال عربی .

در لغت : اخیف در لغت اسبی را گویند که یك چشم او سپید و یك چشم او کبود باشد و یا ملخی که بر آن خطوط سپید و زرد بهم رسیده باشد و از کلمهٔ

اشتقاق کلمه: خفیف بمعنای یك چشم سیاه و یك چشم کبود مشتق است ۲

معایب این صنعت : این صنعت از تکلفات و تفننات نظم و نثر است و نوعی لزوم مالایلزم. صنعتی بیحاصل است که بر حسن لفظ و معنی چیزی نیفزاید بلکه بحکم اضطرار از لطف معنی همچنانکه بفصل مربوط بتفصیل ظاهر ساختیم فرو کاهد و بدیهی است که خواننده یا شنونده حظی و بهره یی از لطف کلام بر نمیگیرد و تنها گوینده و نویسنده برای بکار بردن این صنعت و نظائر آن که بعد ها نام خواهیم برد دچار زحمت و تکلف و مرارت بیهوده گردیده است و بقول مؤلف ابدع البدایع «رنجی برای گوینده میماند وشنونده هیچ محظوظ نمیشود و اصل مقصود که تصرف نمودن کلام است در مخاطب از دست میرود» باز بمطلب رویم :

تعریف : و اما آن صنعت چنانست که شاعر و نویسنده در ضمن کلام خود یك کلمهٔ تمام را **نقطه دار** « منقوط » و کلمهٔ بعد را از حروف **بی نقطه** « مهمله و معطله و غیر منقوط » بیاورد .

---

۱ - بایجاز وایجاز قصر رجوع بفرمائید .
۲ - منتهی الارب.

قسمی دیگر از این صنعت: و بعضی این نوع رباعی را از قسم خیفاء دانسته‌اند که شاعر در مصرع اول حرفی نقطه‌دار وحرفی بی‌نقطه ، و در مصرع‌دوم دو حرف نقطه‌دار و دو حرف بی‌نقطه ، و در مصرع سوم سه حرف نقطه‌دار و سه حرف بی‌نقطه ، و در مصرع چهارم چهار حرف نقطه‌دار و چهار حرف بی‌نقطه‌بیاورد. نظیر این رباعی :

مثال نوع دوم :

تا بر چه‌نسق وجه تو زد چرخ رقم — کانشمع نظر کشیده نیکو بقلم

هر گز بجمال جز تو دستش ندهد — آراستنی چــو صورت چین عالم

و فضلا و شعرای عرب نظیر حریری بدین نوع متعرض شده‌اند .

مثال نوع اول : مثال پارسی اخیف از سلمان ساوجی :

اصلا نبینی ما را بچیزی — کامد به‌پیشت عالم پشیزی

تخت معلی بخت ممهد — جشنت‌مروح جیشت‌مؤکد

رشید وطواط بچین و روم چنین دلکشی نه بیند کس

بزیب و طالع وزینت عروس شیرین کار

نیز زین عالم شد او ببخشش مال — تیغ او زینت ممالك شد

مثال نثر پارسی : جیش ملك بی‌عد بخشش او بی‌حد

مثال عربی : ازحریری :

اَلکَرَمُ ثَبَّتَ اللهُ جَیْشَ سُعُودِكَ یَزِینُ وَ اللُّؤْمُ غَضَّ الدَّهْرُ جَفْنَ حَسُودِكَ یَشِینُ .

تا آنجا که گوید :

اِسْمَحْ فَبَثُّ السَّماحُ زَیْنٌ — وَلا تُخِبْ آمِلاً تَضَیَّفَ

ادب مگیر وفصاحت مگیر و شعرمگیر
نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز
«ابوشکور بلخی»

ادب سؤال (ادب‌طلب - براعت‌طلب - حسن‌طلب - حسن‌سؤال - طلب‌محاوره)

نامهای این صنعت - تعریف - شرایط سؤال-ادب‌طلب در مقاطع شعر - انضمام ادب‌طلب وحسن مقطع - ادب طلب واقتضای‌مقام - هجو در مقام طلب - طیبت در مقام طلب - عمومیت نداشتن این روش‌ها - رباعی مشهور امیرمعزی وداستان آن - مثالهای پارسی مثال نثر عربی - اهمیت سورهٔ توحید - مثال نظم عربی

نامهای این صنعت: این صنعت بنامهای ادب طلب، حسن طلب، حسن سؤال، براعت طلب وطلب محاوره‌ذکرشده، وآن‌چنانست که گوینده در خواست وخواهش خویش رااز کسی چنان بلطف وظرافت واز روی احترام خواهد که قبح وذل پرسش محسوس نباشد وخاطر بدان متوجه نگردد وطرف سؤال آزرده خاطر نشود بلکه حاجت بوجه لطیف وطریق شیرین اظهار نماید ودر عذوبت الفاظ و تهذیب معانی و شرائط تعظیم واحترام و توقیر رعایت تام نماید وبا کلمات زیبا ودلکش بیان وبا مضمون مطبوع ونیکو عیان کند و کلام را سنجیده گوید واز الحاح واصرار دوری جوید و رعایت جانب مخاطب رافرونگذارد وبقول مؤلف دقائق‌الشعر: چون التماس جایزه یاصله ومستمری کند بلفظی لطیف وعبارتی شیرین خواهد ودرآن شرایط احترام ومراسم اکرام مرعی دارد وباصرار والحاح وابرام وتخویف وتهدید ازممدوح چیزی نطلبد وخویشتن را بفنون اداب وصنوف هنر ستایش نکند تااین سؤالها دلالت بروقاحت وتهتك طبع اونگردد.

تعریف وشرائط:

ادب‌طلب درمقاطع شعر: گاهی حسن طلب را در مقطع آرند وآنرا باحسن مقطع درآمیزند واین نوع درقطعات تقاضایی اولی است.

ادب طلب با رعایت مقتضای مقام :

ضمناً ناگفته نماند که چون حسن طلب مثل سایر محسنات بدیع کلام بلیغ را زینت میدهد و بلاغت کلام مطابقه بامقتضای مقام است پس تواند بود که وقتی حال و مقام اقتضای این آداب را ندارد و باید طلب را بطور تهدید نمود ودرواقع حسن طلب در چنین حالی همانست که انوری باتناسب وایهام تناسب گفته :

خواجه اسفندیار میدانی — که برنجم زچرخ رویین تن

تا آنجا که گوید : همچوضحاك ناگهان پیچم — مار های هجات بر گردن

هجو وطیبت در مقام سؤال :

« گاهی شاعران حتی هجورا بمثابهٔ حربه‌یی برای طلب و وسیله‌یی برای تقاضا بکار برده‌اند . قطعهٔ ذیل از انوری نشان میدهد که گاه شاعران هجا را بعنون [1] تهدید ممدوحان بکار میبرده‌اند :

سه شعر رسم بود شاعران طامع را — یکی مدیح و دگر قطعهٔ تقاضایی

اگر بداد سوم شکر ورنداد هجا — ازین سه‌شعردو گفتم دگرچه‌فرمایی

وبازانوری درجایی‌دیگر میگوید :

چومن کسی برتو گرنه‌مال‌وجاه‌بود — چرا گذارد عمرو چرا کندخواری

دریاب پیش‌ازآنکه من اطفال‌طبع را — تعلیم قاف و دال حروف هجاکنم

وگاهی‌نیز بطریق مزاح وطیبت سؤال کنند [2] .

عمومیت نداشتن این‌رویه :

اماالبته این وضع که انوری ادعا کرده‌است ، کلی‌وعمومی نیست وبعضی شعراء نیز ازاین خوی گدایی وشوخ چشمی اباء داشته‌اند . عبدالواسع جبلی گوید :

این فخر بس‌مرا که‌ندیده‌است‌هیچکس — در نثر من تقاضا در نظم من هجا

وجمال‌الدین عبدالرزاق نیزازین رسم تبری میکند ومیگوید :

هرچند شاعری بگدایی فتاده است — من شاعرم بنام ولی نیستم گدا

درنظم من تقاضا هر گز ندید کس — وزشعرمن نشان‌ندهد هیچ کس‌هجا

۱ـ ازجمله خود انوری .

۲ـ برای امثلهٔ این نوع رجوع : ص۱۲۹ ترجمان

بهرحال ، ازموارد یادشدهٔ فوق اندك است وغالباً باید شاعر سؤال خویش را درشعر ظاهر نسازد واگر چاره‌نیابد مضمر بگوید ودراین باب گفته‌اند :

« حسن السؤال نصف‌المعروف » یعنی سؤال خوب نیمی از عطاست وشاعران بلندهمت پیوسته این نکته رامد نظر داشته‌اند .

داستان اسب گرفتن معزی از سنجر :

حسن طلب در اشعار فارسی وتازی و زبانهای دیگر بسیار است ولی‌این رباعی‌امیر معزی باتوجه بواقعه‌یی که برای آن سروده شده است لطفی خاص دارد که نمیتوان از ذکر آن گذشت :

گویند روزی اسب سلطان سنجر پادشاه بزرگ و مقتدر سلجوقی در میدان چوگان بازی لغزید وسلطان رابرزمین زد وچهرهٔ سلطان بگل آلوده‌شد وازشرم و خشم خواست اسب را بکشد امیرمعزی بارتجال گفت :

رباعی مشهور امیرمعزی :

شاها ادبی کن فلك بد خو را — کاسیب رسانید رخ نیکو را

گر گوی‌خطاکرد بچوگانش‌زن — وراسب غلط کرد بمن‌بخش اورا

چون در « اسب بخشیدن » ایهام بود و دو معنی داشت شاه را بقدری از این ابداع خوش آمد که واقعه را فراموش کرد واسب راباستام زر بامیر معزی بخشید ودر همان شکارگاه بساط بزم گسترد و بعیش نشست امیرمعزی اسب را بجایی که بایست‌برد وبر گشت وتعظیم کردو گفت :

رفتم بر ِاسب تا بجرمش بکشم — گفتا بشنو نخست‌این عذرخوشم

من گاوزمینم که‌جهان بر دارم؟ — یاچرخ‌چهارمم که‌خورشید کشم؟

شاه عطیهٔ گرانبهای دیگری بشاعر داد و بقیهٔ ملتزمان رکاب نیز ازبرکت این لطف سخن انعام و مکرمت یافتند والبته میدانید که قدماء زمین را بر پشت گاو و خورشید را در چرخ چهارم میدانستند و شاعر شاه را از جهت سنگینی و وقار و عظمت بزمین و از حیث رفعت قدر و بلندی منزلت بخورشید

تشبیه کرده است .[۱]

مثال نظم پارسی از سعدی: بدولتت همه افتادگان بلند شدند
چو آفتاب که بر آسمان برد شبنم
مگر کمینهٔ آحاد بندگان سعدی که سعیش ازهمه بیش است وحظش ازهمه کم

نیز :

درد پنهان بتو گویم که خداوند منی یا نگویم که تو خود مطلعی بر اسرار

حافظ :

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید

نیز :

ساقی چو شاه نوش کند بادهٔ صبوح گو جام زر بحافظ شب زنده دار بخش

ابوشکور بلخی :

ادب مگیر وفصاحت مگیر وشعر مگیر نه من غریبم وشاه جهان غریب نواز ؟[۲]

حکیم رودکی خواهش رخصت واسب وزر کرده و گفته است :

رهی جوان وسوار و توانگر از ره دور بخدمت آمد نیکو سگال و نیك اندیش
پسند باشد مرخواجه را پس از ده سال که باز گردد پیر و پیاده و درویش

اهلی شیرازی :

اهلی که نشاند برتو دُر پر شاید که کنی دهانش پر در

ابوالمعالی رازی :

نوای من همه همچون زمانه باشد از آنك همی نگردد از و کار من رهی بنوا[۳]
چه چیز باشد از آن خوبتر که همت تو ز یکدگر برهاند زمانه را و مرا

کمال :

زهی مغمز و آنگه توقع تشریف چنین ظریف جوانی ز اصفهان برخاست

۱ـ بنقل ازبدیع وقافیهٔ استاد همایی وهیئات مؤلفان .

۲ـ رادویانی این بیت را با بوالحسن آغاجی نسبت داده است .

۳ـ صاحب مجمع الفصحاء با بوالمعالی نحاس اصفهانی نسبت داده است رجوع : المعجم شمس قیس چاپ خاور ص۳۰۳

ز غایت کرم تست یا ز خامی من　　که با گناه چنین منکرم امید عطاست

ابوالحسن آغاچی :

گناه چند کنم چند عهد تو شکنم　　بزرگواری توچند واین وفای تو چند!

عنصری:

جزئی و کلی ازدو برون نیست آنچه هست　　جزئی همه تو بخشی و کلی همه خدای

من ازخدای وازتو همی خواهم این دوچیز　　تا او ترا بقادهد و تو مرا قبای [1]

که کرد ازتوسؤالی بعمرخود که نکرد　　کف تو کیسهٔ اورا زمال مالا مال

من بر چه نشینم اگر بیایم　　و ایدرچه خورم گر ببود باید

ارگوید رو بر چه نشینم　　ورگوید باش از چه معاشم [2]

آمدیم ای شاه ما اینجا قنق　　ای تو مهماندار سُکان افـق

مثال نثر عربی : مثال نثر عربی ، از قرآن کریم : بهترین نمونه سورهٔ مبارکهٔ فاتحه است که پس از ذکر اوصاف سابقه از رحمت عامه و خاصه و تربیت عامه و مالکیت خاصه وبعد از ذکر انجاح حاجت از ذکر عبادت و طلب اعانت اظهار حاجت نموده که این طریق اسرع و اولی به اجابتست .

اهمیت سورهٔ مبارکهٔ فاتحه :

مثال دیگر [3]　　رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً .

۱ـ رادویانی مینویسد : عنصری دراثر این شعر هزار قبا یافت .

۲ـ بنقل ترجمان : ص۱۲۹

۳ـ ای پروردگار من ببخش مرا ازنزد خودت فرزندان

مثال نظم عربی : و چنانکه در این بیت متنبی[۱]

وَ فِی النّاسِ حاجاتٌ وَ فیكَ فِطانَةٌ
سُكوتِی بَیانٌ عِنْدَها وَ خِطابُ
(سُكوتِی سُؤالٌ عِنْدَها وَ جَوابُ)

ادب طلب: ذیل ادب سؤال بیان شد .

این عشق را زوال نباشد بحکم آنك
ما پاك دیده‌ایم و تو پاكیزه دامنی
« سعدی »

ادماج (ادّماج ـ مضاعفه[۲])

ادماج در لغت عرب ـ ضبطهای مختلف این کلمه ـ تعریف اصطلاحی ـ فرق ادماج و استتباع ـ فرق ایهام و ادماج ـ مثالهای پارسی ـ مثال نثر عربی ـ مثال نظم عربی .

در لغت : ادماج « بکسر همزه » در لغت بمعنی محکم گردانیدن و محکم خلق کردن و پیچیدن درجامه و پنهان کردن ودر پرده داشتن و باریك شدن است ومندمج درهم‌شده را گویند[۳] این‌صنعت

ضبطهای مختلف : در کتاب جامع الصنایع بتشدید دال ضبط شده و صاحب مطول وعقودالدّرر باتشدید هم‌بمناسبت تقارب معنی مناسب دانسته‌اند.

۱ـ ودر نزد من حاجتهاست ودر توفطانت وزیرکی است خاموشی من درمقابل فطانت تودر خواست کردن من وجواب دادن است .

۲ـ درصناعتین نام این صنعت مضاعفه نوشته شده رجوع : صناعتین ص۴۲۳

۳ـ زوزنی ـ آنندراج ـ غیاث ـ کشاف اصطلاحات الفنون.

دراصطلاح : بهرحال ، ادماج دراصطلاح شاعران نام صنعتی است که درضمن بیان مطلب ، گفتار متضمن مدعا یا مدعاهای دیگری هم باشد بعبارت دیگر ادماج آنست که کلام بغیر ازمعنی مربوط ازمدح وغیره متضمن معنی ثانوی دیگری هم‌میشود ودو معنی حاصل میگردد در حالیکه گوینده تصریح بمعنی دوم نکرده است .

فرق‌ادماج واستتباع : وفرق ادماج و صنعت استتباع درآنست که ادماج اعم است زیرا استتباع فقط شامل مدح است وبس امااداماج اعم‌است ودرمدح وغیر مدح هم امکان دارد[1] وتنها سوق کلام دیگر ومدعا دیگر است .

فرق ایهام و ادماج : واما فرق ایهام وادماج آنست که در ایهام ارادهٔ معنی بعید معتبر است نه قریب ولی در ادماج هر دو معنی بکار است ومجموع کلام مفید هردومعنی میشود .

مثال‌ها :

میرفت و گلاب از سمنش میبارید

رشید وطواط :

مشك از خط عنبر شکنش میبارید

از گفتهٔ من دوبیتئی درحق خویش میخواند و شکر از دهنش میبارید

مسعودسعد :

توئی انصاف و حکم‌توچو دانش عقل را در خور

توئی اقبال و ملك تو چو دیدن چشم را در خور

قطران تبریزی :

دشمن از کینش نیابد همچو از مردن گریز

دوست از مهرش ندارد همچو از مردی گزیر[2]

که‌دراین‌دوبیت مسعودوقطران مصراع‌اول « استتباع » ومصراع دوم «ادماج»است .

---

۱ ــ رجوع : تعریفات جرجانی ـ مطول ـ عقود الدرر ـ جامع الصنایع ـ کشاف اصطلاحات‌الفنون.

۲ــ درمصراع اول عدم قدرت دشمن رابرگریز ازمرگ درعدم استطاعت اوبرفرار ازانتقام وسخط ممدوح که غرض کلام است مندمج ساخته ودرمصراع دوم واجب بودن روزی دوست را درواجب بودن‌محبت‌او ونسبت به‌ممدوح مندرج‌نموده است .

نصرالله‌تقوی :

در برشه همچو عقل بر سر هشیار　　پای بدست اندرون چو نور بدیده

رضوانی :

گفتم که زیر سایهٔ تو زندگی کنم　　دیدم که آفتاب جهانتاب روشنی

شجره :

گر بخت و روزگار بما کام نداد　　زان‌خوشدلیم‌چونکه‌ترا یاروهمدم است

محبوب را چو کامروا میکند خوشیم　　زانرو که پاس‌خاطریاران مقدم‌است[1]

جامی :

خواهم ازدل‌بر کشم پیکان‌تو　　لیك ازدل برنمی‌آید مرا [2]

سلمان ساوجی :

پیش از این گرفته یی انگیختی در گوشه‌یی

چشم خوبان در زمانش فتنه را بیند بخواب [3]

امیرخسرو :

زبان آن پسر ترکی و من ترکی نمیدانم

چه خوش بودی‌اگر بودی زبانش‌دردهان‌من [4]

نظیری :

مبادا عالمی را جان بر آید　　گره از زلف خودفهمیده‌بگشای [5]

مثالهای دیگر :

آنکه منعم کند از بادهٔ گلگون دایم　　نتواند زحسد رنگ‌بـرویم بیند

۱- ترجمهٔ اشعار عربی زیر است‌که تفتازانی بعبدالله‌بن طاهر نسبت داده است :

ابی دهرنا اسعافنا فی نفوسنا　　و اسعفنا فیمن نحب و نکرم

فقلت له نعماك فیهم ایمها　　ودع امرنا ان المهم المقدم

۲- یعنی پیکان ازدل برنمی‌آید یادل نمیخواهدکه پیکان را برآدم .

۳- چشم خوبان فتنه راخوابیده یابد یادر رؤیا فتنه رابیند ، هردومعنی حاصل است . که‌در لفظ بخواب بیند اندماج است .

۴- یعنی من‌هم بزبان اوحرف میزدم یازبان اورامی مکیدم .

۵- جان عالمی که درگره زلف بسته برآید یاجان عالم ازبدن برآید .

آنچه تیرت میکند بر جان خصم　　میکند تیغ تو با فرق سران

ز میدان چنان تافت روی گریز　　که گویی زوی خواست سائل پشیز[۱]

بسکه سر بردارم و مانم ببالین تا سحر　　در شب هجر تو گویا از ازل دارم حذر[۲]

مثال نثر عربی: آیهٔ شریفه ۷۰ قصص: لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولىٰ وَ الْآخِرَةِ.

که در آن مبالغه و مطابعه مندمج است.

مثال نظم عربی: ازمتنبی[۳]

أُقَلِّبُ فِيهِ أَجْفَانِي كَأَنِّي　　أَعُدُّ بِهَا عَلَى الدَّهْرِ الذُّنُوبَا

که غرض شاعر ازاین بیت درازی شب است ولی ضمناً شکایت از روزگار و کثرت گناهان اورا دربارهٔ وی نیز دراین غرض گنجانده است. وقول ابن نباته:

وَلَا بُدَّ لِي مِنْ جَهْلَةٍ فِي وِصَالِهِ　　فَمَنْ لِي بِخِلٍّ أُودِعُ الْحِلْمَ عِنْدَهُ

که در آن لااقل سه چیز مندمج است: اول، وصف نفسش بحلم. دوم، شکایت زمان که در آن یاری و دوستی پیدا نمیشود. سوم، وصف نفسش باینکه بوصال محبوب جاهل است. ادماج چهارم را نیز میتوان گفت وصف نفسش باینکه طبعاً بجهل میل ندارد و برای وصال محبوب ناچار بدانست (برای ادماج پنجم و توضیح بیشتر رجوع کنید بمطول وعقود الدرر)

۱ـ مذمت اورا ببخل وخست درذم بفرار ازکار زار مندمج ساخته است.
۲ـ اظهار بیخوابی است درشب هجر بنوعی که مستلزم است قرب مرگ را در الم جدایی.
۳ـ یعنی میگردانم در آن شب مژه‌های چشم خود را، گویا که باین گرداندن مژه میشمارم بردهر گناهان اورا.

صاحب بن عباد درمدح ابن العمید .

اِنَّ خَیْرَ الْمُدّاحِ مَنْ مَدَحَتْهُ شُعَراءُ الْبِلادِ فِی کُلِّ نادٍ

که افتخار رادرضمن مدح درج نموده است . ۱

ادّماج: ذیل ادماج شرح داده شد .

کی عیب سر زلف بت از کاستن است
چه جای بغم نشستن و خاستن است
« عنصری »

ارتجال: (بدیهه ـ بالبدیهه ـ حسب حال ـ محاضره)

ارتجال در لغت ـ تعریف ـ نامهای مختلف آن ـ توجه بوضع خاص شاعر درموقع سرودن‌شعر ـ قول نظامی عروضی ـ تناسب بدیهه با رباعی و مفردات ـ مثالها : بدیههٔ عنصری ـ داستان محمود و بریدن زلف ایاز ـ بدیههٔ امیر معزی ـ داستان هلال دیدن سلطان سنجر ـ بدیههٔ دوم امیر معزی ـ بدیههٔ ازرقی ـ داستان‌ردباختن طغانشاه ـ بدیههٔ رشیدی‌ـ داستان عمعق ورشیدی بدیههٔ مهستی ـ داستان مهستی شاعره و سلطان سنجر ـ بدیههٔ صائب تبریزی ـ محاضره ـ ارتباط محاضره و بدیهه ـ تعریف محاضره ـ اختلاف محاضره با معانی ـ ابتکار محاضره ـ توجه اروپائیان ـ محاضره نزد عرب ـ کتب محاضره ـ محاضرات و مناظرات ابوحیان توحیدی ـ محاضرات راغب اصفهانی ـ ثمرات الاوراق ابن‌حجة ـ ذیل شیخ ابراهیم احدب ـ داستان هشام وعمربن اذینه

۱ـ برای تحقیق وتفصیل بیشتر رجوع بفرماییدبه : صناعتین ص ۴۲۳ ـ تلخیص ص ۲۵۲ ایضاح ۶: ۸ـ بدیع ابن منقذ ص ۳۰ـ خزانه ابن حجة ص ۴۵۷ـ الطراز ۳: ۱۵۷ـ بلوغ الارب ص ۳۰۲ـ حسن التوسل ص ۸۲ ـ نهایة الارب ۷ : ۱۶۴

درلغت : ارتجال « بکسر همزه » بی‌اندیشه و تأمل و ببدیهه خطبه یاسخن گفتن است ۱ ورویت وفکرت عکس آنست و این معنی

تعریف : رابدیهه وبالبدیهه گفتن‌وحسب‌حال نیزخوانده‌اند . وآن‌چنانست که شاعر وخطیب بی‌تأمل واندیشه وتفکر قبلی بمناسبت مقام ، شعری بسراید وسخنی بموقع ادا کند یاخطبه‌یی یانامه‌یی انشاد کند که موردتحسین همگان واقع شود ودال براستادی وی باشد . ارتجال رافی‌الواقع نمیتوان درردیف صنایع لفظی ومعنوی قرار داد زیرا اهمیت صنعت از نظر

توجه بوضع‌خاص شاعر: مهارت وحذاقت و حسن دقت گوینده است وخود کلام فی نفسه ممکن است لطفی نداشته باشد واگر خواننده ازموقع انشاد خطبه یاسرودن شعر وزبردستی وموقع شناسی گوینده بی‌خبر باشد چه‌بسا لطفی هم‌در کلام احساس نکند ولی چون بر آن حقیقت و سر گذشت آگهی یافت زبان بتحسین بر گشاید نظامی عروضی سمرقندی مؤلف کتاب چهار مقاله دراین باب مینویسد :

قول نظامی عروضی: « امابباید دانست که‌بدیهه گفتن رکن‌اعلی‌است درشاعری، وبرشاعرفریضه است که طبع‌خویش رابریاضت بدان‌درجه رساند که در بدیهه معانی انگیزد که سیم از خزینه ببدیهه بیرون آید و پادشاه را « حسب حال » بطبع آرد واین همه ازبهرمراعات دل مخدوم وطبع ممدوح می‌باید وشعرا هرچه‌یافته‌اند ازصلات‌معظم‌ببدیهه وحسب حال یافته‌اند ۲ » بهرحال «بدیهه

تناسب بدیهه بارباعی‌ومفردات : گویی یکی از امتیازات نفسانی است و فقط برخی از سخنوران و نویسندگان از آن بهره‌مند بوده‌اند و بویژه بدیهه گویی در قصائد بسی دشوار است و قصیده سرایان بدیهه‌گو انگشت شمار هستند .

وبیشتر بدیهه‌ها دروهلهٔ اول رباعی ودوبیتی وبعد ابیات مفرداست .

مثالها : واینك چندنمونه وداستان ازاشعارفوری وبدیههٔ شاعران گذشته :

---

۱ ـ رجوع : تاج‌المصادر ـ منتهی‌الارب ـ غیاث

۲ـ رجوع : چهار مقالهٔ نظامی عروضی ، چاپ زوار ص۳۱

بدیههٔ عنصری : مؤلف چهار مقالهٔ نظامی عروضی[1] مینویسد :

داستان محمود و زلف ایاز : عشقی که سلطان یمین الدوله محمود را برایاز ترک بوده است معروف است ومشهور . . . شبی درمجلس عشرت بعد از آنکه شراب دراواثر کرده بود وعشق دراوعمل نموده بزلف ایاز نگریست عنبری دید بر روی ماه غلتان ، سنبلی دید برچهرهٔ آفتاب پیچان ، حلقه حلقه ، چون زره بندبند ، چون زنجیر در هر حلقه‌یی هزاردل ودر هر بندی صد هزار جان ، عشق ، عنان خـویشتن داری ازدست صبراو بربود وعاشق‌وار درخود کشید ، محتسب گفت هان ! محمود، عشق‌را بافسق میامیز . . . . . سمع اقبالش درغایت شنوایی بود ، این قضیت مسموع افتاد ترسید که سپاه صبر اوبالشکر زلفین‌ایاز بر نیاید ،کاردبر کشید و باایاز داد که بگیر و زلفین خویش را ببر ، گفت از کجا ببرم ؟ گفت . از نیمه ایاز فرمان‌بجای آورد وهردوسرزلف خویش راپیش محمود نهاد ، محمود افزون ازرسم معهود وعادت، ایاز را بخشش کرد وازغایت‌مستی در خواب رفت ، چون‌نسیم سحر-گاهی‌برو وزید ازخواب درآمد، آنچه کرده بود یادش آمد سپاه پشیمانی بردل او تاختن آورد . میخفت و میخاست و از مقربان و مرتبان کسی را زهره آن نبود که پرسیدی که‌سبب چیست ؟ تا آخر کار حاجب علی قریب روی بعنصری کرد و گفت پیش‌سلطان درشو وطریقی بکن که سلطان خوش طبع گردد ، عنصری خدمت کرد سلطان سربر آورد و گفت : ای عنصری ، این ساعت ازتومی‌اندیشیدم ، می‌بینی که چه افتاده است ، مارا درین معنی چیزی بگوی که لایق حال باشد عنصری خدمت کرد و بربدیهه گفت :

کی عیب سرزلف بت ازکاستن است — چه جای بغم نشستن و خاستن است

جای‌طرب ونشاط ومی‌خواستن‌است — کاراستن سرو ز پیراستن است

سلطان محمودرا بااین دوبیتی بغایت خوش افتاد وسه‌بار دهان او پر جواهر کرد و مطربان پیش خواست و آن روز تابشب بدین دو بیتی شراب خوردند وآن داهیه

۱ـ احمدبن عمربن علی النظامی العروضی السمرقندی .

بدین دوبیتی ازپیش برخاست وعظیم خوش طبع گشت [۱].

بدیههٔ امیرمعزی :

این حکایت نیز در چهار مقاله آمده ، که روزی سلطان‌سنجر ، آفتاب زرد از سرا پرده بدر آمد ، علاءالدوله و امیرمعزی نیزحضور داشتند و بماه دیدن مشغول شدند واول کسی که

داستان‌هلال دیدن سلطان‌سنجر :

ماه‌دید سلطان‌بود عظیم شادمانه‌شد، علاءالدوله امیرمعزی را گفت، پسر برهانی درین ماه‌نوچیزی بگوی ، امیرمعزی برفور این دوبیتی بگفت :

ای ماه چو ابروان یاری گوئی   یانی چو کمان شهریاری گوئی
نعلی زده از زر عیاری گوئی   در گوش سپهر گوشواری گوئی

چون عرضه کرد سلطات گفت برو از آخرهر کدام اسب که خواهی بگشای و شب چون بخوان‌شدیم امیرعلی گفت پسر برهانی‌درین تشریفی که خداوند جهان‌فرموده هیچ نگفتی حالی دوبیتی بگوی من برپای‌جستم وخدمت کردم وچنانکه‌آمد حالی این دو بیتی بگفتم :

بدیههٔ دیگر :

چون‌آتش خاطرمرا شاه بدید   از خاك مرا بر زبر ماه کشید
چون‌آب یکی‌ترانه‌ازمن بشنید   چون‌بادیکی‌مرکب‌خاصم‌بخشید

چون این دوبیتی راادا کردم سلطان مرا هزار دینار فرمود . .

بدیههٔ ازرقی :

و نیز مؤلف چهارمقاله مینویسد : روزی طغانشاه‌بن الب‌ارسلان‌با احمدبدیهی‌نردمیباخت امیر دومهره درشش گاه(خانه‌شش) داشت واحمد بدیهی دومهره دریك گاه (خانه یك) و ضرب امیر

داستان‌نردباختن‌طغانشاه:

رابود احتیاطها کرد وبینداخت تادو شش زندویك برآمد عظیم خشمگین‌شد و ازطبع برفت وآن‌غضب بدرجه‌یی کشید که‌هرساعت دست بتیغ میکرد وندیمان‌چون‌برگ بردرخت‌همی‌لرزیدند که پادشاه‌بود و کودك بود ومقمور بچنان زخمی، ابوبکر ازرقی‌برخاست وبنزدیك مطربان‌شد واین دوبیتی بازخواند:

۱– داستان باختصار نقل شد .

گرشاه‌دوشش‌خواست‌دویك‌زخم‌افتاد	تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که کرد رای شاهنشه یاد	در خدمت شاه روی بر خاك نهاد

امیر طغانشاه بدین دو بیتی چنان‌بانشاط آمدوخوش طبع گشت که بر‌چشمهای‌ازرقی بوسه داد وزرخواست پانصد دینار ودر دهان او میکرد تایك درست مانده بود.

داستان‌عمعق و رشیدی: همچنان‌نظامی عروضی مینویسد : روزی سلطان خضربن ابراهیم درغیبت رشیدی از عمعق پرسید که شعر عبدالسید رشیدی را چون می‌بینی گفت شعری بغایت نیك منقی و منقح اما قدری نمکش در می‌باید اتفاقاً رشیدی در رسید و خدمت کرد وخواست که بنشیند پادشاه اورا پیش خواند و گفت امیرالشعراء راپرسیدم که شعررشیدی چون است گفت نیك است اما بی‌نمك است باید که درین معنی بیتی دوبگوئی رشیدی خدمت کرد وبجای خویش آمد وبنشست وبربدیهه این قطعه بگفت :

شعرهای مرا به‌بی نمکی	عیب کردی روا بود شاید
شعرمن‌همچوشکروقندست	وندرین دو نمك نکو ناید
شلغم و باقلیست گفتهٔ تو	نمك ای قلتبان ترا باید

چون عرضه کرد پادشاه را عظیم خوش آمد واین روز چهار طبق رشیدی را فرمود وحرمتش تمام پدید آمد .

بدیههٔ‌نظامی‌عروضی: نیزمؤلف چهار مقاله مینویسد : روزی درمجلس سلطان بحث در باب کسانی بوده است که بنام نظامی معروف بوده‌اند وی این پنج بیت بالبدیهه سروده است [1] :

در جهان سه‌نظامیئیم ای‌شاه	که جهانی زما بافغانند
من بورساد پیش تخت شهم	وان دودر مرو پیش سلطانند
بحقیقت که درسخن امروز	هر یکی مفخر خراسانند
گرچه‌همچون‌روان سخن گویند	ورچه‌همچون‌خردسخن‌دانند
من شرابم که شان‌چو دریابم	هردو از کار خود فرو مانند

۱ـ چهار مقالهٔ نظامی عروضی چاپ خاور ص ٤٤

ازاین سخن بشاشتی در طبع لطیف شاه پدید آمد و گفت کان سرب ورساد ازین عید تابعید گوسفند کشان بتودادم .

بدیهۀ مهستی : واما بدیهۀ مهستی: شبی‌درشهر مرو برف زیادی باریده‌بود مهستی

داستان مهستی شاعره و سلطان سنجر : شاعره جمیله و زیبا و خوش طبع که مورد نظر سلطان‌سنجر هم بوده است آنشب در خدمت بود سلطان عزم شکار داشت چون ازخواب بیدار شد ازمهستی پرسید که وضع هوا چگونه است او بالبدیهه این رباعی‌را سرود :

شاها فلکت اسب‌سعادت زین کرد — وزجملۀخسروان تراتحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت — بر گل ننهد پای‌زمین سیمین کرد

سلطان ازشنیدن آن وی‌را تحسین کرد وچهار درج زر بخشید .

بدیهۀ صائب : همچنان گویند روزی صائب تبریزی درمحفلی‌اشعار خودرا برای جمعی از سخن شناسان وهم نفسان میخواند واز هر طرف مورد تحسین وتمجید قرار میگرفت ناگهان جوان بیخبر وبیذوق وناتراشیده‌یی گفت :

آنچه مضامین شیوا و بکرو عالی بوده شعرای پیشین همه را گفته وبسته و رفته‌اند و شاعران دیگر راجز تقلید از آنان وتغییر وتبدیل الفاظ گذشتگان کاری نیست صائب تبسمی کرده وفوراً این‌بیت رابسرود :

اهل‌دانش‌جمله مضمونهای‌رنگین‌بسته‌اند — هست مضمون نبسته بند تنبان شما

ونظائر این بدیهه گوئی‌های نغز بسیار است که ذکر آن موجب اطالۀ کلام میشود.

تعریف : محاضره تفاوت محاضره واقتضای حال : ابتکار محاضره : اکنون بدنیست بمناسبت مقام بحثی ازمحاضره پیش آوریم زیرا بدیهه و محاضره نزدیك بهم است در تعریف علم محاضره گفته‌اند محاضره علمی است که بوسیلۀ آن انسان تواند کلام غیر را مناسب بامقام‌ایراد کند وجدائی آن علم‌باعلم معانی ازاین رویست که درعلم معانی گوینده کلام خودرا بامقتضای مقام برابر میکند و در محاضره کلام دیگران را بر مقتضای مقام بر طریق حکایت و داستان و غیره ایراد مینماید .

توجه اروپائیان بمحاضره : ابتکار این علم را مؤلف زبدة الصحائف بیونانیان نسبت داده است و اروپائیان درقرون اخیر بدان اهمیت خاص دادند .

محاضره‌در عرب : انتشار این علم در نزد عرب وقتی است که کلیله ودمنه از زبان پهلوی بوسیله عبدالله‌بن مقفع بزبان عربی در روزگار ابوجعفر منصور دوانیقی دومین خلیفهٔ عباسی ترجمه‌شد .

کتب محاضره : محاضرات ابوحیان : محاضرات راغب : ثمرات ابن حجة : دراین فن کتب‌متعددی‌هم‌پرداخته‌اند ازجمله ابوحیان توحیدی (متوفی بسال ٤٠٠ هجری) کتاب المحاضرات والمناظرات را تألیف کردوراغب اصفهانی (متوفی ٥٦٥ هجری) کتاب‌المحاضرات معروف بمحاظرات راغب‌را نوشت وابن‌حجة حموی (متوفی بسال۸۳۷ هجری) کتاب ثمرات الاوراق راتألیف نمود وشیخ ابراهیم بن احدب ذیلی بر آن نوشت و اینك برای نمونه حکایتی از کتاب اخیر نقل میشود :

داستان‌هشام وعمروبن اذینه: گویند عمروبن اذینه شاعر عرب باجمعی از شعراء برهشام بن عبدالملك وارد شدندهشام، عمروبن اذینه را بشناخت و گفت مگرتونه آنی که اینشعررا گفته‌ای ؟

لَقَدْ عَلِمْتَ وَ مَا الْأَسْرافُ مِنْ خُلُقِي
اِنَّ الَّذِي هُوَ رِزْقِي سَوْفَ يَأْتِينِي
اَسْعىٰ لَهُ فَيُعْيِينِي تَطَلُّبُهُ ــــ وَلَوْ قَعَدْتُ اَتَانِي لايُعَنِّينِي

واکنون ترامینگرم که ازحجاز بشام درطلب رزق وجستجوی روزی آمده‌یی گفت: سوگند بخدای که در پند دادنم راه مبالغت سپردی و آنرا که فراموش کرده بودم بخاطرم آوردی ودر همان‌دم از جا برخاست وبرشتر خویش سوارشد وبسوی حجاز

۱ـ تواین رادانسته‌باش که اسراف ورزیدن شیوهٔ من نیست وروزی من هرچه باشد زودباشد که بمن برسد من بسوی رزق میشتابم وراه جستجوی آن بر من بسته میگردد و اگربنشینم بمن خواهد رسید بدون آنکه ازمن بازداشته شود .

باز گردید ، هشام وقتی بهوش آمد که پاسی از شب گذشته ودر بستر آرامیده بود و میاندیشید که‌مردی ازقریش شعری حکیمانه وسخنی خردمندانه گفت و بر من در آمد و اورا از پیش خود براندم و با آنکه شاعر و سخن پرور است از زبانش ایمن نباشم. بامدادان ازعمروبن اذینه خبر گرفت گفتند ازشام برون رفت وراه حجاز پیش گرفت هشام گفت ناگزیر چنان باشد که گفته است «که‌زود باشد روزی باو برسد» آنگاه غلامش راطلبید ودوهزار دینار باوداد و گفت خودرا باو برسان و آنرا باوده غلام وقتی باورسید که بخانه رسیده بود درراکوفت وعمروبن اذینه بیرون آمد ودوهزاردینار ازغلام هشام بگرفت و گفت بهشام بگو : ۱ – ۲

سَعَيْتُ فَأَكْدَيْتُ وَرَجَعْتُ اِلَىٰ بَيْتِي فَأَتَانِي رِزْقِي

نه کرسی فلك نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد
« ظهیر »

ارداف (تتبیع) ۳

ارداف درلغت – تعریف – قول شمس قیس – تفاوت‌ارداف‌وکنایه
مثالهای پارسی – مثال نثرعربی

درلغت : ارداف (بکسر همزه) بمعنی ازپی درآمدن وپیروی کردن ودرپی کسی رفتن و بر پشت نشاندن و سوار ساختن کسی را باخود آمده ۴ ودرنزد علمای بیان آنست که متکلم معنی را اراده کند

توضیح : اما لفظی را که برای آن معنی وضع شده نیاورد و چیزی را که

۱– بطرف روزی شتافتن ، گرفتم و تهی دست بازگشتم و باز بخانه مراجعت کردم و روزی مرا بیامد.
۲– باختصار نقل ازعلم بدیع ص ۲۸۰
۳– رجوع : نقدالشعر قدامه ص ۹۲ و ۵۷ وصناعتین ص ۳۵۰ وخزانه ابن‌حجة ص ۳۷۶
۴– تاج المصادر بیهقی– منتهی‌الارب .

دال بر اشارهٔ بدان معنی باشد ایراد نکند ، بلکه لفظی مرادف آن بیاورد که بطور کنایت یااشارت معنی لفظ اول رابتواند در آن بجوید .

قول شمس قیس : مؤلف المعجم فی معاییر اشعار العجم در باب ارداف مینویسد :
« و آن ازجملهٔ کنایاتست و کنایت آنست که چون متکلم خواهد که معنی از معانی بگوید معنی دیگر که از توابع ولوازم معنی اول باشد بیاورد و ازین بدان معنی اشارت کند و این صنعت در جملهٔ لغات مستعمل است و به نزدیك خاص وعام متداول ، چنانکه عوام گویند : در ِسرای فلان کسی بسته نبیند و دیگ اوازآتشدان فرونمی آید یعنی مردم بخدمت او بسیار میروند ومهمانی بسیار میکند چه ، در ِسرای نابستن از لوازم کثرت تردد و اختلاف مردم است ودیگ ازبار فرو ناگرفتن ازلوازم طعام بسیار است .»

تفاوت ارداف وکنایه : ارداف ازآن نظر که درردیف صنایع است دراین جامسطور گردید وبعضی ارداف رابا کنایه یکی دانسته واغلب درذیل کنایه آنرا ذکر کرده‌اند اما ارداف با کنایه تفاوت دارد بعضی گفته‌اند فرق آن اینست که کنایه انتقال ازلازم بسوی ملزوم است وارداف انتقال ازمذکور بمتروك میباشد[۱] (رجوع : بامثلهٔ عربی همین ردیف) ودر اتقان درفصل کنایه نیز دراین باب سخن خواهیم گفت .

مثال : **مثال پارسی** ، ظهیر فاریابی درمدح ممدوح گوید :

نه کرسی فلك نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

مثالهای دیگر :

درحق طبیبی بیمار کش :

آنها که زتیر وتیغ می نگریزند ازهیبت کشکاب تو خون میریزند
تو رفته بروستا و شهری بمراد بیمار همی شوند و برمی خیزند

۱ــ کشاف اصطلاحات الفنون .

دربلندی قدر ممدوح :

کرسی بزیر پای نهد آفتاب اگر خواهد که پای قدر تو بوسد براوج خویش۱

نیز :

قبله‌اش نبود مگر بچادر کعبه‌اش نبود مگر بهمیان ۲

مثال نثر عربی : «وَ قُضیَ الأمرُ» که جزئی از آیت قرآن است۳ واصل معنی آن باشد که : وهلاک شد کسی که حکم وقضاءِ الهی برهلاک اوصادر گردیده ونجات یافت کسی که قضاءِ خداوندی برنجات او تعلق گرفته . ازاین الفاظ عدول شده و طریق ارداف پیموده برای اختصار و آگاه ساختن بندگان بر اینکه هلاك هالکان ونجات ناجیان جز بفرمان فرماندهی مطاع و حکم کسی که قضاءِ اوغیر قابل رد است بطریقی دیگر صورت نپذیرد و البته فرمان مستلزم فرمانده باشدپس قضاءِ او تعالی وتقدس دلالت کند برتوانائی فرمانده وقهروغضب اوواینکه بیم ازعقاب وامید بثواب مخصوص بفرمانبرداری نیست بفرمانده باشد واین معانی رابتمامها از لفظی که برای آن وضع شده نتوان استنباط کرد .

مثال دیگر : واستوتْ علی الجودیِ۴ . که معنی آن اینست که: نشست... پس ازلفظ خاص بمعنی نشستن عدول و لفظی مرادف آن ایراد فرموده چه درلفظ «استواء» که بمعنی نشستن بحال تمکن و بدون تزلزل و انحراف است خصوصیتی است که درلفظ «جلوس» نیست

مثال دیگر : این جمله از آیهٔ مبارکه. «فیهِنّ قاصرات الطرف ۵» که منظور عفت و پاکدامنی حوران بهشتی است و از کلمهٔ عفیفات عدول فرموده تادلالت کند براینکه حوران بهشتی چندان پاکدامن باشند که دیدهٔ آنان اصلا جز بجانب شویهای خود بکسی دیگر نگران نیست وآرزوئی جز دیدار آنان ندارند واین معانی درلفظ عفت جمع نیست .

۱– اشعار بنقل ازالمعجم فی معاییر اشعارالعجم ص۲۷۴

۲– مراد توجه شدید بزن وزروسیم است .

(۳–۴) سورهٔ ۱۱ هود آیه ۴۴

۵– سورهٔ الرحمن آیهٔ ۵٦

آن دم که دل بعشق دهی خوش دمی بود
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
« حافظ »

ارسال مثل (تمثیل ـ ارسال مثل فی البیت ۱)

تعریف ـ اقسام ـ تمثیل با قسمتی از مصراع ـ تمثیل با تمام مصراع ـ اشتهار سعدی و متنبی در این صنعت ـ تمثیل با ذکر قسمتی ازمثل ـ تفاوت ارسال مثل با تمثیل ـ تعریف شمس قیس ـ اختلاف تعریف شمس قیس با دیگران ـ مثالهای نظم پارسی ـ مثال نثر پارسی ـ مثال نثر و نظم عربی .

تعریف : از جمله صنایع مشهور و مهم و پسندیدهٔ بدیعی صنعت ارسال مثل یا تمثیل است و آن چنانست که شاعر در بیت و نویسنده در طی عبارت

اقسام : مثل و حکمتی یا مثلی سایر از امثال یا جمله‌یی درحکم امثال ذکر کند و یا مصراعی آرد که خود مصرع یا مضمون آن مشهور باشد واز جهت روانی مطبوع واقع گردد و تأکید کلام را بکار آید.

تمثیل باقسمتی ازمصراع و تمثیل باتمام مصراع : گاه قسمتی از مصراع تمثیل است و گاه باشد که مصرعهای شعر آنقدر دل انگیز واقع گردد که حکم ضرب المثل پیدا کند و بر زبان روان گردد و یا مثل مشهور و حکمت مأثوری را شامل شود.

سعدی و متنبی : در این صنعت متنبی شاعر نامور عرب و سعدی سخن‌پرداز بزرگ ایران درعلو مرتبت آنچنانند که بسیاری ازمصراعها یا ابیاتشان بر سر زبانهاست و اشعار دیگران بدان زیب و زینت میگیرد.

تفاوت ارسال مثل و کلام جامع : گاه شاعر بجای ذکر تمام مثل ممکن است بقسمتی از آن اشاره کند بعضی ارسال مثل و کلام جامع را یکی دانسته اند ولی در واقع مابین آنها اختلاف است ۲ بدین توضیح که صنعت ارسال المثل عام است و

۱ـ رجوع: ترجمان ص ۸۳ و ۸۴ ـ حدائق السحر ص ۵۵ و۵۶ ـ المعجم ص۲۲۲ ـ آنندراج

۲ ـ رجوع: کلام جامع.

کلام جامع را نیز شامل میگردد و برخی معتقدند که صنعت ارسال المثل تنها درج مثلهای سائر میباشد و اشتمال ابیات ومنشآت برحکمت وموعظه در نظر ایشان صنعتی جداگانه است که بکلام جامع مشهور است.

تفاوت آن با تمثیل: وبرخی ارسال مثل وتمثیل را نیز دو نوع مجزا وممتاز دانسته‌اند و در تعریف تمثیل گفته‌اند: شاعر معنی و مقصود را بالفاظی که معنی دیگر دارد ادامینماید وشنونده درفهم ودرك مطلب راغب‌تر میگردد.

تعریف شمس قیس: شمس قیس رازی مینویسد: وآن‌هم (تمثیل) ازجمله استعاراتست الا آنکه این نوع استعارتی است بطریق مثال یعنی چون شاعر خواهد که بمعنیی اشارتی کند لفظی چند که دلالت بر معنیی دیگر کند بیارد و آنرا مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند و این صنعت خوش‌تر از استعارت مجرد باشد چنانکه گفته‌اند:

کراخرما نسازد خار سازد　　　کرا منبر نسازد دار سازد

چون‌خواست تابگوید که هردشمن که بمراعات واستمالت دوست نگردد وبمدارات ومجاملت عادیهٔ عداوت او کم نشود درمان آن جز دوری نباشد و وجه خلاص ازو الابقهر وقمع ممکن نگردد ازین‌معانی بدان دو مثال عبارت کرد و این همان معنی است که دیگری گوید:

هر کجا داغ بایدت فرمود　　　چون تومرهم نهی ندارد سود

وچنانکه ازرقی گفته است:

زمرد و گیه سبز هر دو همرنگند　　　ولیك این بنگین‌دان کشند وزان بجوال

وچون خواست که میان دو صاحب‌صدر یادو برادر که یکی ببعضی ازفضائل نفسانی مخصوص بوده و دیگری ازشرف تحلی بدان محروم فرق گوید بمثال زمرد و گیاه وعزت آن ورخص این ازآن عبارت کرد.»

اختلاف این تعریف با دیگران: تفاوت تعریف شمس قیس با دیگران آنست که بنا بگفتهٔ مؤلف المعجم در تمثیل اصل مطلب بیان نمیشود و بتمثیل قناعت میشود و مقصود خویش را بدان عبارت بیان میکنند

ولی بنا به تعریف دیگران مقصود را ذکر میکنند ولی برای تأیید و تأکید مثلی هم درج مینمایند. وچون درهردو بحث از آوردن مثل است صنعت ارسال مثل وتمثیل را اغلب یکی دانسته اند. ۱

مثالهای نظم پارسی : مثال نظم فارسی ازشیخ اجل :

از ملامت چه غم خورد سعدی « مرده از نیشتر مترسانش »

نیز :

جمال در نظر و شوق همچنان باقی « گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست »

نیز :

هر که مشهور شد به بی ادبی دیگر از وی امید خیر مدار

آب کز سر گذشت در جیحون چه بدستی چه نیزه‌یی چه هزار

نیز :

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی اَحسنْ اِلی مَنْ اَساء[2]

نیز :

من قدم بیرون نمی یارم نهاد از کوی دوست دوستان معذور داریدم که پایم در گلست

نیز :

غم عشق آمد و غمهای دگر پاك ببرد سوزنی باید کز پای برآرد خاری

نیز :

گر از نیستی دیگری شد هلاك مرا هست « بط را ز طوفان چه باك »

نیز : ترك کردیم خدمت و خلعت « نه دیار عرب نه شیر شتر »

حافظ : چاك خواهم زدن این دلق ریائی چکنم

« روح را صحبت نا جنس عذابی است الیم »

نیز : دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر

« کای نور چشم من بجز از کشته ندروی »

نیز : نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

« نه هر که آینه سازد سکندری داند »

۱ـ رجوع : ترجمان البلاغه محمدبن عمرالرادویانی ص ۸۳ـ۸۴

۲ـ خوبی کن بکسی که بدی کرد .

نیز : دربساط نکته دانان‌خود فروشی شرط نیست
« یاسخن‌دانسته گوی‌ای‌مرد بخرد یاخموش »

نیز : دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشی
« خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش »

نیز : ارباب حاجتیم‌وزبان‌سئوال‌نیست « درحضرت کریم تمناچه حاجت است »

نیز : تو بندگی‌چو گدایان‌بشرط مزد مکن
« که خواجه خود روش بنده پروری داند »

نیز : زوصل‌روی جوانان تمتعی‌بردار که‌در کمینگه عمر است مکر عالم‌پیر »

نیز : گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
« سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت گیر »

نیز : تا نگردی آشنا زین پرده بویی نشنوی
« گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش »

مولانا : « چاك حمق و جهل نپذیرد رفو »
تخم حکمت کم دهش ای نیکخو

منوچهری : شعر ناگفتن به‌ازشعری که باشد نادرست
«بچه نازادن به از شش ماهه افکندن جنین »

عنصری: نعت گوئی جز بنام او سخن ضایع شود
« تخم چون درشوره کاری ضایع وبی‌بر شود »

قوامی مطرزی : نکشدآب خصم آتش تو « نکشد تاب مهر مهرهٔ مار »

ابوالمعالی رازی : نا دیده روزگارم زان کار دان نیم
« آری بروزگار شود مرد کاردان »

سنائی : زن ، زن زوفاشودززیور نشود سر ، سرزدها شود زافسر نشود
بی گوهر گوهری زگوهر نشود سگ را سگی از قلاده کمتر نشود

مسعود سعد: دل بیش کشد رنج‌چو دلبر دوشود
سر گردد رنجور چو افسر دو شود

مستی آرد باده چو ساغر دو شود گردد کده ویران چو کدیور دو شود

انوری : ازجهان نومید گشتم تازتو غایب شدم

هر که گفته‌زاصل گفته‌است این مثل «مَن غابَ خابَ»

در پی صاحب غرض رفتم بیفتادم ز راه این مثل نشنیده‌ای باری «اذا کان الغراب»

نیز : حال من بنده در ممالك تست حال آن یخ فروش نیشابور

غیاثی تبریزی : دیدم بخواب خوش که بمن داد ساغری

تعبیر قتل ماست که « پیمانه پرشدست »

ایرج میرزا : باری آن عاشق بیچاره چو بط « دل بدریا زد » افتاد بشط [۱]

مجمر اصفهانی : بچه عضو توزنم بوسه نداند چکند

« برسر سفرهٔ سلطان چو نشیند درویش»

نامی صفاهانی : خیال حسنت از بالین دل جائی نرفت امشب

« چراغ خانهٔ بیمار آری تا سحر سوزد »

امثلهٔ دیگر :

تو و طوبی و ما و قامت یار « فکر هر کس بقدر همت اوست »

دور مجنون گذشت و نوبت ماست « هر کسی پنج روزه نوبت اوست »

نیز : دل بشاگردی عشقش دادم «یك زیان کردم و استادم کرد»

نیز : تا از برم آن یار پسندیده برفت آرام و قرار از دل و از دیده برفت

خون دلم از دیده برونست از آنك « ازدل برود هر آنکه ازدیده برفت »

نیز : چاك خواهم زدن این دلق ریایی چکنم

نیز : « روح‌را صحبت نا جنس عذابیست الیم»

بزرگی بایدت بخشندگی کن «که دانه تا نیفشانی نروید»

مثال نثر پارسی : مرد چون در کاری جدّ بلیغ بجای آرد کامیاب گردد چه « جوینده یابنده است » .

۱ـ دراین بیت وبیت قبل قسمتی ازمصراع تمثیل است .

مثال نثر عربی : نظیر آیات ذیل که بعنوان تمثیل در کلام مزین گردد : ۱

سورهٔ ۵۵ الرحمن آیه ۶۰ هل جزاءُ الاِحسان الا الاِحسان ۲

سورهٔ ۵۳ الطور آیه ۴۰ وَان لیسَ للانسانِ الاّ ما سَعی ۳

سورهٔ ۴۲ الشوری آیه ۳۸ وَجزاءُ سَیئةِ سَیئَهٌ مِثلُها ۴

مثال از حدیث : مَنْ حَفرَ بئراً لِاَخیه وَقعَ فیه ۵ و ۶

کلمات قصار امیرالمومنین علی علیه السلام نیز همه در حکم امثالند

مثال نظم عربی : از متنبی: ۷

وَحِیدٌ مِنَ الْخُلّانِ فِي كُلِّ بَلْدَةٍ اِذا عَظُمَ الْمَطْلُوبُ قَلَّ الْمُساعِدُ

طغرائی: ۸

مَجْدِی اَخیراً وَمَجْدِی اَوَّلاً شَرَعَ
وَالشَّمْسُ رادَ الضُّحی کَالشَّمْسِ فِی الطَّفَلِ

۱- برای امثلهٔ بیشتر بگلستان سعدی و کلیله و دمنه رجوع بفرمائید .

۲- آیا پاداش نیکی غیر از نیکی است .

۳ - وآنکه نیست مرانسان را مگر آنچه کوشش نمود .

۴- و پاداش بدی بدی است مانند آن .

۵- کسی که چاهی برای برادرش بکند خود در آن میافتد .

۶- مأخوذ از روایت: من حفر لاخیه حفرة وقع فیها : مولانا فرماید :

ای که تو از ظلم چاهی میکنی از برای خویش دامی می تنی

رجوع: احادیث مثنوی بجمع و تدوین استاد علاّمه بدیع الزمان فروزانفر ص ۱۴

۷ - در تمام شهرها از دوستان منفرد است زمانی که خواستهٔ انسانی بزرگ شد یاور کم میشود

۸- بزرگواری من در آخر و بزرگواری من در اول مساویست و آفتاب در وقت بلندی روز مانند آفتاب است در وقت غروب .

ارسال مثل فی البیت : ذیل ارسال مثل شرح داده‌شد.

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
چنین بماند شمشیر خسروان آثار
« عنصری »

ارسال مثلین [۱] (ارسال المثلین فی البیت [۲])

تعریف ـ تفاوت ارسال مثل و ارسال مثلین ـ مثال پارسی ـ مثال نثر عربی ـ مثال نظم عربی .

تعریف : ارسال مثلین « بفتح لام » همچنانکه از نامش هویداست آوردن دوحکمت یا دو مثل در کلام و یا در بیت‌است بطریق تعریض که غالباً هرمصراع این نوع‌شعر از امثال سائر میباشد ، بنابر این تعریف ، ارسال مثلین ، با ارسال مثل یکی است جز اینکه در اینجا شاعر دومثل در یك بیت براه حکمت آرد و دو ضرب‌المثل در یك بیت یاد کند .

مثال پارسی :

سعدی :

نصیحت همه عالم چو باد درقفس است　　بگوش مردم نادان چو آب در غربال

نیز:

پرده بردار که بیگانه خود آن روی نبیند　　تو بزرگی و در آئینهٔ کوچك ننمائی

نیز:

چو دشنام گوئی دعا نشنوی　　بجز کشتهٔ خویشتن ندروی

نیز:

تو چراغی نهاده در ره باد　　خانه یی در ممر سیلابی
منتهای کمال نقصان است　　گل بریزد بوقت سیرابی

حافظ : نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند

۱ـ بهتراست نام این‌صنعت‌را بکلمهٔ «دومثالین» بکسر لام بایاء و نون نسبت فارسی‌تبدیل کنیم.
۲ـ نیز رجوع: حقائق‌ص۷۶ـحدائق‌السحرص ۵۶ ـ لغت نامهٔ دهخداص۱۸۲۱ : ترجمان‌ص۸۴

نه‌هر که‌طرف کله کج‌نهاد و تند نشست   کلاهداری و آئین سروری داند

قوامی مطرزی :

کو مهی فارغ از هوای خسوف   کو مئی ایمن از بلای خمار

قمری : بیهنر دولت پاینده نباشد بس دیر   دولت آن باشد پاینده که یابی بهنر

ابوالحسن آغاچی : هر که بشتافت باز پس تر ماند
زود بی تیر ماند تیر انداز

ابوالفتح بستی : نه هر که تیغی دارد بحرب باید رفت
نه هر که دارد پا زهر زهر باید خورد

رشید وطواط : لؤلؤ چه قدر دارد اندر میان بحر
گوهر چه قیمت آرد اندر صمیم کان ۱

امثلهٔ دیگر : فریب جهان قصهٔ روشن است   سحر تاچه زاید شب آبستن است

نیز : دوست گو یار شو و هر دو جهان دشمن‌باش
بخت گو روی کن و روی زمین لشکر گیر

نیز : حکایت‌شتر و ماهتاب و اعرابی   شنیده‌ام که‌شنیده است شاه بنده‌نواز
مرا که در شب افلاس گم شدست شتر   بماهتاب قبولت سزد که یابم راه ۲

مثال نثر عربی : مثال نثرعربی – ازقرآن مجید سورهٔ الفاطر آیهٔ ۲۵

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُ
وَلَا الْحَرُورُ *

۱ـ رجوع: ترجمان البلاغه محمدبن‌عمر الرادویانی ص ۸۴ و ۸۵ وحدائق السحر فی دقائق الشعر ص ۵۶ - ۵۷

۲ـ رجوع بمفتاح‌الاسرار آذری طوسی ص ۳۹۸ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه و ص ۲۰۲ حقائق. اشاره بداستان اعرابیست که‌شتر وی گم‌شده بود وچون ماه برآمد وشترخویش بیافت ستایش ماه گفتن گرفت.

* ـ و یکسان نمیباشد نابینا و بینا و نه تاریکیها و روشنی و نه سایه و نه گرما و حرارت.

مثال نظم عربی: از لبید . ۱

اَلاٰ کُلُّ شَیْئٍ مٰاخَلاَاللّهَ باطِلٌ   وَ کُلُّ نَعیمٍ لاٰمُحالَةَ زائِلٌ

گویند پیغمبر صلوات‌الله‌علیه دربارهٔ این بیت فرمود. اَصدَقُ بیتٍ قالَتهُ العَربُ ۲

متنبی:

اَعَزُّ مَکانٍ فِی الدُّنیا سَرْجُ سابِحٍ   وَ خَیرُ جَلیسٍ فِی الزَّمانِ کِتابٌ

ابوالعتاهیه شاعرعرب را قصیده‌ایست در بحر رجز که آنرا «ذات‌الامثال» نامیده‌اند و مشتمل است بر چهارصد مثل از جمله :

اِنَّ الشَّبابَ وَالفَراغَ وَالجِدَة   مَفسَدَةٌ لِلْمَرءِ اَیَّ مَفسَدَةٍ

لِکُلِّ مایُوذِیَ وَ اِنْ قَلَّ اَلَمٌ   مٰااَطْوَلَ اللَّیلِ عَلیٰ مَنْ لَمْ یَنَمِ

ارسال مثلین فی البیت : ذیل ارسال‌مثلین در بالا شرح‌داده‌شد

ارصاد : ذیل تسهیم بیان خواهدشد

جان کند تازه ، غمزهٔ جانان

می سزد حای وی میانهٔ جان

« اهلی شیرازی »

ارقط (رقطاء ـ نقطه‌بی‌نقطه)

معانی لغوی ـ ارتباط ارقط با صنعت حذف ـ تعریف ـ عیب این صنعت ـ مثال پارسی ـ مثال نثرعربی ـ مثال نظم عربی.

---

۱ ـ آگاه باش که هرچیزی غیر از خدا باطل است و هر نعمتی بی شبهه زائل شونده

۲ـ راست و درست‌ترین بیتی است که عرب آنرا گفته است .

معانی لغوی : ارقط در لغت ۱ بمعنی سیاه وسپید وپیسه و آنچه براو نقشهای سیاه وسفید باشد و بمعنی مار واسبی که خالهای ریز دارد مخالف باقی رنگ و گوسفندی که منقوط باشد بنقطهٔ سیاه و سپید و مؤنث آن رقطاء است .

ارتباط آن باصنعت حذف : این صنعت دشوار قسمتی ازصنعت حذف است ۲ وازتکلفات وتفننات بیهوده وبی ثمر نظم ونثر .

تعریف : وآن چنانست که شاعر و نویسنده درشعر یانثر و خطبه و کلام خویش کلمات راطوری بر گزینند که حرفی از آن نقطه‌دار (منقوط، معجمه) وحرفی‌پس از آن بی‌نقطه (غیرمنقوط ومهمله و عطل) باشدنظیر کلمات:صنم،رقم، کتاب، جان، مبرت وامثال آن، در صنعت ارقط

عیب این صنعت : تشدیدرا بحساب نمیآورند وحرف یاء رانقطه‌دار محسوب‌میدارند .

رعایت این صنعت غالباً ازلطف کلام میکاهد وعبارات و اشعار راپیچیده ومغلق وبی معنی میسازد بخصوص درزبان فارسی که غالباً نامطبوع وبرخی بی‌معنی افتاده‌است.

مثال پارسی : رشید وطواط ازاین نوع یك مصرع دارد :

غمزهٔ شوخ آن صنم خسته بهجر جان من یا غمزهٔ شوخ آن‌صنم جسته بقصد خون‌من

و تاج الحلاوی مؤلف دقائق الشعر امتحان طبع ور غم رشید وطواط بدین شیوه غزلی سروده :

چون من‌ازهجر پری‌رخ صنم‌توبه شکن بسی‌آشوب کند بلبل خوش طبع چمن
رخصت از عقل ندیدم ببریدن از می زانکه بابوی ویم قوت حیاتست و بدن
با تو نازك بدن سیم بر خوب لقا چکنم جان من‌آخر چه بری صبرزمن

قوامی مطرزی :

غمزهٔ شوخ آن صنم بگشاد اشك خونم بوجه خون آثار

مثال دیگر : ازاثر بوی‌خوش طبع تو باد صبا نافهٔ آهـو گشـاد

---

۱ - رجوع: بحرالجواهر-مهذب‌الاسماء - منتهی‌الارب.
۲- رجوع: حذف.

نیز : صبا برقع ز مشك تو چو بر باید نسیمش از صنوبر نافه بگشاید

نیز : زلف سیه تو جان من دزدیدی ای دزد ندیدم چو تو جان دزدی

نیز :زهجرت‌ای‌صنم شوخ‌سیل‌خون‌مژه فکند باز میان من و تو فرش حجاب

نیز : غمزهٔ شوخ آن صنم ، جان منست ای صبا

زلف سیه چو بستهٔ ۱ باز گشا چو جان من

نظم ونثر عربی : مثال نثر عربی، ازقر آن کریم: اذا زُلزِلَت «سورهٔ زلزلت آیه۱ »

مثال دیگر از رشید وطواط۲و۳

سَیِّدُنا ذُو خُلقٍ و خَلقٍ و ظَرفٍ وَ نُطقٍ.

نظم عربی ازحریری:۳

سَیِّدٌ قُلَّبٌ سَبُوقٌ مُبِرٌّ فَطِنٌ مُغرِبٌ عَرُوفٌ عَیُوفٌ

مُخلِفٌ مُتلِفٌ اَعَزُّ فَرِیدٌ نابِهٌ فاضِلٌ ذَکِیٌّ اَنُوفٌ

ازدواج : ذیل تضمین مزدوج شرح داده خواهدشد.

قادری برهرچه میخواهی بجز آزار من

زانکه گر شمشیر برفرقم نهی آزار نیست

« سعدی »

استثناء

استثناء درلغت ـ در اصطلاح نحویها ـ قیاس استثنائی در منطق ـ استثناء درعلم بدیع ـ مثال نظم پارسی ـ مثال نثر عربی ـ مثال نظم عربی.

۱ـ معلوم میشود همزهٔ روی هاء که بعلامت خطاب است جزءِ حروف محسوب نمیشده است .

۲ـ آقای ماصاحب خلقت نیکوست وخوی خوش وپاکیزگی وکلام .

۳ـ این‌رساله تاآخر همچنین است و سخت معجز . حدائق السحر ص ٦٦

درلغت : استثناء درلغت بمعنی بیرون کردن و بیرون کردن چیزی ازحکم است

درنحو : ودراصطلاح اهل نحو بیرون کردن چیزی ازحکم ماقبل بکلمهٔ « اِلّا وسوا

درمنطق : وعدا وامثال آن[۱] » ودرعلم منطق قیاس استثنائی از اقسام قیاس است[۲]

دربدیع : و در علم بدیع استثناء برای تأکید غرض مقصود و تکمیل آنست ، تا برزینت ولطافت نظم و نثر افزوده گردد وسخن مطبوع ولطیف وشیوا واقع شود[۳] .

مثال نظم پارسی ازسعدی :

کس ازفتنه درفارس دیگر نشان ... نبیند بجز قامت مهوشان

نیز : بخوشید سرچشمه‌های قدیم ... نماند آب جز آب چشم یتیم

نبودی بجز آه بیوه زنی ... اگر برشدی دودی از روزنی

مسعود سعد :

جواد کفی عادل دلی که درقسمت ... زبخل و ظلم نباشد نصیب او الا

که‌جام باده بساقی دهد بدست تهی ... بتیغ سر بزند کلك را نکرده خطا

مثال‌دیگر : بجز از تاك که شد محترم ازحرمت می

زادگان راهمه فخر وشرف ازاجداد است

مثال‌نثرعربی: [۴-۵] لَا یَذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْتَ اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُولیٰ.

مثال نظم عربی : ازابو بکر بن حجاج :

یَقُولُونَ اِنَّ السِّحْرَ فِی اَرْضِ بَابِلٍ ... وَمَا السِّحْرُ اِلَّا مَا اَرَتْكَ مَحَاجِرُهُ

وَمَا الدُّرُّ اِلَّا ثَغْرُهُ وَكَلَامُهُ ... وَمَا اللَّیْلُ اِلَّا صُدْغُهُ وَغَدَائِرُهُ .

۱- رجوع : مطول محقق تفتازانی وتعریفات جرجانی وکشاف اصطلاحات الفنون.

۲- رجوع : اساس الاقتباس ازص ۲۸۸ تا ۲۹۱

۳- رجوع : العمده ۲ ۳۹۰ - صناعتین ص ۴۰۸

٤- سورهٔ ٤٤ الدخان آیهٔ ٥٦

٥- جزهمان مرك نخستین دیگر طعم ناگوار مرك را نمی‌چشند (دنبالهٔ حالاتیست که قرآن مجید برای پرهیز کاران درمقام بهشت موعود شرح میدهد.

نبات عارضت نرخ شکر بشکست پنداری
مگر بر آب حیوان دسته این ریحان جان پرور [۱]
«سعدی»

استخدام [۲]

در لغت ـ اهمیت این صنعت ـ تعریف ـ اقسام آن ـ مآخذ ـ طریقه‌های مختلف علمای بدیع ـ شمول معانی در استخدام ـ مثال پارسی. مثال‌های نثر عربی با توضیح ـ مثال نظم عربی.

در لغت: استخدام [۳] در لغت بخدمت خواستن و بخدمت گرفتن و در علم بدیع یکی

ارزش این صنعت: ازصنایع بسیار مهم و بقول صاحب کشاف اصطلاحات الفنون از اشراف انواع بدیع است و نظیر توریه مطبوع ومقبول طباع ، وآن چنانست که

تعریف واقسام آن: در نظم یانثر ، لفظی که دارای دو معنی ، یامعانی متعدد باشد بیاورند ، وازآن لفظ ، یکی ازمعانیش را اراده کنند ، سپس از ضمیری که بآن کلمه برمیگردد ، معنی دیگری از آنرا بخواهند ، ویا ازدو ضمیر که مرجع آن یکیست دولفظ مختلف بیاورند ، بعبارت ساده‌تر ، ازلفظی که دومعنی یا بیشتر داشته باشد یك معنی اراده نمایند وازضمیرش معنی دیگر . [۴]

و از مثالهای استخدام معلوم میشود که مقصود از دو معنی یامعانی در کلمهٔ استخدام اعم است ازاینکه آن دومعنی یامعانی حقیقی باشند یامجازی یابعضی حقیقی وبعضی مجازی [۵]

---

۱ ـ درمصراع اول از نبات نوعی قند اراده شده و از آن در مصرع دوم معنی گیاه منظور گردیده است .

۲ـ نیز رجوع: توریه .

۳ـ رجوع : حسن التوسل ص۷۱ ـ نهایة الارب ۷ : ۱۴۳ـ خزانه ابن حجة ص۵۲ـ الایضاح ص۴۲ـ التلخیص ص۲۴۸ـ بدیع ابن منقذ ص۴۲

۴ـ طریقهٔ بدرالدین مالك درالمصباح وابن ابی الاصبع در بدیع القرآن چنین است که : متکلم لفظی مشترك آرد سپس دولفظ برای دومعنی آن لفظ مشترك بکار برد که ازیکی ازآن دولفظ یك معنی لفظ مشترك وازدیگری معنی دیگر آن چنانکه بیان شداراده شود وطریقهٔ سکاکی و پیروان اوشق دیگر است که درمتن بیان شد.

۵ـ رجوع : حاشیهٔ مطول محقق تفتازانی ـ تعریفات جرجانی ودررالادب ص۱۸۸

مثال پارسی : بهترین نمونهٔ مثال فارسی این صنعت نیکو ازشیخ اجل سعدی است در دیباچهٔ گلستان :

امید هست که روی ملال در نکشد　　از آن سبب که گلستان نه جای دلتنگی است
علی الخصوص که دیباچهٔ همایونش　　بنام سعد ابوبکر سعدبن زنگی است

که «گلستان» دربیت اول منظور باغ و بوستان است ولی ضمیرش که متصل بکلمهٔ همایون است بدیباچهٔ «کتاب گلستان» بازمیگردد .

شمس الدین فقیر : تابزم خویش مارا داده است آن سرو بار
از نهال قامتش آنرا شدیم امیدوار

که لفظ «بار» درمصراع اول بمعنی «حضور» است وازضمیر آن درمصرع ثانی «ثمره ومراد» اراده شده است .

مثال نثر عربی: ازقرآن کریم [۱] :

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ [۲] فَلْيَصُمْهُ که مقصود از شهر هلالست ولی مقصود از ضمیر متصل بفعل اخیر مدت معین است(ایام رمضان)

نیز : لِكُلِّ اَجَلٍ كِتابٌ (که لفظ کتاب دراینجاهم معنی مدت معلوم وهم کتاب مکتوب تواند داد ، لکن باآمدن لفظ اجل معنی اولی یعنی مدت معلوم اثبات ومعنی ثانوی کتاب مکتوب محو میشود [۳] .)

۱- سورهٔ ۲ البقره ، ۱۸۱
۲- یعنی هرکه ازشما هلال ماه رمضان را ببیند باید آن ماه را روزه بدارد .
۳- گفته‌اند که در قرآن استخدام بر طریقهٔ سکاکی نیامده است ، صاحب اتقان گوید من با فکر خود آیاتی را از قرآن برطریقهٔ سکاکی استخراج کرده‌ام و از آن آیات یکی قول خدای تعالی است :
«لقدخلقنا الانسان من طین» که‌مقصوداز «انسان» دراین آیه ابتداءآدم ابوالبشر است ولی پس از آن ضمیر : ثم جعلناه نطفة راجع باولاد آدم است . و نیز از این قبیل است : لاتسئلوعن اشیاءِ ان تبد لکم تسئوکم که پس ازآن فرماید : قدسئلها قوم من قبلکم چه‌معلوم است سؤال صحابه که از آن نهی شده است غیر از سؤالهای امم پیشین است ونیزقول خدای تعالی : اتی امر الله که لفظ امرالله معنی قیام ساعت و عذاب و بعثت نبی شده است چنانکه ازابن عباس نیز بدینگونه روایت‌شده است‌ولی‌ازضمیر «تستعجلوه» مراد قیام‌ساعت‌وعذاب‌است.

مثال نظم عربی: ازابن ملیك حموی:

كَمْ رَدَّ مِنْ عَيْنٍ وَجَادَ بِهَا وَ كَمْ ضَاءَتْ بِهِ وَ سَقَى بِهَا مِنْ صَادِ

(که ازعین آفتاب اراده شده و ازضمیر اول طلا وازضمیر دوم چشم وازضمیر سوم چشمه)

مثال دیگر: ۱

إِذَا نَزَلَ السَّمَاءُ بِأَرْضِ قَوْمٍ رَعَيْنَاهُ وَإِنْ كَانُوا غِضَاباً

که مراد ازسماء باران است وازضمیر « رعیناه » که راجع بآنست گیاه است.

مثال برصورت دوم قول بحتری:

فَسَقَى الْغَضَا وَ السَّاكِنِيهِ وَإِنْ هُمْ شَبُّوهُ بَيْنَ جَوَانِحِي وَضُلُوعِي

که ضمیر در کلمهٔ« الساکنیه »ودر کلمهٔ «شبوّه» هردو بکلمهٔ« غضا »برمیگردد واز ضمیر دوم آتشی که از چوب درخت غضا حاصل میآید و میگویند زیاد دوام دارد خواسته وهردومعنی برای لفظ غضا مجازی است.

عشق میورزم وامید که این فن شریف
چون هنرهای دگرموجب حرمان نشود
« حافظ »

استطراد۳ (حسن خروج)

معانی لغوی - تعریف - قول شمس قیس -مآخذ - نامهای دیگر آن- مثال نظم پارسی - مثال نثرعربی.

۱- یعنی چون باران ببارد برزمین گروهی میچرانیم اورااگرچه آن گروه برما خشمناك باشند.

۲- یعنی افروختند میان جوانح من آتش غضا ، یعنی آتش عشقی راکه شبیه بآتش غضاست . (غضا نام زنی ازطایفهٔ کلاب هم هست).

۳- رجوع : تعریفات جرجانی - کشاف اصطلاحات الفنون - حواشی تفسیر بیضاوی- المعجم ص۲۷۸ - قواعد الشعر ص۵۰ - بدیع ابن معتز ذیل حسن خروج ص۱۰۹ -العمده ۲ : ۳۱- صناعتین ۳۹۸ - تبیان زملکانی ۳۳ - الایضاح ۶ : ۳۱ خزانهٔ ابن حجة ۳۴ - نهایت الارب ۷ : ۱۱۹ حسن التوسل ۵۷ - الطراز ۳ : ۱۱

درلغت : استطراد درلغت عرب بمعنی گریختن ازدشمن بمنظور فریفتن او وبمعنی شمول وازمطلب دورافتادن، ودرمحاوره بمعنی بالتبع آمده

تعریف : ودر نزدبلغاء چنانست که متکلم ازغرضی که کلام برای آن نموده منصرف گرددوازمقصود اصلی خارج شود ومطلبی دیگررا بیان کند و بغرضی دیگر رود سپس بامهارتی تام بغرض اولی واصلی که مقصود ومراد اوست باز گردد

مؤلف المعجم استطراد رابااین عبارت تعریف کرده است :

تعریف شمس قیس : « استطراد آنست که شاعروصفی بریك نسق میراند ، تاچون بآخر رساند آنچه مقصود باشد از آن شعر بدان پیوندد و بدان اشارتی کند »

نامهای دیگر آن : این صنعت بنام حسن خروج و حسن تلخص هم نامیده شده ولی مؤلف کشاف اصطلاحات بین حسن تلخص واستطراد تفاوت قائل شده است [1] این صنعت خاص نظم وبیشتر برای هجاء وتخلص مفید است.

مثال نظم پارسی ازسعدی :

تو همچنان دل خلقی بغمزه یی ببری   که بندگان بنی سعد خوان یغما را

درین روش که توئی برهزارچون سعدی   جفا و جور توانی ولی مکن یارا

مسعودسعد : روز نقصان گیرد اکنون همچو عمر بد سگال

شب بیفزاید کنون چون بخت شاه کامران

آب روشن گشت و صافی چون سنان و تیغ او

شاخ زرد و چفته شد چون پشت و روی بندگان

نیز در وصف ستاره گوید :

همچو من در میان خلق ضعیف   در میان نجوم نجم سها

گاه گفتم که مانده شد خورشید   گاه گفتم که خفت ماه سما

عمادی : تا چند ز صحبت مجازی   تا کی سخنان نا نمازی   تا آنجا که گفت

خود قول بدین دروغی   خود عشوه بدین درازی

۱ـ لغت نامه ذیل استطراد وتعریفات جرجانی

اکنون باری شکر فراخست یعنی لب لعل الب غازی

منجیك ترمذی : گوگرد سرخ خواست ز من سبزمن پرپر

امروز اگر نیافتمی روی زردمی

گفتم که نیك بود که گوگرد سرخ خواست

گر نان خواجه خواستی از من چه کردمی !؟

مثال دیگر : قامت دلکش ورخسار دل افروز ترا

اهل عرفان شجر و آتش موسی دانند

سخن از قدر تو گفتم تو چه دانی زانرو

سخنانم همه در عالم بالا خوانند

مثال نثر عربی : ابن ابی الاصبع مینویسد : در قرآن مجید فقط در یك مورد[1] آمده وآن : اَلا بُعداً لِمَدْیَنَ کَما بَعِدَتْ ثَمُودُ[2]

عجب از زنخدان آن دلفریب
که هرگز نبوده است برسروسیب
«سعدی»

استعاره

جای استعاره ـ دلیل ذکر آن ـ استعاره درلغت ـ بزبان اروپائی ـ تعریف استعاره ـ یك شرط اساسی دراستعاره ـ شرط دیگر ـ تعریف شمس قیس ـ تعریف مجاز ـ تعریف دیگر ـ نظر مؤلف دقایق ـ ارکان استعاره ـ جامع ـ اقسام استعاره باعتبارات گوناگون باامثله ـ تقسیم باعتبار مستعار ـ استعارهٔ اصلی ـ استعارهٔ تبعی ـ وجه تسمیهٔ استعارهٔ تبعی ـ تقسیم باعتبار تشبیه ـ استعارهٔ

۱ـ سورهٔ هود آیهٔ ۹۵

۲ ـ زمخشری و جرجانی موارد دیگری را نیز آورده‌اند لغت‌نامه ۲۱۶۲

مصرحه یا بالتصریح یا تحقیقی- استعارهٔ بالکنایه یامکنیه - ملازمت استعارهٔ مکنیه وتخییلیه - استعارهٔ تخییلی-اقسام آن - نوع اول- نوع دوم - نوع سوم - تقسیم باعتبار طرفین - استعارهٔ وفاقیه - استعارهٔ عنادیه - استعارهٔ تملیحیه و تهکمیه - تفاوت عنادیه و تملیحیه - تقسیم باعتبارجامع - جامع درداخل طرفین - جامع خارج ازماهیت طرفین - تقسیم باعتبار جامع از نظر ابتذال وغرابت - استعارهٔ قریب - استعارهٔ غریب - استعارهٔ مبتذلهٔ خاصه - تقسیم باعتبار طرفین وجامع - استعاره‌های حسی وعقلی- محسوس‌الطرفین وجامع حسی - محسوس‌الطرفین‌وجامع عقلی- محسوس‌الطرفین وجامع مرکب - معقول الطرفین - مستعار منه حسی و مستعارله عقلی - عکس آن - تقسیم باعتبار اقتران طرفین بملایمات - استعارهٔ مطلقه - استعارهٔ مجرده یا تجرید- استعارهٔ مرشحه یاترشیح - استعارهٔ مجموعه - استعارهٔ تمثیلیه یا مجاز مرکب باستعاره - تمثیل بروجه استعاره - خلاصهٔ مطالب فرق استعاره وکنایه - فرق‌کنایه ومجاز - فرق مجاز و استعاره فرق تشبیه و استعاره - چند نکته در باب استعاره - اصطلاح استعارهٔ مفرد ومرکب - تشبیهات محذوف‌الادات - توجه به تعریف مجاز و استعاره - استعاره نوعی از تشبیه - ترشیح در مقابل تجرید - مثالهای نظم پارسی استعاره - مثال نثر پارسی مثال نثر عربی - مثال نظم عربی

ارتباط استعاره با علم بیان: استعاره و کنایه و تشبیه واقسام دیگر مجاز از مطالب مربوط بعلم بیان است ، اما از آن‌نظر که عاریت گرفتن لفظ و بکار بردن آن دال برحذاقت واستادی متکلم دارد وصنعتی ازصنایع محسوب است وازفنون بلاغت بشماررفته است ودرزبانهای‌ملل رائج است و اصحاب بدیع ذکر آنرا لازم‌شمرده‌اند وازآن‌نظر که طالبان ادب پارسی‌را نیز دانستن‌آن بحد نهایت ضرورت دارد ماهم دراین‌فصل آنرا بیان‌داشتیم .

بلغت پارسی و اروپایی: استعاره [۱] درلغت بمعنی عاریت خواستن چیزی است و نوع عام آنرا در اصطلاح اروپائی« Métaphore » مینامند و هر گاه « مشبه‌به » [۲] امری مرکب باشد آنرا « Allégorie » خوانده‌اند.

تعریف و یك شرط اصولی: و در اصطلاح علمای بیان و بدیع و اهل نظم آنست که لفظی را در غیر معنی حقیقی آن بر سبیل عاریت بکار برند ، اما مشروط براینکه بین این معنی مجازی ومعنی حقیقی‌واصلی علاقهٔ مشابهت وقرینهٔ تمیز بامعنی اصلی موجود باشد . وبنابراین استعاره‌را میتوان نوعی‌ازمجاز [۳] دانست که در آن علاقهٔ مشابهت معتبر است . [۴]

شرط دوم : و نیز شرطاست که علاوه برعلاقهٔ مشابهت مابین معنی‌حقیقی ومجازی علاقه کاملاروشن و ظاهر باشد و اهل فن‌تصریح کرده‌اند که شرطاست که استعاره بعید نباشد تا مطبوع گردد و سخن را آرایش تمام حاصل آید و اگر بعید و دور از ذهن باشد کلام را جلوه و رونق افزوده نمیگردد [۵]

تعریف شمس قیس : مؤلف‌المعجم‌مینویسد:« استعارت‌نوعی ازمجازاست ومجاز ضد حقیقت است وحقیقت آنست که‌لفظ‌را برمعنیی‌اطلاق کنند که

۱ـ رجوع : تشبیه واقسام آن.

۲ ـ مآخذ : بدیع ابن معتز ۱۹ ـ نقد الشعر ۱۰۴ ـ جواهرالالفاظ ۵ ـ وساطه ۳۴ـ تحول شعر فارسی ۲۹۵ـ بدیع سادات ۷۸ـ حدائق السحر ۱۲۶ و ۲۸ - آرایش سخن ۲۱۷ـبدیع القرآن ۱۷ـ البیان والتبیین ۱ : ۱۵۲ـ قواعد الشعر ۴۷ـ رغبةالآمل ۱ : ۱۹۶ ـ العمده ۱ : ۲۳۹ـ صناعتین۲۶۸ ـ اسرارالبلاغه ۴۷ ـ نکت رمانی ۱۸ ـ مفتاح العلوم ۱۹۶ ـ مثل سائر ۲۱۴ ـ ایضاح قزوینی ۱۴۳:۵ ـخزانه ابن حجة ۴۷ـ الطراز ۱۹۷:۱ ـ نهایةالارب ۷: ۴۹ ـ حسن التوسل ۲۰ـ بدیع مدرس ۵۵ ـ دقائق ۴۷ ـ ترجمان ۴۰ و۵۴ ـ حقائق ۳۴ـ دره ۱۷۰ ـ مدارج ۱۲ ـ بدیع دائی جواد ۶۸ ـ بوستان قریب‌لط المعجم ۲۷۰ ـ بدیع قریب ۱۷ ـ بدیع همائی ۴۹ـ معالم ۲۸۵

۳ـ مجاز لفظی است‌که در غیرمعنای اصلی وواقعی که در اصطلاح تخاطب معمول است بکار رود و حقیقت لفظی است‌که استعمال شود در معنایی‌که لفظ برای‌آن وضع شده است ومکالمه وگفتگو بدان بعمل میآید . و هرگاه لفظ‌حقیقت و مجاز را مطلقا و بدون قید ذکر کنندمراد حقیقت و مجاز لغوی است .

۴ـ ظرفاگفته‌اند : مجاز را با تشبیه تزویج کردند استعاره ازآن متولد شده است .

۵ـ حدائق‌السحر ص۲۹

واضع لغت در اصل وضع آن لفظ بازاء آن معنی نهاده باشد چنانکه گوئی دست بشمشیر برد و پای فرا پیش نهاد که لفظ دست و پای در اصل وضع بمعنی این دو جارحت مخصوص نهاده‌اند و مجاز آنست که از حقیقت در گذرند و لفظ را بر معنیی دیگر اطلاق کنند که در اصل وضع نه برای آن نهاده باشند لکن با حقیقت آن لفظ وجه علاقتی دارد که بدان مناسبت مراد متکلم از آن اطلاق فهم توان کرد، چنانکه گوئی فلان را بر تو دستی نیست و در دوستی تو پای ندارد یعنی اورا بر تو قدرتی و نعمتی نیست و در دوستی تو ثبات ننماید و دست و پای در اصل وضع بمعنی قدرت و نعمت و ثبات و دوام ننهاده‌اند الا آنکه چون ملازمتی میان دست و قدرت و پای و ثبات هست ازین استعمال بقرینه ترکیب این الفاظ معنی قدرت و ثبات معلوم شود و مجاز بر انواعست و آنچه از آن جمله باسم استعارت مخصوص است آنست:

که اطلاق اسمی کنند بر چیزی که مشابه حقیقت آن اسم باشد در صنعتی مشترك، چنانکه مرد شجاع را شیر خوانند بسبب دلیری و اقدامی که مشترك است میان هردو، و مردم کند طبع نادان را خر خوانند بواسطه بلادتی که مشترك است میان هردو، و این صنعت با سایر مجازات دیگر در جمله لغات مستعمل است و در نظم و نثر اصناف مردم متداول و آنچه از وجوه استعارات مطبوع ودلپسند افتد ودر موضع استعمال مقارب و مشابه معنی اصلی آید در عذوبت سخن و رونق کلام بیفزاید و دلیل بلاغت و فصاحت مرد باشد و در دلالت معنی مقصود از استعمال حقیقت بلیغ تر بود، چنانکه گوئی پادشاه دست ظلمه ازاموال مسلمانان کوتاه گردانید و پای کفره از بلاد اسلام منقطع کرد در مبالغت بیش از آن باشد که گویی تصرف ظلمه ازاموال مسلمانان کوتاه گردانید و پای کفره از بلاد اسلام منقطع کرد در مبالغت بیش از آن باشد که گوئی تصرف ظلمه از اموال مسلمانان بازداشت . . . و از سایر انواع مجازات آنچه باوصاف شعراء مخصوصتر است و جز در کلام منظوم تداولی بیشتر ندارد مکالمهٔ جمادات و حیوانات غیر ناطق است چون مناظرات تیغ و قلم و شمع و چراغ و گل و بلبل ومخاطبات اطلال و دمن و ریاح و کواکب و غیر آن .»

تعریف دیگر: استعاره را میتوان بعبارت دیگر چنین تعریف کرد: استعاره آنست که در کلام یکی از طرفین تشبیه مذکور باشد و گوینده مدعی باشد

که مشبه ۱ از جنس مشبه به میباشد .

نظر مؤلف دقائق : مؤلف دقائق‌الشعر استعارت را بر دو نوع دانسته و مینویسد که: یکی آنست که شاعر اطلاق اسمی کند و چیزی که مشابه آن اسم باشد و در صفت مشترک بجای آن بیان کند نظیر اسد برای مرد شجاع و حمار برای مرد نادان ۲ و دیگری آنست که لفظی فی نفس‌الامر خفی باشد آنرا در محلی دیگر به سبیل عاریت بکار برند ۳

ارکان استعاره : استعاره دارای سه رکن است : ۱- **مستعار** و آن لفظی است که در آن استعاره شده‌است ۲ - **مستعارمنه** و آن معنی حقیقی است ۳- **مستعارٌله** و آن معنی مجازی است .

جامع : ضمناً صفت مشترک بین طرفین را که در تشبیه بوجه شبه موسوم است در استعاره «**جامع**» نامند مثلا اگر بگوییم : شیری را دیدم که تیراندازی میکرد ، کلمهٔ شیر مستعار و شجاعت جامع و حیوان درندهٔ معروف مستعارمنه و مرد شجاع مستعارله است .

اقسام استعاره باعتبارات گوناگون :

اقسام استعاره : استعاره را برحسب اعتبارات مختلف از قبیل طرفین ، یا جامع ، و ابتذال وغرابت ، و طرفین وجامع ، و محسوس یا معقول بودن طرفین و اقتران طرفین بملائمات وعدم آن وغیره باقسام گوناگون ازقبیل: اصلی، بالکنایه یا مکنیه ، تبعی ، تحقیقی ، تخییلی ، تصریحی ، تمثیلی یا مجاز مرکب باستعاره، تملیحی ، تهکیمی، عنادی ، غریب ، قریب ، مجرّده ، مرشحه ، مصرّحه مطلقه ، وفاقی ، وغیره تقسیم میشود ٤ :

۱- درباب مشبه و مشبه به وارکان تشبیه بفصل تشبیه یادآور خواهیم شد ، و نیز رجوع : بکتاب « ادات تشبیه در زبان فارسی » .

۲- این‌تعریف چنانکه خود تاج‌الحلاوی نیز متذکر شده‌کامل نیست ومینویسد این برتشبیه مضمر صادقست . رجوع : مجاز

۳- این تعریف نیز ناقص است ، رجوع: بدیع‌القرآن .

٤- دراین تقسیم همگان متفق نیستند و ماقول صاحب مجمع‌الصنایع را برگزیدیم .

تقسیم باعتبار مستعار :

استعارهٔ اصلی : **باعتبار لفظ مستعار** دو نوع استعاره بدست می آید، یکی **اصلی** و دیگری **تبعی**. استعارهٔ اصلی آنست که لفظ مستعار اسم جنسی باشد[1] مثل استعارهٔ اسد برای مرد شجاع و استعارهٔ گل برای رخسار و سخی را بحاتم و شجاع را به‌رستم.[2]

استعارهٔ تبعیه: استعارهٔ تبعی آنست که لفظ مستعار مشتق یعنی فعل یا شبه فعل باشد و بدین سبب این استعاره را تبعی خوانند که نخست کلمهٔ جامد را استعاره میکنیم و بعد، از آن کلمه جامد کلمه‌یی را مشتق میکنیم یعنی استعاره در مشتق است بتبع مشتق‌منه [3] و مآلش راجع بمعنی مصدری آنست و خلاصه این نوع استعاره تابع و متفرع بر استعارهٔ دیگریست نظیر:

مشتاب و بخون ما ماویز　　　و ز خیالات بیهده بگریز

که تمسک کردن را به‌آویختن استعاره کرده و اجتناب کردن را بگریختن و در این بیت مسعود سعد :

دهن مملکت نخندد خوش　　　تا سر تیغ تو نگرید زار

که چکیدن خون تیغ‌را بگریستن استعاره کرده ولفظ مستعار در هردو فعل‌مضارع منفی است .

مثال پارسی : فردوسی:

قضا زاسمان‌چون فروریختَ پر　　　همه عاقلان کور گردند و کر [4]

سعدی :

بشوی ای خردمند ازآن دوست دست　　　که با دشمنانت بود هم نشست [5]

۱-َعلَمی که مؤّل باسم جنس گردد در حکم اسم جنس است ، مثل: رأیت‌الیوم حاتماً .

۲ ـ و در عربی مثل این بیت انبازی . یا کوکباً ماکانَ اقصرَعمرَهُ وکذاك عمر کواکب الاسحار .

۳ـ مثل عبارت‌عربی: وَتَرْکنا َبعضهم َیموجُ ِفی بعض که نخست کلمهٔ موج رااستعاره آورده وپس ازآن فعل یموجُ ازآن مشتق شده .

٤ـ فرو ریختن پر استعاره است برای نازل شدن قضا و لفظ مستعار فعل ماضی است .

۵ ـ شستن دست استعاره است برای سلب علاقه و قطع رابطه و لفظ مستعار فعل امر است .

تقسیم باعتبار تشبیه :

استعارهٔ مصرحه یا بالتصریح یا تحقیقی: گفتیم بنای استعاره بر تشبیه است[۱] وحاصل آنست که مشبه را عین مشبه به ادعا کنند، حال اگر مشبه را متروك ومشبه به را مذکور سازند آن را استعارهٔ بالتصریح یامصرحه یاتحقیقی نامند، بعبارت دیگر استعارهٔ تحقیقیه آنست که فقط مشبه به را ذکر کنند و ارادهٔ مشبه کنند، مثل اینکه در تعریف وجاهت کسی بگوییم :

ماهی بود، یا در تعریف استادی و مهارت او بگوییم دریایی است، و یا بگوییم کوه بر کرسی تدریس نشسته ودریا سخن میگوید، و مراد ما شخص سنگین باوقار ودانا ومتبحر و آزموده باشد.

مثال نظم پارسی، سعدی دربارهٔ پدر وپسر گوید :

درخت کهن میوهٔ تازه داشت — که شهر از نکوئی پر آوازه داشت

نیز:

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم — پلنگان رها کرده خوی پلنگی

نیز :

یکی درخت گل اندر میان خانهٔ ماست — که سرو های چمن پیش قامتش پستند

حافظ :

مزرع سبز فلك دیدم وداس مه نو — یادم از کشتهٔ خویش آمد وهنگام درو[۲]

نیز :

ستاره‌یی بدرخشید وماه مجلس شد — دل رمیدهٔ ما را انیس و مونس شد

ناصرخسرو :

یکی گردنده کوهی برشد از دریا سوی گردون

که جز کافور و مروارید و گوهر نیست در کانش

---

۱ ـ واگر علاقهٔ مشابهت در بین نباشد وعلاقهٔ دیگری ازقبیل سببیت یالزوم وظرف و غیره باشد آن را مجاز مرسل خوانند رجوع: مجاز.

۲ ـ کشته مستعار است وبمعنی عمل میباشد ودرو برای روز قیامت که موقع رسیدگی اعمال است استعاره شده .

مثال نظم عربی استعارهٔ مصرحه از ابوالفرج دمشقی[۱] .

وَاَمطَرَت لؤلؤاً مِن نَرجِسٍ وَسَقَت وَرداً وَعَضَّت عَلی العُنّابِ بِالبَرَدِ

استعاره بالکنایه یامکنیه یا مکنی: واگر مشبه به را ترک کنیم و مشبه را توأم باقرینه و لوازم مشبه به ذکر کنیم وازآن ارادهٔ مشبه به کنیم آن را استعارهٔ بالکنایه یامکنیه نامند ، بعبارت دیگر، متکلم چیزی را بچیزی تشبیه میکند ولی از ارکان چهارگانهٔ تشبیه فقط مشبه را ذکر میکند و بعضی ازلوازم وخصوصیات مشبه به را برای مشبه میآورد تادلالت برتشبیه آشکارشود. ضمناً باید دانست که استعارهٔ مکنیه و تخییلیه[۲] در کلام همیشه باهم ملازمند وهیچگاه بدون دیگری نمیآیند[۳]

انوری:

چون تیر فکرتم بنشانه نمیرسد معذور باشم ار سپر عجز افکنم[٤]

نیز :

بپای همت او نارسیده دست فلك بشاخ دولت او ناوزیده باد فتن

لامعی:

بگرز هیبت اوشد شکسته بازوی فتنه بتیغ نصرت اوشد بریده گردن خذلان[٥]

سنائی:

چون غرقهٔ عصیانم بخشنده توئی یارب از عفو نهی تاجی بر تارك عصیان ها

---

۱ ـ لؤلؤ و نرجس وورد «گل سرخ» وعناب و برد «تگرگ» را استعاره برای اشك چشم وصورت و سرانگشت یا «لب» و دندان آورده.

۲ ـ استعاره گویند زیرا امریکه از لوازم مشبه به است برای مشبه آورده شده وبدان نسبت داده شده و تخییلیه گویند از جهت اینکه بخیال شنونده میرساند که مشبه از جنس مشبه به است .

۳ ـ رجوع: استعارهٔ تخییلیه.

٤ ـ فکررا بتیرانداز تشبیه کرده واین استعارهٔ بالکنایه است وتیرراکه ازلوازم مشبه به است بفکرت اضافه نموده واین استعارهٔ تخییلیه است.

٥ ـ هیبت و نصرت بشجاع تشبیه شده و گرز وتیغ را که از مختصات آنهاست بدان ها نسبت داده و خذلان را بانسان تشبیه کرده و گردن را که از لوازم آنست بدان اضافه نموده است .

مسعودسعد :

بروی کرده همه حجره بوستان ارم   بزلف کرده همه‌خانه کلبهٔ‌عطار[۱]

مثال نثرپارسی :   دست امید ما ازدامن‌همت‌شما کوتاه‌است(۲)(۳)

استعارهٔ تخییلی : دراستعارهٔ بالکنایه دیدیم که مشبه را با قرینه ذکر باید کرد، این قرینه را که در استعارهٔ بالکنایه میآوریم استعارهٔ تخییلیه خواهد بود ، بعبارت دیگر اثبات لوازم مشبه به محذوف ، برای مشبه مذکور ، استعارهٔ تخییلیه خواهد بود واین‌اثبات برسه‌قسم‌باشد: یا قوام مشبه‌به باوست یا تکمیل مشبه به موقوف برآنست یا اصولاً دخلی در قـوام و تکمیل‌مشبه به ندارد .

اقسام آن :

نوع اول : مثال نوع اول ، چنانکه بگوییم : زبان‌حال من بشکایت گویاتراست که در اینجا حال را بشخص متکلم تشبیه کرده و این استعارهٔ بالکنایه است واثبات زبان که قوام‌متکلم باوست استعارهٔ تخییلیه . مثال دیگرازسنائی:

علما جمله هرزه می‌لافند   دین برپای هرکسی بافند

که در این جا دین را بدیبا وحریر تشبیه کرده‌واین‌استعارهٔ بالکنایه است و لفظ پای‌وبافتن که ازلوازم‌دیبا وحریراست‌استعارهٔ تخییلیه خواهد بود .

نوع دوم : مثال نوع دوم ، چنانکه بگوییم: پنجهٔ مرگ درفلانکس فرو رفت که دراینجا مرگ را بشیر تشبیه کرده و مشبه به را که شیر است و ذکر نکرده استعارهٔ بالکنایه است وناخن که اختصاص بشیر دارد وموجب تکمیل‌اوست برای مرگ که‌مشبه است اثبات کرده واین استعارهٔ تخییلیه است.

---

۱ ــ روی را بگل و زلف را بمشك و عنبر تشبیه کرده و سپس حجره را بوستان کردن و خانه را کلبهٔ عطار ساختن که از اوصاف گل و مشك است برای این دو تشبیه قرینه آورده است .

۲ ــ امید را بشخصی مانند کردیم و مشبه را حذف نمودیم و دست را که از لوازم شخص است بامید نسبت دادیم ، پس کلمهٔ امید استعارهٔ مکنیه است و اثبات دست برای امید استعارهٔ تخییلی .

۳ــ مثال مشهور عربی آن این بیت ابوذویب است : و اذالمنیة انشبت اظفارها الفیت کل‌تمیمة لاتنفع .

نوع سوم: مثال نوع سوم چنانکه گوییم: زمام حکم در دست فلان است. در اینجا تشبیه حکم بحیوان استعارهٔ بالکنایه است واثبات زمام که از لوازم غیر مقومهٔ مشبه به است برای مشبه استعاره کرده و این استعارهٔ تخییلیه است.

مثال نظم پارسی از استعارهٔ تخییلیه:

سعدی:

شمع ارچه بگریه جانگدازی میکرد گریه زده خندهٔ مجازی میکرد
آن شوخ سرش برید و در پای افکند استاده بدو زبان درازی می کرد

فرخی:

سمن ز دست بر آورد رشتهٔ لؤلؤ چو گل ز گوش بر آورد حلقهٔ مرجان

ازرقی:

تا باد خزان حلّه برون کرد ز گلزار ابر آمد و پیچید قصب برسر کهسار
از کوه بشستند همه سرخی شنگرف وز باغ ستردند همه سبزی زنگار

تقسیم باعتبار طرفین:

استعارهٔ وفاقیه: تقسیم استعاره باعتبار طرفین یعنی مستعارله و مستعارمنه بر دو قسم است: استعارهٔ وفاقیه و استعارهٔ عنادیه.

استعارهٔ وفاقیه آنست که جمع مابین مستعارمنه و مستعارله ممکن باشد، نظیر:

از لبت زنده گشت جان هما و من الماءِ کلّ شیئٍ حی [1]

و استعارهٔ احیاء برای هدایت.

استعارهٔ عنادیه: استعارهٔ عنادیه آنست که در آن جمع مابین مستعارمنه ومستعارله ممکن نباشد.

مثال استعارهٔ عنادیه در محاورات فارسی زیاد است، چنانکه بفرد ترسویی بگوییم عجب شیری هستی! و بفرد نادانی بگوییم: علم و دانش از شما می‌ریزد!!

---

۱ - در عربی مثل: اَوَ مَنْ کانَ مَیتاً فَاَحییناه که میت را بمعنی گمراه واحیاء را برای هدایت استعاره آورده.

مثال نظم پارسی ازحافظ :

تاشدم حلقه بگوش در میخانهٔ عشق   هردم آید غمی از نو بمبار کبادم[۱]

استعارهٔ تملیحیه وتهکیمیه : بعضی بین استعارهٔ عنادیه و تملیحیه مختصر فرقی قائل شده‌اند باین معنی که اگر اجتماع طرفین در شیئی واحد ممکن نباشد استعاره ، استعارهٔ عنادیه است مثل اینکه در مورد شخص عاجز و ناتوانی بگوییم بامرده نشست وبرخاست دارد ، وواضح است که‌موت وحیات درشخص واحد ممکن نیست واما اگرلفظی را برای معنای ضد یا نقیض معنای حقیقیش برسبیل تهکم و ریشخند وتملیح وظرافت بیاورند استعاره ، استعارهٔ تملیحیه و تهکیمیه خواهد بود مثل اینکه در مورد فرد بخیلی بگوییم : حاتمی را دیدم و از همین نوع است قول جّل وعلا: « فَبَشرْهُم بِعذابٍ اَلیمٍ » که‌استعارهٔ بشارت درموردترساندن‌ازباب استهزاء و تهکم است .

تقسیم باعتبار جامع :

جامع داخل در مفهوم : استعاره باعتبار جامع بردو قسم است : درنوع اول‌جامع داخل‌درمفهوم طرفین(مستعارمنه ومستعارله)است مثل‌این بیت‌نظامی:

خواست چکیدن سمن از نازکی   خواست پریدن چمن از چابکی

که انفصال و ازهم گسیختن سمن را ازفرط لطافت بچکیدن قطرات و اجزاء آب تشبیه کرده است ،آنگاه چکیدن‌را برای این معنی استعاره آورده است . وجامع تفرق اجزاء ازیکدیگر است وآن داخل درمفهوم طرفین است وهمچنین‌پریدن‌را استعاره آورده است برای هیجان و سرعت نشو ونمای سبزه ها و ریاحین و جامع تندی حرکت‌است که درمعنی‌طرفین مندرج است.

جامع خارج از ماهیت طرفین : قسم دوم جامع جزء ماهیت طرفین نیست ، مثل استعارهٔ اسد برای مرد دلیر وقمر برای چهرهٔ معشوق ، که شجاعت و زیبایی از معانی عارضی‌است. نظیر این بیت‌نظامی:

---

۱ - غم درمورد مبارکباد استعارهٔ عنادیه‌است.

کشیده قامتی چون سرو سیمین دو زنگی برسر نخلش رطب چین



عامهٔ مبتذله وخاصهٔ غریبه: نیز باعتبار جامع از نظر ابتذال وغرابت آن دو قسم استعاره داریم: یکی قریب ودیگری غریب ، وبعضی آنرا عامهٔ مبتذله وخاصهٔ غریبه هم اصطلاح کرده‌اند .

استعارهٔ قریب یا عامه : استعارهٔ قریب آنست که «جامع» در آن آشکار ومعلوم ودرك آن آسان باشد مثل اینکه بگوییم: دریایی را دیدم که عطا میکرد[1]

مختاری :

برقی گرفته در کف زابری به پیش روی ماهی نهاده برسر وچرخی بزیرران

که برق‌را برای شمشیروابررا برای سپروماه‌را برای چتر وچرخ را برای اسب‌استعاره آورده وجامع درهرچهار روشن‌وآشکاراست.

استعارهٔ غریب یا خاصهٔ غریبه : استعارهٔ غریب آنست که «جامع» نامعلوم وفهم آن‌محتاج بدقت‌نظر باشد مانند اینکه‌بگوییم :

فلانی‌بدون جیب است ومراد ما این باشد که ممسك است .

خاقانی :

در بر بُلْبله فواق افتد کز دهان آب احمر اندازد

که فواق‌را استعاره آورده برای‌صدای ریختن شراب ازصراحی‌ووجه جامع گرفتگی‌در گلوست ودرك آن محتاج بتأمل‌است[2]

تقسیم باعتبار طرفین وجامع:

استعارهٔ حسی و عقلی : تقسیم دیگری که دراستعاره داریم باعتبار حسی وعقلی بودن طرفین استعاره است که گاهی استعارهٔ محسوس برای شیئی‌محسوس باشد بوجه حسی او یابوجه عقلی او ، و گاهی استعارهٔ ما استعارهٔ

۱- رَایتُ بَحراً یعطی.

۲ - درعربی‌مثل: غمرالرداء بمعنی کثیرالاحسان، یعنی‌همچنانکه رداء پوشنده صاحب آنست احسان‌هم‌عرض‌صاحب‌احسان‌را حفظ میکند

محسوس برای معقول و برعکس گاهی هم استعارهٔ معقول برای محسوس است و از آن شش قسم حاصل میآید:

۱- محسوس الطرفین وجامع حسی، مثل این بیت خاقانی:

گاو سفالین که آب لالهٔ تر خورد ارزن زرینش از مسام برآید

که گاو را برای خمره و آب لاله را برای شراب و ارزن را برای رشحات شراب که از خلل و مسامات خم تراوش میکند استعاره آورده وجامع شکل و رنگ ومقدار است و هرسه حسی هستند.

۲- محسوس الطرفین وجامع عقلی، مثل: وَآیَةٌ لَهم اللیل نَسلَخ منه النهار که مستعار منه سلخ است یعنی کندن پوست از گوسفند و امثال آن ومستعارله برداشتن روز است از روی شب وجامع ترتب امر و ظهور چیزی بعد از خفای آنست.

۳- محسوس الطرفین وجامع مرکب از حسی و عقلی؛ نظیر این بیت سنائی:

تا شب نیست صبح هستی زاد آفتابی چنو ندارد یاد

٤- معقول الطرفین، مثل: من بعثنا من مرقدنا

مستعار منه رقاد یعنی خواب ومستعارله موت وجامع عدم ظهور فعل و هر سه عقلی است.

۵- مستعار منه حسی و مستعارله عقلی، مثل این بیت خاقانی:

تیغ او آبستن فتح است اینك بنگرش نقطه های چهره بر آبستنی دارد گواه

که آبستنی را که حسی است برای معد بودن جهت فتح وظفر که عقلی است استعاره آورده، وجامع هم عقلی است.

٦- مستعار منه عقلی و مستعارله حسی، مثل این بیت مسعود سعد:

کوه پوینده در مصاف فکن مرگ تابنده از نیام برآر

مستعار منه مرگ است ومستعارله شمشیر وجامع نابود کردن است.

تقسیم باعتبار اقتران طرفین بملائمات وعدم آن:

استعارهٔ مطلقه: استعاره باعتبار تجرید و ترشیح بسه نوع تقسیم شده است: یکی استعارهٔ مطلقه است و آن چنانست که چیزی از ملائمات

و صفات مستعار له و مستعار منه در آن مذکور نباشد ۱ ، چنانکه در این بیت

عبد الواسع جبلی :

شکوفه برسر شاخ است همچو عارض جانان

بنفشه بر لب جوی است چون جرارهٔ دلبر

که زلف را بعقرب جراره استعاره کرده و مناسبات مستعار له و مستعار منه هیچکدام را مذکور نساخته است، واستعاره بکلی ازمناسبات آن دو خالی است.

ودر نثر پارسی؛ مثل اینکه بگوییم :

دریایی ژرف را درخانه دیدم ومقصود ما مرد دانشمند یا بخشنده و کریم باشد[۲]

استعارهٔ مجرده یا تجرید : استعارهٔ مجرده یا تجرید آنست که بیك جانب رعایت لوازم کنند ، بعبارت دیگر فقط صفات و ملائمات مستعار له را ذکر کنند مثل :

زان شکر اب که خوردنی نیست هر لحظه خوریم زهر غصه

که شکر مستعار است ولب مستعارمنه ورعایت شکر کرده ولی رعایت غصه هیچ نکرده است وغصه ازاعیان نیست که خورده شود[۳]

وچنانکه دراین بیت فردوسی :

زناخن زره بافت از مشك ناب در آویخت از گوشهٔ آفتاب

که زلف را بزره استعاره کرده ولفظ ناخن و مشك ناب آویختن از ملائمات مستعارله است یعنی زلف .

و چنانکه این بیت خاقانی :

از شورش آه من همه شب بادام تو دوش نا غنوده

که چشم را ببادام استعاره کرده ولفظ غنوده را که از ملائمات چشم است مذکور ساخته است :

ودر نثر پارسی، مثل: دریائی را دیدم که دستی در بخشندگی داشت ومراد ما

۱– چون ازتقیید باوصاف واحوال طرفین عاری است آنرا مطلقه گفته اند .

۲– درعربی مثل : رأیت بحراً فی البیت یعطی.

۳– برای توضیح بیشتر رجوع: بکشاف اصطلاحات وجامع الصنایع وتعریفات جرجانی ومعالم.

فرد بخشنده باشد ۱

استعارهٔ مجرده یا ترشیح : ترشیح[۲] آنست که مستعار ومستعارمنه ثابت ومعلوم باشند ولوازم دوجانب‌را رعایت کنند[۳] مثل این بیت :

ای شاه سخنوران گر ازتیغ زبان تو کام براندی و جهان بگرفتی

که تیغ مستعار است و زبان مستعار منه و رعایت لوازم تیغ و زبان نیز کرده است .

و چنانکه در این بیت انوری :

درخفیه گر نه عزم خروج است باغ را چون آبگیرها همه‌پرتیغ وجوشن‌است؟

که موج آبگیررا به تیغ وجوشن استعاره کرده ولفظ عزم و خروج ملائم تیغ وجوشن مستعار منه واقع شده

ودر نثر پارسی، مثل اینکه بگوییم :

دریای دور ساحل را در خانه دیدم ، و مراد مرد دانشمند ژرف یا بخشنده و کریم الطبع باشد[٤]

استعارهٔ مجموعه : وگـاهی تجرید و ترشیح هردو را در یك استعـاره جمع مینمایندواین چنین‌استعاره‌را استعارهٔ مجموع خوانند. چنانکه در این بیت‌خاقانی :

برشکافد صبا مشیمهٔ شب طفل خونین بخاور اندازد

۱ــ درعربی‌مثل: رَایتُ بَحراً علی فَرَسٍ یُعطی .

۲ــ ترشیح درلغت بمعنی تربیت وتقویت است وچون دراین نوع استعاره تشبیه‌ازنظر میافتد ادعامیشود که‌مستعارله نفس‌مستعارمنه‌است، بنا براین‌استعاره مرشحه بلیغ‌ترازدو قسم‌دیگر است ومطلقه‌هم بلیغ تر ازمجرد است.

۳ــ وبعضی نوشته‌اند که ملائمات وصفات مستعار منه را مذکورسازند (جامع‌الصنایع)

٤ــ درعربی مثل: اولئك‌الذین‌اشتروا‌الضلالة بالهدی فما ربحت‌تجارتهم)سورهٔ‌بقره‌آیه ۱۶)

که آفتاب را بطفل استعاره کرده وصبا وشب وخاور ملائم مستعارله و مشیمه وخونین وشکافتن ملائم مستعارمنه واقع شده است ۱

بعضی نوشته‌اند استعارهٔ مجموعه از حیث مبالغه بمنزلهٔ استعارهٔ مطلقه است زیرا دوقید تجرید وترشیح باهم تعارض کرده وهردو ساقط میشوند واستعاره باصل اطلاق برگشته ودررتبهٔ مطلقه قرارمیگیرد.

ناصرخسرو علوی :

یکی گردنده کوهی برشد ازدریا سوی هامون

که جز کافور و مروارید و گوهر نیست در کانش

کوه استعاره برای ابر، گردش و بسوی گردون شدن که ازملائمات مستعارله (ابر) است تجرید و گوهر کان که ازملائمات مستعار منه است «کوه» ترشیح میباشد.

استعارهٔ تمثیلیه یا مجاز مرکب باستعاره :

استعارهٔ تمثیلیه که آن را مجاز مرکب باستعاره ۲ نیز میگویند جمله‌ایست که در غیر معنی اصلی خود استعمال شده باشد بعلاقهٔ مشابهت ، و وجه شبه صورتی است که از امور متعدد انتزاع شده مثل اینکه بگوییم : یك‌پای پیش می‌نهد ویك پای پس میگذارد ، ومقصود ما تردید وشك و دو دلی‌طرف باشد. این استعاره را تمثیل بر وجه استعاره نیز نامیده اند .

عرفی :

بهر که عرضه دهم درد خویش مینگرم که غرقه ام من و او بر کنار میگذرد

که مبتلا بودن خود و بی‌اعتنائی شنونده را تشبیه کرده است به غرقه بودن دردریاوعبور کردن آن بیخبر برساحل و کلامیکه برمشبه به دلالت دارد برسبیل استعاره درمشبه استعمال کرده است .

---

(۱) مثال عربی اززهیر : لدی اسدشاکی السلاح مقذفٍ له‌لبد اظفاره‌لم‌تقلم
(۲) مجازمرکب درمقابل مجازمفرد است.

ناصرخسرو :

کسی کو بامن اندر علم و حکمت همسری جوید
همی خواهد که گل بر آفتاب روشن انداید

که‌هم‌پایگی باخودرا بااندودن گل بر آفتاب استعاره آورده .

انوری :

خرد زان تیره گشت الحق مرا گفتا که با من هم
بگز مهتاب پیمائی بگل خورشید اندائی ؟

که مهتاب بگز پیمودن استعاره است برای کار لغو و بیهوده واین استعاره وآفتاب بگل اندودن ازامثال سائرهٔ فارسی است.

سعدی :

گنجشك بین که‌صحبت‌شاهینش آرزوست بیچاره برهلاك تن خویشتن عجول

که حال عاشق را در آرزوی وصال محبوب بحال گنجشك که صحبت شاهین را تمنا کند تشبیه کرده است ، سپس کلام مخصوص مشبه به را در مشبه استعمال کرده است[1] .

✡ ✡ ✡

خلاصهٔ کلام : پس بطور خلاصه ، در استعارهٔ **تحقیقیه** فقط مشبه به را ذکر کنند ودر **تخییلیه** مشبه را بانضمام بعضی مختصات ولوازم مشبه به (برای جلوگیری ازاشتباه) بیاورند واین ذکر لوازم ومختصات‌را استعارهٔ **تخییلیه** نامند و اثبات ملایم مشبه به بمشبه را استعارهٔ **ترشیحیه** گویند و ذکر مشبه و ارادهٔ مشبه‌به با داشتن قرینه استعارهٔ **بالکنایه** است چنانکه هر یك را بتفصیل بیان‌داشتیم

✡ ✡ ✡

فرق استعاره وکنایه : فرق استعاره و کنایه آنست که دراستعاره علاقهٔ شباهت وجود دارد و تصور معنی حقیقی در آن غیرممکن است ولی در کنایه نظری بشباهت نیست وجایز است صفات حقیقی نیز اراده شود .



فرق کنایه و مجاز : فرق بین کنایه ومجاز آنست که مجاز برغیر معنی حقیقی کلام دلالت میکند ولی کنایه برحقیقت لفظ دلالت دارد در

---

(۱) معالم ص ۳۱۵

صورتیکه از آن معنی بعید مراداست.

فرق مجاز و استعاره : فرق میان استعاره ومجاز عمومیت وخصوصیت آنست یعنی هر کجامجاز باشد استعارت هم هست، اما هرجا استعاره باشد مجاز نباشد وازاینروست که تشبیه مجاز ازاستعارت اقربست.

مثال:

آسمان باصدهزاران دیده آخر کور نیست تا ترا بیند بدست دیگری ندهد عنان

که تشبیه دیده بانجم اقربست ازتشبیه عنان به آسمان[1] .



فرق تشبیه و استعاره : درتشبیه مشابهت امری را صریحاً یا بطور اضمار باامر دیگر می‌سنجند چنانکه گوییم روی او مانند گلست. اما در استعاره معنی مجازی امررا اراده میکنیم باین شرط که علاقهٔ مشابهت بین آن دو موجود باشد . رادویانی دراین باب چنین گوید :

« وپیش از آنکه این فصل را ختم کنیم فرق بگویم میان تشبیه واستعارت، ایرا که هردو بیکدیگر نزدیکند بمعنی. بدانکه استعارت تشبیهی بود بی تحقیق وتشبیه استعارتی بی اضطراب واندر جمله بباید که تشبیه ازاستعارت بحروف تشبیه ماننده بود وحروف تشبیه آنست که یاد کردم هر که تامل کند بداند وبشناسد[2]

چند نکته درباب استعاره :

۱ ــ اصطلاح استعارهٔ مفرد دربرابر استعارهٔ مرکب واستعارهٔ بالکنایه است.

۲ــ بعضی تشبیهات محذوف الادات را استعاره پنداشته‌اند نظیر دیدهٔ عقل که یعنی دیده‌یی که مثل عقل است ودراصل چنین بوده : دیدهٔ مانند عقل ولفظ « مانند »

۱ــ حقایق ص۳۵

۲ــ ترجمان البلاغه ص ۵٤ ،

حذف شده است[1]

۳ ـ بعضی تعریف مجاز را درمورد استعاره نوشته اند[2] توجه باید داشت که همچنانکه بیان کردیم بین آنها عموم وخصوص است .

٤ـ فی‌الواقع استعاره خود نوعی ازتشبیه است که مختصر شده وازارکان آن فقط مشبه‌به ذکرشده وباقی‌ارکان‌را حذف کرده‌اند.

۵ـ ترشیح دراستعاره‌بلیغ‌تر ازتجرید واطلاق‌است .

مثال های پارسی :

تاج‌الحلاوی :

حبّذا خاطر شاعر که زمستان و بهار بوستانیست که پرلاله و نسرین باشد

معنی بکر درون تتق خاطر او نوعروسیست که درحجرهٔ آذین باشد

سیدحسن‌غزنوی :

برآسمان‌وزمین‌همچوصبح‌و گل‌هرگز که‌خنده زد که نه‌درحال‌خنده‌جامه‌درید؟

صائب :

خودرا شکفته دار بهرحالتی که هست خونی که میخوری بدل روزگار کن

فرخی :

چون‌پرندنیلگون‌برروی‌پوشدمرغزار پرنیان هفت رنگ‌اندرسر آرد کوهسار

نظامی :

بنفشه تاب زلف افکنده بردوش گشوده باد نسرین را بنا گوش

کافی‌ظفر :

پرسید بباغ بلبل ازنرگس مست کز گل خبری هست ترا گفتا هست

گل مهد زمردین بگلبن بربست از کله برون آمد و در مهد نشست

عمادی :

با حملهٔ باز هیبت او شاهین قضا کبوتر آمد

قوامی‌مطرزی:

جز غبار سمند تو نبرد دیدهٔ عقل سرمهٔ دیدار

---

۱ ـ رجوع : ادات تشبیه درزبان‌فارسی تألیف نگارنده ص۷

۲ ـ ازجمله رامی‌درحقایق الحدائق. رجوع: حدائق‌ص۳٤

خاقانی :

زد نفس سر بمهر صبح ملمع نقاب		خیمهٔ روحانیان گشت معنبر طناب

ظهیر :

تاغمزهٔ تو تیر جفا در کمان نهاد		وزخوی تو رسم خیره کشی درجهان فتاد

نیز :

مهابت تو اگر بانك برزمانه زند		قطار هفتهٔ ایام بگسلند مهار

سعدی :

اول نظر که چاه زنخدان بدیدمش		گویی دراوفتاد دل ازدست من بچاه

نیز :

زرافشان چو دنیا بخواهی گذاشت		که‌سعدی درافشاند اگرزر نداشت[1]

مثال نثر پارسی : باید که سایهٔ شفقت فلان برسر همگان گسترده باشد.

خاك عمل ازعنبرمعزولی به .

برای دریدن نادان مرگ چنگال تیز میکند .

باید که دامن عفوبر گناهان اوپوشیم .

مثال نثر عربی : ازقرآن مجید[2] «والصُبح اذا تنفّس[3]»

از حدیث نبوی:[4]

اَلْفِتْنَةُ نائِمَةٌ لَعَنَ اللهُ مَنْ اَیْقَظَها

---

۱ ـ برای امثلهٔ دیگررجوع : المعجم ص ۲۷۱ ـ حقائق ص ۳۴ ـ حدائق السحر ص ۲۹ ترجمان البلاغه ص ۴۲

۲ ـ قسم بصبح هرگاه نفس بزند ـ سورهٔ تکویر آیهٔ ۱۸

۳ ـ ونیز : بقره ۱۶ و ۱۷ ـ نحل ۱۱۲ ـ زخرف ٤ ـ مریم ٤ ـ قمر ۱۲ ـ کهف ۹۹ ـ تکویر ۱۸ ـ ذاریات ٤۱ ـ انبیا ۱۸ ـ آل عمران ۱۱۲ ـ حجر ۹٤ ـ الحاقه ۱۱ ـ اعراف ۱٥٤ ـ ۱٥۰ ـ فرقان ٦۰ ـ مائده ٦٤ ـ اسراء ۳٤

٤ ـ فتنه خوابست خدا لعنت کند کسی که اورا بیدار کند .

مثال نظم عربی : ۲–۳

وَاِذاالْمَنِیَّةُاَنْشَبَتْ اَظْفارَها اَلْفَیْتَ کُلَّ تَمیمَةٍ لا تَنفَعُ

استعانت (تضمین – استقبال) :

چون اصطلاح مشهوراین صنعت تضمین واستقبال است آن را ذیل تضمین بیان خواهیم کرد، اجمالا آنکه استعانت در بدیع آنست که شاعر شعر دیگری را ایراد کند تا برای اتمام مراد بدان استعانت ویاری طلبد .

اینکه می بینم به بیداری است یارب یا بخواب؟
خویشتن را درچنین نعمت پس ازچندین عذاب
«سعدی»

استفهام؟

استفهام در لغت – در اصطلاح – اقسام آن – در مقام تعجب – متضمن معنی حال – قریب به نفی – عدم حصر مثال‌ها – مثال‌های نظم پارسی .

در لغت : استفهام درلغت طلب فهم چیزی کردن و پرسیدن و در اصطلاح ارباب نظم آنست که شاعردرشعر لفظی آورد که احتمال نفی واثبات هردو داشته

تعریف باشد مولانا فرماید :

بهر این لفظ الست مستبین نفی واثبات است درلفظی دفین
زانکه استفهام اثبات است این لیك در وی لفظ لیس هم ببین

۱– و هرگاه موت فروبرد ناخنهای خودرا می یابد هرتعویذی راکه فایده نمی بخشد.
۲– عمروبن عاص بن وائل سهمی را خطبه ایست که جمله استعاره است و بغایت خوب و فصیح.
رجوع: حدائق ص ۲۹

اقسام آن : استفهام درمعانی و مفاهیم گوناگون بکار میرود از جمله ممکن است درمقام تعجب ، تحقیق حال وامثال آن بیاید وشاید کهاستفهام بنفی قریب باشد. بعضی استفهام ومغالطه را نیز یکی دانسته اند[۲] .

مثالهای نظم پارسی:

حافظ :

روا بود که تحمل کند جفای هزار — هر آنکه مهر گلی دردلش قرار گرفت

نیز :

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند — آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند

استفهام در مقام تعجب : وآنکه درمقام تعجب باشد نظیر این بیت:

این منم یارب دراین مجلس بکف جزومدیح
وان توئی یارب بر آن مسند بکف جام شراب

نیز :

این توئی یاسرو بستانی برفتار آمده — یاملك درصورت انسان بگفتار آمده

متضمن معنی حال : وآنکه متضمن تحقیق حال باشد نظیر این بیت:

گویند که آن جان جهان با تو چنان نیست
گویا که چنین است که با ما نچنان است

نیز :

گویند که یار باتو آن نیست که بود — آنست که آن نیست که باما بودی

قریب به نفی : ومثال آنکه استفهام قریب بهنفی باشد، نظیر این بیت :

درزلف مشك ساش دلم گر گرفت جای — صوفی خدای را بدهانصاف جاش نیست

نیز :

شاید که بعد خدمت دهساله درعراق — نامم هنوز خسرو مازندران دهد

عدم حصرمثالها : مثال حقیقت استفهام یکی است بمحل مختلف وتعداد مثالهای آن را محدود ومحصور نتوان کرد .

(۱) رضاقلیخان هدایت ص۳۵ مدارج البلاغه ـ دامی ص۱۴۷ حقایق.
(۲) رجوع : مغالطه.

استقبال: ذیل تضمین شرح داده خواهد شد.

بگذشته را نیابی و اینده را ندانی
گر فرصت است کاری این دم کنید باید
« تقوی »

استقصاء (استیفاء):

استقصاء درلغت - ارتباط استقصاء باصنعت تقسیم - تعریف استقصاء - مثالهای پارسی - مثال نثر عربی - مثال نظم عربی.

در لغت: استقصاء درلغت بمعنی بنهایت رسانیدن ویکایك طلب کردن [1] ونوعی ازصنعت تقسیم است[2] و دراصطلاح آنست که گوینده تمام اقسام و

دراصطلاح: شقوق چیزی‌را بیان کند و یا اطلاق شود برچیزی، که بخواهند تمام حالات آنرا با آنچه‌لایق ودرخور هریك ازحالات آنست ذکر نمایند یعنی‌اقسام چیزی‌را بطور استیفاء برشمارند.

مثال پارسی:

سعدی:

دو کس چه کنند ازپی خاص و عام — یکی نیك محضر یکی زشت نام
یکی تا کند تشنه را تازه حلق — یکی تا بگردن در افتند خلق

نیز:

ندیدم چنین گنج و ملك و سریر — که وقف است برطفل و برنا وپیر

نیز:

برتست پاس خاطر بیچارگان وشکر — برما وبرخدای جهان آفرین جزا

نیز:

چو دی رفت و فردا نیاید بدست — حساب‌ازهمین یك نفس کن که هست
از درِ تن بمنظر جان آی — بتماشای باغ قرآن آی[3]

سنایی

تا بجان تو جمله بنماید — آنچه بود آنچه هست آنچ آید

---

(۱) منتهی‌الارب.
(۲) بمتابعت استادان بدیع برای استقصاء فصلی‌جداگانه نهاده شد، بتقسیم‌هم رجوع فرمایید
(۳) درتمجیدقرآن کریم.

تروخشك جهان درون و برون — آنچه موجود شد بکن فیکون

عنصری:

پیوسته دشمنان تو اینگونه مستمند — یا کشته یا گریخته یا بسته درحصار

مولوی :

از جمادی مردم و نامی شدم — مردم از نامی ز حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم — پس‌چه ترسم کی‌زمردن کم‌شدم
حملهٔ دیگر بمیرم از بشر — تا برآرم از ملایك بال وپر
وز ملك هم بایدم جستن زجو — کل شیئیٍ هالك الاّ وجهه
بار دیگر ازملك قربان شوم — آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس‌عدم گردم‌عدم چون‌ارغنون — گویدم کانا الیه راجعون

مؤلف :

آری‌آری مرگ‌فخر است ای جوان — بهر مردان بزرك و بخردان
از جمادی مردن و آنسان شدن — وز نما بگذشتن و انسان شدن
باز مردن بهر انسان چاره نیست — مرد عاقل اندر این ره‌کاره نیست
لیك باید با بزرگی مرد و رفت — توشهٔ راهی بهمره برد و رفت
نام نیك جاودان باقی گذاشت — مابقی هیچ است باید جا گذاشت
گر «نشاط» اینسان رودآمال اوست — لبّ مطلب این بود ای‌جان دوست

محیط :

گرد من و گرد توصف زده جا نامدام — گرد تودل‌داد گان گرد من‌ا ندوه‌وغم

نیز:

بخت من وچشم تو هردو بخوابند لیك — این یك‌تاروز حشر آن‌یك تاصبحدم

مثال‌های‌دیگر :

تو فارغ و شهری بخیال تو درآشوب — از آرزوی دیدن و ازبیم جدائی
جمعی متزلزل که مبادا روی از بزم — خلقی بسر راه که ازخانه‌برآئی

نیز :

دی رفت وجزامروزمدان عمر که امید بسیار بفردا نرساند حیوان را

مثال نثرعربی : ازقرآن کریم[۱] سورهٔ آل عمران ۱۸۸:۳

اَلّذِینَ یَذْکُرُوْنَ اَللّهَ قِیاماً وَ قُعُوْداً وَعَلیٰ جُنُوبِهِمْ

مثال نظم عربی : قول زهیر: ۲

وَاَعْلَمُ عِلْمَ الْیَوْمِ وَالْاَمْسِ قَبْلَهُ وَلکِنّنی مٰافِی غَدٍ عَمٍ

بحتری: ۳

کَالْقِسِیِّ الْمُعَطَّفاتِ بَلِ الْأَسْ . . . هُمِ مُبْرِیَّه بَلِ الْاَوْتار

استیفاء: در فوق ذیل استقصاء بیان شد .

اسجاع : به سجع رجوع بفرمایید .

اسجال بعد مغالطه: عنوان پارسی آن چنین نیست

رجوع بدیع القرآن ص ۲۸٦

---

۱ ـ کسانی که بیاد خدا باشند در حال ایستادن و نشستن و بر پهلوهای خود تکیه زدن.

۲ ـ برای امثلهٔ دیگر رجوع : ابدع البدایع ص۱۷٦ و باب استیفاء واستقصاء

۳ ـ بحتری دروصف شترساخته ودرآن صنایع تشبیه ، تتمیم ، حسن نسق ، تهذیب ، ایغال بکار برده . رجوع : بدیع القرآن ص۲٤۸

گفت خوابت هیچ میآید بچشم
گفتم آری، تا ببینم روی تو
« ربانی »

اسلوب حکیم

درلغت ـ در اصطلاح ـ تعریف جرجانی ـ تفاوت اسلوب حکیم با قول بموجب و استدراك ـ نظر مؤلف ابدع البدایع ـ مثالهای نظم پارسی ـ مثال نثرعربی ـ داستان حجاج ثقفی وقبعثری شاعر ـ مثال ازآیهٔشریفه ـ مثال نظم عربی

در لغت : اسلوب بمعنی[1] شیوه وراه وروش وروشن واسلوب حکیم بمعنی گفتار عاقلانه آمده ودراصطلاح ارباب سخن تلقین مخاطب باشد بغیر آنچه انتظار آنرا دارد . بعبارت دیگر شنونده کلام گوینده را برخلاف مراد او تعبیر

تعریف : یا بازگو کند وسخن متکلم برخلاف مراد مخاطب شود تا مخاطب را آگاهسازد که معنی را که متکلم در نظر گرفته مناسب تر از آن معنی است که منظور مخاطباست والبته این معنی برخلاف مقتضی ظاهر باشد.

تعریف جرجانی : جرجانی اسلوب حکیمرا بدین عبارت تعریف نموده است: اسلوب حکیم عبارتست ازذکر معنیی مهمتر تامتکلمرا تعریضی باشد برآنکه چرا ترك اهم کرده[2]

تفاوت اسلوب حکیم با قول بموجب واستدراك : بعضی اسلوب حکیم و« **قول بموجب** » رایکی دانستهاند وحتی عده یی با «**استدراك**»[3] آنرا مشابه شناختهاند[4] اماچون قول بموجب ممکن است کلام متکلم را رد کند با اسلوب حکیم که کلام متکلمرا بنوعی دیگر تعبیرمیکندتفاوتدارد چه ، یادآور شدیم که دراسلوب حکیم مخاطب کلام متکلمرا ردنمیکندبلکه خود را تسلیم امر

---

۱ ـ السامی فی الاسامی ـ غیاث ـ مؤیدالفضلاء

۲ ـ ازاین نوع است مذاکرهٔ خضر(ع) هنگامی که موسی (ع) بدو تحیت گفت . رجوع : تعریفات جرجانی .

۳ـ رجوع : استدراك .

۴ ـ ازجمله مؤلف ابدع البدایع همه را قول بموجب دانستهاست : ابدع ص ۳۳۵ و ص ۳۳۷

نشان میدهد ، اما نتیجه وغرض‌را عکس می کند و عمداً حمل کلام متکلم‌را بخلاف مراد وی مینماید و آنهم اقسامی[۱] دارد.

تعریف مؤلف ابدع البدایع : مؤلف ابدع البدایع اسلوب‌حکیم را نوعی ازقول بموجب‌شمرده وچنین می نویسد :

قول بموجب دوقسم است : یکی آنکه صفتی در کلام غیر کنایه ازامری باشد ومتکلم آن‌را درسخن بیاورد و کنایه از امری دیگر قرار دهد وازاین قبیل است حمل کلام حجاج[۲] برخلاف مقصود وی که‌درصفحهٔ‌بعدشرح‌خواهیم‌داد.

قسم دوم : آنکه حمل کلام غیر برخلاف مرادوی شود بسبب‌ذکرمتعلق آن.

مثال نظم‌پارسی :

داوری بیگدلی:

در خراسان مدح والی گفتم از روی طمع
او غلط فهمید و گفتا مدح ما معنی نداشت

گفتمش بسیار نیکو گفتی این انصاف بود
بنده هم دانسته ام مدح شما معنی نداشت

ربانی :

گفت خوابت هیچ میآید به‌چشم — گفتم آری تا به بینم روی تو
گفت رفتی سوی باغ و بوستان — گفتم آری بشنوم تا بوی تو
گفت می‌شاید ترا زنجیر و بند — گفتم آری حلقهٔ گیسوی تو

فرصت‌الدوله:

گفتمش باید بری نامم ز یاد — گفت آری میبرم نامت زیاد

ضیاءخجندی :

گفتی ز دردمن نگرستی و برحقی — فرق است‌ازفشاندن خون تا گریستن

مثال های دیگر:

گویند صبر کن که ترا صبر بردهد — آری دهد ولیك بعمر دگر دهد

---

۱ ـ اسلوب حکیم بی‌شباهت بمثل مشهور فارسی «خودرا بکوچهٔ علی‌چپ‌زدن» نیست

۲ ـ داستان حجاج وقبعثری، ذیل‌مثال نثرعربی‌بیان خواهدشد .

نیز:

گفت چون مجنون بزنجیرت کشند   گفتم آری از خم گیسوی تو

نیز:

رقیب گفت که افتاده ام مرا بردار   دعاش کردم و گفتم خدات بردارد

نیز:

گفت سختی گفتمش آری برای روز جنگ   گفت خواری گفتمش از بهر چشم دشمنان

مثال نثر عربی: داستان حجاج و قبعثری: آورده اند که هنگامی که قبعثری در حالی که مـورد خشم حجاج ثقفی بود در دربار اوحاضر ساختند ، حجاج بوی گفت :

داستان حجاج ثقفی وقبعثری شاعر: « لاحملّنك علیَ الادهم » یعنی هر آینه من ترا مقید خواهم ساخت و به بند خواهم کشید ، و منظور حجاج آن بود که قبعثری را تهدید کند و بجای کلمهٔ « قید » کلمهٔ « ادهم » را استعمال کرد قبعثری کلمهٔ ادهم را بمعنی اسب حمل کرد ودر پاسخ حجاج گفت : «مثُل الامیر یحملُ علی الادهم والأشهب» که ادهم بمعنی اسب سیاه واشهب بمعنی اسب سفید است وقبعثری کلمهٔ «اشهب» را منضم ادهم نمود و تهدید حجاج را در معرض نوید ابراز کرد وبغیر آنچه حجاج در نظر گرفته بود پاسخ داد ومنظور وی را دفع کرد باینکه مراد حجاج ازلفظ ادهم قید و زنجیر بوده است و چون خواست ذهن حجاج را ازخشم وغضبی که دردل داشت منصرف گرداند گفت هر کس مانند امیر باشد درسلطه واقتدار و بسط سزاوار آن باشد که به بخشایش و نیکی زیردستان را مقید سازد واین معنی بلباس جملهٔ :

«مثل الامیر یحمل... الخ » بیاراست . حجاج گفت : «اردتُ به الحدید» یعنی من از «ادهم» قید وزنجیر اراده کردم · قبعثری در حال گفت: «الحَدید خیرٌ من البلید» یعنی تند ذهن بهتر از کند ذهن است

و گویند سبب خشم حجاج بر قبعثری آن بود که روزی قبعثری در فصل غوره

---

۱ - سخت بمعنی خسیس هم هست وخوار مراد تیغ است وتلفظ ملاك قرار گرفته نه مکتوب.

باجمعی ازادبا در بوستانی نشسته بود دراثنای مصاحبت نام حجاج بمیان آمد قبعثری در مورد انگور و شراب برحسب تعریض برحجاج گفت « اللّهمّ سوّدوجهه واقطع عنقه واسقنی من دمه» یعنی خدایارویش را سیاه کن و گردنش را بزن ومرا ازخون او سیراب کن، سخن چینان این خبررا بحجاج رساندند : حجاج باحضار اوفرمان داد وآن مکالمه که ذکر کردیم بین آنان صورت گرفت و دیدیم که قبعثری چگونه بافسون ولاغ بااین صنعت اسلوب حکیم خشم را ازدل حجاج بیرون کرد تاحدی که از گناه وی در گذشت ونسبت باو نیکی کردو نعمتش بخشید[1]

مثال از کلام الله مجید[1] آیهٔ ۷ سورهٔ ٦۳ «منافقون» :

یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا اِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَا الْاَذَلَّ وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

منافقین خودرا اعزّ ومسلمین را «ازلّ» تصورمیکردند وخداوند متعال نیز بدون تعرض برد قول ایشان صفت عزت را بخودورسولش ومؤمنان اثبات فرموده.

مثال نثر عربی : از ابن حجاج ۲:

قُلْتُ ثَقَّلْتُ اِذْاَتَيْتُ مِرَاراً قَالَ ثَقَّلْتَ كَاهِلِي بِالْاَيَادِي
قُلْتُ طَوَّلْتُ قَالَ لَا بَلْ تَطَوَّلْتَ وَاَبْرَمْتَ حَبْلَ وِدَادِي

وصفی الدین حلی را سؤال وجوابی است که تمام ابیات آن ازاین نوع است.

---

۱ ـ رجوع : حاشیهٔ مطول و حاشیهٔ چلپی فی آخر باب الثانی و کشاف اصطلاحات الفنون مجلد ۱ ص ٦۹۷

۲ـ بعضی این بیت را بابی داود نسبت داده‌اند . برای شواهد دیگر، رجوع : ابدع البدایع ربانی ص ۳۳٦

مست‌می فضلی بکست‌میلی نیست
« مستمیفضلیبکستمیلینیست »

اسنان منشار (پیوسته- دندانهٔ ارّه-متصل-متصل الحروف - موّصل- توصیل- موصّل‌منشاری):

عدم فایدهٔ این صنعت - تعریف - وجه تسمیه - یك شرط - قاعدهٔ و او بیان حرکت - مثال نظم پارسی - مثال نثر پارسی - مثال نثر عربی - مثال نظم عربی- نوعی دیگراز این‌صنعت.

عدم فایدهٔ این صنعت : این تکلف و تفنن بیهوده که خود نوعی اعنات و خویش را برنج افکندن و قسمی لزوم مالایلزم محسوب است چنانست که شاعر و نویسنده کلمات سخن‌را طوری انتخاب کند که مجموع حروف

تعریف : آن متصل بیکدیگر بتوان نوشت وهنگام نوشتن هیچیك ازحروف آن از یکدیگر گسیخته نگردند ، مقصود اینکه بتوان تفنناً همه را برسرهم نوشت، بعبارت دیگر کلام‌را ازحروف قابل‌اتصال مثل‌میم، سین، جیم‌وامثال

وجه تسمیه : آن انتخاب کرد و چون حروف کلمه یی را یا عبارتی را تماماً متصل نویسندشکلی بدست آید که بی‌شباهت بدندانه‌های اره نیست ازاین‌سبب‌این‌تفنن را « اسنان المنشار » یعنی دندانهٔ ارّه وموّصل منشاری نامیده‌اند .

یك شرط : مؤلف دقایق الشعر برای صنعت موّصل‌یك شرط نیزقائل شده‌وآن اینست که هیچیك از کلمات نیز کم‌ازدوحرف نباشند ! ؟

واو بیان حرکت : ظاهراً و او بیان حرکت را نیز پیشینیان در این صنعت به حساب‌نمیآورده اند .

مثال نظم پارسی :

قوامی مطرزی : تنعیشمنحیفگشتبغم گلبختمنهفتهگشتبخار [1]

(تن عیشم نحیف گشت بغم گل بختم نهفته گشت بخار)

---

۱ - کلمهٔ خار ازنظروزن وقافیهٔ قصیده باجبارآورده‌است .

مثال های دیگر:

پیشلطیفطلعتشقیمتمهشکستهشد   پیشبنفشهخطشگلبچمننهفتهشد

(پیش لطیف طلعتش قیمت مه شکسته‌شد   پیش بنفشهٔ‌خطش گل بچمن نهفته شد)

نیز: بسکهغمعشقتصعبستبس   عشقتکشتستنکشتستکس

فتنهمنمخستهبستهمنم   عشقتبستستنبستمعسس

بس که غم عشقت صعب است بس   عشقت کشتست نکشتست کس

فتنه منم خستهٔ بسته منم   عشقت بستست نبستم عسس

نیز: مستمیفضلیبکستمیلینیست   بیعیبچنینبحسنخطمثلتکیست

(مست می فضلی بکست میلی نیست   بی‌عیب چنین بحسن خط‌مثلث کیست)

نیز: منبغمعشقتگشتممثل   من بغم عشق تو گشتم مثل

مثال نثر پارسی:

منمشتعلعشقعلیمچکنم   (من‌مشتعل‌عشق‌علیم چکنم؟)

مثال نثر عربی: ازقرآن کریم[1] : آیهٔ ٥٤ سورهٔ النور ٢٤

« لیستخلفنّهم »

مثال نظم عربی، ازحریری:

فَتَنَتْنِی فَجَنَنْتَنِی تَجَنِّی   بِتَجَنٍّ یَفْتَنُّ تَجَنِّ

شَغَفَتْنِی بِجَفْنِ ظَبْیٍ غَضِیضٍ   غَنِجٍ یَقْتَضِی تُقَیِّضُ جَفْنِی

که‌برطریق ابیات گذشته میتوان آنرا بهم‌متصل نوشت



نوعی دیگر: نوعی دیگرازمتصل هم هست که کلمات طوری انتخاب میشود که بتوان حلقهٔ‌حرف‌اول‌را باحلقهٔ‌حرف‌دوم مثلاً مشترك نوشت

---

(۱) هرآینه خلیفه میگردانیم البته ایشان‌را .

مثل این‌مصرع : پیش شمع گل رخ من‌جمع خوبان‌هیچ نیست

که دررسم‌الخط می‌توان آن‌را بدین‌شکل تزیینی نوشت :

پیش شمع گل رخ من جمع خوبان هیچ نیست

ودر عربی نظیر عبارت «کن‌مع‌الله»

که بشکل زیر بتوان نوشت :

کن مع الله

شبان هجر که دور ازتوزار وافکارم
تراچه‌غم که‌چوخون‌ازدودیده میبارم
«تقوی»

اشاره (۱)

معنی لغوی اشاره ـ دراصطلاح ـ فرق‌اشاره وایجاز ـ مثال‌نظم پارسی ـ مثال نثر عربی ـ مثال‌نظم‌عربی ـ مآخذ.

معنی لغوی واصطلاحی : اشاره[1] بمعنی‌علامت ونشانه وفرمان وبیرق است و در اصطلاح صاحبان سخن آنست که با الفاظ کم و رسا بمعانی زیاد و کثیر اشاره نمایند[2]

فرق اشاره وایجاز : وفرق آن باایجاز آنست که[3] در ایجاز سخن بتمامی ذکر می‌شود اما باکلمات مخصوص بخود و مفید ومختصر، ولی در اشاره الفاظی

۱ ـ قدامه اشاره را ازائتلاف لفظومعنی‌جدا ساخته‌است .

۲ ـ گاه حتی‌لفظی هم دربین نیست واشاره دست وسرحاکی‌ازمعانی‌ومقاصداست .

۳ ـ رجوع : حسن التوسل۷۰ ـ نهایت‌الارب ۷ : ۱۴۰ ـ خزانه ابن‌حجة ۳۵۷ ـ تبیان زملکانی تحت اسم‌ایجاز ۷۱ ـ بدیع‌ابن‌منقذ۵۰ ـ صناعتین۳۴۸ ـ العمده ۱ : ۲۰۶ ـ نقدالشعر۹۰ ـ هنجار گفتار تقوی۲۶۲

کم و رسا و مناسب انتخاب می‌شود که از آن الفاظ باید پی بمعانی و مفاهیم زیادی ببریم [۱]

مثال نظم پارسی : از افصح المتکلمین سعدی :

یکی دید درخواب صدرخجند که خاری ز پای یتیمی بکند
همی گفت‌ودرروضه‌هامی‌چمید کز آن خاربرمن چه گلها دمید!

نیز :

ترا کوه پیکر هیون میبرد پیاده چه دانی که چون میرود

نیز :

ترا شب بعیش و طرب میرود چه‌دانی که برما چه شب میرود

نیز:

چه دانند جیحونیان قدر آب ز واماندگان پرس در آفتاب

مثال دیگر:

هر لحظه ز من روایتی میشنوی و ز قصهٔ من حکایتی میشنوی
درد دل من فسانه می‌پنداری من‌مردم وتو حکایتی میشنوی

مثال نثرعربی : از قرآن کریم[۲] :

وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ.

مثال نظم‌عربی : چنانکه ازری گفت :

هٰذِهِ مِنْ عُلاٰهُ اِحْدَی الْمَعٰالِی وَعَلیٰ هٰذِهِ فَقِسْ مٰاسِوٰاهٰا

---

۱ ـ درایجاز دلالت‌مطابقه معتبراست ولی‌دراشاره‌دلالت تضمن‌والتزام.

۲ ـ سورهٔ ۴۳ زخرف آیهٔ ۷۱ . یعنی : و باشد درآن آنچه خواهش‌کنند نفسها و لذت یافتن چشمها مثال‌های‌دیگر: سورهٔ هودآیهٔ ۴۴وسورهٔانفال‌آیهٔ ۵۸وسورهٔ قصص‌آیهٔ۴۴

در همه عضوم مخیّری پی بوسه
از سرم اینك بگیر بوسه بزن تا
«قاآنی»

اشاره (۲)

تعریف ـ مثال نظم پارسی ـ فرق اشاره و مدرج.

تعریف : بنوعی دیگر از شعر نیز صنعت اشاره اطلاق می کنیم که با اشارهٔ نوع اول مختصر تفاوتی دارد، بدین نحو که گوینده کلمهٔ مختصر و ناتمامی را ذکر می کند وتکمیل مطلب یا درك آنرا بخود خواننده و به سلیقهٔ او واگذار میکند که هرچه میخواهد و بهر نحو که مایل است آنرا تعبیر کند. نظیر این بیت قاآنی :

درهمه عضوم مخیری پی بوسه از سرم اینك بگیر بوسه بزن تا

که میتوان معنی کرد تا هرجا بخواهی یا تا پا وامثال آن.

نیز :

روی ولبم هردو نیك درخور بوسند این من و اینك تو یا ببوس لبم یا

که میتوان تعبیر کرد که یا ببوس یا رنجش پیدامیکنم یا برو وامثال آن.

فرق اشاره با صنعت مدرج : و فرق این نوع اشاره باصنعت مدرج در آنست که در اینجا دنبالهٔ مطلب ذکر نمیشود و باشاره بر گذار میگردد و ناقص و ناتمام میماند وسوق کلام بدست خواننده وشنونده داده می‌شود ولی در مدرج قسمتی از کلمه را که شاعر در مصرع یا بیت اول نیاورده در مصرع یا بیت بعد ذکر میکند ۲

اشتقاق : ذیل مقتضب بیان خواهد شد.

---

۱ ـ رجوع : اکتفاء

۲ ـ رجوع : مدرج.

ای ساربان آهسته رو کارام جانم میرود
واندل که با خود داشتم با دلستانم میرود
«سعدی»

اشعار تمام تصریع یا تمام مصرّع :

تعریف ـ ارتباط این نوع اشعار با اعنات و لزوم مالایلزم ـ مثال نظم پارسی ـ نوع دیگری از آن ـ مثال از سنائی ـ مثال ازعبدالواسع.

تعریف : در فصل اقسام شعر پارسی با نواع گوناگون شعر از نظر فنی اشاره کردیم ۱ اما گاهی شاعر برای تحسین کلام گذشته از قواعد لازم که در علم قافیه مندرج است خود را ملزم برعایت قواعد فوق العاده‌یی مینماید که در فصل اعنات والزام ولزوم مالایلزم بدان خواهیم پرداخت.

نوعی از این التزامها رعایت یك قافیهٔ مستقل در سه لخت هر فرد شعر است، در حالیکه میدانیم طبق موازین علم قافیه رعایت قافیه تنها در لخت چهارم ضروریست نه در هر چهار لخت. بعبارت دیگر اشعار تمام تصریع آنست که در هر بیت قافیهٔ مربوط بلخت ۲ صدر ولخت ضرب ولخت ابتداء با هم برابرند و تمام قافیه‌های عجز هم که تا آخر سراپا در غزل خود باید متحد باشند. ۳

مثال : نمونهٔ این نوع شعر، غزل معروف سعدی است :

ای ساربان آهسته رو کارام جانم می‌رود — وان دل که با خود داشتم با دلستانم میرود
من مانده‌ام مهجور ازو بیچاره و رنجور ازو — گوئی که نیشی دور ازو دراستخوانم میرود
گفتم به نیرنگ‌وفسون پنهان کنم ریش درون — پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود
محمل بدارای ساروان تندی مکن باکاروان — کز عشق آن‌سرو روان گوئی روانم می‌رود
او میرود دامن‌کشان من زهر تنهائی چشان — دیگر مپرس ازمن نشان کزدل نشانم میرود

---

۱ ـ رجوع : ترجیعات تمام مطلع ص ۱۲۸ کتاب حاضر

۲ ـ درباب اجزاء چهارگانهٔ شعر یعنی صدر وضرب وابتداء وعجز قبلا درصفحهٔ ۸۱ شرح داده‌ایم ونیز بالمعجم ص ۲٤ رجوع بفرمائید.

۳ ـ رجوع : اشعار تمام مطلع.

برگشت یار سرکشم بگذاشت عیش ناخوشم چون مجمری پرآتشم کز سردخانم می‌رود
با آنهمه بیداد او وین عهد بی بنیاد او در سینه دارم یاد او یا بر زبانم می‌رود
باز آی و بر چشمم نشین ای دلستان نازنین کاشوب و فریاد از زمین بر آسمانم می‌رود
شب تا سحر می‌نغنوم واندرز کس می‌نشنوم وین ره نه قاصدمیروم کز کف عنانم میرود
گفتم بگریم تا ابل چون خر فروماند بگل وین نیز نتوانم که دل با کاروانم می‌رود
صبراز وصال یارمن برگشتن از دلدار من گر چه نباشد کار من هم کار ازآنم می‌رود
در رفتن جان از بدن گویند هرنوعی سخن من خود بچشم خویشتن دیدم که‌جانم میرود
سعدی فغان از دست ما لایق نبود ای بی‌وفا طاقت نمیآرم جفا کار از فغانم می‌رود

سعدی :

عمرم بآخر آمد عشقم هنوز باقی وزمی چنان نه‌مستم کزعشق روی ساقی
ای دردمندمفتون، برخدّ وخال موزون قدروصالش اکنون دانی که درفراقی
در سرووصه‌چگوئی‌ای مجمع نکوئی توماه مشکبوئی تو سرو سیم ساقی
چند ازحدیث آنان خیزیدای جوانان تا درهوای جانان بازیم عمر باقی

نوعی دیگر :

نوعی‌ازاین‌اشعار تمام‌تصریع‌هم دردست‌است که‌شاعر بجای رعایت قافیهٔ اصلی درلخت‌چهارم، آنرا بشیوهٔ مثمن مسجع میسراید وقافیهٔ‌اصلی رادرلخت هشتم‌رعایت میکند، نظیراین غزل‌ازسنائی : ۱

مثال :

المستغاث‌ای‌ساربان‌چون کارمن آمدبجان تعجیل کم کن یك زمان دررفتن آن‌دلستان
نور دل و شمع بیان ماه کش و سرو روان ازمن‌جداشدناگهان برمن‌جهان‌شدچون‌قفس

ای‌چون‌فلك با من بکین بی‌مهر ورحم‌وشرم ودین آزارمن کمتر گزین آخرمکن بامن‌چنین
عالم بعشق اندر ببین تا مرترا گردد یقین کاندر همه‌روی‌زمین‌مسکین‌ترازمن‌نیست کس

آرام جان من مبرعیشم مکن زیر و زبر در زاری کارم‌نگرچون داری ازحالم‌خبر
رحمی‌بکن‌زان‌پیشتر کاید جهان‌برمن‌بسر بگذار تا دررهگذر باتو برآرم یکنفس

---

۱ ــ تحول شعر فارسی ص ٦۸

دایم زحسن آن صنم چون چشم او بختم دژم چون زلف او پشتم بخم، دل پر ز تف رخ پر ز نم
اندوه بیش آرام کم پالوده صبر افزوده غم از دست این چندین ستم یارب مرا فریادرس

چون بست محمل بر هیون از شهر شد ناگه برون من پیش او از حد برون خونابه راندم از جفون
کردم همه ره لاله گون گفتم که آن دلبر کنون چون بسته بیند ره زخون باشد که گردد باز پس

هر روز برخیزم همی در خلق بگریزم همی با هجر بستیزم همی شوری برانگیزم همی
رنگی بر آمیزم همی می در قدح ریزم همی در باده آویزم همی کانده گسارم باده بس

مثال دیگر : وازاین نوع است شعر معروف عبدالواسع جبلی :

ایا ساقی المدام مرا باده ده مدام سمن بوی لاله فام که تامن در این مقام
زنم یکنفس بکام که کس را زخاص و عام در این منزل ای غلام امید قرار نیست

صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست
چارهٔ عشق احتمال شرط محبت وفاست
« سعدی »

اشعار تمام مطلع :

تعریف ـ ارتباط این اشعار با صنعت اعنات ـ فرق اشعار تمام مطلع بااشعار تمام تصریع ـ دوغزل ازسعدی ـ مثالهای دیگر .

تعریف : این نیز از نوع التزامهاست، بدین معنی که شاعر در غزل بمنظور تحسین بیشتر کلام تمام ابیات غزل را تا آخر مصرّع میآورد واین قبیل اشعار را **«تمام مطلع»** اصطلاح کرده اند .

تفاوت آن با اشعار تمام تصریع : وفرق اشعار تمام مطلع وتمام تصریع آنست که: دراشعار تمام تصریع لختهای چهارگانهٔ شعر تا آخر فقط مسجع است و شاعر در لختهای

مربوط بضرب شعرتوجهی بقافیهٔ اصلی ندارد وآنرا رعایت نمیکند ۱ ولی در اشعار تمام مطلع قافیهٔ اصلی غزل از ابتدا تا انتها درعجز وضرب شعریعنی در لخت دوم وچهارم رعایت‌شده است، بعبارت دیگر در اشعارتمام مطلع قافیهٔ تمام مصراعهای شعر ازاول تا بآخر همگی یکی‌است.

مثال : مثال اشعار تمام مطلع ازسعدی :

صبر کن ای دل که صبرسیرت اهل صفاست
چارهٔ عشق احتمال شرط محبت وفاست

مالك رد و قبول هرچه کند پادشاست
گر بزند حاکمست وربنوازد رواست

گر چه بخواند هنوز دست جزع بردعاست
ورچه براند هنوز روی امید از قفاست

برق یمانی بجست باد بهاری بخاست
طاقت مجنون برفت خیمهٔ لیلی کجاست ؟

غفلت از ایام عشق پیش محقق خطاست
اول صبحست خیز کاخر دنیا فناست

صحبت یار عزیز حاصل دور بقاست
یکدمه دیدار دوست هر دو جهانش بهاست

درد دل دوستان گر تو پسندی رواست
هرچه مراد شماست غایت مقصود ماست

بنده چه دعوی کند حکم خداوندراست
گر تو قدم مینهی تا بنهم چشم راست

ازدر خویشم مران کاین نه‌طریق‌وفاست
درهمه‌شهری غریب در همه ملکی گداست

باهمه جرمم امید باهمه خوفم رجاست
گر درم ما مسست لطف شما کیمیاست

سعدی اگر عاشقی‌میل وصالت‌چراست
هر که‌دل‌دوست‌جست‌مصلحت‌خودنخواست۲

مثال دیگر : غزل‌دیگر از سعدی :

گر برود بهرقدم دررہ دیدنت سری
من نه حریف رفتنم از در تو بهر دری

تا نکند وفای تو در دل من تغیری
چشم‌نمیکنم‌بخود تا چه رسد بدیگری

خود نبود و گر بود تا بقیامت آزری
بت‌نکند بنیکوئی‌چون‌تو‌بدیع پیکری

سروروان ندیده‌ام جز توبهیچ کشوری
هم نشنیده‌ام که‌زاد از پدری و مادری

گر بکنار آسمان‌چون‌تو بر آیداختری
روی بپوشد آفتاب از نظرش بمعجری

حاجت‌گوش وگردنت‌نیست بزّر وزیوری
یا بخضاب وسرمه‌یی یا بعبیر و عنبری

تاب وغا نیاورد قوت هیچ صفدری
گر‌تو‌بدین‌مشاهدت‌حمله‌بری‌بلشکری

---

۱ - باستثنای‌بیت اول غزل‌که باید رعایت قافیهٔ اصلی درهر دو مصراع بشود .

۲ - کلیات سعدی باهتمام مرحوم فروغی ، ص۲٦

بسته‌ام ازجهانیان بردل تنگ من دری تا نکنم بهیچکس گوشهٔ چشم خاطری

گرچه‌تو بهتری‌ومن‌ازهمه‌خلق کمتری شاید اگر نظر کند محتشمی بچاکری

باك مدار سعدیا گر بفداروسری هر که بمعظمی رسد ترك دهد محقری[1]

وازهمین نوع است دوغزل سنائی بمطلع :

اگر کردی روا باشد دلم غمگین چرا باشد جهان پر خوبرویایند آن کن کت روا باشد

زهی سروی که‌از شرمت‌همه‌خوبان‌سرافکنده چرا تابی سر زلفین چرا سوزی دل بنده

بی سبب دادم زکف دامان یارخویش‌را

تیره کردم‌چون‌دوزلفش‌روزگارخویش‌را

«صبای کاشانی»

اشعار چند مطلعی :

ارتباط این نوع با اعنات والتزامها ـ تعریف ـ تفاوت اشعارچند مطلعی بااشعارتمام مطلع ـ نمونهٔ دومطلعی ـ سه مطلعی .

این نیزاز نوع التزامهاست. گفتیم ممکن است شاعر بجای رعایت

ارتباط این نوع بااعنات : قافیه درمصرع اول ودوم غزل که‌حتماً‌ضروریست ، درتمام‌مصرعها قافیه رارعایت کند وآنرا اشعارتمام مطلع خواندیم ، حال گوییم:

تعریف : گاهی شاعر موفق‌نمیشود یانمیخواهد که درتمام‌مصرعهای‌اول تاآخراین التزام را مرعی داردبلکه دردوبیت اول(چهار مصراع)یاچند بیت اول‌فقط‌قافیه‌های مصرعهای‌اولین بیت‌ها را ملزم میشود، این‌قبیل اشعاررا اشعار چندمطلعی مینامند.

وفرق آن بااشعارتمام مطلع همچنانکه گفتیم در اینست که

تفاوت آن با اشعارتمام مطلع : درتمام مطلع قافیهٔ مصرع اول ابیات تاپایان شعررعایت شده ولی‌در اشعارچند مطلعی دردویاسه یاچندبیت اول بیشتر رعایت نشده‌است،

بعبارت دیگر. دراین نوع ، فقط شعرشامل دویاچند بیت مصرّع متوالی است.

---

[1] کلیات سعدی باهتمام مرحوم فروغی ص ۳۰۹

مثال بادومطلع ازسعدی:

نمونهٔ دومطلعی:

جمعی که تو در میان ایشانی — زان جمع بدر بود پریشانی
ای ذات شریف و شخص روحانی — آرام دلی و محرم جانی

نیز :

دیده ازدیدار خوبان بر گرفتن مشکلست
هر که مارا این نصیحت میکند بیحاصل است
یارزیبا گرهزارش وحشت ازما بردل است
بامدادان روی او دیدن صباح مقبل است

نیز :

شب دراز بامید صبح بیدارم — مگر که بوی‌تو آرد نسیم‌اسحارم
عجب که‌بیخ محبت نمیدهد بارم — که‌بروی‌اینهمه‌باران‌شوق‌میبارم

صبای کاشانی:

بی سبب دادم زکف دامان یار خویش را
تیره کردم‌چون دوزلفش‌روزگارخویش را
از سر کوی تو بر بستیم بار خویش را
چون در آنجا آزمودیم اعتبار خویش را

سعدی باسه مطلع :

سه‌مطلعی:

بر آنم گر تو باز آئی که‌درپایت کنم‌جانی — وزین کمتر نشاید کرد درپای توقربانی
امید از بخت میدارم بقای عمرچندانی — کز ابر لطف باز آید بخاك تشنه بارانی
میان عاشق ومعشوق اگر باشد بیابانی — درخت‌ارغوان روید بجای هر مغیلانی

ای سرو بالای سهی کز صورت حال آگهی
وز هر که درعالم بهی ما نیز هم بد نیستیم
«سعدی»

اشعار مصرّع تسمیط :

تعریف ـ فرق اشعارمصرّع تسمیط با اشعار مردّف ـ نمونهٔ اشعار مصرّع تسمیط از سعدی ـ غزل مولانا در بارهٔ حسام‌الدین چلبی ـ نمونهٔ دیگر از غزلیات شمس ـ مثال دیگر ازسنائی .

تعریف : دراین قسم شاعر بدین نوع تفنن میکند که لختهای سه گانهٔ اول را بطریق مسمط میآورد ولی لخت چهارم را بشکل ترجیع در آخر هر بیت عیناً تکرار میکند.

فرق اشعارمصرع تسمیط با اشعارمردف: دراشعار مردّف درست است که کلماتی عیناً در آخر بیتها [۱] تکرار میشود اما شاعر قافیهٔ اصلی شعررا قبل ازاین ردیفها نیز مرعی‌میدارد، ولی‌در اشعارمصرّع تسمیط گرچه مانند اشعارمردّف کلماتی عیناً در آخرهر بیت تکرارمیشود اما دراینجا قافیهٔ قبل ازآنرا دیگر شاعر کاملا رعایت نمیکند وخودرا برعایت آن ملزم نمیداند:

نمونهٔ اشعارمصرع تسمیط:

سعدی :

ای سرو بالای‌سهی کز صورت حال آگهی
و زهر که‌درعالم بهی، ما نیزهم بد نیستیم
گفتی برنگ‌من گلی هرگز نبیند بلبلی
آری نکو گفتی ولی ما نیزهم بد نیستیم
تاچند گوئی‌ماوبس کوته کن‌ای رعناوبس
نه خود توئی زیبا وبس ما نیزهم‌بد نیستیم
ای شاهد هر مجلسی وارام‌جان هر کسی
گردوستان داری بسی ما نیزهم بد نیستیم

۱ـ وگاه درپایان مصراعها .

گفتی که چون من در زمی[1] دیگر نباشد آدمی
ای جان لطف و مردمی ما نیز هم بد نیستیم
گر گلشن خوشبو توئی ور بلبل خوشگو توئی
ور درجهان نیکو توئی ما نیز هم بد نیستیم
گوئی چه شد کان سرو بن باما نمیگوید سخن
گو بیوفائی پر مکن ما نیز هم بد نیستیم
گر تو بحسن افسانه‌یی یا گوهر یکدانه‌یی
از ما چرا بیگانه یی ما نیز هم بد نیستیم
ای در دل ما داغ تو تا کی فریب ولاغ تو
گر بـه بود در باغ تو ما نیز هم بد نیستیم
باری غرور ازسر بنه و انصاف در دمن بده
ای باغ شفتالو وبه ما نیز هم بد نیستیم
گفتم تو مارا دیده‌یی وزحال ما پرسیده یی
پس چون زما رنجیده‌یی؟ ما نیز هم بد نیستیم
گفتی به‌ازمن درچگل صورت نبندد آب و گل
ای سست مهر سخت دل ما نیز هم بد نیستیم
سعدی گر آن زیباقرین بگزید بر ماهمنشین
گوهر که‌خواهی بر گزین ما نیز هم بد نیستیم

غزل مولانادر بارهٔ حسام الدین : وغزل مولانادر بارهٔ خلیفهٔ وی حسام الدین چلپی نیز ازاین نوع است :

وه چلبی زدست تو، وزلب وچشم مست تو صدچودلم شکست تو، وه چلبی زدست تو
روزهجر ناخوشم، شب همه شب در آتشم بارفـراق میکشم ، وه،چلبی ز دست تو
چند مرا فریفتی ، وز بر من گریختی خون دلم بریختی ، وه چلبی ز دست تو

---

۱ ـ مخفف زمین

جور وجفا بما کنی با دگران وفا کنی اینهمه را چرا کنی وه چلبی ز دست تو
خوب ولطیف ودلبری در گذری و ننگری هیچ غمم نمیخوری وه چلبی ز دست تو
پای وصال بسته شد بند دلم شکسته شد رشتهٔ غم گسسته شد وه چلبی ز دست تو
باز زمن چه دیده‌ای مهر زمن بریده‌ای غیر مرا گزیده ای وه چلبی ز دست تو
جورو جفا کنی کشم زهر فنادهی چشم باغم توبسی خوشم وه چلبی ز دست تو
خیزم و بس فغان کنم شور در اینجهان کنم راز دلم عیان کنم وه چلبی ز دست تو
ازچه پی جفاروی به که سوی وفاروی آنِ منی کجا روی وه چلبی ز دست تو

نمونهٔ دیگر از غزلیات وجذبه‌های مولانا در دیوان شمس تبریزی : [1]

هله‌ای طالب سمو، بگداز از غمش چومو بگشا راز باهمو که سلامٌ علیکم
هله دیوانه لولیا بعروسی ما بیا لب چون قند بر گشا که سلام علیکم
زهرتانرا شکر کنم زنگتان را گهر کنم کارتان همچو زر کنم که سلام علیکم
تنتانرا چوجان کنم دلتان را جوان کنم عیبتانرا نهان کنم که سلام علیکم

نمونهٔ دیگر از سنائی:

ای کوکب عالی درج، وصلت حرام است وحرج
ای رکن طاعت همچو حج، الصبر مفتاح الفرج
عاشق بسی مویدهمی، رخ را بخون شوید همی
شاعر چنین گوید همی الصبر مفتاح الفرج
تاکی کشم بیداد من تاکی کنم فریاد من
روزی بیابم داد من الصبر مفتاح الفرج
تاجانم از تو خسته شد تادل بمهرت بسته شد
گفتار من پیوسته شد الصبر مفتاح الفرج

اضداد : ذیل متضاد شرح و بیان خواهد شد.

۱ــ تمام غزل درصفحهٔ ۸۸ کلیات شمس بادیوان کبیر با تصحیحات وحواشی استادمعظم آقای بدیع الزمان فروزانفر درج است.

گلعذارم آفتابی بـود و سروی و مهی
بل خطا گفتم مه و خورشید و سرو او را غلام
«محمود نشاط»

اضراب:

معانی لغوی اضراب - تعریف - مثال نظم پارسی - مثال نظم عربی .

معانی لغوی: اضراب بمعانی روی گردانیدن و کناره نمودن و مقیم شدن بیکجا وزیست کردن وپدید گردانیدن و سرفروافکندن[1] آمده است . و درعلم

تعریف: بدیع چنانست که متکلم ادعائی کند و بعد ، از آن بر گردد بجهت مبالغه ، بعبارت دیگر مفردات یاجمله‌های متناسب ، بحرف اضراب عطف شوند.

مثال نظم، رودکی:

مرا بسود و فروریخت هرچه دندان بود | نبود دندان لا بل چراغ تـابان بود

مثال دیگر:

از چهر تو ماه بلکه خورشید | مجنون صفت است بلکه شیداست

نیز :

عارضش باغی ، دهانش غنچه‌یی | بل بهشتی در میانش کوثری

نظم عربی: ودرعربی نظیراین بیت :

وَجْهُكَ الْبَدْرُ لا بَلِ الشَّمْسُ لَوْ | لَمْ تُقْضَ لِلشَّمْسِ كَسْفَةٌ اَوْ اُفُولٌ

گفتی بکلبه ام شده مه طالع
چون او گشاد بند گریبانرا
«هدایت»

اضمار قبل از ذکر

معانی لغوی - تعریف - مثالهـای نظم پـارسی - قصیدهٔ رضاقلیخان هدایت دراین صنعت.

۱- گوهردانش ص ۲۱۵ . منتهی الارب . تاج المصادر.

در لغت : هدایت در تعریف این صنعت مینویسد : اضمار قبل الذکر یعنی پوشیدن و پنهان داشتن چیزی راپیش ازیاد کردن واین صنعتی است نیکو ومستعمل و متعارف

تعریف: و آن چنانست که شاعر یا دبیر پیش ازآنکه ذکر چیزی کند آنرا یا صفات یا خاصیت یا آثار آنرا بازنماید وازمصراع دیگرظاهر شود که مقصود او چه بوده است .

مثالهای نظم پارسی:

هدایت :

جز بر تو بهر کس که بردسجده پس‌ازحق   هر کس که بود سجده نماید بوثن بر

چوطشت زرین از قعر آب حوضه عیان   همی نمودی ز ابر سپید زردی خود

چو اشتران که بصحرا روند درپی‌هم   همی کلنگان اندر هوا پرند قطار

سپهر گوئی بدر و هلال دارد جمع   چوجنبش‌آری در کینه باحسام وسپر

به از همه چیزند بدربار سلاطین   مردان نکو اصل نکوخواه نکوکار

ازآنزمان که‌بدوخوانده‌ام‌لبت راوصف   بسا که دارد از بنده امتنان یاقوت
هزار بار غلام لبت شدی از عجز   چو اهل‌حسن‌اگرداشتی‌روان یاقوت

قصیدهٔ هدایت دراین باب:

نیز:

سپهرم همی دست بوسد بخواری   چو خواهم تشبه نمودن خیامت
بهشتم همی لابه آرد بزاری   چو خواهم تصور نمودن مقامت
شود در صدف آب لؤلؤ دگرره   چو لؤلؤ فشانی زشرم کلامت
دگر باره درناف آهو شود خون   اگر بشنود نافه در چین پیامت

دگر پیل اندر منامش نه بیند | بهندوستان بیندار در منامت
دگر شیر یاد کنامش نیارد | بچشم آرد از جلوه گردر کنامت
سها نیز از آن حلقه بیرون نماند | چو جنبان شود حلقهٔ احتشامت
سما نیز درآن حرم ره نیابد | چو فکرت رود پایهٔ احترامت
سلامت زند خیمه بیرون گیتی | تکاهل کند گر جهان در سلامت
قیامت کند جلوه درصحن گردون | تساهل کند گر فلك در قیامت
دهد خاك خاصّیت آب حیوان | علیلی فرو گیردش گر ز کامت
نهد نار کیفیت باد عیسی | خلیلی درون آیدش گر بنامت
تو درشهرشیراز وچون باد پویان | همی صیت اخلاق تا مصروشامت
تو در بستر ناز وچون بنده‌تازان | همی مهر با مه بدر صبح و شامت

دیگری گفته‌است:

طی نکند ثابته و سایره | گر بکشد کلك تویکدایره

نیست روزی که بمن از تو جفائی نرسد
در فراقت بدلم رنج و عنائی نرسد
«مجیرالدین بیلقانی»

اطناب:

عدم‌ارتباط اطناب باعلم‌بدیع ـ علت ذکرآن ـ تعریف ـ اطناب‌ممل ـ فوائد اطناب لازم ـ مثالهای هریك ـ اطناب درمورد توضیح بعد از بیان ـ درمورد ایضاح بعد ازابهام ـ برای تمکن درذهن شنونده ـ درمورد توشیح وتزیین ـ در مورد ذکر خاص بعد ازعام ـ درمورد تکرار بمنظورتاکید وتنبیه وترساندن وغیره ـ درمورد ایغال ـ در موردتذییل ـ درمورد تکمیل ورفع توهم ازخلاف مقصود یااحتراس ـ

درمورد تنزیه ودعا - درمورد تتمیم - درمورد توشیع - اطناب درموارد مفید وغیرمفید - حشوو تطویل و مقایسه - تعریف و مثالهای هر نوع.

اطناب نیز از مباحث علم معانی است وارتباطی بعلم بدیع ندارد،

عدم ارتباط اطناب باعلم بدیع : اماچون برخی مباحث معانی بیان را در علم بدیع نیز ذکر کرده اند، بمنظور آشنائی و بدلائلی که ذیل استعاره بیان شد و در مقدمه هم یادآور گردید ، دراینجا از اطناب نیز اشارتی میشود :



تعریف : اطناب عبارت از توضیح وطول و تفصیل دادن کلام است واگر مخل فصاحت نباشد وبملالت نینجامد ، درردیف صنعتی ازصنایع هم آنرا محسوب و بر آن فوائدی

فوائد اطناب : مترتب داشته اند، ازجمله : برای روشن ساختن مطلب وایضاح گفتار مفید است و در اثر آن مطلب درذهن شنونده مستقرومتمکن میگردد . گاه بمنظور ایضاح بعداز بیان بکار آید و گاه از نظر توشیح یاتوشیع وخاص بعداز عام وتکریـر بجهت تأکید ومبالغه وترساندن ووعدهٔ نیك دادن ونظائر آن بکار برند. اطناب مرتبط باایغال وتذییل وتکمیل ودفع توهم وتتمیم وتنزیه واعتراض نیزمیباشد ودرفصول و مباحث مزبور از فوائد آن سخن رفته است . واینك مختصر شواهدی از هریك :

توضیح ومثالهای هر یك:

مثال اطناب برای توضیح بعداز بیان وایضاح مطلب ازخاقانی: [۱]

دلنواز من بیمار شمایید همه بهر بیمار نوازی بمن آیید همه [۲]

مسعودسعد :

اگرچه بحر بنعمت زابرهست افزون کمینه چیز صدفهای پر دُرر دارد

ودرمورد ایضاح بعداز ابهام از مجیرالدین بیلقانی :

۱- برخی امثلهٔ اطناب از ص ۱۷۱ تا ۱۸۱ کتاب نقد معانی است.
۲- اطناب درمصرع دوم است که توضیح مصراع اول واقع شده .

چه برم از توجان ودل چو میدانم که نتوانم

غم‌دل باتوچون گویم چومیدانم که‌میدانی[۱]

نیز :

نیست روزی که بمن‌از تو جفائی نرسد
در فراقت بدلم رنج و عنائی نرسد

دل‌بدرد تواگر خوش نکنم خوش نبود
چون‌یقین‌شد که‌مراازتودوائی‌نرسد[۲]

و گفته‌اند لطف این اطناب دراین است که ایضاح بعد از ابهام و تبیین بعد از اجمال موجب لذت بیشترخواننده است ودروجدان بهترجایگزین میگردد .

ومثال اطناب برای تمکّن در ذهن شنونده که بازدرردیف ایضاح باید آنرا محسوب داشت :

سعدی :

علی‌الخصوص که دیباچهٔ همایونش
بنام سعد ابوبکر، [۳] سعد، بن‌زنگی‌است[٤]

ابوالعلاء گنجه‌یی :

خاقانیا اگر چه سخن نیك دانیا
یك نکته گویمت‌بشنورایگانیا

هجو کسی‌مکن که‌بودمه‌زتو بسّن
شاید که اوپدر بودوتوندانیا [۵]

مثال اطناب درمورد توشیح وتزیین .
منتخب ازرودکی :

مرا بسود وفروریخت هرچه دندان‌بود
نبود دندان لا بل، چراغ تابان بود

سپید سیم رده بود و درّ و مرجان بود
ستارهٔ سحری بود وقطره باران بود

دلـم خزانه پـر گنج بود گنج سخن
نشان نامهٔ ما مهر و شعر عنوان بود

---

۱ - بحث ما برسر «چومیدانم که نتوانم» و«چومیدانم که میدانی» است که عبارت ماقبل‌خودرا روشن وآشکار ساخته است .

۲ - مصرع دوم توضیح مصرع اول است .

۳ - ودر عربی مثل‌آیهٔ شریفه : ربّ اشرح لی‌صَدری (سورهٔ طه آیهٔ ۲۷)

٤ - ذکرسعدبن زنگی برای ایضاح ودرضمن جایگزین شدن درذهن شنونده است .

۵ - مقصود ما مصرع دوم سطر دوم «شایدکه او.. الخ» است .

همیشه شاد و ندانستمی که غم چه بود — دلم نشاط وطرب راهمیشه میدان بود
همی ندانی ای آفتاب غالیه موی — که حال بنده ازاین پیش برچه سامان بود
شد آن زمانه کـه رویم بسان دیبا بود — شد آن زمانه که مویم برنگ قطران بود
نبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف — کجا گران بد زی من همواره ارزان بود
بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر — از آن سپس که بکردار سنك و سندان بود
همیشه دستش زی زلفکان خوشبو بود — همیشه گوشش زی مردم سخندان بود
بدان زمانه ندیدی که زی چمن رفتی — سرود گویان گویی هزاردستان بود
عیال نه ، زن و فـرزندنه ، مؤنت نه — ازین همه تنم آسوده بود و آسان بود
همی خریدمی و بی شمار داده درم — بشهر هرچه همی ترك نارپستان بود
شدآن زمانه که شعر وراجهان بنوشت — شدآن زمانه که اوشاعرخراسان بود
کرا بزرگی ونعمت زاین و آن بودی — ورا بزرگی و نعمت ز آل‌سامان بود
کنون زمانه‌دگر گشت‌ومن‌دگر گشتم — عصا بیار که وقت عصا وانبان بود[1]

مثال اطناب درمورد ذکر خاص بعد ازعام .[2] ازسعدی :

گراین پادشاهان گردنفراز — که در لهو و عیشند و در کام وناز
درآیند با عاجزان در بهشت — من از گور سر برندارم زخشت[3]

رودکی :

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و شادی
سه‌پیراهن سلب بوده‌است‌یوسف‌را بعمرا ندر
یکی از کینه شد پرخون، دوم ازمکر شدپاره
سوم ، یعقوب را از بوش ، روشن گشت چشم تر
رخم‌ماندبدان اول،دلم‌ماند بدان ثانی — نصیب من‌شوددروصل آن‌پیراهن دیگر[4]

---

۱ - غالب ابیات درمورد یکی ازاقسام اطناب مثال تواند بودن .
۲ - درعربی مثل آیهٔ شریفه : وفیها فاکهة و نخل ورمّان «الرحمن آیهٔ ٦۸»
۳ - متنبه ساخته است که خاص بر سایرافراد برتری دارد، وآن‌را جداگانه شرح کرده‌است.
٤- اینجاسه پیراهن جامع‌تمام وعام است وذکر یکایك خاص‌است که بعد ازعام‌ذکرشده‌است.

و گفته‌اند که لطف این نوع اطناب در آنست که خاص‌را برعام مزیت می‌نهد و آنرا مشمول عام نمیسازد .

مثال اطناب درمورد تکرار بمنظور تأکید وتنبیه‌وترساندن‌وغیره.[۱] ازمولانا :

کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی — می باشد و می‌باشد و می‌باشد و می
من باشم و من باشم و من باشم ومن — وی باشد و وی باشد و وی باشد ووی

طوفان :

مگو کام دل دادنت کی توانم — دلت نیست ور نه توانی ، توانی

سعدی :

بندهٔ حلقه بگوش از ننوازی برود — لطف کن لطف که بیگانه‌شود حلقه بگوش

نظامی :

اگر روزی دهی ور جان ستانی — تو دانی هرچه خواهی کن تودانی

امیر مسعود ابی‌الیمن :

ای بر تن من نهاده باری غم تو — وی در دل من فکنده ناری غم تو
گفتی که مگر غم منت چونین کرد — آری غم تو ، غم تو ، آری غم تو

مثال اطناب درمورد ایغال،[۲] یعنی موردیکه ذکرمطلبی مفیدباشد، بشرط آنکه اگر آنرا ذکرهم نکردند خللی بمطلب وارد نسازد ، بعبارت دیگر ختم کلام است بچیزی ، درحالیکه معنی بدون آن هم تمام است .

نظامی :

لب چو برگ گلی که تر باشد — برگ آن گل پر از شکر باشد

نیز :

انگبین لب شدی و گل رخسار — بی مگس انگبین و گل بی خار

منوچهری :

چوحوراننذز گسها همه‌سیمین‌طبق‌برسر — نهاده بر طبقها بر ز زر ساو ساغرها

---

۱ - درعربی‌مثل آیهٔ شریفه: کلاّ سوف تعلمون، ثم کلاّ سوف تعلمون «تکاثر آیهٔ ۳و ۴» ومکررات سورهٔ الرحمن .

۲ - رجوع : ایغال.

لامعی :

عقیق است آن لب رنگین حریر است آن بر سیمین
عقیقش حقهٔ لؤلؤ حریرش پردهٔ سندان

ابوالفرج رونی :

بجای جد تو دهر آلتی است هزل نمای بشأن ملك تو عدل آیتی است حق گستر[۱]

مثال اطناب درمورد تحقیق وتوضیح وروشن ساختن تشبیهات وامثال آن .

عمادی :

ره میبریم و دیده برهبر نمیرسد کان میکنیم وتیشه بگوهر نمیرسد[۲]

فخرالدین اسعد :

نباشد مار را بچه بجز مار نیارد شاخ بد جز تخم بد بار[۳]

وتقریباً این نوع با نوع اول در یك ردیف ونزدیك بهم است .

مثال اطناب در مورد تذییل، یعنی جمله‌یی راتکرار نمایند که باجملهٔ اول‌هم معنی باشد خواه این تعقیب درالفاظ باآن مشترك باشد وخواه متفاوت[۴]

ناصرخسرو علوی :

باز جهان تیز پرّ و خلق شکار است باز جهانرا بجز شکار چه کار است ؟

مثال‌دیگر :

مریز خون من ای بت بروزگار خزان مساعدت کن و با ما بریز خون رزان
چو هست‌خون‌رزان‌قصدخون‌من‌چه کنی؟ که غم‌فزاید ازین وطرب فزاید از آن

مولانا :

پس بد مطلق نباشد در جهان بد بنسبت باشد این را هم بدان

---

۱ - دراین‌اشعار نظامی ومنوچهری ولامعی شاهد در مصرع‌دوم است‌ودرشعر ابوالفرج رونی لفظ «حق گستر» ایغال است زیرا کلمهٔ «عدل» برای افادهٔ معنی کفایت میکرد .

۲ و ۳ - شاهد در مصرع دوم است .

۴ - در عربی مثل آیهٔ شریفه : قل جاءالحق وزهق الباطل اِن الباطل کان زهوقا (بنی اسرائیل آیهٔ ۸۴)

حافظ :

دلبر جانان من برد دل و جان من　　برد دل و جان من دلبر جانان من ۱

که در سه بیت اول اطناب مفید تأکید کلام و در دو بیت آخر مفید تأکید مفهوم کلام است .

مثال اطناب در مورد تکمیل و رفع توهم از خلاف مقصود که آنرا «احتراس» هم گفته‌اند .

نظامی :

گشاد از گوش گوهر کش بسی لعل　　سم شبدیز را کرد آتشین نعل

نیز:

ز لعلکهای گوش گوهر آویز　　فکندی لعلها در نعل شبدیز

نیز:

میباش طبیب عیسوی هش　　اما نه طبیب آدمی کش

میباش فقیه طاعت اندوز　　اما نه فقیه حیلت آموز ۲

ومثال اطناب درمورد تنزیه و دعا و نظائر آن :

رشید وطواط :

در محنت این زمانهٔ بی فریاد　　دور از تو چنانم که بداندیش تو باد

حافظ :

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی　　ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

ومثال اطناب در مورد تتمیم یعنی آوردن چیزی از لحاظ نکته‌یی مثل مبالغه وامثال آن .

---

۱ ـ مصرع دوم لفظاً ومعناً با مصرع اول یکیست ومفید تأکید است اما ممکن‌است دراطناب تذییلی جملهٔ‌دوم لفظاً باجمله اول‌یکی نباشد .

۲ ـ در مصراع‌های اول تصور خلاف مقصود امکان دارد ولی در مصراعهای دوم دفع توهم کرده است .

از جامی در مدح حضرت علی علیه‌السلام :

قـدرت دست حـق از او زده سر	کنده بیخویشتن در از خیـبر

ملك‌الشعراء صبا :

خون دل میچکد از این نـامه	انـدکـی گر ورا بیـفشاری

مثال اطناب در مورد توشیع ۱ یعنی آوردن لفظ تثنیه کـه تفسیر شود بدو مفرد معطوف بهم .

سنائی :

فرش عمرت نوشته در شومـی	ایـن دو فراش زنگـی و رومی

حافظ :

آسایش‌دو گیتی تفسیر این‌دوحرفست	با دوستان مروت با دشمنان مـدارا

سعدی :

درموسم زمستان سعدی دوچیز خواهد	یا آفتاب روئی یا روی آفتابـی

اطناب در نمونه‌هائی که برشمردیم همگی از برای فایده ونکته‌یی بودواگر چنان نباشد اطناب خارج از بلاغت محسوب است وآن یا حشو است یا تطویل ، ویا اطناب را ازمجموع کلام وبا مقایسهٔ آنها میتوان درك نمود . در باب حشو و تطویل بفصل مربوط توضیح خواهیم‌داد ۲ . اما آنچه ازمجموع دو کلام درك میشود نظیر این‌دوبیت‌هم معنی ازسعدی ونظامی است که مشاهده میشود بیت نظامی ازحیث لفظ سهل‌تر ومختصرتر وازحیث معنی‌هم مبالغت بیشتری دارد :

سعدی گفت :

خاك‌راهی که براومیگذری ساکن‌باش	که‌عیونست‌وجفونست‌وخدوداست‌وقدود

۱ - توشیع درلغت بمعنی نگارکردن جامه وپیچیدن پنبهٔ زده شده‌وبرآمدن سپیدی موی برسر است (منتهی‌الارب)

۲- رجوع : حشوقبیح وتطویل.

و نظامی چنین سرود:

هر ورقی دفتر آزاده‌ایست هر قدمی فرق ملک زاده‌ایست.

وبرای اینکه ماهم باطناب ممل نگرائیده باشیم، دراین فصل که اصولا خارج از بحث ما هم بود بسوی ایجاز و اختصار رفتیم و برخی مثالهای عربی و شواهد را کمتر آوردیم.[1]

نژاد من ازپشت گشتاسب است
که گشتاسب ازپشت لهراسب است
«فردوسی»

اطراء - اطراد

طرد واطراد در لغت - تعریف اطراد - یك شرط در این صنعت - مثال نظم پارسی - مثال نثر عربی - مثال نظم عربی.

در لغت: طرد بمعنی راندن واطراد بریکدیگر حمله بردن ودورشدن ودرست بودن وپیاپی رفتن[2] واطرادواطراءدراصطلاح اهل بلاغت آنست که‌شاعر بیتی بسراید

تعریف: یا نویسنده کلامی بیاورد که در آن ذکراسماء والقاب وآبای ممدوح بقدر امکان جمع کرده باشد، این صنعت غالباً درمحل تخلص درمدح بکارمیرودو بطریق صعودی ازممدوح باجداد اوویا بطریق نزولی از اجداد بممدوح وی آورده می‌شود.

یك شرط در اطراد: و شرط است که نام یا لقب یا کنیت را بترتیب ولادت با سهولت الفاظ و سلاست کلمات ذکر شود.[3]

مثال پارسی:

---

۱ - بمطول تفتازانی وتعریفات جرجانی وهنجار گفتار تقوی و کشاف اصطلاحات ومعالم البلاغه وکتب معانی دیگر مراجعه فرمایند.

۲ - منتهی الارب - گوهر دانش.

۳ - رجوع: خزانة الادب ابن حجة ص ۱۷۰ - نهایة الارب ج ۷ ص ۱۵۵ - حسن التوسل ص ۷۷ - الطراز ج ۳ ص ۹۳ - العمده ج ۲ ص ۲٦٦ - التلخیص ص ۲۵۳ - الایضاح ج ٦ ص ۹۰ - هنجار گفتار ص ۲٤۱

سعدی :

سحاب رحمت یزدان درِ محیط رسول — ضیاءِ چشم علی نور دیـدهٔ زهرا

نیز :

علی‌الخصوص که دیباچهٔ همایونش — بنام سعد ابوبکر سعدبن زنگی است

مسعود سعد :

در دولت و سعادت آن صاحب — کـاداب از او شده است مهذب

منصور بـن سعید بـن احمـد — کش بنده‌اند او را حرّان اغلب

منوچهری :

ملك مسعود بن‌محمود بن ناصرالدین‌الله — که‌رضوان‌زینت‌طوبی‌برداز‌بوی‌اخلاقش

نیز :

این کار وزارت که همی راندخواجه — نه کار فلان بن فلان بن فلان است

قدسی :

بهار گلشن دین محمد عربی — ضیاءِ چشم علی نور دیدهٔ زهرا

بهار خرمی خاطر حسن و حسین — سرور سینهٔ زین‌العباد شمع هدی

فروغ شمع شبستان باقر و صادق — غریب خاك خراسان علی بن موسی

فردوسی :

نژاد مـن از پشت گشتاسب است — که گشتاسب از پشت لهراسب است

که لهراسب بد تخمهٔ کی پشین — که کردی پشین بر پدر آفرین

پشین بود از تخمهٔ کیقبـاد — خـردمند شاهی شدش پر ز داد

مثال‌نثر عربی :

آیهٔ شریفه در حکایت یوسف ۱ :

وَاتَّبَعتُ مِلَّةَ آبائِی اِبراهیمَ وَاِسحاقَ وَیَعقُوبَ

---

۱ ـ سورهٔ یوسف آیهٔ ۳۸، ونیز از این قبیل است : قالوا نعبدُ الهك واله آبائك ابراهیم واسماعیل واسحاق (سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۲)

وقول رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم :

الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم

مثال نظم عربی: در یدبن الصّمه :

قَتَلْنا بِعَبدِاللهِ خَیرَ لِداتِه زِیادُبنَ اَسماءِ بنِ زَیدِبنِ قارِبٍ

چو میر ابونصر آنجا برون کشد شمشیر
چو میر ابو نصر آنجا ببرکند خفتان
« رودکی »

اعاده :

اعاده درلغت ـ در اصطلاح بدیع ـ اعادهٔ جمله ـ اعادهٔ کلمه ـ اعاده در نثر پهلوی وسامانی ـ مثال نظم پارسی ـ مثال نثر عربی .

معنی لغوی: اعاده در لغت بمعنی بازگشت دادنست ودراصطلاح بدیع آنست که شاعر

تعریف : لفظی را در مصرع یا بیت بعد و نویسنده در جمله وعبارت بعد اعاده نماید وتکرار کند باامکان اینکه اگرهم تکرار نمیکرد مانعی نداشت و گوینده از آن بی نیاز بود اما برای تأکید آنرا تکرار کرده است . اعادهٔ جمله برای اهتمام هریك ازدوتشبیه است نظیر بیت رودکی که درفوق ذکرشد واعادهٔ کلمه با امکان بی نیازی ازآن بمنظور تأکید واهتمام بمضمون دوجمله است واظهار اینکه هریك با لذّات مقصودند وهریك مستقل وجداگانه هستند، نظیر این بیت منوچهری :

ماند وَرشان [1] بمطرب کوفی ماند وَرَشان بمقری بصری

درنثر ونظم قدیم: اعاده درنظم و نثر قدیم بیش از امروز بوده بخصوص در نثر پهلوی وسامانی نمونه های زیادتری از آن مشاهده میشود .

---

۱ ـ ورشان نوعی کبوتر صحراییست که رنگی تیره دارد وبالای دمش سفید است وآنرا مرغ الهی نیز میگویند ، Pigeon — cavalier (m) colombe(f)

نشاط :

ایا نسیم سحر حال من بگو با دوست | ایا نسیم سحر عهد من ببر آنجای

مثال نثر عربی : آیهٔ کریمه ۱:

اَلّذِینَ کَذَّبُو اشُعَیباً کَاَنْ لَمْ یَغنَو اوَ اَلّذِینَ کَذّبُو اشُعَیباً کانُواهُمُ الْخاسِرِیْنَ

اعتراض (۱) : ذیل حشو بیان خواهدشد.

هست در جهان از تو کرم پیشه تر
لیك نرنجی که نیست غیر جهان آفرین

اعتراض (۲) :

اعتراض نزدیك بمعنی استدراك - تعریف - مثال نظم پارسی - مثال نظم عربی ازاین نوع.

تعریف : وآنچه مؤلف هنجار گفتار آنرا اعتراض نام نهاده ونزدیك بمعنی استدراك است آنست که کلام موجب توجه اعتراض باشد وبعد دفع اعتراض کنند.

مثال پارسی:

مسعود سعد سلمان :

قضا بمن نرسد زانکه نیست از من دور | نشسته بامن همزانوی من است اینجا
بهر سپیده دمی و بهر شبانگاهی | ز نزد من به زمین بر پراکنند قضا

مثال نظم عربی:

اَلَا لَا سَقیٰ صَوْبُ الْعَوارِضِ قَبْرَهُ | فَفِی قَبْرِهِ مِنْ فَیْضِ کَفّیهِ اَبْحُرُ

۱- اعادهٔ موصول وصله بمنظورتأکید است.

کسی ملامت وامق کند بنادانی
عزیز من که ندیده است روی عذرا را

«سعدی»

اعتراض (۳) :

ارتباط اعتراض باعلم معانی وفصل اطناب ـ ارتباط این اعتراض با حشودرعلم بدیع ـ تعریف ـ فوائداعتراض ومثالهای هریك ـ اعتراض در مورد تنزیه یا عبودیت ـ در مورد دعا ـ درمورد تنبیه و بیداری شنونده ـ در مورد اسکات واقناع شنونده ـ درمورد تعلیم شنونده ـ مثالهای انواع فوق .

ارتباط این نوع باعلم معانی وفصل اطناب:

علمای معانی این نـوع اعتراض را معمولا در فصل اطناب آورده‌اند و گرچه با اعتراض درعلم بدیع کـه بنام حشو نیز نامیده شده بالمآل یکی است، اما بمنظور ذکر فوائداعتراض وتبعیّت ازروش اربابان بلاغت وتکمیل باب اطناب این نوع اعتراض رانیز دراینجا جداگانه ذکرمی کنیم :

تعریف : این اعتراض که در علم معانی در فصل اطناب از آن گفتگو میشود آنست که‌دروسط کلام‌یاوسط‌دو کلام که‌اتصال‌معنوی باهم‌دارند‌جمله‌یی‌یا کلمه‌یی برای فایده‌یی بخصوص «باستثنای رفع ابهام‌وغیره» بیاورند ، ازاین قبیل:

اقسام اعتراض :

مثال اعتراض برای تنزیه ۱ وعبودیت ، ازنظامی:

دانم پدری تو ، من غلامت واگاه نیم که چیست نامت

درمورد دعا ۲ ، ازحافظ :

۱ـ قول باریتعالی : ویجعلون‌لله البنات سبحانه‌ولهم مایشتهون «سورهٔ ۱۶ نحل‌آیهٔ ۵۹»

۲ـ مثل این بیت عوف بن محلم شیبانی : إن‌الثمانین‌وَ بلغتها قداحوجت‌سمعی الی‌ترجمان.

مشتاقی و مهجوری ، دوراز تو، چنانم کرد
کـز دست بخواهد شد پایان شکیبائی

تقوی :

شبان هجر که ، دور از تو ، زارو افکارم
ترا چه غم که چه خون از دو دیده میبارم

نظامی:

دو برج بلنداز درسنگ بست زبرج ملك دور درهم شکست

در مورد تنبیه ۱ و آگاه ساختن وبیداری شنونده ، ازسعدی :

زبان در دهان ای خردمند چیست کلیـد درِ گنـج صـاحب هنر

مولانا :

آمدیم ای شاه ما اینجا قنق ای تو مهمانـدار سکّان افق

درمورد اسکات واقناع شنونده ، ازسنائی:

نشناسد کسی چه داری خشم لعل و گوهر مگر بگوهر چشم

درمورد مبالغه ، ازانوری :

گر بخندم وان بهر عمریست گویدزهرخند
ور بگریم وان بهر روزیست گویدخون گری

درمورد تعلیم شنونده ، ازسنائی :

عیب خود زانکه صورت تو نگاشت تـو ندانـی نهان نشایـد داشت

اعتراض الکلام قبل التمام: ذیل حشو بیان خواهد شد.

۱ـ تنبیه درعربی نظیر این بیت، واعلم فعلم المرء ینفعه ان سوف یأتی کل ما قُدرا
که جملهٔ فعلم المرء ینفعه معترضه است بر اینکه علم نافع است.

اعجام : ذیل منقوط بیان خواهد شد .

اعداد : ذیل سیاقة الاعداد بیان خواهد شد .

اعنات : ذیل لزوم مالایلزم بیان خواهد شد .

ز دینار گون بید و ابر سپید
زمین گشته زرین وسیمین سما
«غضائری»

اعنات قرینه :

تعریف ازقول رادویانی ـ مثالهای پارسی

تعریف : این صنعت رارادویانی آورده وازجملهٔ بلاغت دانسته است و در بیان آن گوید :

« که شاعریادبیراز آن پس که حدود قوافی وقرائن نگاهداشته . بتمامی قرینه راااندربیت بگنجاند» چنانکه عنصری گفته است:

سه چیز ببرد از سه چیز تو وصال　　　ازرخ گل وازلب مل وازروی جمال
سه چیز ببرد از سه چیزم همه‌سال　　　ازدل غم و از رخ نم واز دیده‌خیال

نیز :

درآن‌زمین که‌خلافش‌بود نیاردرست　　　زهیچ باغ درخت وزهیچ راغ گیاه

نیز:

هزار لاله و گردش زمشك لاله هزار　　　بهار چین وشگفته دراو نهفته بهـار

فرخی:

چوچین قرطه بهم برشکست جعد گشن
چو حلقه های زره پر گره دو زلف سیاه

مسعودی غزنوی:

جاه جوی ای که می بجویی سیم — سیم و جز سیم زیر جاهِ درست
سیم را هر کسی بیابد و باز — جاه بـا اژدها بچاه درست

بالیث :

منکر معروف شد بمعرفت تو — هیچ نباشی ز کـار منکَر منکر
گویی من ایمنم که رب رحیمست — خواب توبینی همی و هم تومعبر

اغاره: مربوط بسرقات شعری است و درپایان مجلد آخر فصلی بدین باب نیز اختصاص کنیم .

اغراق ـ اغراق درصفت: ذیل مبالغه بشرح خواهد آمد.

افتنان : در ذووجهین[۲] بیان خواهدشد .

افراط درصفت : ذیل مبالغه شرح داده خواهد شد .

اقتباس: ذیل متضمن بیاوریم .

اقتباس یمین : ذیل متضمن بشرح خواهد آمد .

اقتدار :

اقتدار درزبان عرب ـ اقتدار کلام بوسیلهٔارداف وایجازوبسطوتفصیل واستعاره‌وغیره ـ کثرت لغات عرب ومناسب بودن این صنعت باآن زبان ـ عدم سازگاری این صنعت بازبان پارسی .

سخنگویان عرب‌رارسم براینست که گاه‌برای نشان دادن قدرت بیان و گفتار خویش، کلام واحدی را بالفاظ وصورتهای گونا گون از قبیل ارداف وایجاز وبسط وتفصیل ومستعار وغیره بیان کنند، واین تنوع گفتار را اقتدار خوانند .

این صنعت بواسطهٔ کثرت لغات عرب دراشیاء ومفاهیم واحددر آن زبان خوش آیندو پسندیده است، اما درپارسی علمای بلاغت بدین هنرنمائی توجهی ننموده‌اند[1] وبا زبان پارسی زیاد سازگار نیست .

اقتصاب : در نسخه‌های المعجم نام دیگر اشتقاق را همه جا« اقتصاب » نوشته و در کتب بدیع «اقتضاب» آمده است وبهرحال ما درذیل «مقتضب» آنرا توضیح خواهیم داد.

بیازردی مرا بی‌هیچ حجت
زمن هرگز ترا نابود آزار
«قائل»

اقتصار :

اقتصار در لغت ـ در اصطلاح بدیع ـ اقتصار درگفتار ها ومحاورات روزانه ـقول بهلول وعایشه ـ قول عبدالله بن زبیروسائل ـ مثال پارسی- عدم وجود این صنعت درکتب قدیم بلاغت.

تعریف لغوی واصطلاحی: اقتصار در لغت بمعنی کوتاه کردن آمده است و در اصطلاح چنانست که متکلم درادای غرض خود بعطف کردن کلمه بکلمات مخاطب سخن را مختصر کند وباقتصار گراید.

غالبی از گفتارهای محاورهٔ روزانهٔ افراد درحکم اقتصاراست و متکلم گفتار مخاطب راتکراریاتصدیق وتکذیب نمیکند بلکه دنبالهٔ مطلب رامیگوید و سخن را ادامه میدهد .

مثال :

گویند وقتی ببهلول قول عائشه را نقل کردند که گفته‌است :« لَو اَدْرَکتُ

۱- برای توضیح بیشتر رجوع : حسن‌التوسل ص۵۹ ـ حماسه‌ابن‌الشجری ص ۲۱۶-الموشح ص۳۱ـ نقدالشعر ص ۱۴ ودیوان امری‌القیس

لیلة القدر ماسئلتُ ربّی الا العفو والعافیه» ۱ بهلول گفت عایشه نصف دعا را گذاشته است گفتند چیست آن ؟ گفت : «والظفر علی علی بن ابی طالب علیه السلام .»

مثال مشهور دیگر این نوع درقول عبداله بن زبیر است بعد ازقول اعرابی که ازاوخواهش عطا نمود واومضایقه کرد. پس اعرابی گفت : «لَعَنَ اللهُ ناقةً حملتْنی الیك ۲ وعبدالله گفت :«انّ وراکِبَها ۳ »

و در فارسی این بیت ممکن است مناسب این مقال باشد : گویند شاعری بمحبوبش که ازوی روی گردان بود گفت :

بیازردی مرا بی هیچ حجت ز من هرگز ترا نابود آزار

ومحبوبه باقتصار گفت :

ز بد خوئی و لج بازی و عسرت یکی حجت بیاوردم ز بسیار

این صنعت را متأخران افزوده اند ودر کتب بدیع قدیم مندرح نیست .

اقتضاب : ذیل مقتضب بیاید.

ای صبا سوختگان برسر ره منتظرند
اگر از یار سفر کرده پیامی داری
« سعدی »

اکتفاء :

اکتفاء درلغت ـ تعریف اکتفاء ـ یك شرط دراین صنعت ـ منادا های مرخم ـ اکتفا منحصر بآخرجمله ـ اقسام اکتفا ـ اکتفا ببعض کلمه ـ حذف همزه های الف ممدود ولام الفعل باب افعال وافتعال و انفعال و استفعال درزبان پارسی ـ چندمثال ـ مثال نظم پارسی اکتفاء بقسمتی از کلمه ـ مثال نظم پارسی اکتفاء بقسمتی از کلام ـ مثال نظم عربی.

---

۱ ـ اگر شب قدر را یافتم جزعفو وعافیت ازخدایم مسألت نمیکنم .
۲ ـ خدا لعنت کند شتری که مرا بنزد تو حمل کرد .
۳ ـ همانا و سوار آن .

اکتفاء در لغت بسنده کردن و کفایت کردن و در بدیع آنچنانست که متکلم قسمتی از کلام را از آخر حذف کند مشروط بر آنکه عبارت مذکور دلالت برمحذوف بکند و یا کلمه درحال اکتفا خود مشهور و شناخته شده باشد مثل منادای مرخم در کلمهٔ یا حارث که «حار»[1] گفته میشود و بعضی گفته‌اند اکتفا منحصر بآخر جمله وبیت است.

معنی لغوی و اصطلاحی و شرط اکتفاء:

در اکتفا ممکن است، اکتفا شود ببعض کلمه از تمام آن یا ببعض کلام از تمام کلام.

درزبان فارسی غالباً همزه‌های الف ممدود وهمزه‌های لام‌الفعل هموزن‌مصدر افعال وافتعال و انفعال واستفعال و نظائر آن بخصوص درنظم حذف شود نظیر بیضا بجای بیضاء واجرا بجای اجراء وافترا بجای افتراء وانقضا بمعنی انقضاء واسترضاء دربرابر استرضاء وغیره.

مثال فارسی اکتفاء بقسمتی از کلمه:

مسعود سعد سلمان:

بر کران دیگر بنات‌النعش   شد گریزان چون رمه ز ضبا[2]

که حرف عین «ضباع» حذف‌شده است.

مولانا:

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق   نیست فردا گفتن از شرط طریق

که تاء در کلمهٔ «طریقت» حذف شده است.

سعدی:

بدی را بدی سهل باشد جزا   اگر مردی احسنْ الی َمن اسا

که همزه در کلمهٔ «اساء» حذف شده است.

۱- یاحارُ همدان َفمن َیمتْ َیرَنی...
۲- ضباع: کفتار.

ومثال پارسی اکتفاء بقسمتی از کلام .

از شیخ اجل :

ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند اگر از یار سفر کرده پیامی داری؟

که جملهٔ «بیاور» «یا بگوی» و نظائر آن را ممکن است محذوف دانست .

نیز :

هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد توحید گوی او نه بنی‌آدم است و بس

که ممکن است جملهٔ «توحید گوی اوست» را محذوف پنداشت .

سپهر :

هان تومرا جزسهیل بر به مخوان تا[۱] خورشیدش خواندم آنکه خواند سهیلم

که ممکن است جملهٔ « تافلان وفلان شود یا فلان وفلان نمایم » را محذوف دانست واین نوع که بقیه را بخواننده واگذار میکند ، ازنوع صنعت اشاره است.[۲]

تقوی :

چشم بد دور از آن خلوت ، یالیت که‌ما مو بمو شرح دهد با تو بشبهای دراز

که مطلب دنباله داردو یعنی یالیت و کاش که مافلان‌وضع‌راداشتیم یاامثال آن.

مثال نظم عربی از نوع اکتفا بقسمتی از کلمه :

از قاضی فاضل :

لَعِبَتْ جُفُونُكَ بِالْقُلُوبِ وَحُبِّهَا وَالْخَدُّ مَيْدَانٌ وَصُدْغُكَ صَوْلَجَا

که حرف نون از کلمهٔ «صولجان » حذف شده است .

ابن نباته :

يَقُولُونَ فِي الْأَحْلَامِ يُوجَدُ شَخْصُهُ فَقُلْتُ وَمَنْ ذَا بَعْدَهُ يَجِدُ الْأَحْلَا

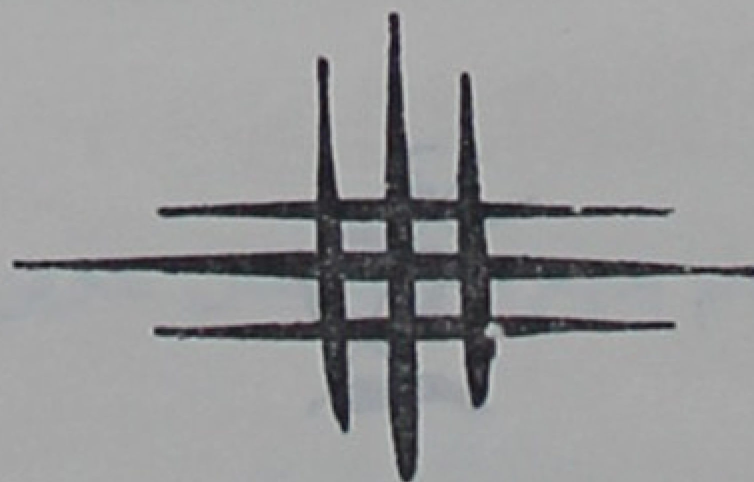
او ۲ رجوع : اشاره(۲)

که حرف میم از کلمهٔ « احلام » حذف شده است .

اکمام : بفصل سرقات شعری پایان مجلد آخر رجوع بفرمائید .

التزام : بلزوم مالایلزم مراجعه فرمایید .

التفات : بمجلد دوم التفات فرمایید .



و اینك فهرستها :

فهرستهای مجلد اول :

فهرست فصلها و بخشهای مجلد اول.

فهرست تحلیلی مندرجات کتاب.

فهرست علائم اختصاری.

فهرست اسامی.

فهرست صنایع مجلداول.

فهرست آیات قرآنی.

فهرست اشعار عربی.

فهرست سالها وروزها.

فهرست قبائل ودسته‌ها.

فهرست مکانها (کوهها ـ رودها ـ ستاره‌ها) و امثال آن.

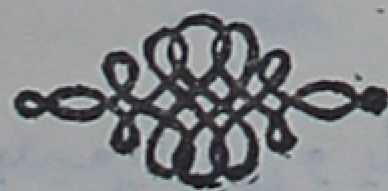
فهرست مآخذ و مراجع و نامهای کتابها و رساله‌های مندرج در کتاب.



فهرست فصلها و بخشهای مجلد اول کتاب[۱]

۱ – بترتیب صفحات کتاب .

فصل دوم :

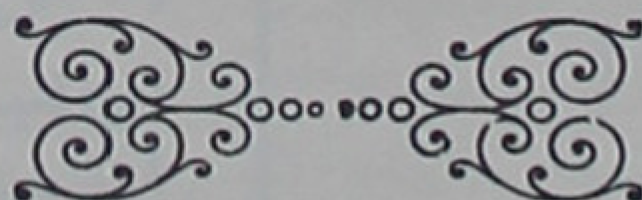


۱ــ بترتیب الفبائی است و فهرست صنایع نیز جداگانه آورده شده است .

فهرست تحلیلی مطالب و مندرجات :

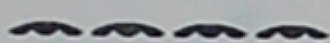


چون برای سهولت مطالعه و مراجعه بمطالب کتاب ، بطوریکه در مقدمه نیز[۱] بیان شد ، دوفهرست تحلیلی کامل یکی در کناره‌های صفحه‌ها باخط درشت‌تر و حروف سیاه و دیگری در زیر عنوانها و صنایع با خط ریز تر تهیه گردیده و ترتیب فصول و نامهای صنایع کتاب نیزجدا گانه فهرست شده است . تکرارفهرست تحلیلی مندرجات در اینجا ضرورت ندارد .



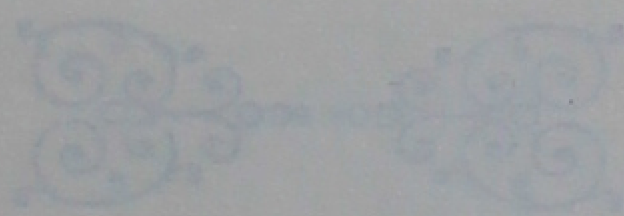
۱ـ مقدمه ص ۸

فهرست علائم اختصاری :



در ابتدای کتاب ، بصفحهٔ چهارم ذکر شده است .

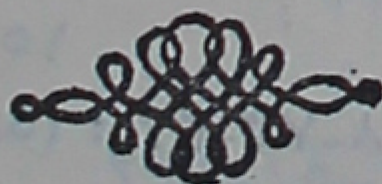




فهرست اسامی :

---

1 - E.Fitzgerald.



فهرست صنایع و محسنات بدیعی مجلد اول :



حرف الف

فهرست آیات کلام‌الله مجید مندرج در کتاب

« بترتیب تهجی آیه »

نام سوره	شمارهٔ سوره	شمارهٔ آیه	مفتح آیه	صفحه
النحل	۱۶	۱	اتی امرالله ...	۳۰۳
زلزال	۹۹	۱	اذازلزلت	۳۰۰
هود	۱۱	۹۵	الابعداً لمدین	۳۰۶
آل‌عمران	۳	۱۸۸	الذین یذکرون‌الله	۳۳۰
اعراف	۷	۹۰	الذین کذبوا شعیباً	۳۶۲
شعراء	۲۶	۲۲۴	...الشعراء یتبعهم...	۷۱
بقره	۲	۱۶	اولئك‌الذین	۳۲۰
بقره	۲	۱۱۱	بدیع‌السموات	۱۳
بقره	۲	۷۸	ثم اقررتم	۷۱
بقره	۲	۷۹	ثم انتم	۷۱
مؤمنون	۲۳	۱۳	ثم جعلناه	۳۰۳
تکاثر	۱۰۲	٤	ثم کلا	۳۵۵
طه	۲۰	۲۷	رب اشرح‌لی	۳۵۳
آل‌عمران	۳	۳۳	رب هب لی	۲۷۵
آل‌عمران	۳	۲۰	فبشرهم بعذاب	۳۱۶
الرحمن	۵۵	۵۶	فیهن قاصرات	۲۸۹
بقره	۲	۱۸۱	فمن شهد	۳۰۳
بقره	۲	۱۳۲	قالو نعبد	۳۶۰
مائده	۵	۱۰۱	قد سئلها قوم	۳۰۳
بنی‌اسرائیل	۱۷	۸٤	قل جاءالحق	۳۵۶
تکاثر	۱۰۲	۳	کلاسوف	۳۵۵

فهرست اشعار عربی مندرج در کتاب :

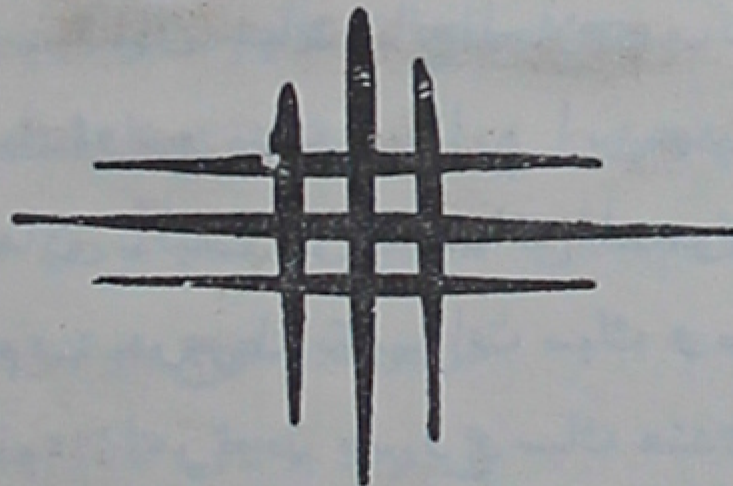
فهرست سده‌ها و سالها و روزهای مندرج در کتاب

« بترتیب قرنها »

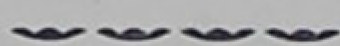
الف ـ قرنهای هجری قمری

ب: قرنهای‌هجری‌شمسی

ج : قرنهای میلادی



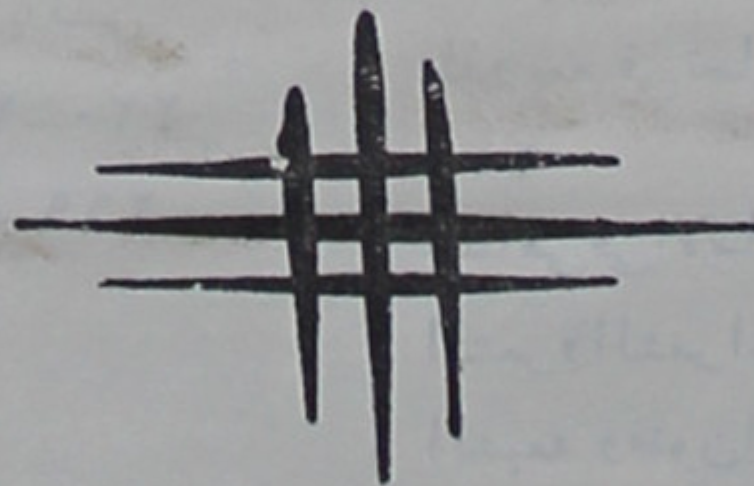
فهرست قبائل و دسته‌ها و فرق و مذاهب و سلسله‌ها و امثال آن





فهرست مکانها[1] ـ کوهها ـ رودها ـ ستاره ها ـ مؤسسه ها موزه ها ـ کتابخانه ها وغیره :

۱ـ کلمات منسوب بمکان از قبیل اصفهانی و شیرازی و امثال آن فهرست نشده و مکانهای مطلق در اینجا ذکر شده است .



فهرست کتابها و رساله ها و مجله ها

شامل کتابهایی که مأخذ مؤلف بوده و یادر کتاب نامی ازآن بمیان آمده است باذکر صفحات:



پایان مجلد اول

بتاریخ : سه‌شنبه بیست و یکم آبانماه هزار و سیصد و چهل و دو شمسی هجری مطابق
بیست و پنجم جمادی الثانی هزار وسیصدوهشتاد و سه هجری قمری مطابق
دوازدهم نوامبر هزار و نهصد و شصت و سه میلادی .

تصحیح :

۱ـ صفحهٔ ۱۳۹	سطر ۱۴	ترك زرین کمر و موی میان بسیار است .	
۲ـ « ۳۰۰	« ۱۳	استتباع : ذیل مدح‌موجه بیان میشود .	
۳ـ « ۳۰٤	« ۱۲	استدراك : ذیل‌تدارك	« «
٤ـ « ۳۲۰	« ۲	مرّشحه .	



۲۵۰ ریال